



هو الله العزيز

جلد اول سوانح عمری

امپراطور ممالک روسیہ معروف

بتاریخ پطربسیر و شرع و از دست

امپراطور مملکت سویدرتالیفات

داکتر والتر اینڈی

بیروت بیچ



DUTT PRASA

PRESS

BOMBAY

# جلد اول تاریخ پطرکیریه

بسم الله الرحمن الرحيم

حکیم والتریکوید که صد و پنجاه سال قبل ازین ابالی اروپا برین بودند که در میان سلاطین مشرق زمین سیمک در امور لشکر کشی  
 و تمام کشور گشائی مهارت تام و معرفت مالاکلام دارد شرل دوازدهم پادشاه سوید است و چنان تصور می نمودند که  
 بر وریانام جمیع ممالک مشرق زمین با بر نور و قوت و شوکت بید تصرف و تملک خواهد آورد و از کیا ست فرات  
 و حرم و تدبیر پطرکیر غافل بودند و تدابیر او را محض جهالت و نادانی و سراب دروغ و چراغ بی فروغ تصور نموده چنان  
 میدانستند که در اندک مدتی شیرازة مملکت او از هم کشیده و ارکان دولتش ریخته خواهد شد و طوق عبودیت شرل اطوعا و کرا  
 بگردن خواهد گرفت بعضی دیدن و شنیدن چند فتحی از شرل لهامی عوام که جز ظاهره بیسند و تدبیر مردگانی را واهی میسازند  
 از مروت و محبت شرل لامل شده بود و غافل از اینکه پطرکیر کجاست و مملکت روسیه را بجائی نخواهد  
 رسانید که رسیده و گرفت شرل چون آفتاب زمستان است و ابر تابستان که گفته اند سحابه صَبَفٍ عَنْ  
 خَلْبَلٍ نَقَشَعِ و اکنون که نتیجه آن خیالات بطور آمد و دولت روسیه را سر مهابات از اوج سماوات در گذشت  
 میدانند که پطرکیر در کار مملکت مورد دولت تا بچه حد بصیر بوده من کسی سال قبل ازین تاریخ شرل اینو ششم اقرار بر مردگان و  
 فرزندان او داشتیم او را یکی از نامداران جهان بزرگان روزگار میگردم امروز که تاریخ پطرکیر اینو سیم ناچار اقرار میکنند و از عا  
 میمایم که شرل دوازدهم شایسته این بود که در میان اقوال پطرکیر صحالذاتی باشد و بر این باهاست کند که کسی با و توف  
 بر احوالات این دو پادشاه بهم رسد چون من اقرار خواهد کرد که در دعوی خود صادقم زیرا که شرل سبب لشکر کشی و تها  
 و تهور و جسارت مملکت رعیت خود را خراب و پریشان ساخت و پطرکیر بر فایست رعیت و آبادی مملکت  
 کوشیده سه شوارح ضل و در نوازع ملل دیگر از ملک خود می نمود بین تفاوت راه از کجاست تا کجا شرل سبب

حکیم والتریکوید در تمام  
 دولت و سلطنت  
 نازده سال شد و داشت  
 تاریخ پطرکیر درین طرف تمام  
 نوشته اول از جلال  
 و تمام است اما از قریب  
 مضمون پطرکیر تاریخ  
 در مملکت روسیه  
 در مملکت روسیه  
 رسانده باشد و از علم  
 تخفیف  
 ابرابسان من از  
 اندکی نقل می نمود  
 صداقت  
 سر باز و سپاه  
 گویند

در فحمت ممالک روسیه و ذکر ملل مختلفه و مذاهب ایشان

شکر کشی خونریزی مملکت سوید را از هجوم لشکر و فتنه حشر و حرص بر شخیر طلاع خراب ساخت اصملا در غم آبادی عسرت  
 و در فکر امنیت مملکت خود نبود بطوریکه بر خلاف شرک کجس تدبیر از هر جانب ابواب فاهیت و امنیت مملکت  
 خود کشود و اگر حادثه روسیه و تدارک آنرا با حسن و بی مینمود و از دلای مردم با لطافت و عطف زکات کوریت  
 و کلفت نیز دو دین جبت قرار میگنم که بشل شرک ستوری و بتجاری مانند پتر کبیر صاحب غزم و تدبیر پادشاه و سروری  
 میباشد که تا بر چه او بحسارت و جلالت خود خراب و مندم نمیدانید این بحالت کفایت خویش تدارک آن کچشد  
 تا میان مملکت را خلایق ارکان دولت را از لالی نرسد و روزه بزور کار رعایا و برانایا بالاگیرد

در بیان فحمت ممالک روسیه بر ممالک دیگر و ذکر ملل متفرقه و مذاهب ایشان  
 امروزه مملکتی که در تحت لو او زیر فرمان کترین پادشاه روس که کینفر زنی پیش نیست قنظم است هیچ پادشاهی تا جاده  
 میر نشده است با اینک قیصر و دارا و اسکندر که بحسبت و شوکت در میان سلاطین مشهورند ممالک مملکتی بدین  
 وسعت و صاحب غرض بدین فحمت نبوده مملکت روس از جمع ممالک اروپا و عرضا زیادتر است  
 چنانکه از مغرب تا مشرقش صد و هفتاد و چهار است اگر در مغربش ظر باشد در مشرق شب است و نزدیک بد و هزار  
 فرسخ طوایف بتصد و پنجاه فرسخ عرض اردا جمعیتی که شایسته آن ممالک سزوار آن لایات بوده باشد نسبت اگر  
 چند پادشاهی چون پتر کبیر که عواقب امور را چون افتاب روشن دیدی انجام کار را بفکر حساب حدس ثاقب  
 ملاحظه نمودی ممالک این وسیع میشدی جمعیتی که شایسته این مملکت بودی فراهم آوردی صد و ده سال پیش  
 ازین کسی از دولت انجلس نامور سفارت مملکت روس شد و درین ضمن کتابی درج کرده نوشته است که مملکت اسپانیا  
 خرابترین ممالک اروپاست و بحسب ضرب در هر فرسخی چهل نفر مسکون میباشد و باقی خرابست و همچنین مملکت  
 روسیخ نفر سکنی دارد این شخص سبانت در خرابی و ویرانی خاک روس کرده است چنانکه عنقریب در فصل دوم تفصیل  
 جمعیت این مملکت خواهد شد اکنون بذكر شانزده قسم طوایف مختلف مملکت روس بر داریم که رشته بیان با سهل  
 و بی بچکات آید فهم آن با بحال کند

قسمت اول لیونی است

ایالی لیونی از قدیم لایام ستارین و بر سنش اصنام مکر دند در ششمه هجری البرام ممالک این مملکت شده مذهب  
 تضر روح و او دو دویست و چهارده سال ولاد البر سلطنت نمود پس از آنکه حضرت سلطنت دولت ایشان  
 پادشاهان پوکات روس مشرف شدند ایشان نیز بدولت سوید منتقل شد پتر کبیر داخل خاک روسیه نمود  
 قسمت دوم ولایات رول پتر پورغ و ویسبورغ است  
 شهر رول نادر ششمه هجری ایالی دینرک بنیاد نمود و بنصرف دولت سوید در آمد پتر بزرگ ایله ممالک ایالی سوید گرفت

لوا  
 سرتی و سلم  
 گویند

صنام  
 بعضی شای

دینارک  
 ترو



# هفتمت دویم ولایات رؤل پطر بورغ و و لیبورغ است

وعل  
لج و سلاق را  
کویند

بخاک روس اضافه کرد و شهر پطر بورغ را در قریب این شهر بنا نهاد که امروز بحسب بناهای رفیع و معابر وسیع و کارخانه و  
قورخانه و دیگر علوم و صنایع امتیاز بر اکثر بلاد جهان دارد اگر کسی مکان این شهر را دیده باشد که جمله و حل و جنس کل  
بوده است از چیزهای مکان خود حاصل انسان بعید بشمارد که در چنین مکان جهان شهری بنا توان کرد بزرگی و همتت  
پطر کبیر استدلال کند که تا چه حد وجه مرتبه در کارهای بزرگ ثبات داشته اکنون در شهر پطر بورغ یکایت کرده  
نفس مسکون است

## قسمت سیم ولایت ارشائنجل است

ولایت ارشائنجل این مملکت در یورپ کم نام بوده و کسی با آنجا که در نیتقادها تا در ۱۹۳۰ دولت انگلیس است  
بر آن داشت که از دریای شمال بحر بیستون مفتوح کند شائنجور نام انگلیس که از جانب دولت مایه  
بدین خدمت بود این مملکت پیدا کرده دولت انگلیس و فلنکات ازین راه باروسینه بنامی تجارت و معاملات  
کنداشته تا پطر کبیر طریق بحر بالنگت را مفتوح ساخت این راه مسدود شد

## قسمت چهارم لاپونی است

لاپونی تعلق بدولت سوید و دینمرک دارد و اهل این مملکت فقیر القامه و سیاه پوست هستند و اهل قریب این  
بعکس بلند قد و سفید جلدند خداوند عالم بمقتضای حکمت با آنجا مزاج آنها را بحدی عاثر کرده است که برودت در  
ایشان اثر نکند و پوست ایشان ضخیم و عروق و اعصاب پای آنها بطوری خلق شده که از روی یخ و کوهستانی که این  
مملکت چون آب میدوند و عمر بسیار می کنند البته در ولایت کر میسر زندگانی نتوانند نمود بعضی از آنها که  
تزدیک آبادانی هستند مذہب مسیحی دارند بعضی در کوههای یخ توطن دارند ازین آیین بهره و نصیبی ندارند اگر اهل  
این مملکت کسی بچکات ایشان در آید پیش زن و دختر خود برده التماس میکند و تعریف از صحبت و ملاحت آنها نمود  
ترغب بسیار می نماید تا مگر طفلی بخوبی او در طلعت قامت پیدا کنند

## قسمت پنجم مسقو است

که قدیم ترین ممالک روسیه است همیشه جای بزرگان و مسکن امیران روسیه بوده است این شهر در کنار رود مسقا  
واقع است بحسب هواز پطر بورغ که تیره و خوش هوا تر است این شهر عظیم چهار صد و پنجاه سال پیش ازین سبب احجاب و  
تعمیری تاخت و تاز طایفه مغول خراب و ویران بود پس از آنکه قوی پیدا کرده و از جور و ظلم مغول خلاص شدند با بار  
پرداخته یونان و جمعیت و رعیت فراهم شد بر اهل این ممالک بسیار از اهل ابطان بنیادهای کلا شدند که میند را  
خالی از غرابت نیست در روی اسم این شهر در ۱۷۴۰ مشهور شد و در لیا نوس نام که نایب المظنی بود سیاحت  
بسیار کرده کتابی نوشته و تعریف زیاد از شهر مسقو نموده است با تحقیق جای تشریف موقع توصیف دارد چون

دینارک

زفت و کلفت را  
کویند  
لی ناموسی اهل  
لاپونی

صفت  
شهر مسقو میباشد



# در بیان تقسیم ممالک روسیه است

در آن عصر در مملکت ایشان مانند مسکو شهری نبود مدت سی سال بعد از سفر اورلیانا نویسنده گوشت کار لیس نام از دولت مجلس  
 سفارت آنجا مامور شد وی مردی بود هموس بسیار و جمله صحراها و شهرهای آنجا را گشته و از روی فهم اطلاع یافته میگوید که  
 مسکو بدترین شهرهای روسی است و اهل آنجا مانند بهایم هیچ تربیت نداشته اند بخامی آن عمر با عدم فهم و  
 ادراک طالب جلال و ایل مثال بودند همواره برودش خویش چون نجای انگلیس با جامهای حریر و زینت آرایش  
 میدادند و خانه و منزل ایشان برخلاف سلیقه ایشان بود رخت خواب از پوست لنگت و خوراک لذتشان از گوشت  
 خریچکت بود اندرون خانه را چون دامی و آب و مسج کلاب کشیف که میداشتند که اگر کسی وارد میشد رغبت تشبیه میکرد  
 و صاحبان صنایع در میان آنها نبود هر چه با احتیاج داشتند از جامی میکرد می آوردند آن قدر فراست نداشتند که چون  
 در مان سایر ممالک ادب علم و صنعت بیاموزند و بدولت خارجی محتاج نگردند چنین تصور میکردند که خداوند عالم اهل این  
 مملکت را از برای چیزی عاقله آفریده ممکن نیست که اهل مسکو صنعت عملی را که نکرده اند توانستند عمل کرده اند  
 چیزی که در میان ایشان متعارف و معمول بود در حد کمال از عمده بر می آمدند از جمله صنعت مسکری و زکری بود در آن ایام  
 ناقوس بزرگی از مسس ساخته اند که الآن در شهر مسکو است از جمیع ناقوسهای لایات اروپا بزرگتر است اهل مسکو در بند  
 خود بسیار خوش اعتماد بودند از آنجهت اسباب طلا و نقره درست کرده بسیار کلیسای هم تخته و نیاز میردند از زکری را  
 درست یاد گرفته بودند نخست برادر پسر بزرگ بنامی آبادی این شهر نهاد و پسر بزرگ با تمام رسانید از آنروز تا حال  
 فیو مارتنی بوده معمور و آباد میشود اکنون مسکو یکی از شهرهای معتبر روسی زمین است

## هفتم ششم ولایت اسمولنسکو است

این مملکت در طرف مشرق مسکو واقع است از قدیم خاک بزرگان روسیه بوده است که دوستی کمالش ازین  
 سکیز موندیم پادشاه پولند تصرف نموده و بعد از چهل و سه سال الگسی در پسر از دست پولک گرفت بعد از آن این ولایت  
 چند مرتبه اغتشاش بهم رسانید و از عهد پسر بزرگ تا حال خاک روسیه است

## هفتم هفتم مملکت نوو کورود است

ولایت نوو کورود فیما بین خاک پطر بورغ و اسمولنسکو واقع است تاریخ نویسان مذکور کرده اند که این مملکت از قدیم اهل  
 اهل سلاون بوده و آنچه برایش مشخص است مرکز طایفه سلاون این مملکت را تصرف کرده شهر نوو کورود را آنها ساخته و  
 ایوان با زیلویج در سنه ۱۸۳۳ هجری از دست طایفه سلاون گرفته بنام روسیه الحاق کرد

## هفتم هشتم مملکت کیودی و عبارت دیگر او کرانی است

این مملکت را فیاضه روم آباد کردند بهترین جامی وی زمین است آب و زمینش در کمال خوبی است طایفه قزاق که  
 ساکن این ولایت اند بسیار کارهای بسیار کرده هرگز در گذشته آبادی این ولایت بوده اند آنچه بجزدی خود از خوبی پر خود

در عدم  
 تربیت اهل  
 مسکو  
 مضع  
 یعنی خوابگاه

# در تقسیم ممالک روسیه است

تعریف تزار  
ز پوراوی

خاک بعمل می آمد قناعت کرده گذران میکرد گاه با دولت عثمانی دوست میشدند و گاه بیادشاد پوخته اطاعت میکردند و اکثر اوقات در میان خود یکی را بزرگی اختیار کرده اطاعت می نمودند مدتی با دولت روسیه راه رفتند تا اینکه نظر بزرگ طلوع کرده ایشانرا با طاعت خود در آوردند همباین طایفه بت پرستی بود یکی از ایشان مسلمان بودند بعد از تصرف بطرکبیر اکثر مذہب مسیحی اختیار کردند قزاق ز پوراوی که بجهت قرار و قانون مختصی خود در پیرجامه مشهور در میان این طایفه هستند ایشان هرگز با زن در چغانی نشینند و زندگانی با با زنان خلاف غیرت میدانند ولایت خود را دو قسم کرده رودخانه که از میان خاکشان میگذرد سرحد قرار داده زنان در یکطرف سکنی کرده و مردان در سمت دیگر هر وقت خواسته باشند نزدیک زنان و زنده نفر نسبت نفر جمع شده و از رودخانه گذشته نزد زنان بیرون قاعده عروسی اختصاص نماندونی فیما بین ایشان نیست هر کس سبلیقه خود زنی را گرفته چند روزی در میان آنها می ماند گذران نماید و هنگام مراجعت با می نماید اغلب اوقات پدر یا دختر و پسر یا مادر و برادر با خواهر زمانا میگذرد در سالی یکدفعه فرقه مردان با اتفاق اجماع با طایفه زنان بیکجا جمع آمده جماع و مقاربت نمایند و بعد از چند روز اطفال و کور بخت سال را مردان با خود برداشته از زنان جدا کنند و بچکان کوچکت و دختر کار زنان میبرند دولت روس سعی اهتمام زیادی نماید که این طریق شنیع و اعمال فحش را از میان آن گروه بردارد این اوقات آنطرف رودخانه در میان زنان کلیسا ساخته اند و قلعه هم دارند احتمال نیست که در اندک مدت مذہب مسیحی اختیار کرده این قاعده بهم چرخد

## قسمت نهم مملکت بلقور و دست

بلقور و یکی از ممالک معموره روسیه است آنچه که او کو سفند و ولایت پولک مصرف میشود ازین ولایت می برند

## قسمت دهم مملکت درونج است

درونج بوج طرف جنوب مملکت بلقور و واقع است بطرکبیر بخش کشتی جنگی را درین مملکت ساخت

## قسمت یازدهم مملکت نیش قور و دست

نیش قور و متصل مملکت درونج است رودخانه ولگا ازین ولایت میگذرد ازین سبب کدم این ولایت بسیار میشود و بهر جا می رود

## قسمت دوازدهم حاجی ترخان است

است بوی این مملکت وسیع بسیار خوبست طایفه تاتار که پیش از عهد چنگیز خان درین مملکت میباشند در امور خود بسیار شست و کامل بوده اصلاً در قید آبادی مملکت نیستند رودخانه ولگا از میان خاک حاجی ترخان میگذرد اگر آب ولگا را کای میزند آبادترین ممالک روسیه مملکت حاجی ترخان بیشتر از ولایت کشت در دست طایفه تاتار بود و چنگیز خان تصرف کرد و تا شهر مسقومتی در تصرف پادشاهان مغول بود در سنه ۹۲۰ هجری از آن بلیدس پادشاه روسیه تصرف کرده داخل خاک روسیه کرد

و لقا

و لقا

# در تقسیم ممالک روسیه است

## قسمت سیزدهم ولایت اورومبورک است

اورومبورک متصل کجای ترخانت از قدیم مکان دزدان و مسکن قاطعان طریق بود هر چه مردم از ترکستان ایران  
میگرفتند درین مملکت سکنی نموده دزدی بی حسابی میکردند دولت روسیه این مملکت را هم تصرف کرده مدت صد  
ده سال میشود که داخل خاک روس شده است

قاطعان طریق  
راه بران

## قسمت چهاردهم ممالک قازان است

این ولایت را یکی از اولاد پیکر تصرف کرد بعد از آن مدتی در دست اولاد تمیورنک بود اکنون از طایفه تاتار و مسلمان  
در قازان بسیارند این مملکت بزرگ بنجاک سبیر متصل است بعد از آنکه تصرف دولت روسیه آمد در میان خابار  
قازان از پول و اسباب غلا و نفع بسیار پیدا کردند از قراریکه نوشته اند جمیع تجارت روسیه و ایران بند و افغانستان  
در خاک قازان بوده و دولت بسیار درین مملکت فراهم شده بود بعد از آن کم کم روسها آنجا را تصرف  
دولت روسیه است روز بروز در ترقی و آبادی است

سیبیری

## قسمت پانزدهم مملکت سبیر است

سبیر بزرگترین ممالک روسیه است هزار و دوست فرسخ طول و چهار صد فرسخ عرض دارد در سنه ۱۸۷۷ در عهد سلطنت  
زان بازلیدیس کجیف اینکا نام تاجر این مملکت پیدا کرد اینکا از اهل ارشاجل بود و مرد بسیار متمولی تجارت نمیکرد کاه  
بازار ارشاجل مردمان غریب میدید که سیج جابل انولایت بشاهت نداشتند و زبانشان را کسی نمیدانست تا  
آنکه اندک زیاد شدند و چندگاه پوست کرک و جل و روباه و غیره می آوردند و مانند مردم سبیر در برابر اجناس خود  
پارچه شیشه از قبیل منجوق و چیزهای کم قیمت گرفته مراجعت نمودند اینکا احوالات این طایفه را بسیار غریب و عجیب  
دید و چند نفر از نوکرهای خود و پسرش را همراه آنها روانه نمود و قدری از اجناسی که پسته ایشان بود با آنها داد که رفتند  
مملکت سبیر را مشاهده نمودند و شخص کنند که ممالک ایشان در کجاست و چگونه جائیت سبیر اینکا در میان آنها  
دو سال مانده مراجعت نمود و از آنوقت دولت روسیه راه پیدا کرده با سبیر بنامی تجارت گذاشت از قراریکه  
احوال این طایفه را نوشته اند از اهل لایون چندان تعدادی ندانند همیشه در میان رفت و برگشت و هر چه میسر یافته هرگز  
پلا و نمان نخورده اند و مذهبی اختیار نکرده اند بعضی از آنها پوست کوسفند را ستایش میکنند و او را بت پرین می نامند  
ستالبرک نام سویدی مدت پانزده سال در میان ایشان بوده میگوید که روزی ایشان پرسیدم چرا پوست کوسفند را  
بچیزهای دیگر ترجیح میدید جواب دادند هرگاه پوست کوسفند نمی شد ما درین مملکت سرد زندگی نمی توانستیم نمود  
از توجه و عنایت پوست است که تلف نشده ایم ازین سبب احترام و پرستش پوست بر ما واجب است با اینکه  
مذهبند و هرگز در میان ایشان معصیت نیست آدم کشتن نمیدانند و دروغ نمیکویند و کس را با کسی کجای نیست

در کشت  
سیبیری و جکونگی  
سکنه آن  
دیوار

ترجیح  
بزرگی دادن



# در بیان جمعیت روس و قرار دولت و لشکر

هم مشغول کار و در خود میباشند و موافق قاعده و حکمت باید در میان آنها که نباشد زیرا که طمع و استیلاج کجی بخارا  
نیز قرار یک ستار البرک نوشته در میان اهل سیر زمانی هستند که ایشان سیاه و سایر اعضا ایشان سفید میباشند  
و میگویند در کوستان سیر طایفه است که بد نشان متون رنگت برنگت میباشند و پوسته در میان رخ همیشه  
و گذران میباشند و هرگز داخل آبادی نمیشوند

## قسمت شانزدهم کامساکاست

اهل کامساکا اگر چه تربیت نیافته همه عوام کالانعام میباشند ولی ترکیب ایشان ترکیب انسان میباشد پیش از آنکه  
در عینت دولت روسیه شوند هیچ مذهب نداشته مگر مردم سیر آنچه بر خود لازم بود از آنجا جدا گشته سایش میکردند  
دولت روس کشیشها فرستاده بسیاری از ایشان را بدین سیحی آوردند

## فصل دوم در بیان جمعیت روس و مذهب و قرار دولت و لشکر و غیره است

زیادتی و کثرت جمعیت هر ولایت موافق تربیت و مراقبت رئیس و بزرگان آنجا است و در ترقی و توفیق انسان با  
گروه جوان مشابهت و مشارکت تمام دارد و در تربیت از مبنای ترقی حاصل نمایند و آنجا که زیاد و افزون می شوند  
جمعیت روسیه سخت در تعداد با عدم تربیت دستعد از سایر فرالات قلمستان کمتر بود زیرا که اهالی آنجا از راه  
سختی برای سفاقت و قلت تجربت دکمی کیاست و فراست و توریجا و جنگ بموقع روز بروز ساعت ساعت  
بی اوضاع در پیشان قریب بلدان آنجا خراب و ویران گشته بود لذت صد و هشتاد سال پیش ازین جمعیت  
روسیه همه جت چهل کرور بود این همه جمعیت زیاد از پنج کرور رعیت نداشت است که در زمین و دختر و طفل  
مشغور بود یک کرور طایفه اشراعت و نجاد و در لشکر و نوکر و یک کرور شیش و ملا و زاهد و تارک دنیا بود  
پیرکی از شیش و ملا و اشرف چهار پنج نفر خدمتکار و پرستار داشتند که پیوسته واقف حضور و خادم بودند و نزدیک است  
کرور جماعت الواط و اچلاف و فقیران و دیوانگان مانند بهایم جمله و نفوس معطل میشدند فی الحقیقه پنج کرور رعیت با  
کسب ذراعت از عهده گذران جمعیت سی و پنج کرور جمعیت نمیتواند برآمد در این صورت واضح است که اینگونه مملکت و  
دولت باین بیت و پنج یو یا فیو ا خراب و مفلوک و پریشان میگردند کار رعایا و برابا از کثرت فلاکت بهره پلاکت خواهد کشید  
پادشایان و سیه از جلالت و عوامی نام مهمام و اختیار و عثمان فخر را بدست کشیشان بی کیاست ملایان سفیم و فراست  
داده جنبش تصور میکردند که خلاف راسی این طایفه موجب هم خوردن که آسان و خرابی صحن زمین میکرد و کشیشان ملایان مصلحت کار و  
رواج از زویش را در پیشانی رعایا و خرابی ممالک یافته شعور و فراست مردم را موجب اختلال کار و اغتشاش امور و نقصان  
ساز داشته تمام تسلط و اختیار را نمیکردند و وجه بالیات ممالک روسیه تا عهد نصر بزرگ چهار کرور بود و این دولت چنان  
مخالف از خارج میبودند آن چهار کرور هم بود و مردم نداشت اعیان دولت و ارکان ملت را هر چه پیش می آمدی ملاحظه نفع و ضرر

سیحی

کالانعام چون چار پانک

قرالالت ایالت و مملکتا نویند سختی برای

قرمات جمع قریب و

و نظیر و شرمیل می آوردند پادشاه روسیه در امور چندین تساعلی نداشت بی رضت کشیشان کسی باجاری نمیکاشت طایفه  
 کشیشان که در شمار چهل هزار و در بی پروائی و خیره سری مانند کچری عثمانی بود که بسته کشیشان پیوسته با ایشان بودند آنچه را میخواهند  
 از پیش ببرد در حقیقت پادشاه آن دولت کشیشان بود پیوسته قرار کار و در کار ایشان بین منق بود که روزهای  
 کشیشان اعظم چون ملوک معظم سواراسب میشد پادشاه روس پیاده و سر برهنه پیش او میرفت چون بگلیسا میرسید با  
 عزت و احترام او را داخل گلیسا میکرد و اوضاع دولت روسیه تا عهد پتر کبیر بدین قرار میکشست و هیچ وجه ممانعت دولتی  
 نمی پرداختند و همواره جلدی و نفاق بجهت و شرارت بسیار در میان مجال طت بود هر که را شرارت زیاده و کله پر یاد بود  
 به نام سلطنت آورد دولت قیام نمیشد چند ملوک از آن مملکت در مقام خصوصت عدوت ایستاده جبهه و دیناری برسم  
 مالیات میدادند و لشکر و سینه پیش از سلطنت پتر در هر جهت دو سیه هزار بودند ولی لشکری بی نظم و جمعیتی بجزیم که هر  
 از پادبازی ازو تا جنگ ازنگ قیز میزدند و در جنگام که در فراترین دو سیه هزار لشکر کار بست هزار نفر بعمل میآید و  
 در روی آب کشتی از جناب بنی شناختند بزرگان روسای مملکت روس را که از جنگ دریا با یوس بودند و برابر خصم  
 عجز و انحراف از جنگ دریا استغفار نموده تسلیم میشدند فصل سیم در بیان احوالات طت و پادشاهان قدیم دولت  
 روسیه طت روسیه پیش از عهد پتر بزرگ در شبایت عوام و کم تجربت بودند و آنچه موجب مزیت و ترقی انسانست  
 در ماده ایشان نبود از آنجمله تجارت آبادی و دل خارجه خلاف مصلحت خود میدانستند و چنین تصور میکردند که اگر تجارت طت  
 باین مملکت مرادست نمایند باعث کمی تنخواه ولایت و فقر و پریشانی رعیت خواهد گشت و مردم این ولایت بجز از  
 و حرفت بودند و بهر باطن خریدار اختراعات و متاع دول خارجه گشته ایشان را حرفت صنعتی نبود که موجب میل سایر  
 ممالک بوده باشد تا عوض تنخواهی که بد آنجمله از ولایت بیرون میرند بیاورند تا داخل کنند و آهین ممالک روسیه بر  
 زراعت و تجارت سایر ولایات میکشت ولی تجارت و رعیت روس را هرگز این فراست نبود که متاع این مملکت با در موقع خود  
 بجای ببرد ترقی و تزیین طت و دولت موقوف تجارت زراعتست زیرا که اگر کسی سالی صد خردار کندم بجای در اقل آنجا خردا  
 منفعت از آن بر میدارد و آن سال معاش خود را بر فاقیت میکذارد معلوم است که سال آینده دو سیه خردار خواهد گشت  
 و نفع بالمصاعف خواهد برداشت انسان در هر کار که منفعت یافت و گذران پیدا کرد دوباره بان کار اقدام میورزد و بخت  
 خواهد بست پس درین صورت اگر رعیت امسال هزار نفر باشد سال آینده نصف همان قدر علاوه میشود و در معیشت گذران  
 بدین قرار افزون میکند حکما و مهندسین نیز فهم خورده بین چند که بر آورده اند و با معان نظر دقت نموده که با عقل ناقص  
 حدس صاحب این مطلب را ثابت نمایند جنسی که بفروش میرسد چند نفر از آن تنفع میکند کسی فهم آن پی نبرده و همه از درک  
 آن قاصد آمده زیرا که جنس از معدن تا بجل فروش اقلابیت دست میکند دو سیه نفر از آن انتفاع بر میدارد منفعت تجار  
 و رعیت سبب آبادی مملکت است و از جهت کثرت و ازدیاد مردم زمین خالی نمیند و روز بروز جمهور و داری میشود و در

جنگ و قات

آمد و شکر کردن مراد است

علاوه بر آن

مراد است  
از دولت

دولت زیاد میکرد و مردم بعد از مشاهده اختراعات و صنایع دیگران بغیرت آمده فریفت کس و صنعت میماند تجارت  
و مراد است با دولت خارج موجب دوستی و یگانگی گشته در روز خوب بدکار می آید در میان روسیه آنچه از برای ترویج تجارت  
لازم است بود رعیتی بر اقیانوس و کاسپی اشیاع میدانستند هر کسی کاسپی میکرد میانه خلق آبرونی نداشت اگر کسی بی ملاحظه آبرو مشغول  
کسب میشد پس ظلم و جبر میدادند چاره دست می کشیدند محصول رعیت بفروش میرفت و بجهت کمی ایالت و نیاد می بخارج دولت  
علاوه بر ایالت از رعیت میگرفتند کاهی که دولت تخفیف میداد حکام دو مقابل ایالت معامله میکردند ازین سبب  
محمول گران میشد در آن اوقات عراده و کالسکه با بدی فیا بین روسیه متعارف نبود حمل و نقل با اسب قاطر میشد رعیت  
محمول را بجهت بطنه گران می فروخت باز ضرر میکرد و از روی ایام مراد است بجای میگرداشتند اگر کسی از روی آب بجائی سفر میکرد  
اوراد میماندند و نمیدانستند که تردد از روی آب چه قدر باعث ترویج تجارت است و ضایع روسیه چنین فراهم آمده بود  
که کسی از جانی راه معیشت که زمان نیافته عموماً بنوگری اغلب مایل بودند هر کس بواسطه نوگر میشد و در کت نمیکردند که نوگر  
بمصرف ثانیه نیاتی بخارج و خرابی ممالک است بوجه نفسی بد دولت ندارد و بخانه مانده که بی بن نداشته باشد و بزودی  
خراب کرد و قوام دولت با رعیت است چنانکه قوام و حاصل زمین بآب پادشاهان قدیم روسیه هرگز در فکر این چیزها  
نبوده و پیوسته در فکر خوش کنطالی لذت بودند و از کردار خود بسیار راضی همه مت بسته بر این بودند که سلطنت از دست نماند

فصل چهارم در بیان احوالات جلد پطر کبیر است

احوال و اوضاع روسیه را با تفصیل فرستیم درین فصل احوالات جلد پطر کبیر را بیان می کنیم تا بمطالعته گشته کان معلوم شود  
که پیش از سلطنت پطر کبیر سیحیک از پادشاهان روسیه در فکر ترتیب ملت و تنظیم دولت بودند تا مرور دولت روسیه  
که یکی از معتبرین دول فرنگستان محسوب میشود مخزن انکفایت تدبیر پطر کبیر است نخستین سلطان مشهور و معروف طایفه پطریشل بود  
بوده چند سال پیش از سلطنت جلد پطر چندی از عیان ایالت روسی با روسای دولت پادشاهان ملت اظهار عداوت و  
خصومت میکردند از آنجمله بروکو و فونام از طایفه ترلس طلوع کرده متقی با پادشاه روس جنگ نمود پادشاه روس در زمین  
اشغال نایره جنگ از پا در آمد و از حیات در گذشت وی بعد از مشاهده این حال پسر پادشاه را که دیمتری نام داشت دستگیر او را  
حکم با خراج بده فرمود که در خارج شهرش قتل آید و هر چه از طایفه پادشاهی باقی مانده بود همه را از خاک روسیه بیرون کرده خود پادشاه  
شد بعد از چند سال دیمتری نام کشیدنی از سمت پونسید شده مذکور ساخت که پسر پادشاه روسی است از دست آرماسکا  
برو کو و فونام کشته بولایت پونسید که بخت بود و از این طایفه جمعیت زیاد برداشته وارد مملکت روس شد و با وی همای محاربه  
گذاشتند تا عمر دیمتری چون خصم را در جنگ شکست یافت در خیمه بسته دید خود در جایی می پادشاه شد مدت چند سال مردم  
او را پسر پادشاه بجان کرد و نمکین نمود بعد از آنکه محض کذب بوده دولت پولند برای صلحت خویش این اسباب اساس  
خرام هم آورده است عیان دولت روس را نیز گشته و باز دو نفر دیمتری نام دعوت چند سال طلوع کرده هر یکی چند روز  
سلطنت

استعمال  
از رخه شش  
پیش



کرده عاقبت کشته شده معلوم است که اینگونه آشوب چه قدر موجب خرابی مملکت میشد خاک روسیه سیچو چه صاحب شد  
 دول خارج فرصت غنیمت دانسته سران ولایت سویدر بحیثیت بزرگان مملکت پولند از سمت دیگر ولایات روسیه را تصرف  
 میکردند و کسی نبود که مانع شود تا اینکه در سال ۱۲۱۰ هجری بخیا و وکلای و کشیشان جمع آمده اتفاق نمودند که بیانی با مورد دولت و  
 ملت بگذارند قرار اتفاق مدار عمد و اتفاق این شد که میشل و مانوف پادشاه شود و وی در رسوم بزرگی و نجابت اصیل بود  
 و در فنون عقل و فراست نظیر داشت و اینها بایام پدر وی ترک دنیا و سالکت سالکت عجبی کشته اعیان دولت دیرینه اهل  
 او را برسم ایلی کرمی ولایت پولند فرستاده بودند و تا زمان سلطنت پسر مرحمت کرده چون میشل پادشاه شد پدر را نزد  
 خود طلبید و او را کشیش بزرگ ملت کرد ازین جهت امر سلطنت میشل انضباط یافت چون پدر عزت و مکتب خویش را بسته  
 سلطنت پسر دید بجمع شهرها و اطراف ممالک روسیه آورد فرستاده نامه نوشت که اطاعت و اقیاد سلطان بر همه  
 کس واجبست هر که اطاعت پادشاه کند اطاعت من بخورده است در فصل دیگر نوشتیم که در آن ایام کشیش بزرگ چه قدر تسلط  
 داشت مردم حکم او را حکم خدا میدانستند و هر کس که خلاف ای خلیفه امیکرد او را واجب القتل دانسته می کشیدند حکم پدر میشل  
 مردم روسیه را بزرگ اطاعت وی در آورد و او چون ملوک نامزد در سر سلطنت فرزند دولت برقرار شد قبل ازین دولت سویدر  
 و پولند مملکت روسیه را از خود دانسته قیامین خود قسمت کرده بودند پیش از آنکه میشل پادشاه شود از یک طرف سیکیه نمودیم پادشاه  
 پولند پسر خود را دلیاس نام با سلطنت ولایت روس موسوم نموده بود آنچه در سرحدات پولند ولایات روسیه بود از آشوب  
 مملکت و تحتی دولت بنگت آمده بلا دلیاس اطاعت میکردند و از حکمت او و لقب برادر پادشاه سویدر و ولایاتیکه نزدیک  
 بخاک سویدر بود پادشاهی میکرد چون حکم پدر میشل با ولایت رسیدند اول خارجه رو کردن شده اطاعت میشل را کردند کشیدند و  
 پولند سویدر نیز در و خیانت ملت روسیه متغیر کشته با ایشان بنامی مجادله و محاربه گذاشتند چون منظورشان سلطنت بود  
 حیثا نشان صورت نسبت و مقصود بجهت پیوست کاری از پیش بردند بالاخره با دولت میشل مصالحه کردند در آن ایام  
 اوضاع دولت روسیه از سرچ ایشان بود دیگر قوت جنگ و قدرت مقاومت در برابر خصم داشتند بر حسب خواهش دشمن  
 عقود و مصاحبت نمودند موافقت فیما بین دو دولت بسته شد و ولایات بسیار خاک روسیه تصرف دولت پولند و سویدر  
 در آمد چون مملکت قدری آرام گرفت و لشکر دشمن از خاک روسیه بیرون رفت پادشاهی میشل بایر شد و سلطنت او قرار  
 یافت پدرش خواست که در حال حیات عروسی پسر را ببیند در آن ایام قرار پادشاهان روسیه این قاعده ایشان چنین بود که  
 وقت عروسی بجمع ولایات ایلی میفرستادند تا هر جا دختر مقبولی پیدا می نمودند بیای تخت آورده مدتی موافق سلیقه خود تربیت  
 میکردند پس پادشاه تنهاییان دختران فتنه تفریح مینمود بهر کدام که میل بهم میرسانیدند در دل پنهان میداشت و کسی را آگاه  
 نمیکردند روز عروسی نده و زریا یک دست غمی که شایسته زمان پادشاه باشد درست کرده نزد پادشاه می آوردند پادشاه  
 هر دختری که مایل شده بود دخت را پیش او میفرستاد باقی دختران بفرخواست او احوالشان خلعت داده مرخص نمیدادند قرار قدیم را

سالک  
 صبح مسک  
 را بر او بوند

دور  
 عروسی سلطین  
 قدیم روسیه  
 مقبول  
 و حسب خواشکل  
 گویند

میشل بهم زده دختران صبح و ملاح و لایا ترا جمع نمود در میان آنها دختر عینی را برای خود پسندید مورخین نوشته اند که پدر دختر  
 صبح و بعد از این واقعه تبریز داشت و مشغول بر اعانت بود چون این بشارت باور بسیار قایت خوشحالی بهیوش گشت  
 پس در پاپوش آورده نزد دخترش بردند در عهد سلطنت میشل اوضاع دولت بهیچ وجه تغییر نیافت مگر ولایت اندکی  
 آرام شد و ظلم و تعدی تخفیف یافت میشل روانوف بعد از سی دو سال شاهی قاتل گردید پس الکسی میکایلوویچ در شانزده  
 سالگی بجای پدر بر سر نشست **فصل پنجم در بیان احوالات سلطنت الکسی میکایلوویچ**  
 الکسی در پندرهن سالگی در سلطنت میشل پدر خود گذشته بنای عروسی گذاشت و دختر یکی از نجیبی روسیه را عقد  
 خود را آورد بعد از چند سال او مرده و دختر را بشکین بگرفت مورخین نوشته اند که الکسی در نظم ممالک بهوشیار و بگام  
 ممالکت لیر و جزایر در عهد سلطنت ایام دولت او ملت بدینه قوام گرفت ترقی کرد فی الحقیقه راست نوشته اند که  
 چند ولایتی که پادشاه پولند در عهد پدر وی از روسیه گرفته بود باز برگشت و دودنه بار با دولت عثمانیه کرده اگر چه پیشین غالب  
 شده و فتح نموده و یک مغلوب نیز بخش سال رسد و متا که جنگ با دولت فرنگ بنا کرده اوست و در عهد وی  
 مملکت آرام شد و پادشاهی قوام گرفت الکسی مانند پدر بعد از سی دو سال سلطنت ایام عمرش بهر آمد دوزخ و جهانه  
 نجات او بود از یکی و پسر و شش دختر داشت از دیگری یک پسر که پسر باشد و یک دختر داشت کیسال پیش از مردن فیودور  
 پسر بزرگ خود را ولیعهد کرده ازان سبب پس از وفات الکسی ارکان ملت فیودور را پادشاه کردند چون مشارالیه را مزاج  
 تا خوش بود بعد از شش ماه پادشاهی در گذشت و برادر داری او ایوان لالان کرد از او بود خود هم اولاد داشت و پسر ده ساله  
 بود پسر را ولیعهدی بگزید و صلاح مملکت و دولت خویش را در سلطنت می دید چون مردم وصیتت و خواهش او را مقرون  
 بمصلحت و عامی از حضرت یافتند بولیعهدی پسر را غلبه یامل گشتند ولی صوفی نام خواهر فیودور طایفه تلسرین را تحریک  
 نمود که پسر را پادشاهی قبول کرده ایوان ایوانچو ایند طایفه تلسرین که پوسته چون ابلیس آشوب مملکت میخواستند و راه  
 را خلشان بین بود صوفی برای پیش رفت کار خود بزرگان آن طایفه را جمع کرده با ایشان عهد بست و تمم خورد که اگر ایوان  
 پادشاه شود و طایفه مادری پسر تلفت کردند و صوفی خود وکیل ملت باشد موجب ایشان را بالمضا عیب بد بزرگان تلسرین  
 قبول کرده بالاتفاق معتقد شدند که هر چه خواسته صوفی باشد عمل سیاه و رند و خلاف می کنند صوفی با عتقاد آنها چهل نفر  
 از طایفه مادری پسر بزرگ نامزد کرد که بقتل آورد طایفه مزبور همان ساعت فتنه بجانه آن بجایه کان سخته همه را گشتند علاوه  
 بر آن هزار نفر دیگر از نجبا و غیره تلفت کردند بزرگان ملت ارکان دولت اوضاع را در نهایت پریشانی دیده مجبوراً اقرار  
 دادند که ایوانچو پسر مرد پادشاه باشند و صوفی وکیل ملت کرد و چون خواهش صوفی بعمل آمد آنچه بر طایفه مزبور و عده کرده  
 بود بجا آورد و ولایت آرام گرفت صوفی در حقیقت پادشاه روسیه گشت پرشکال لیسین را نزد خود طلبید او را منصب  
 وزارت مختار خود کالیس مردی بود جو شیار چون کفایت درایت و عقل و فراست پسر را ملاحظه کرد دانست که اختیار

مواضعه  
 صوفی با سران  
 تلسرین  
 بالمضا عیب  
 بیسی و حندان  
 عتقاد  
 مرد و یاری  
 نمودن

و اقتدار صوفی با وجود پطر برقرار نخواهد ماند روزی در مجلس مشاورت با وی گفت اگر امروز پطر را تلف نکنی هرگز کار تو نصیبا  
 نپذیرد و قرار بگیرد و اختیار تو پایدار نماند صوفی نظر بر رفتار سابق خود و مکتون خاطر با او و کجاست شد که پطر را قریب هلاکت در همین  
 خاک نماید شخصی از عمل خلوت صوفی ازین اندیشه جدا گاه گشته پطر را خبر داد پطر در آنوقت شانزده ساله بود در کمال شد  
 و شعور تمام پایه تمیز و ادراک همه چیز داشت بعد از اطلاع برین ماجرا خود را از پامی تخت بیرون کشیده بگلیسانی که در آن  
 ایام بست بود بر رفت جمع بزرگان دولت ملت با نزد خود طلبید و این مطلب با ایشان گفتا کرده گفت شما میدانید که سلطنت  
 بالاستحقاق از ان من است بر ادم در وقت مردن مراد بعد خود کرد صوفی محض از برای پیش رفت کار خود همه این اوضاع را  
 فراهم آورد و من ظلم نمود و پادشاهی مرا غصب کرد با وجود این هر چه او خواست قبول کردم که ولایت آرام بگیرد و در مملکت  
 آشوب نباشد و خون مردم بیچاره نریخته نشود درین کار چون فکر و خدمتکار با او رفتار کردم شما میدانید که این همه سختی و ذلت را  
 در راه ملت کشیدم ولی صوفی عقل خویش را بر پیش کالیس داده بنا گذاشته که مرا تلف نماید و سلطنت خود را برقرار نماید من از  
 دست او گریخته در اینجا بست نشسته ام حال خود اینست که از صوفی ارضی سید و او را سزاوار میدانم اکنون خواهش شما بعل آمده من نیز  
 تا عمر دارم از اینجا بیرون نخواهم رفت و اگر غیرت دارید و میخواهید که حق من بجزی محقق شود باز اختیار با شماست جمیع  
 اجزای مجلس از صوفی از کالیس شاکه ناراضی بوده اقرار کردند که حق بجانب پطر است و صوفی نهایت ظلم و حیانت در بار  
 او کرده است هر کس بقتل برادر خود قوی بدو واجب القتل میباشد چون صوفی کالیس ازین ماجرا اطلاع یافتند خواستند که  
 طایفه سرلیس را دوباره بکنک ایشان تحریک نمایند چون در مدت شش ماه سلطنت صوفی با ایشان خوش گذشته بود  
 صوفی از برای مصاحت دولتی بعضی از ایشانرا گزینیده و برخی را فراری در بدر کرده بودند اما طایفه مزبوره طرف پطر را گرفتند  
 و خوبی از صوفی نکردند صوفی ناچار فرار را برقرار اختیار کرده از شهر موسکو گریخت چون این خبر پطر رسید در نهایت تکلیف  
 آرام بشهر مراجعت فرمود تخت سلطنت سر برداشت و لشکر گشت جهان روز پیش کالیس گرفته حکم کردند که چون از  
 طایفه پرس کینفر در خدمت پطر با انجام خدمات مشغول بود و بانواع التفات مشمول این باب از پطر استدا کرده که از  
 کشتن او بگذرد پطر دعوت او را اجابت فرموده از کشتن او در گذشت حکم فرمود اما دام العمر در سیر مجوس باشد روزی سه  
 پول بجهت معاش او برقرار شد و اغتشاش و آشوب ممالک روس تا خبر رسید

مستوفی

فصل ششم در بیان احوالات و سلطنت پطر کبیر است

پطر جوانی بود خوب صورت و نیک سیرت خوش سرشت و نیکو سیرت قامت رعنا داشت چهره زیاده ای دانا و باادب  
 توانا در عنوان جوانی صحبت او موجب حیات مایه زندگانی بود و در برش چون تیغ و در زیرش چون تیغ او صاف حمید  
 و اخلاق پسندیده او را عموم سلاطین متفقند اگر در صغر سن موافق طبیعت سلیم و طبیعت مستقیم خود تربیت از استاد  
 سید بر آینه در آداب کمال نظیر داشت شاهزاده صوفی صلاح خود را در عدم تربیت او تحصیل او یافته بهت تربیت او

تاریخ



# شرح احوالات سلطنت پطر کبیر

تجاشته اکثر اوقات از روی عهد او را از کتاب آداب معرفت محفل میگذاشت اگر چه در آن اوقات کسب کمال و تحصیل علوم در بین مردم متعارف نبود ولی شاهزادگان ادرید و شباب تحصیل علوم و تکمیل آداب لازمست پطر کبیر تا روزی بخت سلطنت نشست بجز خوشگذرانی و عشرت کاری نداشت تا بجهت ذاتی و مایه جبلت و می مستغنی از اکتساب مسالک رسوم و استغناء مبالغه علوم بود سخنان می جمله سلامت نفس و صرفت طبع بود از آن سبب همه با تأثیر و حرکات او همه از روی فراست دانش بود و مقبول خاص و عام می افتاد چون بخت سلطنت متکون گشت و به تمام مملکت مقدر شد اوضاع ولایت و احوال خویش را مشاهده کرده از کیفیت سلطنت و امور مملکت خود بخیل گشته تکرر در میان عاظم و کبار بر زبان میراند که من هنوز سر او را پادشاهی یتیم و ولایت من شایسته سلطنت نمیشد بخت تکمیل و تربیت خویشین پرداخت پس از چندی بنظم و نسق و رواج و رونق امور دولت ملت مشغول گشت در آن ایام ملت روس کسی را عاقلتر از طایفه منسا و فلنک در روی زمین نیافته کردار و اعمال ایشان را در حد کمال می پنداشتند لهذا مصمم شد که زبان ایشان را یاد گیرد و کتب ایشان را بخواند تا از اوضاع سلطنت و طریق این دو دولت آگاهی بهم رساند در امور حکومت و پادشاهی بصیرتی حاصل نماید پس اندک مدتی زبان منسا و فلنک را فرا یاد گرفت و از کتب ایشان استنباط کرده بخت صحبت استحکام امور سلطنت و رسوم دولت انضباط مهمام لشکر ضرورت تا حراست و حفظ مملکت صورت بند و تشخیر بلدان امکان پذیر در روسیه را امور لشکر در بجز بر نظم نداشت نظامی شایسته نبود رسوم کشتی بهیچ وجه نداشتند و در روی آب صحبت نداشت آداب محفل و چون کشتی غریق و سرگردان بودند و اگر جنک بحری و کشتی جنگی را در خواب دیدند می از بول آن برشان آب شدی و عقلمندان نقصان پذیرفتی و کار لشکر تری ایشان چنان بی نظم و پریشان بود که از وجود ایشان بجز خسران اثر و غیر از ضرر نمی دیدند رعیت و ولایت با ظلم و حسارت بسیار از ایشان می رسید رعیت از دفع ضرر و رفع شر ایشان عاجز بودند و ایمان دولت آنقدر تسلط و قدرت نداشتند که ظلم و تعدی صالحان را مانع شوند و رعیت بر فاقیت نگه دارند اگر فوجی از لشکر کبیر می عبور میکرد چنان می نمود که صلاح پذیر نمی گشت و بهنگام جنک هیچگونه طالب نام و ثنات گشته کاری از ایشان بعمل نمی آمد و همه در بند سلامتی خویش بودند و در بند مذمت و کیش پطر کبیر این حال را ساقی خیال خود دید دانست آنچه در نظر گرفته با این اوضاع هرگز از پیش نخواهد رفت باید تدریجی در امور لشکر و نظم بانظام حشر خود بجای برد تا مملکت را از خذلان سلطنت از خسران بیرون آورد و اگر در مساک سپاه و نظام لشکر و هر چه فتوری و می به سلطنت خود نیز مانند سلطنت اجدادش متمرکزی و موجب شرفی نخواهد شد لاجرم بکار انجام لشکر و سامان حشر در افتاد و اهتمام فرمود که اوضاع سابق را با کلیه تغییر دهد و نظامی تازه اختراع نماید قول خواست که چند کشتی در روی آب بسازد تا مردم را از وابسته بیرون آورد ایشان را سرشتی باشد که در مقام حشر و بکار آید و در نظر گرفت که اول خودش مدین کار اقدام کند تا مردم سعی و تلاش او را مشاهده کرده بسر غیرت آیند و بر او

مشکل  
بکار  
مشاج  
جمع مشاج راه گشتن  
کویند

ذوق  
رضن  
و آداب  
و آدین

و این  
سستی  
و ناتوانی

# شرح احوالات سلطنت پطر کبیر

آمد و نمایند خود نیز ترس و اهرم زیاد از آب داشت کاهی که سوره از رودخانه میگذشت پاساده از پل عبور میکردند  
 و ز خسارش می پرید و ناخوشی بر مزاجش غالب میشد ازین احوال خود پیوسته در مرارت بود میداشت که بعد از تمام  
 شدن کشتی تا خود سوار نشود اقدام نماید مردم قیام کرده این عمل لغو و بیفایده خواهد شد ما چاره قرار داد که روزی یکشنبه  
 میان آب رود تا آنجا که از خود فرغ کند روز اول که داخل آب شد غش کرد چون بحال آمد مردم بر او کرد آمدند که او را  
 ازین خیال مانع نمایند قبول کرد روز دوم باز بدان قرار آب فرود رفت تا بمضمون العادة كالطبیعة الثابتة  
 بصورت آب آ آورده اند که آنکس بول برافروشانند ترس و اهرم را از خود دور کرد و با ختن کشتی مصمم گشت  
 در خارج شهر مسعود کنار رودخانه بود با وزرای خود سیاحت میکرد در کنار رودخانه کشتی کوچک شکست با بدید  
 پطر از ترکیب آن متعجب شده پرسید این کشتی کشتیهای دنیای اندکی از دریا عرض کرد که این کشتی در عهد پتر کبیر  
 فلکی درست کرده و بادبانی بر آن قرار داده بود که هنگام وزیدن باد در آن کشته است بیاج بجز دیگر ندارد پطر بزرگ ناگفته  
 کشتی که بادبان داشت باشد ندیده بود گفت پس چرا آن فلکی را نگاه داشتند و کشتیهای متعدد ساختند و زیر عرض  
 کرد که پدر تو درین باب بیالغی خرج کرد و چند نفر از طایفه فلکت آورده روانه حاجی ترخان نمود که در روی دریای  
 ما زندان کشتیهای تجاری و جنگی بسازند در آن اوقات اهل حاجی ترخان با غمی گشتند و هر چه کشتی ساخته بودند پیش  
 زدند و جمعی از ایشان هلاک نمودند مابقی خلاص شده بولایت ایران گریختند مگر یک نفر برانست نام که مدت مدید در حاجی  
 ترخان توقف کرده بعد بشهر مسعود مراجعت نمود که اکنون در شهر است پطر با حضار او حکم فرمود چون برانست بخند  
 او بر سید امور شد که کشتی شکسته مزبور را درست نماید برانست در زمان آنکس کشتی مزبور را راه انداخت و شکستهای  
 او را بساخت پطر کبیر بجای برانست را التفات کرد که رحمت لائق می برحمت سابق غالب گشته مراتی که در عهد  
 پدر پطر کشیده بود فراموش کرده در پیش خود عهد بست و سوگند یاد نمود که تا جان ندارد بخندمت پطر اقدام ورز و بطن  
 او قیام نماید پطر نیز بتقدیم صداقت و انجام خدمت می مطمئن گشته و خطیبه و راتبه او را زیاده از رتبت او مقرر فرمود  
 و او را بزرگ بخاران کشتی نمود برانست در مدت دو سال پنج شش فرزند کشتی از چوب خوب طراز او پطر کبیر با جمع  
 کثیر سوار کشتی شده بتعلیم برانست در مدت قلیل رسوم و آداب کشتی را یاد گرفت بطوری که خودش در فن کشتیانی اجتهاد  
 و تصرف زیاد نمود و اولاد نجبا و کارگر که همواره با پطر سوار کشتی میشدند چون پادشاه را با کشتیانی راغب مایل دیدند  
 بتقصای مصلحت بر آن کار رغبت نمودند و اصرار کردند پطر اینقدر از ایشان توقع درین کار داشت ولی میخواست که فی الجمله  
 کشتی عادت کند و روز بروز با میل خود یاد گیرند پند نفه همراه پطر نوزاد کشتی به شرح خوب طرز مرغوب یاد گرفتند  
 و حقیقت تدبیر و منی موافق افتاد و حکم او با مقصود منطبق گردید چون پطر برانست تدبیر خود را ملاحظه نمود مجدداً  
 حکم کبشتی ساختن فرمود و سیصد نفر از اولاد خدام و دیار داد که پیوسته نوزاد برانست باشد و برانست کشتی گری

مرات  
 سخن و رحمت  
 عادت  
 چون طبع است  
 دویم

انفانت  
 نوازش

بر آنها بیاموزد و در کتب معتدین خوانده بود که در فن کشتی کسی سر رشته کامل بهم رساند که در علم هندسه ما هر باشد در ضمیر  
 خود محقق کرد که علم هندسه را بخواند و اسلوب قواعد آنرا بداند با طرف ولایات مثال او حکم فرمود که هر کس علم هندسه  
 دانسته باشد بخدمت سلطان بیاید و مکرمت سلطان بر او برآورد خود بسیار بکنیزان اهل هند که در علم هندسه مهارت تام  
 داشت پیدا شد و تعلیم او موصوم گردید و بنای تدبیر کس داشت پطر کبیر از بس تحصیل و طلب این علم راغب و یایل بود صبح  
 شام اوقات عزیز صرف کرده بقدریک در قوه معلم بود اخذ نمود و چون مردم سلطان را با این علم راغب یافتند کسان بسیار  
 از خدام حضرت پروردگان نعمت خدمت سلطان عرض نمودند و استمدعا نمودند که سلطان معلم خود را مخلص فرماید  
 تا با اطفال مدرس هندسه تعلیم نماید چون این تدبیر پیوسته مکنون ضمیر پطر کبیر بود در ساعت حکم کرد که کتب خانة علیحدہ بجهت  
 تحصیل علم هندسه بسازند که هر کس میل بآن علم داشته باشد با بخارفته بخواند و مثال او که هر کس علم هندسه را در دست  
 یابد که در جانب دولت بجهت او منصب و مقرر شود این مثال باعث فریت اقبال او کثرت ثبوت طلب این  
 مدرس و تعلیم علم هندسه گردیده روز بروز طلب ترقی کرد و معلمین بیا دگشت و خود نیز بزرگ کتب خانة مزبور  
 شده در هر پنج روز یک دفعه بر سر شاگردان میرسید و بر یکی از آنها که ترقی میکرد انعام و نشان داده التفات شایسته  
 در باره او میداد اینگونه رفتار پطر باعث شده که در اندک مدت پانصد نفر شاگرد از نجار و رعیت در کتب خانة مزبور  
 مجتمع گشته شب و روز مشغول تحصیل شدند چون خیال ملاحظه عواقب امور بود لهذا بضمون الانسان بحیدر الاحسان  
 بتوازشات شایسته مردم را فریفته نعمت و شفقت منت خود میکرد و مردم نظر بر غبت سلطان روز بروز از طبعیت  
 انعامی عادت عوامی بعید شده بسیار انسانیت متلبس می گشتند و آفاقا کار ایشان تحصیل علوم و انکساب آداب  
 و رسوم بود در هر جا عالم و متبعی بود بحضرت و می روی نمود و بحال احسان و الطاف بی پایان پطر را دریافت کرده  
 ملت روسیه می پرداخت از رشحات علم و ثمرات نعم او منفعت بر رعیت و دولت میرسید و در عهد اجداد  
 او کبیر صاحب مدین در جمیع ممالک روسیه پیدا نمی شد اتفاقا اگر کسی از خارج می آمد که اطلاع از مراتب علوم میسر  
 اهل مملکت او را مفضل و مژور پنداشته در صد دعوت اذیت او بر می آمدند بجایه لایب مانده در صورت قدرت  
 میکرد خجسته و بعضی با پای کزیز و طاقت ستیز نبود که نشینی اختیار میکرد و از مردم پنهان شده با عسرت فلاکت  
 روزگار بسر می برد از جمله اینگونه اشخاص فور نامی بود از اهل جنود در عهد سلطنت پطر همراه کبیر هندسه که از جانب می  
 ما مور بوده که چند نفع صاحب منصب از فرس بر ویته بیاورد آنها وقتی وارد مملکت روس گشتند که پطر در کشت  
 و تمام تمام سلطنت بدست صوفی سید منای دولت صوفی ایشان را خابین ملت دانسته همه را قرین هلاک و فتن  
 خاک کردند قوی القور از آنجا که بخیه نژاد المچی و ایماک نوکر شده و بشهر مسقوا آمده بود چون سلطنت پطر رسید و فور  
 آوازه محبت و رافت می داد باره علماء و فضلا بشید جبارت کرده بخدمت پطر بسیار پطر بعد از آنکه ای از کمال و فضل او آوا

اخذ  
معنی گرفتن

مستقال  
یعنی

انسان بنده  
احسان است

رشحات  
صیغ رشحه  
معنی چکه و تراوش



بخدمتی بخواخت که جمیع رحمت و شفقت در پینه وی که در راه پطر کشیده بود فراموش گشت و او را بندهی خود بگرداند اگر چه  
علم فور سر حد کمال نبود لکن سیاحت بسیار کرده بود و سرد و گرم روزگار دیده و بهر چیز سر سرشته بهر ساینده بخت  
تکلم میکرد خاصه زبان منسا و فلک با خوب میدانت پطر کبیر که این زبان از نعمت بسیار یاد گرفته بود کسی انداشت  
که با او صحبت بزد و هم زبان باشد ازین جهت بمقدار فور میفرود و وجود ویر اغنیمت شمرده و وقت او را از پیش خود  
دور کرد و فور نیز بتقدیم خدمت و حسن صداقت قلب پطر از چنان بجا نب خود منقلب نمود که هر چه میگفت پطر بدون  
و انکار قبول کرده موافق نصیاح و گفتار او رفتار مینمود و لا جزم در نظر گرفت که طایفه سترلیس است اصل نماید تا امور لشکر و  
سلطنت خود برقرار بماند اگر چه اتصال طایفه مزبوره در آن ایام اشکال داشت زیرا که طایفه سترلیس جمله ایست  
کشیان بودند و همواره با معتضاد و استظهار ایشان کج میدیدند در صورت بزر طاعت آوردن داخل نظام کردن  
ایشان غیر ممکن بنظر می آمد ولی پطر ازینگونه توهمات باک نگرفته همت بر این امر بزرگ کجاست و بی تاقل بنای نظام گذاشت  
و فور پطر کبیر را بجهت انضباط این تدبیر اشاره و اشعار نمود که واجب تر و مقدم تر از هر چیز اطاعت لشکر است سلطان  
و در میان اهل نظام بزرگی و کوچکی با منصب است و منصب بخدمت داده میشود و تا عهد سلطنت پطر قرار دولت  
روسیه این بود که از رعیت غیر از سر بازمی کسی بمنصب بگزینید صاحب سر کرده را از اولاد بزرگان میکردند و نیز که  
پسر یک سردار از مادر متولد میشد سرهنگت یا سر قیب میگفت کاریکه در روز جکت از چنان سر قیب سرهنگت مادر  
زاد بر آید معلوم است که نتیجه آن چه میشود و حاجت بیان و تفصیل آن در پطر تدبیر فور را پسندیده و از برای انضباط  
و استحکام این کار باز خود پیش افتاده حکم کرد چهل نفر از اولاد نجبا و چهل نفر از رعایا هر روز همراه پطر در عمارت پادشاهی جمع  
آمده مشق نمایند و فور را باین شتاد نظر معلم قرار داد تا در امور نظام کوتاهی و مسأله نشود و از برای این شتاد نظر که از  
انچه یکی سلطان بود شتاد دست رخت نظام درست کرد که در وقت تعلیم لباس جلوسیکت طراز باشد تا از همه بزرگوارت  
نگشند و در هنگام مشق پطر کبیر لباس سلطنت را بر تنه رخت نظام می پوشید و باقی نجبا و رعیت نیز مثل او میکردند تا اینکه  
نجبا معنی انقیاد و اطاعت را بفهمند و بدانند که اگر کسی در اول کار مرتبه کوچکی را بر خود هموار نکند در آخر پائیه بزرگی نمیرسد و پطر  
خود بالابان ابدست گرفت که پترین شغلای نظام است بعد از چند روز ترقی کرده صالحات شدند که آنک در پاشی  
شد پس وکیل شد تا اینکه بخدمت بینه ساطانی رسید طایفه روسیه که نام نظام را در باره خود کفر و خسران اقدام این کار را  
سراپازیان میدانستند چون پادشاه را در امور نظام مصر و با سعی تمام یافتند بجهت محض همگانی و همقطاری سلطان  
پیشکش میدادند و مردم را واسطه میکردند که داخل شتاد پادشاهی شوند و مشق نمایند بسیار کسان از اولاد منسا و سرداران  
از منصب بزرگ خود اعراض و سر باز زدند تا بصالدهای دستم سلطنت سرافراز گشت سلطان برای آنکه عظمی نظام  
بدهد هر کس را که بدست خود راه میداد هزار منت می نمود و در زمان قلیل این شتاد نظر چهار نفر شد که بر این جمیع لشکر روسیه

# دربیان جنگ پطر کبیر بادولت عثمانی

بودند در آن اوقات جنرال قوردونی هم از اهل کوس سید شد نظر او را سردار این پنجاه نفر فرمود و ایشان را بدستی سپرد و فوراً  
 سردار کل کرده حکم نمود که دوازده هزار نفر دیگر گرفته داخل نظام کند اسم صالوات در میان مردم چنان معتبر شده بود که در بدست  
 چند ماه حکم پطر یا انجام رسیده دوازده فوج صالوات با کار دالی در اینها می فوراً تمام رسید چون پطر کبیر پیغمبر هزار نفر لشکر  
 نظامی را دیدخواست که روزی تماشا کند که جنگ لشکر نظام چگونه میشود لهذا حکم فرمود که قلعه در بیرون شهر بسازند و  
 جنرال قوردونی با لشکر خود در قلعه مستحسن باشد و فوراً لشکر او را بحسب خود قلعه را محاصره نماید چون حکام پطر یا انجام رسید  
 مجموع لشکر از برای جنگ در میدانی وسیع حاضر گشت و بنامی محاربه که استند بعد از چند مرتبه پورش جنگ وجدالی از هر دو  
 جانب چنان گرم شد که دروغ بر است و شوخی بجدی بازی بجنگ بمذکشت و از طرفین آدم بسیار مجروح و  
 زخمی گردید از آنجمله هنگام کیر و دار فور زخم برداشت تا اینکه آتش حرب خاموش شد و شعله جنگ فرو نشست پطر  
 کبیر را غیرت و دلاوری سردار این صالوات از روز بسیار مقبول و محسن گردید مبلغ کلی برسم انعام صالوات داد  
 و جنرال کوردونی صاحب نشان نمود و فوراً سردار لشکر بر می بگری خود فرمود وقتی که پطر فوراً سردار لشکر دریائی خود  
 کرد به جهت شش فروند کشتی داشت در مدت دو سال فخر ده بیست فروند کشتی کوچک درست کرد که در روی رود  
 خانه کار بکند و تیر و فروند کشتی بزرگ ساخت که هر یکی سی عراده توپ داشتند و پنجاه نفر از ایل قلنک که در آن ایام در  
 کشتی سازی نظیر و مانند داشتند و کرد دولت رویتیه نمود که شب روز مشغول خدمت بودند پطر همه اوقات در باب  
 ترقی و تربیت لشکر اهتمام میکرد و اینگونه حرکات و تدابیر پطر کبیر در معات باعث شد که اوضاع طایفه کشتیان نهایت  
 خراب و پریشان گشته دستشان از شیطنه اخلاص امور سلطنت کوتاه شده و از بیست خود مایوس گشتند و تسلط  
 پطر برخلاف ایشان نیاید و افزون گردید و طایفه سرلس بحر اطاعت و انقیاد چاره نیافته کردن بر بقعه اطاعت و  
 دایره بیعت او بنهادند و خدمت برابر خود لازم و واجب شمردند و هر کس از افراد رعیت آحاد ملت بجای خود  
 مشغول گشته در نهایت سودگی رفاهیت بدعای پطر کبیر برداشتند

## فصل هفتم در بیان جنگ بادولت عثمانی و روانه نمودن پطر کبیر چند نفر از نجای روس بمالک فرنگ بجهت تحصیل علوم متفرقه

و قتیکه ملک روسیه آرام گرفت و ایل ولایت با ستراحت پرداخت و پطر کبیر مشغول تربیت لشکر و نظام حشر خود  
 بود اتفاقاً پطر از احجاف و طغیان دولت عثمانی مجبور شد که تدارک سفردیده بمقابله و مقاتله ایشان پردازد توضیح این  
 مقال آنکه دولت عثمانیه در آن اوقات در مقام اذیت و صدور عدوت دولت روس آمده و از کمیت بادولت  
 مناسبگت میکرد و از سمت دیگر ولایات نیز ابتک آورده کم کم قیام کیز دست درازی کرده تا اینکه جمیع ولایات و  
 اطراف و کناف دریای مزبور را متصرف شده بود و قناعت با تولایت نمود اندک اندک صدمه و خسارت بمالک

# در بیان جنگ پرباد دولت عثمانیه

روسیه میرسانید چند مرتبه در ایام سلطنت پطر کبیر خبر آوردند که لشکر عثمانیه در اطراف دریای آزف بسیار طغیان  
 ولی حسابی می کنند بطریق تقاضای مصلحت سکوت کرده جوابی نیکفت و لیکن در آخر دیده که اگر پیش ازین ساکت شود و  
 نسبت بگیرد جرات دشمن زیاد گشته انجام این امر باعث بدنامی دولت و تنگ ملت خواهد شد بالاخره بسزای آن  
 خود مثال داد که تدارک لشکر دیده شود و جنرال کورون با پنجاه هزار پوابعسی خود و جنرال فور را با دوازده هزار نفر  
 ماموزین مغز فرمود و پانزده هزار نفر نیز از طایفه شترلیس لشکر غیر نظام گرفته روانه نمودند پطر کبیر نیز همراه بود ولیکن  
 سرگرمی خود مصلحت نمیدید و بجهت آنکه کار نظام مختل نشود در منصب سلطانی خود میماند و شترانوف در دست  
 لشکر عثمانی بود هر چه دور و قوت ایشان بود در شهر مزبور فرام آورده بودند لشکر روسیه چند مرتبه بدان شهر پورش  
 برده کاری از پیش نبردند و بسیاری از لشکر طرفین مجروح و مقتول گردید درین کرب و مقام کارزار اتفاق افتاد  
 که باعث شکست لشکر روسیه شد تبیین این اجمال و تفصیل این مقال آنکه توپخانه لشکر روس در زیر حکم شترانوف و پترو  
 و اورا وجودانی بود یعقوب نام سبب خطائی که از سر زده بود شترانوف را مقصود داشته بود بجاری کرد یعقوب از رفتار شترانوف  
 بسیار تغیر کرده در نصف شب آتشخانه جمیع توپخانه کوبیده کرخت و سبب لشکر عثمانی گرفت مسلمان شد لشکر روسیه  
 سه چهار ماه دیگر در اطراف قلعه ازوف مکث کرده بسیار سعی و تلاش و کوشش بیفایده نمودند کاری از پیش نبردند بالاخره  
 مجبور گشته مراجعت نمودند و حکایت یعقوب تجربه و امتحان پطر را زیاد کرده دانست که بی نظامی در چه مرتبه موجب عیب و  
 نقصان کارها میگردد و همیشه میگفت که مردم را با آب و حرمت رفتار خوش و گفتار دلگشش بهتر راه میتوان برد  
 کشتن و اذیت نمودن فایده ندارد زیرا که غیرت و حمیت دارد گشته شدن بکبر نخشن از دشمن ترجیح میدهد و اصلا  
 حیانت بدولت نمیکند از آنروز پطر تبیین و سیاست را بقدر مقدور از میان لشکر خود برداشت و مقصود از منی گشت  
 بلکه از وجود او منفعت بدولت میرسانید هر کس موافق تقصیر او قرار میداد که خدمت بدولت کرده خلاص میشد لیکن  
 غضب و سیاست پطر چشم مردم را بیشتر ترسانید زیرا که گدغه گشته شدن زحمت کیساعتیت آماده پانزده سال  
 زنجیر کردن کار کردن روزی یکبار مردن است ازین سبب امور دولت پیشرفت تمام داشت پطر از سفر آزوف بسیار  
 دلخور و محوف بود که چرا در سفر اول شکست خورد و بعد از مراجعت لشکر روس بواسیبت خود حکم کرد که دوباره سامان و تدارک  
 لشکر بیسند تا در بهار آینه جنگ و مقاتله پردازد و بجنرال فور نیز حکم کرد که تدارک کشتیهای جنگی که در دست  
 سلطنت خود ساخته بودند بیسند و از راه رود تامای و رود نیز همراه لشکر روانه شوند چون بهار شد عبور و مرور راهها  
 آسان گردید پطر بدون درنگ بعزم جنگ روانه گشت این دفعه تلافی انگسار و انفصال سفر اول را کرد که از سمت دریای  
 آزوف کشتیهای جنگی مستخرج نمایان کردند و از سمت دیگر لشکر نظام بعد از پنج روز محاصره شهر آزوف را تصرف نمودند  
 و همان یعقوب نام نیز دستگیر کردید پطر کبیر حکم فرمود که خرابیهای شهر مزبور را مرتست نمایند که فیما بین خصم و روسیه سرحد

چنانچه  
 در این ایام در تمام  
 اروپا مقصود را  
 قوت لایمونی دادند  
 کار از قبیل صحافی  
 و تجاری پارسیها  
 و غیره از ایشان  
 میگردد

# در بیان شرح حالات پطر کبیر

مضبوط باشد و هیچ چیز جانب دشمن احتیاط نداشته باشد و قلعه تازه مضبوط و استحکم بنزدیکی شهر فروری ساخته و بانجام  
 مذکورک و آذوقه ضروری برداشتند و نیز مثال اردک مجددا چند فروزند کشی جنگی بسیارند که پیوسته در دریای آذوقه خاصه  
 و موجود باشد چون داخل دولتی بخارج کفایت نیکو حکم فرمود که جمیع اعظم و وزرا و کشیشان و وزرا و تجار امدادی  
 در باب اخراجات بدولت نمایند حسب الحکم پطر کبیر بقدر قوه و طاقت مددی بدولت کردند و خواهش پطر  
 در هر باب بعمل آمد و کارها موافق حکم او انجام پذیرفت در آن اوقات ایوان برادر بزرگ پطر در گذشت حیات خود را  
 به پطر گذاشت پطر کفیل خیرات و اخراجات او شد چنانکه در زندگی همه مخارج ایوان بجمده کفالت او بود پس پطر کبیر هشتم  
 و خدم خویش مدت یکسال در شهر آذوقه کشت فرمود و امور آنجا را حسب المرام خود محکم و مضبوط نموده با جمعیت و  
 لشکر خود با سرت نامحسور و بخت نامحدود بشهر مسقوم اجبت نمود و روز و روز حکم کرد که جمیع شهرهای مملکت خود را  
 چراغان نمایند و دکان بازارها را با ذین تمام آیین بسته سه شبانه روز عیش و عشرت کنند و مثال او نشانیهای  
 دریای تخت بخت فتح لشکر نظام و نصرت بخت با فرجام بسیارند و در سنکام ورود بشهر مسقوم پطر کبیر رفتاری کرد  
 که سیمیکت از ملوک سلف نگریه بود کسی از گروه نامحدود که به پیشوا زوی آمده بودند احضار نمود و جمل را اول بدین  
 سرداران حکم فرمود چهار نفر از وفادار و اخلاق پطر متعجب گشته بکنوروی درآمد و درین صحبت خطاب بحیارال  
 فور نموده گفت ساعتی که من داخل شهر شوم و تحت می نشینم شمارا بزرگی و سلطنت خواهم گزید من در پیش شما صاحب  
 منصبیستم سپاس و شکر گذاری مردم بر وجود شما و لشکر لایق و سزاوار است من نیز در میان همقطاران خود اگر مصدر  
 خدمتی شده ام نسبت بحال خود موجب منتی خواهم گشت بروید و بخت رعیت ملت را بر همه چیز مقدم دارید و کاری که  
 درین سفر از ما سرزد بدیشان بکایت نماند فور جواب نداشته برگشت و فرمایش پطر را اعتنا نمود چون از دروازه شهر  
 داخل میشدند اول سرداران موافق نظام در پیش بودند پس بر تپه ها و پیکرکس موافق منصب خود در میان تپه ها می نشستند  
 پطر کبیر در میان سلاطین فوج بود چون داخل شهر شدند مردم از کثرت شوق خوداری نموده نتوانستند که موافق نظام  
 رفتار کنند بلا اتفاق پطر را بجانب خود کشیدند و فریاد برآوردند که پادشاه ما زنده باد و دولتش پاینده و پطر را  
 با آن خست سلطانی پیش انداخته در نهایت شادی خوشحالی بجمارت پادشاهی داخل کردند چون پطر وارد عمارت  
 شد لباس خود را عوض کرده بقاعده قدیم خود بخت سلطنت قرار گرفت و بارعام داد جمیع اعیان و اشراف و خاصه  
 عام بوقف و مقام و معرض سلام سلطان حاضر آمده با لطاف عظیم و اخلاق کریم و می آمد و اگر گشته پطر کبیر بعد از  
 زمان شراحت بقدر کفایت تمام دولت امور ولایت انجام داده سکه سلطنت را بروی سیم و زر بدین مضمون  
 باسم خویش بنزد پطر اولین امپراطور روسیه و بزور آب و آتش فتح کننده آذوقه است لاجرم پطر کبیر از هر باب  
 راضی و خوشحال بود مگر از بخت دلخوری داشت که چرا در دولت من چون دول خارجه مردمان عاقل و صاحب ادراک



پدیده می شود که من مجبور و لابد گشته نفرستم از دول خارجه آدم بیاورم و در دریای آزوف کشتی بسیارم هم پول به هم و هم  
 خجالت بکشم این حالت متغیر گشته حکم کرد که صد نفر جوان فیم و خوش ترکیب از افواج جنرال فور جدا نمایند که شصت  
 نفر بولایت ایتالیا رفته مشغول تحصیل کشتی سازی باشند و بیت نفر روانه ولایت منسا فرمود که علم نظام یاد بگیرند  
 و بیت نفر ماور شدند که بولایت فلنک رفته تحصیل سایر علوم نمایند تا ایام سلطنت پطر احدی از سلاطین روسیه  
 باین خیالات نیفتاده بود مردم از تدبیر و هوشیاری پطر کیر تعجب میکردند و عدالت و کیاست و رفتار و بزرگی او را بدو  
 جان فدوی گشته که بجز بر نیامد حکما راست گفته اند که بیک حکم سلطان عادل از یک کرور شکر پادشاه ظالم کار میکنند  
 پطر کیر با وجود جوانی در مدت چند سال چنین تسلط در ممالک روسیه بهم رساند که احکام او چون آیه انجیل بنظر مردم  
 می آمد سلاطین قدیم شبها از ترس و هول جان در خانه خود نمی توانستند بخوابند پطر کیر به هنگام شب فرد و تنها در میان  
 کوچه و بازارهای شهر مسقورا میرفت مردم او را بمنزله پدر پنداشتند با اخلاص و ارادت باطنی او را حرمت  
 میداشتند و شب و روز او قاترا بخدشت پرستش و صرف مینمودند و حیاتی در حق او بخاطر احدی خطور نمیکرد انجام  
 خدمات و تقدیم فرمایشات پطر را جمله بر خود فخر دانسته همواره درین خیال پیوسته درین تمنای بودند که ما چگونه جان خود را  
 نثار او نماییم تا بخودش شخص شود که این جان او را محض احسان است تا امپراطور از ما را ایمنی و خوشحال باشد

فصل هشتم در بیان سفر و سیاحت پطر کیر نبرنگستان

از قرار که مذکور شد پطر کیر صد نفر جوان از افواج جنرال فور روانه ولایت نبرنگستان نمود بعد مشاهده کرده دید که  
 از اول سلطنت خود هر کار که در ولایت روسیه بعمل آمد است جمله از عزم خویشین بوده تخت خود تعلیم گرفته بعد  
 مردم محض پیروی سلطان از یاد گرفته اند از آنجمله زبان منسا و فلنک را در جمیع روسیه پیش از چهار نفر میدانستند کشتن  
 نظر با فساد و اخلاقی که جلی و ذاتی ایشان بود گروه عوام را از رسم نظام و تعلیم زبان دیگر مانعت میکردند و می گفتند که اگر  
 کسی زبان قلمت خارج را یاد بگیرد کافر و جوی مرتد واقعی میشود پطر تخت خود در یاد گرفتن زبان مزبور سبقت نمود و بد است  
 بعد مردم نظر متابعت سلطان تحصیل کردند پس از آنکه زمانی این دو زبان در میان روسیه خاصه در شهر مسقورا مشهور  
 و متداول گردید تا جمله بزرگان بان زبان مسلک گشته و همچنین علوم دیگر که اگر اول پطر خود متعلم نمیکشت و درس نمیخواند  
 کسی اقدام نمیکرد پطر این مرحله را درست دریافت کرده میرتسید که بعد از مراجعت جوانان از نبرنگستان کاری از  
 ایشان بر نیاید و کسی معلوم ایشان اعتنا کرده منفعتی برای دولت حاصل نشود تبیان این جهل اینکه چون پطر زیاد  
 از حد بخویشین مغرور بود احدی که علم و تتبع او زیاد از وی میشد نمی توانست به سبب مخصوص فکر وزیر دست خود را  
 که در حوصله غیرت او نمی گنجید که فهم نوکرش زیاد بر خود باشد و میخواست که عاقلترین طايفه روسیه خود باشد اما  
 بعضی امیل طبیعت و مقتضای طبیعت این است که در عالم کسی خیر فهم و دانایان باشد و خود نیز در نادانی باشد احوال پطر عکس

# در بیان سفر و سیاحت پطر کبیر بفرنگستان

این بود میخواست که نوکرتش در هر علم ما هر باشد و خود نیز پیش از آن از رحمت کشیده کالتر شود و پیوسته سخنش این بود که باید سعی نمود تا اینک پایه عقل او چون وجود او از همه دیگر مخلوق اشرف باشد و خطی که از عوام صادر شود باعث خرابی وجود خود میگردد ولی خطای سلاطین موجب خرابی عالم میگردد و از ثمره دانش کبر عیبت در صورت ترقی نباشد صد نفر منفعت می یابد اما از رشحات علم یک سلطان عاقل صدگرو بره مند میشوند انسان تا در کاری لذتی نیابد هرگز بر آن کار اقدام نمینماید پطر کبیر میگفت که اگر من کمال نداشتم با شتم ارباب کمال دوست نمیداشتم لذت خوراک خوب را کسی میداند که آنرا خورده باشد پطر کبیر بعد از رفتن جوانها بر روز این حرفها میزد و کسی خیال او را نمیدانست تا اینکه روزی جمیع وزرا را جمع کرده فرمود که من باید برای مصلحت ملت خود سفری کنم بفرنگستان و از اوضاع دول خارجه استحضار بفرمایم که در وقت مراجعت بتربیت ملت خود پردازم و نگذارم که حاصل مملکت مانند ایام سابق عوام دلی تربیت مانند و نیز فرمود چون تنهار رفتن من بولایت غربت درست نیست لهذا خیال ارم که همراه چند نفر که بولایت فرنگستان بلدیت داشته باشند بروم و آن چند نفر را بفرستم سفارت با سجا بفرستم تا دولت مرا با ایشان دوست و موافق نمایند و مکرر مذکور شده که تسلط و اقتدار پطر در ولایت خود چنین نبود که کسی از وزرا جرأت کرده دخل و تصرف در امور او نماید و این از ترس و بیم بود بلکه او را از همه عاقل تر بجا آورده بودند و دنی او بدون توقف اطاعت میکردند پطر در همان مجلس سفرا را برقرار فرمود جنرال فور را که دوست عزیز خود بود ایلیجی ولایت غسانا نمود و حاکم بسیرستان نامور شد که بروم و ایطالیابرو و نیز از اکابر کینفر نامور شد سفارت و اینمارک و فلنک و از برای هر ایلیجی پنجاه نفر صالحات از افواج فور قرار داد که همراه باشند و چهار نفر نایب و دوازده نفر کرسی نشین و دو نفر پیشی مت از برای هر یکی از سفرائی تعیین نمود خود پطر کبیر کینفر پیشی مت و کینفر فرانش همراه خود برداشت و بعد از انجام تدارک سفر امود و لایتر ابدست روماد و نوسکی نام که یکی از سخای روین بود سپرد مردم را و راع نموده روانه شدند حکیم و اکثر از راه تعجب میگوید که پادشاهی چون پطر جوان بیست و پنج ساله با این تسلط که تقاضای سن او خوشگذرانی و عشرت است و دعای میل و خواهش طبعی خود را ترک کرده و صد منفعت و مصلحت مملکت افتاده بجهت تعلیم علوم ریج غربت را اختیار کرده با کینفر نوکر داخل جمعیت سفرا و نوکران خود شده روانه فرنگستان میشود و در هیچ تاریخ چنین پادشاه صاحب جرات و غیرت مذکور نشده هرگز لغز و تاریخ قدیم رویته آگاست میفند که در آن ایام از برای پادشاهان رومی چنین مغرچه قدر مشکل بود تا ایام پطر کبیر ملت روس اسم فرنگ نشینده بودند و چنین تصور میکردند که هر کس از ولایت خود بیرون رود بمعرض تلف خواهد رسید و تا روز روانه شدن پطر خویش و اقوام انگسانی که پیش از او ما مور فرنگ شده بودند شب در روز میگریستند که اولاد و خلف ما جلد تلف شدند این سفر پطر کبیر آنها را اطمینان داد و خاطر جمع نمود و چشم جمیع اهل روسیه را بگشود و فهمیدند که

غیر از خودشان ظایفه دیگر هم بوده است و لازمه تربیت و ترقی یک ملت است که با همه ممالک روی زمین راه داشته مراد و نماید چون سفر پطر را بتفصیل شرح ایم نوشت ازین جهت ضروری است که اول بطور مختصر از احوال آن ایام و پادشاهان ممالک اروپا مذکور نمایم تا خیال در پطر مستمخض گردد و در تاریخ ایشان مجلی باقی نماند در آن ایام سلطان مصطفی دوم پادشاه ممالک روم بود و با دولت مساجحت داشت از رویکه پطر آنوقت ماتصرف کرد امر دولت عثمانی را غلبه بر سر سینه و امپراطور مسائیز در جنگ آخر فتح کرده بود و ژان سویکی پادشاه پولند در ۱۷۰۱ از تخت گشته چون خلفی از او باقی نمانده بود لهذا دولت بدست ساس آمده بود یکی از اولاد پادشاه ساگون در مملکت پولند سلطنت میکرد و شارل یازدهم پادشاه سوئد نیز در گذشت شرن و از او هم که در جمیع ممالک اروپا مشهور است در سن پانزده سالگی تحت سلطنت نشسته بود و دولت سنا با دولت عثمانیه و فرانسه جنگ داشتند و آن اوقات اوضاع دولت بسیار پریشان شده بود و میخواست که با روس چهاردهم که در آن ایام پادشاه فرانس بود مصاحبه نماید و دولت انگلیس در آن ایام با هیچ دولت خصومت نداشته مشغول انضباط امور دولت خود بود و سایر دول اروپا نیز جمله بکار خود مشغول بودند که پطر کبیر روانه فرنگستان شد و در اوایل بهار ۱۷۱۳ از خاک روسیه بیرون رفته داخل خاک دلایات نو و کورود شد و از آنجا از راه استونی بولایات لیونی که پیش سبب آشوب دولت روسیه و پولند شده بود وارد شدند پطر کبیر جهت قبول آب هوا بولایت لیونی میل زیاد داشت لهذا در آنجا چند روز توقف کرده مشغول سیاحت بود شهر ریگا که پای تخت آنجا و بسیار مشهور بود بخصوص قلعه شهر مزبور که آن اوقات در حصانت طاق شهیر آقاف بود پطر کبیر عازم شد که قلعه مزبوره را تماشا کند حاکم شهر ریگا مانعت کرد و نگذاشت که پطر داخل قلعه مزبوره شود و در مدت توقف وی در آنجا هیچ احترامی در باره او بجای نیامد و عتسائی بشان او ننمود و بنامی سحر منی گذاشت ازینحال نایده از حد مقال دماغ پطر بسوخت چون چاره نداشت حکم کرد که بزودی از خاک لیونی بیرون برود اگر کسان دیگر بجای پطر میسودند در سفر اول بدین حرکات و رفتار ناگوار متحمل نگشتند مراجعت مینمود اما ثبات و تمکین پطر در امورات چنان بود که اگر عزمی بجاری میکرد تا بنهایت نیرسانید دست از آن نمی کشید جنرال فور در روز روانه شدن خواست که بهانه حرکات ناپسند حاکم ریگا از خاطر پطر بیرون کند که در اول سفر دماغش نسوزد و گفت که اهل انیولایت بسیار عوام و بی تربیت هستند ندانستند که با چون تو شرمیاری چگونه رفتار باید کرد و انشاء الله وقتی سلوک و اسلوب طوائف اروپا را می بینید مشخص خواهید فرمود که رفتار مردان صاحب فهم چگونه میشود پطر در جواب فور گفت که ما نیز از برای این میرویم که تربیت را یاد بگیریم و کسان بی تربیت را تربیت بیاوریم و نصیحت نمایم روزی میرسد که حاکم شهر ریگا با گفتار شیرین و کردار بهتر ازین با سفرای من خناری نماید جنرال فور سخنان پطر را غور کرده دانست که مقصود او چیست

# در بیان سفر و سیاحت پطر کبیر فی زمان

در جواب عرض نمود از قرار یک شماره می نیم آرزو نمیز خواهد رسید منظور تو این بود که عنقریب ملکات لیونی بتصرف شما خواهد  
آید و ملاقی حرکات آنها را خواهید کرد چون از خاک لیونی بیرون شده بملکت پروسیه داخل گشتند چهار روز پادشاه  
پروس چند نفر معتبرین دولت خود را همانند تعیین کرده نزد سفرای پطر فرستاد و در عرض ما همه جا ایشان با نهایت  
احترام و خشیت و اعزاز تمام وارد شهر برین کردند پادشاه پروس با پطر کبیر چنان رفتار خوش نمود که حرکات حاکم ریکارا  
فرا مویش کرده زیاده از حد خوشحال گشت و در آیام توقف خود شهر مزبور و اطراف آنرا با کمال وقت سیاحت  
ینمود تا درست مشاهده کند چیزی که از دیدن آن نفعی بملکت و دولت خود داشته باشد یا دیگر دو سفرای پطر حیات  
شهر برلین مشغول بودند اهل پروس لباس فرنگی می پوشیدند و اهل روسیه تا آیام پطر کبیر رخت نظام نداشته لباس  
ایشان چون لباس اهل ایران بود قبا های نری و لباسهای نکیین امانی روسیه در نظر مردم پروس بسیار جلوه  
میکرد و پطر کبیر از روی که داخل ولایات دول خارجه گشته بود رخت نظام در بر و هوای سیاحت در سرداشت  
که کسی متوجه او نشده بدون خوف و هراس در میان شهر مشغول تفتیش و سیاحت باشد و کسی او را نشناخت لاجرم پطر  
کبیر هنگام توقف شهر برلین شبی در خانه وزیر میمان بود و آن وزیر از جانب پادشاه پروس پطر را میزبان اتفاقا  
درین صفر شام سخنان فخر بنظر پطر نا ملائم و خام آمد پطر از شدت تعجب و کثرت غرور شمیر بر روی فورشید که ارکان  
آن مجاسد اجزای آن مجمع دستگیرش نمیشدند حال شکرکت موجب انفعال او میشد و تحصیل او تعطیل و کمالش و بال می  
چون بمنزل خود مراجعت کردند و اندکی از آن حالت باز آمد و هشتم او فرونشست از سو که در خویش متفصل گشت فی القوا  
بنزل جنرال لوزاگدواری عذرخواست و رخصت او را بوسید فورم کر این توقع را نداشت که امپراطور بجهت عذرخواست  
در منزل او بیاید عرض کرد که شما مختار هستید پادشاهان را در امور خود بحث نمیتوان نمود و شما دیشب کاری نکردید که موجب عذر  
خواهی باشد و باره من التفات فرمودید و وجودیکه با کلوله پشم شیر دشمن غالی خواهد گشت مردن او با تبع دوست کمال رحمت  
و مرحمت است نمایه اذیت و رحمت پطر از خجالت سر بریزانداخت و صورتش سُرخ شد و گفت وای بر احوال من  
که میخواهم یک وقت بزرگ با تربیت نمایم و هنوز خود تربیت ندارم نوشته اند که پطر کبیر با روز وفات کردار نشب  
خود را فرا مویش نچده پیوسته در مجالس بزرگ حکایت مینمود و خوشترین با ملامت میکرد و میفرمود غفتمای حماقت است  
کسی که حستیار وجود خود ندارد بخواهد که حستیار مردم در دست او باشد پطر بعد از حکایت معانی نشب زیاده از  
چهار روز در شهر برلین نماند پس از آنجا روانه شد و پادشاه پروس لازمه احترام را در حق او بجا آورده او را مشایعت  
و دواع نمود درین سفر پطر کبیر از سفرای خویش پیش افتاد که با سودگی و فراغت تغذین و سیاحت نماید و هر چه در بین  
برلین انستردام پای تخت فلنکت در عرض آه اتفاق افتاد و جمله راتناشا کرد و در خاطر نگاهداشت و پیش از سفرای  
خود وارد شهر انستردام شد و آن آیام بعد از طایفه انگلیس کشتی سازی فلنکت شهرت داشت پطر کبیر بعد از چند روز



از روز و این شهر با مسخ خود را عوض کرده مانند کشتی ساز با رخت پوشید و در قرب جای کشتی کران اطاق کوچکی کرده داخل کشتی ساز باشد و چون ایشان شب در روز کار میکرد و آن صنعت را یاد میکردت و بیچگونه از کشتی سازان تفاوت داشت پیوسته مخالفت و معاشرت با ایشان میکرد و هر وقت که بنزل خود مراجعت مینمود کاغذهای سفر او روستیه را نزد او می آوردند تا نصف شب میخواند و اگر جواب داشت می نوشت او قاتی که پطر کبیر در استروام مشغول تحصیل بود پادشاه پولند از وی خواستش را نمود تا اعتنائش که با مورد دولت او روی او بود وقع نماید همان پطر که در اینجا کشتی سازان او را استاد پطر می گفتند حکمی با بنامی دولت به سینه نوشت که سی هزار نفر لشکر و آثم پولند نمایند و نیز در آن ایام دولت عثمانیه از پطر خبردار شده لشکر زیاد به شهر آرمه فرستاده بودند و جمله آنها را که در اطراف دریای آزوف می نشستند با دولت عثمانیه باریک شده با ممالک روسیه بمای طغیان عدوان گذاشته اما لشکر نظام پطر کبیر از هر طرف ایشان دستگیر میکردند از هر جانب که سر از رقبه اطاعت باز میکردند بدایره اطاعتشان می آوردند و حصول این اخبار و ظهور این مختار در ولایت غربت پطر را باعث از یاد شوق و فریفت غیرت میشت که لجه از تحصیل خود غفلت نمی نمود و از سعی و اهتمام خود در باب ترقی ملت و تربیت دولت باز نمینامد و اضطراب تمام داشت که در تحصیل اصناف علوم تکمیل کرده بتجیل تمام ولایت خود مراجعت نماید و در مدت قلیل کشتی سازی و کافه سازی و سایر صنایعی که از برای ممالک روسیه واجب و محتاج الیه میدانست یاد میکردت پس مدتی نیز مشغول تحصیل علوم متفرقه شد از آنجمله در نزد حکمای شهر استروام علم حکمت درس میخواند و لیتس که استاد ایشان باشد و کینفر و دیگر از حکمای معتبر فلانک در کتاب خود نوشته اند که چون حافظ پطر کبیر حافظه غیبا شد در مدت دو ماه کار دو سال مردمان زیرک و بهوشیار را در تحصیل علوم دیده بود تعجب در آنست که مردم درین تحصیل زیاده از دو علم در یکوقت نمی توانستند حفظ و ضبط کنند اما پطر کبیر صد گونه کار را در یکوقت بیکبار میپرداخت و در فرنگستان صنعتی بنامند که از آن سر رشته بهم رسانند و جراحی و طبابت را که خیلی بیادشایی سلطنت داشت یاد گرفت و هر روز در بازار خانهای شهر استروام همراه حکما مردم معا کچه میکرد جنرال خود روزی از ایشان پرسید که هر علمی که تحصیل کردی و هر علمی که سر رشته بهر سایندهی معلومت که چه قدر از برای روسیه منفعت دارد بگوین علم طبابت را نفهمیدم که از برای شما چه خاصیت دارد که این قدر رحمت میکند پطر در جواب گفت که در سبب کام جکت بیکار ترا از پادشاه کسی نیست در آن هنگام اتفاق می افتد که کینه فرستاد من ناخوش باز خمدار شود من خود معالجه خواهم کرد پطر چون هر چه در شهر استروام آموختنی بود بقدر کفایت تحصیل نمود پس در اینجا بجز هم ملاقات یکبوم پادشاه انگلیس روانه شد چون سخاک انگلیس رسید نیز یکبوم فرستاد و پیغام داد که ایشانرا بخلوت و پنهان خواهد دید یکبوم خواستش را قبول کرد و جواب فرستاد که پطر کبیر

و مشکیه  
ایر کردن

در بیان سفر و سیاحت پطر کبیر بفرنگستان

حسب الخواشش خود تشریف یاور و پطر جنرال فوراً همراه برداشته نزد پادشاه انگلیس رفت کیوم بعد ملاقات  
 پطر از عقل و فراست و بزرگی کیاست او متحیر شد تا آنوقت طایفه انگلیس چنین تصور میکردند که هرگز در میان ملت  
 روس مرد صاحب فهم پیدا نمیشود و بیاطمینی ایشان اطبعی میدانستند پطر کبیر باالی انگلیس را مشخص و مدلل نمود  
 که فهم و ادراک مردم هر ولایت با تعلیم و تربیت است و عقل و فریبک اختصاص مردم فرنگ است و نیز پطر  
 خود کیوم اظهار و اخبار نمود که از جانب دولت روس المیچ با مورا است که بخدمت ایشان برسد کیوم ازین خبر خوشحال  
 ممنون شد و حکم کرد که تذکره زیادی از برای المیچ و سینه میسایا نمودند بعد از چند روز که المیچ و سینه بخدمت پادشاه  
 انگلیس میاید پطر نیز در آن مجلس حاضر بود سینه الحقیقه لذتی دارد که المیچ از جانب دولتی بجائی مامور شود و  
 پادشاه خود را در آن دولت بهینچون سفیر پطر از پطر حکم داشت که در مجلس امپراطور انگلیس سینه چه بجا جانب  
 پطر التفات کرده مشغول خدمت خود باشد المیچ نیز حسب حکم رفتار نمود و خدمات محوله خود را بجا آورد لاجرم کیوم  
 مدت توقف پطر در لندن کمال کثرت نهایت احترام بروفق مرام او بانجام رسانید و التفات زیاد با المیچ روس کرد و تقاضا  
 کثیر راجله همراهم سفیر پطر کبیر فرموده ایشان را بجانب لایات خود روانه نمود پطر بعد از سیاحت لندن باز  
 با مستردام مراجعت نمود و کشتی سازهای این ولایت را جمع کرده کشتی که در سفر اول سیاحت با تمام آن پرداخت  
 کشتی بزور شخصت عراده توپ داشت جمیع عمل آن کشتی را از ابل فلنک گرفت و نامدت یکماه هر روز شهر مستردام با  
 کشته هر جا کینفر چیز فهم و صاحب کمالی پیدا میکرد بهر تیریری که بود او را نوکرو و منسوب خویشترن میفرمود چنانکه در مدت  
 یکماه زیاده از صد و پنجاه نفر از ابل مستردام و شخصت نفر از ابل فرانسه و طوائف دیگر نوکر گرفت و موجب برآ  
 ایشان قرار داده همراه کشتی که خود ساخته بود روانه ارشاجل کرد که از آنجا بشهر مقبور و نند تا ایام پطر در جمیع رویتها غیر از ارشاجل  
 شری نبود که در کنار بجزی اقع شده باشد و هر کشتی که از دریای محیط برویت می آمد و از آنجا بشهر می آمد و دیگر  
 میرفت چون پطر کبیر هر کاری داشت در ولایت فلنک تمام کرده و آنچه در نظر گرفته بود بعمل آورده باز مستردام شکسته  
 لندن برود و در سفر اول محض ملاقات پادشاه انگلیس در نظر داشت و بجا دیگر مشغول نشده بود این دفعه عازم شد که  
 چند وقتی بماند و آنچه در آنجا هست تماشا نماید و اگر تیرانه بسیند یاد بگیرد چون این سفر بدولت انگلیس ننوشت  
 که در جای خلوت ملاقات امپراطور است تمام کیوم فرصت یافته خواست مکنون ضمیر خود را که منتسای بسلسه محبت  
 بود در حق پطر آشکار نماید لکن کشتی پادشاهی خود را با چند فروند کشتیهای جنگی با استقبال ایشان فرستاد و جمیع اکابر  
 لندن حکم احضار داد که بستگام و زود پطر کبیر پیشواز کرده او را با کمال احترام داخل شهر نمایند و حکم فرمود که یکی  
 از عمارات پادشاهی اخالی کنند که در آن عمارت منزل نماید قرار یک کیوم فرموده بود همه را امنای دولت  
 انگلیس میا کرده روز و روز زیاده از حکم کیوم محبت و احترام نمودند چون پطر کیوم را دوباره ملاقات نمود و بگویند

و در  
 سفیر دولت  
 روس سینه  
 پادشاه انگلیس

سیاحت  
جانب خود

مجتا و در ملاحظه کرد خجالت کشید و عذر خواست گفت من هرگز از شما این توقع نداشتم که از برای بکنفرم در سیاحت  
اینقدر زحمت بکشید حال که منظور شما این بوده که مدت توقف من درین شهر از برای وجود من خوش بگذرد پس توقع  
از شما دارم در قرب جای که گشتیهای دولتی شما را می سازند خانه من بیدمید که منظور من از سفر اول محض ملاقات  
شما بود و درین سفر علم تحصیل کردن است هرگاه منظور شما خوشوقتی من است قدغن فرمایند اول خانه را که احتیاج  
دارم درست کنند تا من هر جا بروم و هر کار خانه دولت را که میل تماشای آن نمایم مانع نشوند که در حق من التفاتی  
ازین زیادتر نمیشود تا من از صنایع و علومیکه در میان شماست بهره بردارم و التفات شما را فراموش ننمایم  
کیوم با حسین کشاده پطر را جواب داد و استیصال در قبول نمود تحصیل علوم و صنایع را از روی محض اینکه فرمود پطر  
کبیر همانروز از عمارت دلفروز شاهی بیرون رفت در خانه که از برای او معین کرده بودند منزل نمود اتفاقا همان  
شب قاصد و پطر پطر کبیر رسید و خبر داد که لشکر روسی در نزدیکی شهر آذوف جنگ عظیمی با طایفه تاتار و  
شکر عثمانی که در جنگ فاشی نهم داده اند و شهر اورکائی را نیز تصرف نموده پطر این مرحله را هم میداند است  
که دولت انگلیس با دولت عثمانی در آن اوقات خصومت و عدوت دارند لهذا کیوم ازین خبر خوشحال خواهد شد  
همان ساعت کاغذ اخبار را نزد کیوم فرستاد پادشاه انگلیس از شدت خوشحالی حکم کرد که نسخه از کاغذهای  
مزبور به بچاپ خانها بدهند که در میان کاغذهای اخبار بگذارند بکمیوم جمع اهل شهر لندن آن کاغذها را خوانند  
و از فتوحات لشکر روس خبر دارند پس جمیع اعظم سفرا و اکابر بکنجا بخدمت پطر مشرف گشته تنبیت  
و شکر گذاری پطر را بجا آوردند و همه اقرار کردند که چون او پادشاهی نیامده است زیرا که ولایتی مثل روسیه را  
در اندک مدتی بجائی رسانید که در هنگام غیاب سلطان دشمن بنای آشوب طغیان کرده و لشکر بیچاره بوجود پادشاه  
محتاج نیکنسته بخودی خود دستخوش نمایان کردند پطر کبیر همه ایشانرا التفات شایسته فرمود و جلایا با لطافت خود میداد  
شود پس و بناله کار خود را گرفت تحصیل کشتی سازی پر اجنت در کشتی سازی طایفه انگلیس و فلنک تفاوت  
بسیار دید کار انگلیس جمله از روی علم بلند بود و طایفه فلنک چندین در پی آن نبودند پطر درست وقت کرد  
دید که از برای دوام و ثبات کشتی انگلیس صدم مرتبه از کشتی فلنک بهتر است چون خود از علم هندسه بقدر بقدر  
سرشته داشت در شهر لندن نیز علم مزبور را بخواند و بجائی رسانید که خود درس سکفت بعد همراه کشتی سازان  
انگلیس کشتی بقاعده ایشان بساخت و از آن خطی تمام میرد کشتیهای فلنک در یکساعت دو فرسخ را بپوشاند  
آن کشتی چهار فرسنگ طی نموده در آن اوقات تجار انگلیس نزد پطر آمده بودند که امپراطور چهرش  
فرمایند تا ما تنگ کوی چوبوق ابولایات روسیه بریم و درین ضمن سی هزار تومان پیشکش میدیم پطر با اینکه درست  
رویش چوبوق کشیدن قدغن بود خویشش تجار را قبول کرده همان تنخواه را گرفت و با آن تنخواه است نظر

سردار کشتی جنگی و بیست پنج نفر نایب که در هنگام ضرورت کار سردار از ایشان بعمل آید و چهل صاحب منصب  
دیوانی و سی نفر کشتی بان و دوازده روسی و نفر حکیم و تراج و دو سیت و پنجاه نفر صاحب منصب توپخانه و سیصد  
نفر استناد متفرقه از ساعت ساز و تفنگ ساز و چکمه دوز و سایر ارباب حرف و صنعت را حمل توکر خود  
نمود که بهمدولایات روسیه فرستند تا جمیع مملکت خود صنایع خویش را بیاموزند و اسباب و آلاتی که  
بجست آن صنایع ضرور بود همه را خرید چند روز پیش از رفتن پطر کبیر کیوم پادشاه انگلیس خواست که نظام  
جنگ بجزی خویش را بطر بنماید مثال داد که جمیع کشتیهای جنگی را حاضر آوردند و مشق جنگ قیام کردند پطر در چهار  
سوارگی از کشتیهای جنگی و لنگرهای خود در هنگام تعلیم کشتی فرزور را چنان آه برد که جمیع سرداران از رفتن  
او تعجب کرده با هم میگویند که از میان روسیه چنین سردار بهوشیار و پادشاه جرار چگونه طلوع کرده است پطر  
کبیر آنروز در فنون کشتی بسیار چه کسری نگذاشت و کیوم بعد از مشاهده مهارت و زکاوت پطر همان کشتی را که  
پطر سوار شده بود با جمیع اسباب ادوات و توپخانه آن پطر موهبت فرمود پطر کبیر نظر عمیق و شوقی که بکشتی داشت  
بی اختیار از وی قبول کرده بعد از چند روز کیوم پادشاه انگلیس را خطا حفظ کرده همراه کسانیکه توکر خود کرده بود سوار  
کشتی فرزور شده با ستر دام مراجعت نمود و در شهر فرزور بجهت تدارک سفر چند روز میماند و جمله مایحتاج سفر خود را  
با انجام رسانیده با کشتی خود روانه ممالک روسیه نمود و خویش با چند نفر راه منار پیش گرفت که ولایت منارا  
سیاحت کند در عرض راه اگر شهری میدید بجهت سیاحت چند روز توقف میکرد و اگر بجزی امید چند وقتی سیاحت  
مینمود لا جرم پطر کبیر همه جا هر چه آموختنی بود بدست می آورد و ستلایین قرار ولایات منارا تا شامیکه تا یک  
وارد ویانا پایتخت منار شد در آنجا از امپراطور منار خواستش کرد و در خصت طلبید که او را در خلوت ملاقات  
نماید امپراطور خواستش را قبول کرد و روز معینی قرار داد که ملاقات شود پطر کبیر با همان لباس سیاحت نزد او  
برفت امپراطور منار آوازه و شهرت و ریاضت و بود اما صورت و هیئت و آداب سیرت او را نظیره بود  
بعد ملاقات کمال محبت و نهایت حرمت را در حق او بجا آورد چون آن ایام دولت روسیه و منار با هم راه  
نداشتند و قراری فیما بین دولتین نبود و مردم نمی فهمیدند که این دو امپراطور چگونه با هم رفتار خواهند کرد پطر کبیر میر  
بکار برد تا امپراطور را دستگیر شود که با همقطار خود چگونه رفتار کند لهذا در پیش امپراطور نشست و نیز مجبور شد  
که در پیش پطر نشیند با آنکه صحبت ایشان طول کشید نوشته اند که امپراطور منار آنروز از پطر خواستش کرده بود که امداد  
باو کند و نگذارد که دولت عثمانیه برایشان زور بیاورد و فی الحقیقه این مطلب معلوم نیست آنچه از قول مورخین  
مستفاد میشود این است که پطر او قاتی که در ویانا توقف داشت امپراطور منار خلافت نکرده همه خواستش پطر را عمل  
آورد و هر چه میتوانست از آداب حرمت و تقدیم خدمت در باره او نمود و نگذاشت که در اوقات توقف آنجا



از برای بود پطر ناخوش بگذرد پطر کبیر هر چه جای تماشا در شهر ویانا بود جل را بتفصیل تفریح نمود و از اوضاع دولت  
 مناسبتها در دست بهم رسانید چون در آن اوقات نظام لشکر مناسبت از جمیع دول بهتر بود لهذا پنجاه صدها  
 نفر صاحب منصب از آنجا منتخب کرده همراه برداشت و بصحابت سفرانی که در ولایت منسا گذاشته بود  
 روانه روسیه نمود و خود مختصم گشت که با چند نفر ولایات ایتالیا را نیز گشت و سیاحت نماید آنروز با خبر  
 رسید که در شهر مسقو آشوب و اغتشاش بهم رسیده و طایفه سترلیس نیز بنامی اغیکری گذاشته اند پطر مجبور گشته از  
 امپراطور عذر خواست و او را وداع نمود امپراطور منسا از پطر خواستش و تنها کرد که بیعت ایلچی دولت روس  
 شرویان پای تخت منسا توقف نماید و دستوری در دولت برقرار بماند پطر از خبر آشوب تعجب و اضطراب  
 داشت لهذا نتوانست که خواستش امپراطور را بعمل آورد زیرا کسانی که بعد اوقات واردات ایشان اطمینان  
 داشت نتوانست که از خود جدا کند و وجود همه در آن وقت از برای خود ضرور میدانست ازین سبب زیاد از دیگر  
 دیگر معطل نگشته روانه روسیه شد

فصل پنجم در بیان آشوب لایات روسیه و ورود پطر کبیر لشکر مسقو و تنبیه طایفه  
 سترلیس و فرقه نجبا و کشیشان

طایفه نجبا و زمره کشیش که همواره ایشان مخالف دولت مذہب بودند و ظلم و تعدی رعیت کیش و  
 مطاعیت بی سبب را مایه کرده عزت بی حجت را رتبه و پایه بی سبب شرف مخلوقات بودند بی حجت  
 عمده موجودات بی فراستی جامی آن همه میشدند بی حراستی را عی آزمند و خود کاینات را بسنه وجود خود  
 میدیدند و ستایش ممکن ترا بسنه سجود خویش خلق خدا را به نام خود میدانستند و نعمتات ایزد تعالی را کرامات خود می  
 پنداشتند نور آفتاب را از نور جبین خود قیاس میکردند و شعله آتش را از نفس گرم خود اقتباس مینمودند با اشتباه مالک  
 رقاب امم بودند و با افتراق اقدار باب کرم پطر کبیر با فراست و تدبیر و صفای ضمیر خود دریافت کرده بود که ایشان  
 حقیقتا بحق اند نه مردم حق مالک حیثه دنیا اند نه مالک مسالک عجبی او شیاع ایشان نظام و قانون پطر  
 چون اجتماع آتش و آب بود و قرآن پیری شباب که شراره در آب قرار نگیرد و بسازی با خواب اجتماع پذیرد  
 ایشان نیز این مرحله را فهمید و چون پطر بعد از مراجعت آنها را اعتنائی ننخواستند هر کس که خدمت بدولت  
 میکند عزت او بیش کرده و او را پیش کشیده امور ولایت را بدو می سپارد لاجرم بعد از رفتن پطر بفرنگستان در  
 غنیمت دانسته خواستند که او را از میان بردارند و یکی از خواهران او را در جای او بگذارند و مانند پادشاهان  
 قدیم تسلط و سلطنت بدو سپارند و بنظر خوام و طایفه سترلیس چنین جلوه دادند که پطر کافر شده و پیوسته مخالف  
 مذہب روسیه در نظر آورده از برای پیش رفت خیال خود بفرنگت رفت کرد و دل بخارج ساخته و از طایفه آنها

قایم  
 رعیت مشوا و  
 سردار را  
 گویند

در بیان آشوب ولایات روسیه و ورود بطریق کبیر بشهر مسکو و تنبیه طایفه سترلیس

نوکر بگرد و منظور خود را بعمل بیاورد فی الجمله ورود صاحب منصبان فلانک و نکلیس و غیره را با تجارت بنا کو فروش را  
 دست آور مقصود خویش کرده مردم را از راه بردند که خواهر بطریق پادشاه کنند و بطریق را هنگام مراجعت به پای تخت  
 راه ندهند غافل از اینکه بطریق کبیر را سخت این مطلب پیش نهاد خاطر و زاده بدیر خمیر کشی پیش ازین ملاحظه نفع و ضرر  
 امور کرده در آقا و انجام کارها را سرانجام نموده و فصول افساد سفیدین را با عقل نکته بین فیصل داده بود از آنجمله  
 جنرال کوردون جنرال شش از جانب بطریق حکم داشتند که هر وقت چنان آشوب از نجی و کشیشان سرزند بدین  
 درنگ و اجمال لشکر خود را جمع کرده با ایشان جنگ نمایند چون جنرالان از غریت و خیالات ایشان مطلع شدند  
 لشکر نظام را از هر طرف جمع کرده در پانزده فرسخی شهر مسکو حاضر شدند فرقه کشیش و نجبان نیز از طایفه سترلیس و غیره  
 بقدری هزار نفر جمع آورده حکم دادند که بر سر لشکر نظام ریخته کار ایشان با تمام رسانند بی خبر از اینکه ده نفر لشکر نظام  
 برابر صد نفر غیر نظام است در حال کوردون و شش از بنضت و حرکت خصم آگاه شده ایشان نیز گروه لشکر نظام و  
 افواج جزار خون آشام را حرکت داده در ده فرسخی شهر مسکو مشغول جنگ و تحلیل نام و تنگ گشته لشکر نظام گروه  
 خصم را در یک شبانه روز چنان شکست دادند که از ایشان بجز یک اثری نماند و غیر از مرکب خبری نیامد بسام ایشان  
 طعمه کباب شد و بدانشان لقمه غراب برخی بطون نمک قنور شد و بعضی با ستون تراب کور گردید بقیه اسب  
 بشهر مسکو فرار نمودند و در بیخولها متواری شدند لشکر نظام نیز متعاقب ایشان درآمدند و بانسان این آشوب  
 و نفاق اوستمیکه کردند بطریق روز بروز از اجالات ولایت روسیه آگاه گشته در هر جا بطریق چهری خود را  
 از راه بولند بشهر مسکو رسانید و بجز ورود جمیع مقصرتن را نزد خود طلبیده و قریب بصد و پنجاه نفر از نجبا و  
 کشیشان که تقصیر ایشان بجد و پایان بود بقتل رسانید و سه روز مرده ایشان را عبرة للتاظرین در میان کوه  
 و محلهای شهر مسکو گذاشتند و اولاد و عیال ایشان را نیز روانه ولایات خرابه بایر فرمود که رفته آنجا با آبیاد و  
 دایر نمایند و از طایفه سترلیس هزار و پانصد خانوار بولایت حاجی ترخان فرستاد مجمل این آشوب و  
 طغیان ایشان دولت بطریق را در عوض ضرر و محبتشید و بجای نایب و ضیاع سود و نفع داد طایفه سترلیس را  
 که پیوسته پادشاهان قدیم از شرارت و افساد ایشان مداد و امان نیافتند و بنیان دولت و سلطنتشان  
 با وجود آسنا خرابه ویران بود چنان از پای در آورده که اثری از ایشان نماند و از ترس بطریق کسی اسم ایشان از زبان  
 نیراند و با عیال آنها ولایات خرابه باد شد اگر چه مثال طایفه سترلیس را خرابه پایمال کردن در جنب پادشاهان  
 مقتدر مسلم و آسان بنظر می آید و لکن با آنکه تا تل معلوم میشود که مشکل ترین کارهاست طایفه سترلیس عثمائلو که در  
 نزد آن طایفه بشمار نمی آمدند چه کارها بر سر قیاص و سلاطین بوم آورده اند یک دولت بزرگ در تصرف ایشان  
 بود بی اذن ایشان هیچ کاری با آنها نرسید چند نفر از سلاطین عزم دفع ایشان کردند و کاری از پیش نبردند

سخت حرکت  
هر دو کینه دارد

کتاب  
جمع کلب سگرا  
کویند  
غراب  
کلاغ  
بطون  
جمع بطون شکله  
کویت  
ذات  
جمع ذنب  
کرکره کویند

و خودشان گشته شدند طایفه سترلیس صد مرتبه از ایشان بدتر و شریر تر بودند پطر کبیر بحسن تدبیر آن گروه شریر را  
 تمام کرد که احدی نفیسه که ایشان بخودی خود تلف شدند یا اینکه دست از شرارت برداشته نوکری و صداقت  
 کردن گشتند چون پطر از انضباط امور دولت خاطر جمع شد و ولایت را از وجود طایفه سترلیس و کشتن جانانی  
 نمود خواست که آنچه در مدت دو سال ولایت فرنگستان با زحمات بسیار تحصیل کرده بود در مالکیت خود بکار برد  
 ولایتی که در زیر حکم خود در نهایت خرابی بود آباد نماید و اسم بزرگی در دنیا بگذارد همیشه میگفت که قاعده کمال  
 و مردان قابل آن نیست که در بندگت باشند و خوش گذرانی آدمی باید عمر و زندگانی خود را بکارهای بیصرف تنگد  
 و بستی برود که آثار آن در روی روزگار بماند تا از محتجج آن مهم سالها یاد کنند و نظام و نظام امور را و تحسین نمایند  
 و صنایع نیکو و کارهای پسندیده را در عالم یادگار بگذارند تا نام او در صفحه روزگار نماند و پایدار باشد مچلا پطر کبیر  
 بعد از مراجعت جمله آن کسان که از فرنگستان همراه خود آورده بود هر کدام را موافق صنعتی قابلیت خود بولایتی فرستاد  
 و بعضی را امور خود که صنایع خویش را بر مردم ولایات روس یاد دهند و اسباب آلتی که ضرورت داشتند جمله را بدو حکم کرد که کار  
 خانها از جانب دولت ساخته آنچه بتواند بکار برند و صاحب منصبان ایشان را در میان لشکر خود منصب و محل داد  
 و از هر جا صالحیت گرفته بدست ایشان سپرد که تربیت ایشان برود از دو کشتیهای دولتی را جمله بتصرف صاحب  
 منصبان بولایتی بداد و از اولاد نجان نزدیک هزار و پانصد نفر عملگشتی گرفته نزد ایشان گذاشت که علم کشتی سازی و  
 راندن کشتی در روی دریا و مشق جنگ کشتی را یاد بگیرند تا بعد ازین مناصب و مواجب را در راه فراموش کرده بفرستند  
 که کسی بی رحمتی مستحق مرگ است بی موی سر او را مواجعی بی مشقتی مستوجب منصبی نخواهد گشت هر کس را بفرستند قابلیت  
 و حسب خدمت و صداقت از جانب دولت گذران معیشت میدهند و حکم کرده که چند رسد در شهر مستقر سازند  
 یکی از برای تعلیم زبان یکی بجهت نظام و یکی بجهت لشکر دریایی و دوامی دیگر بجهت علوم متفرقه و قدغن کرده که هر کس در کتب  
 خانهای مزبوره در رس نخواند و تعلیم نگیرد او را بنوکری قبول نهند و پطر کبیر خود نیز از برای انضباط این امور قرار داد  
 خود را فراموش نموده در میان لشکر جای خود را نگاه داشت و در منصب سلطانی باقی بوده هر روز تعلیم میکرد چون جمیع  
 این امور با تمام رسیدن پیش بر کرد که از برای پیش رفتن این کارها تنخواه زیاد میباشد و هر چه حساب میکردند داخل تنخواج  
 کمتر بود پسندید که چاره این امر بزرگ را بکنند هر زحمتی که کشیده و در نخی که برده است جمله در مدت آنک ضیاع  
 و خراب خواهد شد تا ایام سلطنت پطر قرار ولایات روسیه این بود که ملکیت هر کدام در دست بزرگی بوده از رعیت  
 چند مقابل مالیات ادوسته میکردند و کمتر از مالیات بدیوان میدادند و هر حاکمی را در در خانه پادشاهی و کسب  
 که بزور او همه حیاتی خود را میکردانید رعیت بیچاره از ظلم و سختی تمام میشد و کسی را در ایشان نیرسید امناسی  
 دولت بیکدیگر محتاج و با هم محبت گشته بمواریه امور را ترا سلطان مشتبه کرده بر حسب خواهش خود میگذاشتند

و پادشاهی گفتند که آباد تر از ولایت تو ولایتی نیست چون بطریق کبیر از اوضاع قدیم اطلاع و استخبار تمام داشت لهذا بخت رفیع این تقدیری دفع این ششم از رعیت و ولایت خود جمیع حکام را با چند نفر از بهترین رعیت یکان یکان بشهر مستوفی طلبیده از ایشان تحقیق فرمود که چه قدر مالیات از رعیت می ستانید پس از شنیدن جواب قرار مالیات و مدد رعیت را خود مقرر فرموده و دستور بعمل حاکم هر ولایت را بداد و او را برای هر حال موافق رعیت و ولایت خود مواجی معین فرمود و التوا می از ایشان گرفته بدست رعیت بدو که من بعد بر رعیت زیادتی نکنند که زیاد از مالیات بکسرند در عوض بگویند و تومان باز داده مورد موافق و سیاست گردند و از رعایا التوا علیحد کرده گرفت که هر گاه از قرار مالیات دیاری کم و زیاده بدیند مورد جریمه و سیاست باشند حکام و رعیت با کمال خشنی رضاسازی بولایت خود مراجعت کردند این وقت و مراقبت جزئی بطریق باعث شد که مالیات ممالک و در برابر ایام سابق گردید و جمیع رعیت و عموم ملت بدین معنی راضی و راضی گشتند درین اوقات جنرال فور که دوست عزیز بطریق بود در سن چهل و چهار وفات کرد بطریق کبیر از مردن او بسیار غمگین و دلگیر گشته چند شبانه روز بخت او بگریست احوال بطریق این بود که هرگز خدمت و خیانت کسی فراموش نمیکرد صد و در خدمت از هر کس بیگانه می نمود هیچ چیز از وی مضایقه نمیداشت و وقوع خیانتی را از هر کس که ملاحظه میفرمود هرگز از تقصیر و جنایت و بی وفایت بخت فوت نور اهل شهر را مثال او و قدغن نموده جمیع دکانین اسواق را به بند و اعیان اشرف جمله سپاه پوشند و بحر ای او میشینند و خود نیز کسوت نیلی در بر نموده و حکم فرمود که در وقت حمل و نقل شخص او پنجاه نفر حامله ات و صاحب منصب پیشاپیش تا بوث او تا قبرستان برقتند خود نیز همراه ایشان او را تا بقبرستان فرمود و مبالغی خطیر نظیر ای فلانیت موهبت کرد مورخین از بیکونه رفتار بطریق در حق فور چنین بیان کرده اند که کار را بدین طریق بطریق کبیر جمله سبب نور بود که فور در اول جوانی بطریق کبیر آنچه میدانست برادر کمال صداقت بیاجت در مقام انصاف بطریق در ایام حیات فور زیادتر تحصیل کرد و تربیت یافت از آنچه بعد از وفات او نمود پس معلوم میشود که بطریق هر کاری کرده است همه را مؤسسش بانی خود بوده چیز را آموختن تا بعمل آوردن بسیار فروز دارد کسانی هستند که علم بجزئی از فنانات در مقام عمل چنان بنظر می آید که از هیچ نقیصه بعضی هستند که علمش با علم مطابق است و در مقام عمل چنان تسلط دارد که کوئی خود مؤسس و مخترع همان کار است بطریق چنانکه در مقام علم وقت بنیود صد چنان مقام عمل جز آنست و جسارت میور زید و در کار بیکه نفع میدید پیوسته در عمل آن کار ثابت و برقرار بود خدمت فور در باره بطریق این شد که در هنگام یکسپه می خیمد آگاهش نمود و بیدارش کرد که پادشاهی غیر از آنست که اجدا و او کرده بودند باقی هر کار بیکه دید خود پسندید و شرکی در افکار او نداشت و می بود چون امیر مالیات و حکام و رعیت تمام نمود و راه داخل سید اگر مصمم شد که امور شکر و نظام را بجا می رساند که هرگز اخلالی در وی ندهد و کار سلطنت

اسواق  
جمع سوق  
بازار کوبینه  
کسوت  
لباس  
کوبینه



# در بیان انتظام پطریه در ملک روسیه

روز بروز مضبوط و مستحکم کرد و اول وقت نظام صالوات را قرار داد که غیر از خدمت نظام لباسی نپوشند و در هر جا رعیت از صالوات در خصوص لباس امتیاز داشت باشد پیش از آن لباس صالوات با رعیت تشخیص و تقاضا و ستی داشت روزی یک ساعت مشق میکردند پس بگوش روزی مشغول می گشتند و نیز حکم فرمود که اهل نظام اوقاتی که مرتخص نگشته بکار دیگر نپردازند و در شب و روز مشغول تعلیم گردند و بعد قدغن فرمود که هیچ صالواتی خلاف حکم بزرگ خود را نکند و همچنین صاحب منصبان موافق مراتب خویش هرگاه خلاف را می بزرگشان مکتبند مورد موافقه و سیاست شوند و همراه موافق و رواتب ایشان از کاشته دیوان داده شود و اگر سرگردان در دادن موافق صالوات و صاحب منصبان تقرب نمایند بعضی بکدیارده و بسیار بدیند و تمسبه را ختم نمودند سبب توسط یا پیشکش تا تکلف اهدای منصب نداده هر کس را موافق خدمت وی از قرار تصدیق چند نفر سر کرده منصبی موافق از جانب دولت افزون کرد و همچنین نشان ایشان بفرز خود خدمت و در وقت التفات شود اگر حمایت و بیانی از اهل نظام سرزده کسی در بین جنگ میان جانب خصم نماید از تقصیر او کند شده و او را موافق قانون نظام نیزه پیش کنند و در هر جا اهل نظام را محترم بدارند هر کس بی حرمتی با ایشان نماید بتدای سیاست کرد و هرگاه کسی بخوابد در نصف شب بی اسم شب از جانی که ترزد و از آنجا قدغن درستی شده باشد ترزد نماید و با اهل نظام اطاعت نخورده بسیاری زور بگذارد صالوات مرتخص است که او را بکشد امر نظام لشکر و منصب با ط کشور نیز از قرار مذکور مضبوط شد که احدی بمرات خلاف کردن نداشته موافق قانون قاعده راه میرفتند اهل روسیه همواره مملکت خود را در عقشاش و بیجالی دیده بعد از مشاهده این اوضاع تعجب میکردند که چگونه بطریق قانونی فراهم کرد و در میان عوام تعجب و حیرت بجای کشید که او را رسول خدا دانسته می پرستیدند بطریق کبر و دولت و غوری در مورد علماء و فضلا فرمود دید که ایشان نصف مال مردم را میخورند و جبارت کرده اند که اندک اندک دخل تصدق بر آوردن می کنند اگر چه بطریق امکان نریاب ایشان از زده بود و پاره علمها که در عهد سلاطین قدیم میکردند در ایام پطریه نمی توانستند و آن جرأت قدیم را نداشتند و باحوال خود راه میرفتند پطریه خواست با کجالت با ایشان از رویه بردار و او را مردی مضبوط و نماید از آنجا مذکور ساخت که کشیش بزرگ از برای ممالک روسیه تصدق و نیست هیچ کشیشی در نزد خدا نمی هستند این اخراجات بی مصرف است که بکنفر کشیش اسم خود را بزرگ دیگران گذاشته چون در شکار سلطنت اوضاعی از برای خود چیده و مال مردم را بخرج نماید مردم را تشبیه و سیاست میکنند اینگونه حرکات کار پادشاه است مردمان مقتدر را در خفا و تصرف با امور سلطنت ضرورتیست ایشان باید پیوسته بدعا گوئی دوام دولت و عبادت پروردگار عالم مشغول گردند از طالع پطریه در ستمکاری میجو است این امر مشکل را از میان بردارد و کشیش بزرگ که او زمین نام داشت آن ایام عوامی مردم را بکار برده مثل پادشاه در جمیع روسیه

در بیان نظم دادن پطر کبیر شهرهای خود را

وقات کشیش بزرگ و هم خود نموست بست در ممالک روسیه

سلطنت میکرد درین من و فات کرد پطر فرصت یافته اول قدغن کرد که من بعد کشیش بزرگ نباشد و بست را نیز از خانه کشیشان برداشت تا آن ایام هر کس مقصر میشد یعنی که خود را بجان کشیش می انداختند بکر جمیع لشکر سلطان او را از خانه کشیش بیرون آوردن نمی توانست و همچنین جمیع کلیسا بست بوده سلطان تسلط داشت که از کسی نخواهد نماید ابست را بالمره موقوف کرد و بجهت کشیشان از دولت مستمری قرار داده نگذاشت که داخل نیاید نمایند در میان و سینه پیش از عهد پطر قرار بود که از زن و مرد هر کس تقدس اختیار میکرد تا رک دنیا کشته از جمیع مال دنیا دست می کشید و مدت عمر خود را در یکی از کلیسا بسر میداد این اوضاع نیز طبع پطر را دشوار و ناگوار می آمد ازین سبب که اشخاص مانده هزار در میان و سینه بود که بیوجه مصرت داشتند و بر آورد کرد دید که اگر آن بازده هزار نفر ازین خیال بوج دست کشیده از کلیسا بیرون بیایند اقلأ سالی هزار نفر اولاد از آنها بعمل آید باعث آبادی مملکت میشود پطر کبیر سوخته می گفت که ترقی دولت بست به جمعیت است و چون کینفر را از کارهای بزرگ تریح میداد پس حکم کرد که جمیع تارکین دنیا از کلیسا بیرون آید مشغول کار دیگر باشند که سالشان از پنجاه گذشته باشد حکم کرد هر شخصی را که ایشان از برای خود بپسندند بخارند و میفرمود که یک سال او از پنجاه گذشته بکند و چون او از برای دولت فایده ندارد اینگونه حکم پطر باعث شد که کینفر کشیش کتابی نوشت و مذکور ساخت که پطر کافر شد هر کس او را اطاعت کند او نیز کافر است لکن کار از آنجا گذشته بود که کتاب نوشتن و تکفیر کردن در امر پطر انجامال شد چند نفر کشیش دیگر بجهت خوش آمد پیر طور نوشتند که پطر کافر نیست زیرا که ما بسیار دقت کردیم دیدیم که در اسم پطر ششصد و شصت و شش میانیت و در هر اسم که ششصد و شصت و شش نباشد صاحب آن اسم کافر میشود و اگر میگوید کار است که سلطان امر خود را بجائی رساند که چشم مردم از او برسد و خود با مردم رفتار داشته باشد بعد از آن هر چند در نزد او آسانست پطر کبیرشان خود را از آن بالا تر میدانت که آن کشیش تمتت زنده را سیاست کند یا کشیشان دیگر التفات فرماید لهذا بیوجه متحمل ایشان گشت و بهمت تربیت ملت و دولت کجاست از قراریکه در فضول دیگر مذکور شد اهل روس بسیار عوام بوده بیچگونه تربیت داشتند و هر کس که حال جز بهم میرساند مردم او را کافر دانسته بنای عداوت با او میکرد اشتند خاصه با مل و طوائف دیگر بسیار معاند بوده اگر از پطر نمی ترسیدند کشیشان مضائقه داشتند چنین جان میکردند که ایشان پادشاه را فریفته اند میخواهند ولایت روسیه را نیز تصرف کرده همه را چون نویستن کافر نمایند پطر کبیر تدبیر کرد و بهمت کجاست که این و این و شبهه را از میان مردم بردارد و مردم را بفهماند که طوائف دیگر نیز مانند ایشان آدمی هستند و از وجود ایشان ضرر و خسارت بر آنها نمیرسد مردم علی الظاهر سخنان پطر را قبول میکردند ولی باطن انکار داشتند پطر بقراین فهمید که باعث عداوت مردم ترکیب لباس ابل نظام است که در نظر عوام قیافه ایشان عجب می آید از آنسبب همه برداشته چنین خیال می کنند که

خدا انرا بطور دیگر آفرید باست اگر لباس ایشان بطرز دیگری بود هرگز متوجه نمیشدند و مثل برادر با ایشان سلوک رفتار  
 میکردند پیش از آن اهل روس جامه بلند و کشاد می پوشیدند و ریش میکردند و اهل فرنگستان برخلاف ایشان  
 لباس نظام پوشیده ریش ایتراشیدند و قتی روسیه فرنگیها را با آن هیئت میدیدند چنین خیال میکردند که ایشان  
 از طایفه شیاطین اند و ایشانرا هرگز بخانه خویش راه نمیدادند پلیر کبیر نخست خواست که بر اهل فرنگستان حکم کند  
 که مانند روسیه جامه پوشند تا این عدوت از میان برداشته شود بعد تا مل کرد دید که بان خست کاری از ملت گشت  
 نمیشود و در بیکاری قدیم باقی میمانند و مخارج گردنشان بار شده همیشه در رحمت و مهربانی خواهند ماند از رفیق مصفا یک خان  
 روس را آورد کرده بودند هرگاه سیصد تومان بود و سیست و پنجاه تومان بلباس خرج میشد پلیر کبیر ملاحظه کرد که اگر  
 رخت نظام متداول بشود همان خانه را زیاد از پنجاه تومان خرج نبود و باعث قلت زحمات رعایا بضر اخور رتبت و موجب  
 استراحت عموم اهل مملکت خواهد گشت و حسرت مردم که موجب فساد و شرارت است اندک خواهد شد زیرا که اگر لباس مردم  
 همه بر یک قیاس باشد مردم چشم از قنای همسری مافوق خود می پوشند و در مرتبت برتبت خود از دیگران نمیکوشند  
 و حسد و حسرت بلباس کران بهای همیگر نمی برند در بصورت اگر نوکر با با است بی اندیشه مواخذه و سیاست  
 خوردن مال دولت جرات نمیکند و اگر از کسبه و تجارت راست از آبروی خود گذشته با تلافی مال مردم و اسراف  
 مال خود جبارت نمیزد و بیکاری بی اندیشه خوف جان بنای دزدی و قطع طرق نمیکند آرنده علاوه بر آنها جامه بلند  
 و کشاد مردم را سنگین و کابل نماید و بزرگی و غروری آورد و بنوکر و خدمتکار محتاج کرد و بسان خوردن بی رحمت  
 معتاد میشود و بعضی بجهت بتدلیش از تجارت و زراعت دست میکشد و بر رحمت نوکری خدمت  
 گذاری متخل نمیشود آخر کار بجائی رسد که جمیع اوضاع دولت رعیت مغشوش بریشان گشته هر چه دقت  
 می کنند و فکرت بکار برند عیب کار را نمی بینند و نمیدانند که در آغاز کار مردم بیاید فکر ثاقت و تدبیر ثاقتی بجا  
 برد که انجام آن کار بدان قرار با تمام رسد و زبان نقصان نپذیرد پلیر جمیع این حالات را فهمیده با وجودیکه خست  
 روسیه را تغییر دادن نعت داشت در نظر غیر ممکن بود مثال او حکم فرمود که تا مدت دو ماه هر کس از جمیع رعایا و عموم  
 سپاه از جامه قدیم دست نکشد و رخت نظام نبوشد چشم از زندگی حیات خود بپوشد و خویش را در هلاک بیند و  
 سیاست پلیر را در باره خود بپسندد و تسلط و اقتدار بجائی رسد بود که جمله احکام او را اطاعت کردند و کبیر  
 کشید که جمیع روسیه رخت نظام پوشیدند و رخت قدیم بالمره از میان برداشته شد کم کم ریش را نیز کم کردند پلیر آنچه  
 در نظر داشت بعمل آمد روزی حکم فرمود که جمیع ارکان دولت و عموم اعیان ملت و اعظم رعیت بعمارت پادشاهی  
 حاضر شدند پلیر خود نیز داخل مجلس ایشان گشت بعد از لوازم التفات اجزای آن مجلس و افراد آن مجمع فرمود که من  
 میخواهم این مطلب را از شما تحقیق نمایم و از شما خواهش دارم که امروز جواب مرا برستی و درستی بدید از روزیکه من بخت

تفسیر  
 یافتن وضع لباس  
 اهل روسیه  
 بحکم پلیر کبیر

در بیان بعضی اختراعات بطر کبیر و نظام دولت و تربیت ملت و جنگ روس با سوید

بجای  
مانند  
پیر  
رویه نصاری  
کوین

سلطنت و سریر دولت روسیه صاحب شد ام کردار و اطوار را پسندیده بدینانه همه اجزای مجلس کجایان خدا  
و بقرقی امپراطور قسم خوردند و گفتند که ما قابلیت آنرا نداریم که کارهای امپراطور را بشخص تمام و تیز و سیمولی  
چون امپراطور بر استی از با جواب میخواهد معروض می داریم که جلگه کارهای امپراطور از روی عقل و حکمت است و  
عموم کردارشان عمده و پسندیده میباشد و ما بدون اغراض بزرگی و کیاست و فهم و فراست امپراطور اقرار داریم  
خداوند عالم از روی که مالک است در هر آن فریده هیچ دیده مانند بطر کبیر پادشاهی ندیده و گوشه هیچس تمام او را  
نشینده است بطر کبیر فرمود که من نیز اقرار میکنم که آنچه تا حال کرده ام همه باید دشمنان بود است و بعد ازین هر کاریکه میکنم  
باز بسیاری شما خواهد کرد ازین سبب امروز شما را از محنت دادیم که درین مجلس حاضر باشید لکن در امور ولایت  
و مهام شکر و دولت حسب المرام انضباط و انجام یافت چند فقره باقیست که باید امر و از انشاء الله تمام نمایم  
اول آنست که اینگونه پیر پیر کجا بدست من مردم خلاف قاعده حکمت و مصلحت دولت و ملت است زیرا که چون مردم  
شش ماه مان خشک میشوند در وجود ایشان قوت باقی نماند که در هنگام ضرورت از آنها کاری بر آید خداوند  
عالم از ما پیر پیر نخواهد پیر پیر با آنست که سوخته خود را مستعد و آماده سازیم که درین دولت خود را از شر دشمنان  
نجا بداریم ثانیاً فرمود که این چه ظلم است که در مدت پیر پیرن بگیریم و پیش از گرفتن او را نتوانیم به بینیم و این از برای  
مسلمانان خوبست که در مذمت ایشان بگردند زن بتواند بکشد و اگر بر یکی از آنها میل نکند او را بیرون کرده دیگر می  
بگیرد که تا زنده هستیم با یک زن عمر خود را بگذرانیم مروت نیست که آترن را فرزند بگیریم بلکه در همان شب اول پسند  
کردیم ما و ام المهر تعقیب بر ما حرام میشود جمیع اجزای مجلس عرض کردند که فرمایش امپراطور جلوه صحیح و معتبر است و بجان  
دل قبول داریم و اطاعت بنماییم از آنروز بطر کبیر قرار داد که هر کس زن بگیرد اول عروس خود را به بیند و قرار پیر پیر این  
فرمود که هیچ چه بر وجود مردم ضرر نداشته همی توانستند نگاه بدارند بطر اینگونه ولایت روسیه را تربیت کرد و در  
اندک مدت کار را بجای رسانید که دول خارج در مدت چهار صد سال بدان پایه و تربیت نرسیده بودند  
فصل دهم در بیان بعضی اختراعات بطر کبیر و نظام دولت و تربیت ملت و جنگ  
روس با سوید و شکست دادن شرار و از دهم شکر بطر را با انضمام دو دولت دیگر  
بجای وفات جنرال فور که بوفور الطاف بطر کبیر شناسیده و بیکر قابلیتش بخلعت اعتماد او را آراسته بود بطر در بیان  
شکر جایی او را خالی دید و وجود سایر صاحب منصبان فواج را بسبب صدور خدمات نمایان از آن منصب عالی  
کولون را در جای فور بر قرار داشت و نظم و نسق فواج فور را در گفته اتمام او گذاشت چون پیش از آن در لشکر و کشور بود  
نظم درستی نبود چنانکه هر کس با اعتقاد خود مرحله می پیور و بی لایل عقل تدبیری نمیدید بطر کبیر هر یک از بزرگان لشکر  
و سزای سپاه را بنشان مفتح ساخت و نشان از جنان عظم داد که سر کردگان کین نشان که چک را مبلغ ده هزار



در بیان بعضی اختراعات بطریق و نظام دولت و تربیت ملت و جنگ و سن ماسویه (۳۷)

تومان میخریدند و جان میدادند که صاحب نشان باشند و نشان که در دولتی قریب و عظم هم رسانیدند فتح بسیار بر آن دولت پیرساند کسی که نشان نداشت شرف و ذیامت میکاشت که صاحب نشان کرد و در بین ایشان خود را نخواست باشد و هر کس را نشان دادند نشان در کردن او را نخواستند اصلا حیانتی غیرتی از او سر نبردند و علاوه بر این کسی که با هزار تومان نظام راضی نمیتوان نمود با یک نشان کم قیمت چنان ممنون میشد که جان خود را در راه دولت بیفروشد و بعد از قرار نشان اول کسیکه در عهد بطریق صاحب نشان شد کولون بود که در اندک جاسوس خدمت بطریق از خود چنان ممنون نمود که اگر بطریق او فاد عهد خود دامن گیر نمیشد خدمات فور را با لمره فراموشش میکرد و لیکن احوال بطریق چنین بود که تا آخر عمر خود فور را فراموشش نکرده هر وقت کولون بجهت رومی آمد فور را بخیر یا بدینود و در مجلس خوانده اشک از چشمان هم میریخت پس چنانچه در ممالک روس اختراع گردانایم سلطنت بطریق چنانچه در ولایت روسیه نبود و کتب زبان روسیه را با شفت بسیاری نوشتند و بهای کران میفرود خستند که کسب در عایا از قیمت آن علاج جز گشت جمع کثیر از آن سبب تربیت و تعلیم اولاد خود نمی برداشتند و هر چه کتاب خوب و نسخ مرغوب بود بر او ایام تلف میکشت و از نسخه بعضی کتب در جمیع روسیه بقدر و جلد سید انبیا نفع با همه خانه است که کتاب فراوانی قیمت آن از زمان و همه را تحصیل و تعلیم علوم آسان میباشند تا آنیک کتاب ده هزار نسخه بر میدهند و نسخه آن کتاب دیگر تلف نمیشود بعد از آن بطریق کسب با کتب با امور دیوان پرداخت در جمیع روسیه تا آنوقت بحساب از روی درستی و صواب نمیکردند و هیچ محاسبه از قرار قانون قاعده نبود از باب قلم در محاسبات مردم بسیار تقلب و اغتشاش مینمودند بطریق درست نویسندگان دیوان با بزمانده بود و محاسبین دیوان فیما بین خود حسابی داشتند که غیر از ایشان احدی نمی فهمید و هر کوزه تقلب و مخالطه را در بین حساب بکار میدیدند بطریق کسب چاره درین باب ندید مگر اینکه قدغن فرموده که جمیع محاسبات روسیه را بقاعده بکنند اگر من بعد کتب میرزا خلاف حکم امیر اطور نماید موجب سیاست کرد و اهل قلم روسی بسیار کردند و متقبل بشکست بسیار گشتند که شاید بطریق ازین خیال بگردانند ممکن نشد و بطریق فرمود که ابرام و شکست دادن شمار تقلب شما دلیل است و معلوم است که مال مردم را می دزدید چنانچه اگر دره تومان بماند بهر صد تومان از برای خودتان بیکداری بطریق کسب از بدیر خود بزرگ داشته در مدت دو ماه جمیع محاسبه روسیه را بقاعده بکنند مقروض و محض فرمود و داخل دولت را با اغصانعت میفرود در پنجاه یک بطریق تربیت ملت و نظم دولت مشغول بود اتفاقا کاری واجب تر ازینها از خارج روی او که بطریق مجبور شده بخیاال جنگ افتاد و توضیح اینمقال آنکه ممالک لیونی و انجیری که از قدیم ملک روسیه بوده در عهد سلاطین سلف بتصرف دولت پوکت در آمده بودند پس از آن شرل هم ادشاه سوید ممالک مزبور را برزور خود متصرف گشته بود چون شرل فرو شد و پسرش شارل یازدهم سلطنت برخاست در امور دولت و جهام سلطنت وقت و مراقبت چندان نکرد و جمیع ممالک سوید پریشان و مغشوش

سلف گذشته

در بیان بعضی اختراعات بطریق و نظام دولت و تربیت ملت و جنگ روس ما سوید

شده بود از آنجمله فرمانفرمای لیونی و انجری نهایت اجحاف و بیجایی نسبت بر عیت میکرد اباالی این دو مملکت بزرگ از  
حکام تنگ آمده پانگول نام را که یکی از اکا بر لیونی بود با چند نفر دیگر از جانب خود وکیل کردند و نزد شریل یازدهم فرستادند  
که رفته چاره با مورد مهمام ایشان بجز پانگول نظر بخوانش ملت خود پیش فستاین امر بزرگ را مستقبل شد چون بخدمت  
شریل یازدهم رسید مطالب خود را معروض داشت شریل عراض او را گوش داد و بقرکت چند نفر از امنای دولت  
خود که با حکام اولایات دوست بودند پانگول را سفید و خاین دانستند بکس او مثال داد خواهش امنای دولت  
این بود که او را بکشند شریل نیز قبول کرده بود لکن پانگول با لطایف حیل از آن مملکت بگشت از آن مجلس فرار نموده مدتی در  
ولایات سوئیس ماند چون شریل یازدهم وزان سویسکی پادشاه پولند هر دو سپری شدند و او کوست پادشاه شد  
پانگول از سوئیس پولند آمد و بخدمت پادشاه رسیده عرض کرد که شما چرا باید متحمل بشوید که مثل لیونی و انجری دو مملکت  
بزرگ شما را دولت سوید ضبط نماید فرصتی از امر روز بهتر نخواهد شد شرح و از دهم که در جامی بدر پادشاه گشته هنوز  
طفل است در امور سلطنت و مهمام کشور و لشکر سرشته ندارد هرگاه شامبیت هزار لشکر من ابو ایچ فرمائید من  
سیروم و بسولت ممالک شما را مستخر کرده بکف اختیار شما تسلیم و واگذار نمایم چون در آن مدت اوقات او کوست  
با پتر کیر صدیق دوست بود خواست که این مملکت را با او نیز مصلحت کرده باشد لهذا پانگول ابا بکینفر از کسان  
معتبر خود روانه شهر مسکو نمود که بخدمت امپراطور رسیده احوالات را معروض دارند چون پتر از احوالات اطلاع یافت  
بسیار خوشحال گشت و حکاماتی بنا که حاکم ولایت لیونی در سفر فرنگ با او کرده بود بخاطر آورده خواست که کافی و امنی  
و پاداش کافی بدولت سوید کرده باشد و میدانست که هرگاه ولایت مزبور را دست دولت سوید خلاص شود  
بدون شبهه مال خود خواهد شد در آن روزها که پتر کیر تیر زد و متفکر بود که با اتفاق دولت پولک بچنگ اقدام نماید  
یا نه از جانب دولت نیز ایچی رسید که اگر ایشان جنگ نمایند نهانی از ما خواهند کرد پتر ازین معنی بسیار خوش  
وقت گشته حکم داد که تارک شخصت هزار نفر لشکر دیده شود و از ده هزار در میان این لشکر اهل نظام و با بقی غیر نظام  
بودند با صد و چهل و پنج عراده توپ روانه شدند در عهد سلاطین قدیم بهر ولایت که خبر ورود لشکر میر رسید جمیع  
اهل آن ولایت میکرد بختند عدالت و نظم پتر کیر چنان مردم را خاطر جمع کرده بود که رعیت بجای وحشت و فرار عریضت  
و فرار داشتند و از امپراطور استدعا میکردند که لشکر از خاک آنها بگذرد چون قدر غرض بود که بیچو به سورات از  
ممالک نگیرند لشکریان با محتاج و مصارف خود را پولانده میخریدند این معنی باعث مدخل و رفاهیت رعیت  
میگشت پتر کیر لشکر زیاد و جمعیت کثیر بولایت انجری برده شهر نو را که یکی از شهرهای معتبر اولایات بود  
محاصره نمود و از فراین حال دانست که اهل شهر مزبور زیاد از پنج شش روز در قلعه محصوره دوام نکرده و تاب  
مقاومت نیاورده خود بخود تسلیم خواهند شد ازین جهت وجود خود را در میان لشکر لازم ندانسته حکم لشکرا

درست شامزاده کروی که از اهل فلاندر بود و بدولت روسیه خدمت مینمود سپرد او امور نظام و خزانة بدست شامزاده  
 و او لکوری که یکی از اقوام خود بود سپرده همراه مازنیکوف نام دوست خود روانه ولایات نووگورود شد که بودن این  
 مازنیکوف در جای دیگر بتفصیل گفته خواهد شد در سنکامیکه لشکر روسیه بجای آنجیری ارد شد از آنطرف لشکر پولک  
 بطرف لیونی حرکت کردند حکیم و اکثر چند سال قبل از نوشتن تاریخ نظر تاریخ شرل و از دهم را نوشته بود که افسوس  
 میخورم که چو تاریخ این دو پادشاه بزرگوار را در یکجا ننوشتیم تا محتمل است تاریخ جزین جسیع البجات ظاهر گردد با وجود  
 این باز در تاریخ بطریق اجمال حوال شرل و از دهم را ذکر می کنند بیسوی چه درین تاریخ ابهامی باقی نماند و مطالعه  
 کنندگان را اطلاع درست حاصل شود شرل و از دهم جوانی بود دلاور و جری و از جمله امثال همال خود برتری داشت  
 هنگام جنگ با شیر و پلنگ بر برتری همسری نمود روز نبرد تن چون سلاح داشت و دل چون دریای نیل چون اطلاع یافت  
 که سده دولت اتفاق کرده اند که او را بالمره تمام کنند و اسم قتلت سویدا از روی زمین بردارند در عوض آنکه از  
 جنگ اعراض کند و از خصم هر اسن نماید و در مقام عجز مصاحبه دوستی ازین سده دولت جو یا باشد بجای آن اتفاق  
 که تدمیری بکار برد تا خصم را بالمره متاصل نماید و خاک جهان را از وجود ایشان پاک سازد با جمع اندک که همراه داشت  
 سخت سمت ولایت و اینمارک را در نظر گرفته بدون درنگ بر صده جنگ شتافت و در مدت بیست و پنج روز  
 جان صدها که خصم زد که قوت حرکت و قدرت ستیز و آویز و طاقت گریز برای دشمن نمانده از حمله یلان خون  
 آشام جمعیت ایشان بالکل تمام شد و از آنجا نصف لشکر خود را سمت ولایت لیونی مامور کرده خود را نصف  
 دیگر از افواج لشکر روانه ولایات ایجیری کردید که شتر و ارا از جنگ لشکر و اسب خلاص نماید زیرا که در میان این  
 سده دولت که بخصومت او مرعداوت بسته بودند تشویش جزئی از دولت روسیه داشتند اما سمت بدفع ایشان  
 بجنگشت با اینکه فصل زمستان احدی مجال مرور فرصت عبور از آن جای پر شورش بود که سختی سرما از  
 هوای زمیر نشان میداد و شدت برودت بحریریه نظیر زمی نجیب دلاجرم شرل و از دهم از سخی زمستان پروا  
 نکرده روانه شهر نروا شدند شهر نروا که مدت دو ماه در دست سپاه روسی محصور بودند از غلبه و کثرت دشمن  
 قنات آذوقه تنگ آمده دیگر کنت درنگ و قوت جنگ نداشتند انجام کار ایشان بتمام تسلیم و تحلیه شکر شد  
 بود که خبر ورود شرل برایشان رسیده جری شهر رو شات و رزمیدند و قرار یافتند شرل و از دهم به جهت  
 بهر اینقرش کرده عراده توپ همراه داشتند در مقابل شصت هزار نفر عسکر روس و اصل عراده توپ  
 شرل در اول ورود در دو فرسخی شهر نروا قرار اول لشکر روسیه رسید و چنان شکست داد که زیاده نصف لشکر  
 خصم تلف شده باقی فرار کردند شرل از فتح خویش شادمان و خوشدل گشته در یک فرسخی شهر نروا از شب را در آنجا  
 شترن کرد و فرادای آنروز پرسش کردی بشاهزاده دول بیروکی حکم داد که با نصف لشکر روانه شده مانع از عبور لشکر شرل

قنات

نصف

کرد و خود خصم گشت که همان روز بشهر بویرش بر دشا هزاره دول کوروی در جواب گفت که حکم از من است امپراطور  
 لشکر را بدست من سپرده شما را شاید که بمن حکم نمایند باید جمیع افواج لشکر از قرار حکم من رفتار نمایند این فقره باعث  
 شد که دو نفر سردار که بود لشکر بجمده ایشان بود با هم مدعی گشتند معلوم است که در بین جنگ اتفاق و خصوصیت و  
 سر منگت بچهره عرصه را بشکر بیان تنگ نیاید و چه قدر دشمن سعادت و فرصت دست میدهد صاحب  
 منصبان بیکر نیز رفتار سر کردگان را مشاهده کرده خواسته خصمیت سابق را که با هم داشتند در همان روز ملاقی نمایند از آنجمله  
 صاحب منصبان در دو سس بچند جهت با صاحب منصبان فسادت و داشتند اول عداوت و کین بدنبال و دین  
 فیما بین ایشان بود مانجا بیکر کسیر بجهت معرفت بصاحب منصبان فسادت بیکر دو از صاحب منصبان فسادت  
 خاطر جمعی داشته ارباب مناصب رو سیته را بدست ایشان سپرده قدری کرده بود که در وسیع باب مخالفت  
 حکم ایشان بخند و قاتیکه سر کردگان با هم خوب بودند در میان لشکر نظم بود و کسی جرأت خلاف نداشت همه در نهایت  
 درستی و صداقت اطاعت میکردند و روزیکه اتفاق در میان ایشان افتاد افواج لشکر اطاعت بصاحب  
 منصبان نماند بطوریکه در اردوی و سیته پیش بزرگ معلوم نبود و هر کس برای خود حکم میکرد دشا هزاره گروی  
 با صد لیت و نعل پنج شش هزار نفر روانه کرد که پیش روی لشکر سوید را گرفته نگذارند که پیش بیایند و شرل و ازدهم  
 چنان بلشکر خود مسلط و مقتدر بود که احدی سر از ریشه طاعت او بیرون نمیداد با اینکه آرزو شدت برف و حدت  
 کولاک چنان آشوب بر جای آن خاک انداخته بود که پرده را مجال عبور آن هوا و چرند را فرصت مرور آن فضا ممکن نبود  
 شرل و ازدهم در آن سنسکام برف بوران را از خدا خوانان بود که لشکر رو سیته قلت عدت و جمعیت او را  
 او را فهمند تا جرأت نمایند و لشکر خود کثرت و زیادت خصم را ندانند تا هر اس کنند باین فرصت را غنیمت شمردند  
 بلشکر خود حکم داد که پیش از طلوع آفتاب بعزم جنگ دشمن حرکت کنند در عرض راه بر آن چهار سپاه رو سیته بهم  
 خورده بدون درنگ حکم جنگ فرموده در بدت کیساعت لشکر خصم را از پیش برداشت و افواج دشمن را ازدهم  
 با شیدا آنگاه از بلاک خلاص شدند و کلات چنین مناصح خوشتر بارید و انداخته از هول جان دوستان را  
 از دشمنان تشخص نکرده با هم دیگر بیای محاربت نماندند چند نفر از صاحب منصبان گشتند و عزم قتل سر کردگان  
 داشتند که ناگاه لشکر شرل از عقب ایشان درآمد و مانند گرگ بر آن همه بزرگ در افتادند و لشکر روس بسکه غافل و  
 پریشان گشته بودند کاری از ایشان نیامد و بجز شکست طرفی نیستند و غیر از انضام و انترام نامی نماندند و لشکر  
 سوید در مدت چهار ساعت شصت هزار نفر جمعیت رو سیته را تمام کردند سی هزار نفر اسلحه خود را تسلیم کرده اسیر  
 و دستگیر شدند باقی بمان گشتند که یکی از آن حشر فرار کرده خود را از آن کجای خون بستگانه محشر خلاص نمودند محلا جمیع  
 اوضاع لشکر رو سیته از خزانه و توپخانه و قورخانه و غیره بقصر شرل و ازدهم درآمد تعجب است که آن انجمنه روزی که

کولاک  
 طوفان را  
 گویند  
 یعنی  
 وغیرت کیز  
 گاه  
 انصام  
 خور و بیز  
 شدن  
 نیجه  
 میان آب و بیابان  
 گویند



بنازده سالگی در بین مدت هشت ماه سه دولت بزرگ را شکست فاش بدید و صلا می دهد هر سی از ایشان در دل خاشاک باشد و بر حسب خواهش خود فتح نماید و قاتل شکران و از دم در دانیارک با لشکر پیکر مشغول جنگ بود از آن طرف لشکری که بولیا لیونی فرستاده بود بعد از یک شکست فاش داده ممالک لیونی را از دست دشمن گرفته بودند خبر آن فتح و نصرت جانفر این در شهر نروا بشکر سیده در کمال خوشی و نهایت مسرت همراه لشکر خود با اسیرانی که از دشمن خصم دستگیر کرده بود بمالک سوید مراجعت فرمود

فصل یازدهم در بیان احوالات روسیه بعد از جنگ نروا و تفصیلات محاربه دولت روسیه با دولت سوید

بعد از واقعه جنگ نروا شکست سه دولت جمیع اروپ چنان تصور میکردند که من بعد در دولت پولند و دانیارک و روس قوت حرکت قدرت جنگ نخواهد بود با حقیقه این طور بود جزئی قوتی که این سه دولت بر و با تمام و شوی بهم رسانیده بودند تمام شد شران و از دم بنایت آرام و خاطر جمعی طمینان تمام بولایت خود مراجعت کرده یقین داشت که من بعد هر گاه خود با این سه دولت کار نداشته باشد آنها هیچ وجه با او کار نداشته اصلا جنگ اقدام نخواهند کرد خبر شکست نروا در ۱۷ شهریور مطابق ۱۲ شهریور در بین راه نو و کورود پیکر رسید پیکر از استماع این خبر مدت کم ساعت سه متفرق دریای فکرت و مبسوت غرقاب حیرت گشته زمانی خود فرورفت چون بحالت خویش باز آمد که روی او در آن سفر همراه بودند فرمود که شران طایفه سوید از بگونه صدمات بسیار بشکر ما میرساند ولی این از یک شکست و صدمه میخوریم آخر الامر تجربه و وقوف از رسوم و آداب لشکر کشی دشمن گشتن تحصیل نمایم وقتی که پیکر بکیر این حرف میزد به جهت تخریب از نظر لشکر داشت و در جمیع روسیه زیاده از طبیعت غرور و توپ نمانده بود و از هیچ دولت امید عانت آمدند داشت در آن عرض راه احکام متعده بکام و ولایات که هر قدر بتوانند لشکر بگیرند و بشهر مستقر حکم فرستاد که بقدر امکان توپ بریزند و یک ساعت غفلت نکنند و فرصت را از دست ندهند یکی از بجهت همراه پیکر بود و علی الظاهر غصه و اندوه میخورد و در باطن از شکست و استیصال و پریشانی اوضاع و احوال پیکر و جد میکرد دولت میر و عرض کرد که فرمایش کردید توپ بریزند و حال اینکه کیمتقال یا برنج در کل روسیه پیدا نمیشود پیکر در جواب فرمود که هر گاه من نذارم کلیساها دارند این همه ناقوس از برای چه خوبست در راه ملت و دولت هیچ چیز از شاید مضایقه و درینج کردن بمجانعت حکم فرمود که از جمیع کلیساها ناقوس جمع کرده آب بکنند و توپ بریزند بعد از آنکه لازم احکام را نوشته همه جا روانه کرده خود با محدودی از کسان پریشانی بولایت پولک روانه شد که او کوست پادشاه پولند را ملاقات نماید و قراری بکارگزاران بگذارد که شاید و نیز اندک کرده بقدر امکان لشکر دهد تا دوباره با شران و از دم بمقابله و مجادله پردازد او کوست بعضی اظهار پیکر قبول

گرفته خواست که بقدر مقدور شکر حاضر کرده بدست ایشان بسیار دو لکن ملت پولکت مانند طایفه روس نبود که آنچه  
 پادشاه فرمایش کند بدون جواب اطاعت نماید طایفه پولکت در آن هنگام آزاد بودند و دخل و تصرف در کار دولت  
 میکردند در باب شکر فرستادن امداد بیطر کردن نیز مدخل کرده او کوست را جواب دادند که ما از اول جنگ کردن  
 شمارا با دولت سوید را صحتی نبودیم و سخت در کنار نمیکنی کرده و لشکر خویش را در برابر ایشان از هر جهت بیان نموده و شکست  
 خود را درست فمیده بودیم محض از برای خاطر ششاده نسبت هزار نفر جمعیت ما رفت و تلف شد با القرض اگر فتح از جانب  
 ما میبود منفعت چندان از برای ما داشت و تفاوتی با احوال ما نمیکرد اگر نفعی بود بجهت دولت روس بود و بغير از ضرر خیزی با  
 عاید نمیشد حال که دوباره بمقام تلافی دولت و استیصال عینت در آمده ایم ما نیز آشکارا میگوئیم که احدی از  
 ملت ما بجنگ دولت سوید نخواهد رفت چشم طایفه پولکت از غلبه و صولت شران و از دهم ترسیده و از جنگ می  
 هراسی داشته چنین تصور میکردند که ده هزار شکر سوید در تصرف جمیع ممالک پولند کافیت دیگر شران و از دهم را  
 استیجاب بتراید لشکر نیست و نیز چنین فمیده بودند که او کوست بطر کبیر هر دو اتفاق کرده میخواهند که آزاد را از میان  
 لشکر پولکت بردارند این فتره زیاد تر باعث بیخس ایشان از پادشاه خود گشته بود او کوست از عدم مضمای حکم  
 خود منفعلی گشته اصرار بسیار در اجرای حکم خود فرمود و درین خصوص بخواه امان طرفداران خویش تا کید و مبالغت نمود  
 ملت نیز در مخالفت حکم او جمعیت کرده سر از ربه انقیاد و اطاعت او باز پیدا نمودن بنای خصومت و یا غیبری گذاشتند  
 بطر کبیر بعد از ملاحظه این اوضاع از اعانت امداد ایشان امید و یا یوس گشت و بتجهیل تمام بشهر مسکو مراجعت فرمود و  
 باستحکام امور ولایات خود پرداخت از روزیکه حکم کرده بود که ناقوسهای ممالک را جمع کرده توپ بریزند صد غزاده توپ  
 بزرگ و یکصد و چهل غزاده توپ کوچک در شهر مسکو ساخته و آماده ساخته بودند بطر کبیر از ملاحظه آنها خوشحال گشته کسانی  
 که این خدمت بزرگ را با انجام رسانیده بودند از حد الثقات فرمود و مدت یکماه که در شهر مسکو توقف داشت  
 ساعتی آرام نگرفت تا کار سپاه مضبوط و پرکار نمود در آن اوقات کجمن از کسان خود نزد پادشاه دانمارک فرستاد  
 و از واعانت و امداد طلبید پادشاه دانمارک وعده کرد که سه فوج سواره و سه فوج پیاده در هنگام ضرورت پیش بطر کبیر  
 بفرستد و لکن وقت ضرورت بسبب ترس و تشویشی که از شران داشت جرأت نکرده و از ارسال پیاده و سواره کوتاهی  
 کرد و از وعده خود تخلف نمود از وقوع اینگونه امور بیخوب و اهد و تشویش در دل بطر کبیر هر روز کرده اعانت امداد  
 دول خارجه را کان لکم بکن انگاشت و در انضباطه استحکام مهابه لشکریات و زید و خیزی فرونگ داشت صبح  
 شام اهتمام فرمود تا تا درکن شکر اعدیا نمود و جمعیت حشر را انجام داد جبارال باکول که مکرر همش مذکور شده و  
 او باعث جنگ سوید گشته بود از اوضاع پادشاه پولند با یوس شده نزد بطر کبیر آمد خدمت و ملازمت بطر را  
 بر زنده خود گرفت بطر چون باکول را بدید و اطلاع از احوالات و فهم و فراست او حاصل نمود بقدر و رتبه او بفرمود و کمال

منقول  
شمرنده

کمان کمین  
گویا هرگز نبود

التفات و محبت در باره او بفرمود و او را در نزد خود نگاه داشت پانگول از همان نظام و قانون لشکرگشی سررشته تمام داشت  
 و بسیار دلیر و جبار بود بطر کبیر در اول کار که با یوسپاها سرگشی می نمود و بر امپراطور خود بمیان افواج لشکر غیر و چون چهار  
 و هفتاد و یک سال یافت و در منصب سرداری سرافراز گردید و همان لشکر را بر ذمه اہتمام او بسپرد  
 پانگول با نظام سپاہ و استحکام نظام پرداخت و در مدت اندک چنان مضبوط نمود که امور لشکر بر اتباز و دفعه  
 اول تہر شد در آن اوقات شرل و از ہم از اوضاع ولایت پولند و خیالات پادشاه این ملت و تدبیر بطر کبیر  
 اطلاع یافته سخت خواست او کوست را تمام کند بعد بمالک روسیه پرداخته اشجارا بالکلہ تصرف نماید و مالک  
 یک قسمت روی زمین کرد پس بالشکر کبیر و سپاہ پیروزانہ ولایت پولک کردید چون این خبر بطر کبیر رسید که لشکر  
 شرل بمالک پولند را زیاد از نصف تصرف کرده و از ہر طرف لشکر سردروسیہ فرستاده که نگذارند احدی تردد نماید  
 بطر کبیر بعد از شنیدن این اخبار باندیشہ حر است ولایت نوکورو و افتاد ما اشجارا از شر و دشمن مصون و محفوظ بدارد و دست  
 تعدی تسلط خصم را از ان ولایت کوتاہ کند حکم فرمود که چند فروند کشتی جنگی در دریاچه پی پوسس بسازند و در دریاچه فرور  
 در سرحد مالک نوکورو و لیونی و استونی واقع است سی فرسخ عرض و دوازده فرسخ طول دارد و در بعضی جاها طول آن  
 پانزده فرسخ است و در رودخانه عظیم کہ یکی بر آن جاری و داخل است و دیگری از دریاچه فرور و بیرون می آید دریا سیہ  
 فینلند میرزد و بواسطت همان رودخانه کہ از انیونامیدہ اند دریاچه پی پوسس مذکور متصل بدریا شد است کشتیهای  
 شرل متوانستند کہ از آن رودخانه عبور کرده داخل دریاچه فرور شوند و ولایت نوکورو و صدتہ بزرگ و اسباب عظیم  
 رسانند بطر کبیر ازین سبب در سد شوارع و بخرای آن دریاچه بسیار اہتمام داشت حکم فرستاد کہ در اشجار چند فروند  
 کشتی بتعمیل تمام مہیا و سرانجام سازند علی ہذا در ہر جای مالک روسیہ کشتی ساز بود و آنہ دریاچه فرورہ فرمود در مدت  
 یکسال صد فروند کشتی کوچک بساختند کہ ہر کدام سہ چار عرادرہ توپ پنجاہ نفر حملہ داشت در ہنگامیکہ مردم  
 بانجام احکام بطر کبیر مشغول بودند خود بطر نیز با مضبوط امور دولت میرداخت و ہمیشہ میگفت کہ جنگ  
 ولایت را خراب میکند باید چارہ و تدبیری کرد کہ تلفاتی خسارت جنگ شود از انجملہ در سلسلہ ہجری بحجت پیدا  
 کردن بیرون آوردن معدن بسبب آمدن فرستاد و کھد نفر از اہل پولند کہ در عمل زراعت سررشته تمام داشتند نوکورو گرفت  
 و ایشانرا بحجج ولایات روسیہ قسمت کرد و برایشان حکم کرد کہ رفته در آن ف ملک رعیت را رسوم زراعت بیاموزند  
 و نیز تا ایام سلطنت بطر کبیر کوسفند در ولایت روسیہ درست بعمل نمی آمد و پشم آن بسبب چوبہ کار نمیزورد و کوسفند ولایت  
 پولک بسیار خوب میشد لہذا بطر فرستاد کہ چند نفر شبان از پولک آوردند و ہر و را نام کوسفند ولایت روسیہ را  
 چنان تربیت دادند کہ پشم آنها کفایت میکرد کہ جمیع لشکر لباس مہوت بیوشند چون بطر کبیر از استحکام اوضاع لشکر  
 و مضبوط امور دولت و کشور خاطر جمع گشت بتعمیل روانہ شد پس کوشدہ حکم بسپردار ان فرستاد کہ لشکر را از ہر طرف

سواطت

سند  
بستن

اکتاف  
اطراف

مستوطن

حاضر کرده روانه آن سرحدات شوند که لشکر سوید در آنجا آمده بودند جنگ اول فیمین شرل پتر کبیر در سرحد ولایت لیونی و نزدیک شهر در پستاق افتاد لشکر روس در زیر حکم جنرال شیره متوف بود و لشکر سوید در زیر حکم سلین پت بود با یکدیگر جنگ عظیم در میان لشکر روس و سوید واقع گشته بالاخره جنرال روس شکست در ستاد چهار بیلیق از لشکر سوید گرفت در آن سفر پتر کبیر شیره متوف را بمنصب مرشلی سرفراز کرد بعد از چند روز از فتح لشکر روس گذشته دوباره نایره حرب اشغال یافت و بهر دو گروه بجنگ قتال پرداختند و لکن این دفعه لشکر سوید از طرف دریا وارست دریا چپی پوس آمدند سردار روس نیز حکم کرد که کشتیهای جنگی خود را حاضر نمایند پس مدت چهار شبانه روز در دریا پیروزه جنگ کردند با اینکه سپاه روسیه جنگ دریائی را تازه یاد گرفته بودند و لشکر سوید ا پیوسته جنگ دریائی شغل و کار بود باز لشکر روس در آن سفر شتج کردند و یک فروند کشتی که چهل عراده توپ داشت از دست سپاه سوید گرفتند لشکر سوید بعد از نبره میت و شکست و فتح دویم جمعیت خویش را بولایت لیونی استونی کشیده منتظر حکم شرل شدند لکن سردار روس فرصت از دست نداده بمحاره از راه دریا چپی پوس با چند فروند کشتی سه قوچ همراه برده استه بولایت لیونی و استونی که در آن اوقات در تصرف شرل و از دهم بود محمد های بزرگ میرسانیداجرم سه مرتبه دیگر لشکر سوید در نزدیک شهر در پست از لشکر روس شکست خوردند خیر این احوالات هر روز بشرل میرسد و لکن اصلا هر اسر و تشویش بخاطر او خطور نمیکرد و از ولایات پولکت جای کم و اندک مانده بود که بتصرف او بیاید شرل میخواست که آنجا را بالمره تمام کند چون هر وقت با سپاه روس جنگ میکرد با لشکر قلیل جمعیت کثیر روسیه غلبه نمینمود و فایق می آمد بانی نظامی سرداران روس خاطر جمعی داشت و چنین تصور میکرد که با میت پر از جمعیت جمیع روسیه را با طاعت خواهد آورد ازین سبب هر وقت خبر میر رسید که در ولایت لیونی و استونی عدیه و شکست بلشکر سوید رسیده میخندید و در شتج میکرد و هرگز از خیال او نمیکندشت که روز بروز استحکام امور لشکر و نظام مطرد تر آید است و نمیدانست که انسان در همه جا در هر زمان قابل ترقی است و شتج و نصرت موقوف با استعداد لشکر و تربیت سردار است و چنین میدانست که طایفه روس را خداوند جهان مانند بیایم و حیوان آفریده و ایشان اصلا قابل تربیت نیستند هر وقت می شنیدند که پتر کبیر سویت مشغول انجام امور نظام است و صاحب منصبان از هر ولایت می آوردند که نظام را بطایفه خود یاد بدهد و شتج میکرد و چنین میدانست که هرگز ممکن نخواهد شد که طایفه روس مانند طوایف دیگر تربیت شده از ایشان در هر حکام کارزار کار می بر آید پتر کبیر بر عکس این با استعداد و قابلیت طایفه سوید اقرار داشت و میدانست که در همه جهات ایشان از طایفه روس امتیاز و ترجیح دارند لکن قابلیت طایفه مزبوره را از تربیت میدانست و میگفت که هر گاه من ملت خود را تربیت بدهم البته از طایفه سوید قابلتر خواهد شد در آن اوقات خبر پتر کبیر رسید که شرل میت سی فروند کشتی جنگی با خود کرده که از راه ارشائیل داخل خاک روسیه شود و خود نیز با لشکر سیران از راه پولند خواهد آمد پتر هرگز استیاضا از دست نمیداد و همیشه می گفت که باید تدارک در مستان با



بیان شهر ماریا مبورک و اسیر شدن کترین بدست لشکر روس (۴۵)

همی که هرگاه در مستان سخت نشود از بخت باید دانست پس بیدرنگ روانه ارشاد شغل شده بعد از ملاحظه اوضاع بنا  
 قلعه جدید را در کنار دریا لازم دید تا جای تشویش نماند پس جامی قلعه را مشخص کرده نقشه آنرا بکشید و اول سنگ را بدست  
 خود گذاشت و حکم بلنج و تاکیر را کرد دستور العمل در تعمیر آن قلعه داده مراجعت فرمود چون شهر مستور رسید چند فوج دیگر  
 نیز روانه نمود که رفته در خدمت مرشل شرف متوف با شدند و حکم جدید بر شل مزبور فرستاد که هر قدر در قوه دارد پیش از آنکه آمد  
 از برای سردار سویدر بس پیش رود و از ولایات لیونی استونی تصرف نماید و خود پیرنمای تدارک بزرگ گذاشت و بشکر خود  
 حکم داد که جمله حاضر شوند تا در وقت ضرورت معطلی ردی نماند چون افواج جدید و احکام بطریق سویدر روس رسید  
 بدون بدنگ بعزم جنگ روانه گشته بنامی محاربه گذاشت لشکر سویدر کنار رودخانه اسبکت بودند سردار روس  
 ایشان از آنجا حرکت داده با نظرف رودخانه گذرانید پس جنگ عظیم واقع شد لشکر سویدر وی بهریت بخشید  
 بیست عراده توپ و شانزده بیدی از ایشان بتصرف سپاه روس درآمد در قرب رودخانه مزبور شهر بیست ماریا  
 مبورک نام اهالی شهر مزبور خواستند که تسلیم شوند و شرا بتصرف لشکر روس بدین جمع از لشکر خود دولت سویدر در میان  
 شهر مذکور بودند از خیالات آنها اطلاع یافته بشهرتشن زند لشکر روس قانون بترجم راز دست نداده اطراف شهر را احاطه  
 کردند هر کس که از شهر غرم فرار میکرد دستگیر می نمودند شهر مزبور بجای بسیار کوچک و ناقابل بود و الا آن اسمی و علامتی از  
 آن شهر باقی نمانده که از یک جهت وقتی که اهل شهر را اسیر کردند در میان ایشان خشمی از اهل لیونی بود که رخسار انیسین او  
 بیگ شعله عالمی را میسوخت و چشم فغان او بیگت اشاره دل جهانی را بهم میدوخت شب سپاه را مایمی بود و سپاه  
 حسن اشایی صورت خوش داشت و قامت دلکش از کودکی بزرگ کرده کشیش بود و در بزرگی محمود بیگانه و خوش  
 کمال و زیب جمال می بود و جمال او زینت کمالی هر کس بصیرتی در شصیت خالق بصیر و مرنی صغیر و کبیر داشته باشد  
 در قدرت پروردگار تجر و متعجب ماند که خداوند دستگیر دختر اسیر را چگونه پادشاه کل ممالک روسستانه گردانید با جمله  
 تفصیل احوال او در فضول آینه مذکور خواهد گشت اگر چه اثری از شهر مزبور باقی نیست ولی همش در همه رویت معتبر است  
 صالحات روس بعد از فتح شهر ماریا مبورک آنچه اسیر گرفته بودند همه را روانه روسستانه کرده حکم فرمود که هر چه در دریاچه  
 پی پوس شتی جنگل است همه از راه رودخانه داخل دریاچه لادوگا بشوند دریاچه مزبور نیز در ولایت لیونی است  
 مسافت میان دو دریاچه بیست فرسخ راه است بطریق همیشه در نظر داشت که دریاچه لادوگا در تصرف او  
 باشد و بسبب رودخانه نو که از دریاچه مزبور در آمده داخل دریای بالتیک میشود راهی بدریای مزبور داشته باشد  
 تا پیوسته گشتیهای خود از رودخانه نو آن دریا رود نمایند چه در دریاچه حسن از خیالی و تدبیر بطریق اطلاع داشت  
 و میدانست که هرگاه از عمده این خدمت بر آید شایسته چه قدر محبت و عنایت از جانب بطریق خواهد گشت  
 لهذا بهت کاشت که پیش از حکم بطریق اسیر این امر خطیر را تمام کرده باشد پس بعد از آنکه گشتیهای جنگی بار روانه کرد خود

بیان  
 اسیر شدن  
 کترین

در بیان فتح جزیره دولت سوید بدست سردار روس

نیز از راه خشکی با جمعیت و سپاه روانه شدند چون اردو دریاچه مزبور گشتند جوانان با طرد و لیران جزایر را انتخاب و  
 اختیار کرده از فوج لشکر جدا نمودند در میان کشتیها سنگی داد و حکم فرمود که بجزیره نوبت بود که در میان دریاچه است و  
 شوند سردار نیز همراه آنها شد در جزیره مزبور سویدها قلعه مضبوطی داشتند و پانصد نفر سرباز بجهت محافظت قلعه  
 در آنجا ساکن بودند بعضی در دشتها محاربه و مقاتله دو کرده هم در پوست و چهار شبانه روز بیگم مشغول بودند  
 و از هیچ سمت فتنه معلوم نبود بالاخره سردار روس حکم کرد که با کشتیهای کوچک داخل جزیره شده پورش بر بند و حمله  
 کنند و قلعه را تصرف نمایند سرباز جمله بحکم سردار اطاعت کرده با اینکه کلوله توب و تفنگ در آن عرضه جنگ چون  
 قطرات باران میبارید برای نگرده بی خوف مرگ و تلف از چهار طرف داخل جزیره گشتند در آن هنگامه از سرباز سوید  
 بجهت صد نفر مانده بود لکن این صد نفر در آن گرفتار چون شیران تراستاد کی کردند و در برابر خصم شتاب در زینند  
 روس پس از پیوستن نزد صاحب منصب سوید پیچ فرستاد و پیغام داد که هرگاه قلعه را بتصرف لشکر روس بدهند کسی  
 باقیه لشکر سوید هیچ وجه کاری نداشته مراحم نمیشوند و با اوضا می که دارند مخرج هستند که بولایت خود مراجعت نمایند  
 صاحب منصب سوید اوضاع خود را اطلاع کرده دید که بعد از آن جنگ و محاربه ابلی ثروبی حضرت باقی لشکر تلفت  
 خواهد شد پس سردار روس جواب داد که من خواهم شش شمار ایشانی قبول میکنم که تا بفرستید و نفر صاحب منصب سوید که  
 در شهر لیونی هستند بفرستد و از اوضاع ما اطلاع ببرد و بخدمت شرف و از دهم پادشاه و ولی التعم ماعرضه  
 بنویسند که ما تا جان داشتیم در برابر خصم مقاومت کردیم و تسلیم نشدیم مگر وقتی که قوت و طاقت جنگ در باقی  
 مانده بود و الا هرگز تسلیم نمیشویم و ما نفر آخرین نفس و اسپین جنگ کوشش نماییم و قلعه را بتصرف شما نمیدیم سردار  
 روس مسؤل مشروط او را مقبول داشت حکم فرستاد تا دو نفر صاحب منصب سویدی از ولایت لیونی آوردند  
 و بعد از ورود آنها شخص شد که سرباز سوید بجهت پانصد نفر بوده نزد ویست و شخصت و کیتف از ایشان مقبول و  
 صد و پنجاه و شش نفر از ایشان مجروح گشته اند و ششاد و دو نفر باقی و سالم مانده اند چون موافق خواستش خود  
 صاحب منصبان سوید عرضیه بخدمت شرف و از دهم نوشته بدست ایشان دادند ایشان ناچار با چشم کریان و  
 دلغ لان قلعه را تسلیم کرده روانه شدند ازین فقره معلوم میشود که لشکر سوید چگونه لشکر بوده بعضی از مورخین  
 نوشته اند که فتوحات بطریق حیران کار معظم و بزرگی نبوده زیرا که دشمن بر زوری نداشت این سخن بمعنی است اولاً  
 لشکر سوید در آن اوقات مانند لشکر فرنگ صاحب قوت و استعداد بودند و در امور نظام کسر و قصوری نگذاشته  
 بودند تا نایب شرف و از دهم خود بنفسه سرداری بود که در صحرای جنگ عدیل نظیر داشت تا آن دولت سوید و تلی بود  
 که آنچه از برای جنگ و پیکار ضرور و در کار است جمله لشکر سوید حاضر و مهیا بود بطریق بسیار نایب روس را که از دهم  
 تربیت گشته بودند و هرگز رسم و قانون نظام را ندیده چنان تربیت داد که در مقابل چنین خصم قوی مای شتاب در زینند

بیان چندین کارهای عظیم پطربگیر و بنا کردن شهر پطربورغ و تصرف شهر نرواست

و لشکرش لشکرت فاش داند علی الخصوص پس از شکست زوکاره بانی که پطربگیر کردی پس پادشاهی کرده است  
 و در بدو سلطنت اول قوام دولت نظیر شکست و انترام که بدو ملت روسیه روی داد و بیایست طایفه  
 روسیه بالمره تمام شود زیرا که هر چه سبب حرب و ضعیف نظام که بر خمت تمام و مرور ایام جمع آورده و بجم  
 بسته بودند درین دو روز جلا از دست ایشان برفت پطربگیر با آن گونه صدر و خسارت چنان دانشمندی  
 و استادی بجای برد که در زمان آنک جمعیت و استعدادی فراهم آورد که بهتر از اوضاع نخستین گشت و از آن صدقات  
 که از شرک و از و هم بایشان سیده بود اثری نماند بجز آنکه بعد از فتح نوبت برگ لشکر روسیه بشهر مستقر مراجعت نمودند  
 روز ورود لشکر پطربگیر خود سوار گشته لشکر خود را پیشواز کرده در مرشل شمره متوفرانسایت التفات نموده و صورت  
 او را بسید و از هر کس که مرشل شمره متوف حسن خدمت دیده بود اظهار رضایندی نمود پطربگیر جلای را بفرانخور  
 خدمت مناسب بابت خود نشان داده و مشمول عنایت فرمود و بر مواجب و ناصب مراتبشان بیفزود و با کمال  
 احترام آنها را داخل شهر کرد و در هنگام ورود حکم فرمود که سید قمای دولت بویدر با سید قشتی جنگی که در جنگ  
 دریا چینی پوس بقصر لشکر دولت روس آمده بود پیش از ورود لشکر داخل شهر نمایند تا همه مردم از دیدن آنها خوشحال  
 شوند و امیدوار گردند و چند نفر صالحات که در هنگام یورش از دشمن بر گردان گریزان گشته بودند حکم کرد که آنها را  
 در میان میدان شهر نگاه بدارند تا کسی که سبب خدمات شایان صاحب منصب نشان گشته بودند در ملاطعام بر  
 روی ایشان حیوانانند و ایشان را نگویسند و سرزنش نمایند تا عبرة للناظرین بر جمیع خلق معلوم شود که بی غیرتی در چه  
 مرتبه باعث بدنامی بی عزتی کرده و بعکس این غیرت و حیست چگونه آدمی اسراف از یکند و پیش مردم معتز و محترم گردند  
 همانروز اهل شهر از زین مرد با تمام بر کسانیکه حزب خدمت کرده در راه دولت زحمت کشیده بودند مانند در و مادر  
 و برادر و بر بانی و محبت میکردند و در روز بعد از ورود لشکر بشهر مستقر پطربگیر چند نفر مانور کرد که رفته در جزیره منور و آنچه خوب  
 شده است معهور نمایند و اسم جزیره را از آنروز عوض کرده شولسبرگ گذاشت یعنی شهر کلید و سبب این اسم است  
 که جمیع ولایات اطراف بسته بر جزیره منور بود بعد از تصرف آن جزیره شمل دو از و هم قدری از ریشخند خود دست کشیدند  
 و دانست که روسیه را تصرف کردن پطربگیر از میان برداشتن بدان ترار که بنظر او آسان می آمد بخوابد بلکه دشمنی از  
 همه پرورد و تر خوابید

فصل دوازدهم در بیان چندین کارهای عظیم پطربگیر و بنا کردن شهر پطربورغ و تصرف شهر نرواست  
 در اوایل سال ۱۱۱۵ هجری پطربگیر در شهر مستقر بود و هر روز بکوشش و سیر سبک که بنجا بنوازاد و راضی نیستند و کشتیهای  
 اوبالی بایه و خلاف امر خارده بسته او را در غنیه سرزنش و طاعت بنمایند و میگویند که قانون قدیم روسیه صدر مرتبه از  
 قوانین جدید بهتر بود و اگر پطربین هر حلا را در یافت نکند و پیش از وقت چاره نماید بالاخره مملکت روسیه خراب

خوب  
آبدین نگویند

کلید شهر  
نیز بدل

بیان چندین کارهای عظیم پیر کبیر و بنا کردن شهر پطر بورغ و تصرف شهر زوست

و در این خواهد شد با وجود این سخنان پیوده و نارضائی بنحیله کشیشان هر چه قرار و قانون پطر بود جمله را مردم یاد گرفته و  
 میل کرده اند که آنکه عادت نمودند از آنجمله ریشهای دراز و رخت کشتاد با لمره فراموش شده بود در زمان سابق  
 دوست تومان اگر کسی میدادند که در عوض آن دو انگشت از ریش او کم نمایند قبول نمیکرد و شامشی نمینمود تا در عهد پطر عادت  
 چنان شده بود که اگر کسی هزار تومان میدادند که ریش را تراشید قبول نمیکرد و همچنین در چیزهای دیگر مردم با ترقی  
 قدیم را فراموش کرده بودند و گمانیکه بر خواه پطر بودند و از نارضائی داشتند در ظاهر چنین مشبته میکردند که نارضائی  
 ایشان از راه دسوزی و خیرخواهی دولت است و لکن باطناً غصه میخوردند و حسد میکردند که چرا او ضاع قدیم از دست رفت  
 و راه داخل بسته شد هر گاه پطر کبیر او ضاع و قانون قدیم را از میان مردم بریداشت و بمداخل بنحیله کشیشان  
 دست نیندازد البته از قانون جدید و نظام تازه عیش از پیش راضی و ممنون میگشتند چون پطر کبیر سبب نوزی و  
 جهت دلگیری ایشان را بهتر از همه دریافت کرده بود لهذا مصمم شد که زحمت و قباحات قانون قدیم را ببرد و بنام بعد از  
 چند روز یکی از نوکران خود عروسی کرده جمیع بزرگان شهر مستورا خود همان طلبید و قدغن فرمود که هر کس عروسی نماید  
 طبایر قرار و قانون قدیم رفتار نماید در عهد قدیم قرار این بود که در ایام عروسی در خانه که عروس بود هرگز آتش روشن  
 نمیکردند در میان عوام چنان مشهور بود که هر گاه آتش در خانه عروس باشد مادام العمر برای صاحب خانه بد میگردد و  
 بزرگان روسته در عهد قدیم شراب هرگز نخوردند شراب ایشان عرق بسیار تند بود و در عهد پطر عرق خوردن از فراموش  
 کرده بودند پطر نیز حکم کرد که آتش بنور آند و شراب مجلس نیآورده بجا سیمان عرق بدهند از آن جهت در آن چند روز  
 ایام عروسی عیش مردم تباه شد و در جشن بزرگان سیاه گشت و روزگار بختار مجلس بصورت هرک که گشت و  
 شدت سرما بر تن ایشان اذیت و آزار کرد که بهر ناخوشی شدند چند دفعه بخدمت پطر کبیر آمده التماس کردند که از سر  
 تقصیر آنها که گشتند یا تمام عروسی حکم فرمایند یا بسوزانند آتش ترک کردن عرق مثال هند پطر استعدای ایشان را  
 قبول نکرده فرمود که از قرار و قانون پادشاهان قدیم شکایت نکنند و عادات قدیم خود را از دست ندهید من  
 میخواهم که خلاف قانون مشهور و عادات قدیم جمهور در میان شما معمول گردد بهمان قرار سابق رفتار نماید مردم ناچار  
 هزار التماس چند نفر از وزرا واسطه کردند تا مسئول ایشان مقبول افتاده از چنگت سرما و عرق تنگنایف خلاص شدند  
 و قسم بر سر امپراطور خوردند که بعد از آن هرگز زحمت دولت او را نکنند و در کار بزرگان نکته گیری نخوردند بستی را  
 موقوف نمایند پس پطر حکم فرمود که جمیع کتب معتبره فرنگت را بر زبان روسیه ترجمه نمایند و چاپ کنند تا جمیع مردم بتوانند  
 و از علوم علوم اطلاع بهم رسانند و نیز حکم شد که در شهر مسکو بسیار خانهها ساختند و بجایت بیاران ولایت  
 بپرداختند و فرار چنان شد که هر کس از این مردم بسبب پیری یا فقر و فاقد قوت کار و گذران معاشش درازند آشته  
 باشد در عمارت مزبوره مسکنی نموده که انی کند و از جانب دولت وجه گذران آنها را بدهند و اگر کاری از دستشان



بسیار برای دولت معمول دارند و در آن سال بجمع ولایات روسیه نوشت که در کار خانهای دولتی آنچه بعمل آورده باشند  
 نمونه از هر قسم با چند نفر از کارگران همراه بزرگ کارخانهای مزبور در شهر مسکو حاضر باشند بطوریکه یک بکار همه  
 برسند آنجا که شاید التماس بودند جمله التماس کرد و گسائیک در کار ایشان کسر و نقصان بود تعلیم و تربیت و  
 و آنرا که بدون جهت معطل شده بودند بشغلی مأمور فرموده هر سالی دو بار بجای خود روانه نمود و خود با چند نفر بشهر  
 ورونیز تشریف برد و حکم کرد که در حضور خود دو فروند کشتی بزرگ بسازند که هشتاد و هشتاد و دو توپ داشته باشند  
 دو کشتی بزرگ را از برای احتیاط همیشه حاضر داشته باشد و در وقت ضرورت از دولت عثمانی تقاضای تمهات کند  
 قراریکه در ولایت فلنک دیده بود که اسباب آلاتی کشتی ساخته بودند که کشتی بسبب آن آلات نزدیک بود  
 وزع از جای خود بلند میشد یعنی اگر چهار ذرع آب فرو میرفت از قرار متعارف دو ذرع بلند میشد و دو ذرع در میان  
 آب میماند همان اسباب را برای این کشتیها ساختند بطوریکه اسباب مزبوره را بجهت دریای آزوف میخواست  
 چون در پارچه جای دریای مزبور ریکت زیاد و آب کم بود و عبور کشتی بزرگ از آنجا با احتیاط داشت و بجهت  
 اسباب مزبوره بیسوجه جای تشویش نمینامد و در هر جا مرور کشتی آسان میگشت لاجرم بطور چون از تدارک خود در مقابل  
 دولت عثمانی خاطر جمع گشت مصمم شد که تدارک سرحد ولایت سوید انجام دهد لکن از آنجا کسیر روانه شهر اولونیز  
 گشته که آن شهر فیما بین دریاچه لاوکا و اوکاو واقع است و در شهر مزبور قرار داد که چند فروند کشتی از هر قسم ساخته حاضر داشته  
 باشند که هنگام جنگ عدم استعداد آن دو دریاچه پامیه ننگ نشود و آنچه در نظر دارد از پیش بود و هر حکم کرد که در شهر مزبور کار  
 خانه تفنگ سازی بنا کردند جناب بطور این بود که در قریب ولایاتی که تصرف آنها را در نظر گرفته بود همه اسباب جنگ  
 حاضر و آمان داشته احتیاج نباشد که از شهر مسکو آید و بسایر پسته سخن بطور این فرمایش او چنین بود که یک دقیقه  
 هنگامه جدال برابر یکسال عیاشی دریا ضرر که درین جنگ با یک دقیقه غفلت از رسیدن باروت و تفنگ بدین  
 روی میدهد مدت یکسال از عهد غرامت آن نمیتواند بر آید و اتفاق می افتد که آن دولت را تمام میکند و بنهایت  
 میرساند پس در معرکه جدال میاید که دقیقه را از یکسال بزرگتر شمرد و غفلت از کار بخرد مجازا چون منظر بطور عمل آمد  
 مصمم گشت تا قلعه نیاراکه در نزدیکی دریاچه لاوکا و اوکاو واقع است خود تصرف نماید قلعه مزبوره بجهت منظر  
 بطوریکه واجب و ضرور بود زیرا که بسبب آن قلعه دریاچه لاوکا و اوکاو در خانه نوابالمره بصره شش ماه علاوه بر آن در مقابل دشمن  
 قلعه مستحکم بدست او میرسد پس حکم فرمود که تدارک دیده شود تا آن ایام بطوریکه در میان لشکر منصب کستانی و  
 میان افواج ابواب جمعی مثل شیره متوف جاداشت بطوریکه مأمور شد که با چند کشتی کوچک راههای دریاچه را بگیرد که  
 کشتیهای سوید اخلال نکنند و مثل شیره متوف از طرف خشکی با طینان تمام قلعه نیاراکه تصرف نماید در هنگامی که  
 سردار روس از جانب خشکی جنگ میکرد و مشغول محاصره قلعه مزبوره بود که بآنرا دو فروند کشتی سوید از برای تدارک

در بیان  
 امتحان گرفتن  
 بطوریکه کارخان  
 کارخانهای  
 دولتی

غرامت  
 زیان تاوان

کستان  
 سلطان قوچ  
 کوبند

### بنای شهر پلورنغ و قلعه دیگر در جزیره کر و سلوت بدست پلر کیر

لشکر خویش سیدند پلر کیر مشی و ایشانرا گرفته جنگ مضبوطی با ایشان نمود و هر دو کشتی را اسیر کرد چون این خبر بمحض بن  
 قلعه رسید چاره دیگر نیافتند تسلیم شدند و قلعه را با همه اوضاع بتصرف لشکر روس دادند در مقابل این خدمت  
 بزرگ او امیرال کولون که بعد از جنرال فور جامی او گرفته بود و سردار جمیع کشتی و لشکر دریائی دولت روسیته شده پلر  
 کیر و صاحب نشان کرد و پلر کیر با کمال ضا و رغبت و نهایت تمکین و حرمت بقزاریکه در میان نظام مقرر بود در  
 حضور جمیع لشکر نشان ابر کردند خود او بخت او قاتیکی پلر کیر از سمت ولایت لیونی استونی هر روز صد مده بدست  
 سوید میزد شرع و از دهم هنوز مشغول جنگ و فتح کردن ممالک پولند بود او کوست پادشاه پولند بالمره خراب شده  
 بود از قراریکه پیش از شتم ملت پولند او را بجهت ساکون بودنش دوست نمیداشتند و چنین میدانستند که با پلر کیر  
 بدست کشته و اتفاق نموده میخواهد آنها را مثل طایفه روس بنده نماید و آزادی طایفه را از میان بردارد ازین سبب  
 شرل دوازدهم ایشتر زوی دوست میداشتند و ممنون بودند که او پادشاه مملکت پولند کرد و او کوست از برای اطمینان  
 مردم و آرام گرفتن ولایت نسبت بزرگتر با بقی لشکر روس را که سابقا پلر از برای امداد نزد او فرستاده بود مرخص  
 کرد و باز پس فرستاد و تا مردم بخیا افسانه نیفتند و نخوانند که او کوست با پلر کیر در خصوص برداشتن آزادی از رحمت  
 اتفاق کرده اند چون خبر مرخصی لشکر پلر رسید تعجب کرد و حیرت نمود و بجناب مجلس فرمود که پادشاه پولند عجب مرد غمی  
 بود که دام دشمن است که از پیش او بگریزی او دست او بردارد و ترا تعاقب کند نسبت به هزار لشکر من با حال او کوست را  
 نگاه داشته باعث ثبات و دوام سلطنت او و مملکت پولند گشته بود حال که لشکر امر مرخص کرده است پس  
 این چه خواهد کرد که در کل ممالک یکنفر و نخواهد نماند اکنون یقینیم شد که بعد ازین شرل دوازدهم ولایت پولند را تصرف  
 خواهد کرد و سلطنت او کوست بالمره تمام خواهد شد اگر چه دشمن من قوی و پرتوور میگرد و ولیکن از آمدن این نسبت هزار  
 نفر خوشحالم که بسیار در موقع افتاد و بکار ما خواهند آمد پس فرمود بقدریکه قوت شرل سبب تسخیر پولند زیاد میگردد باید  
 همان قدر قوت او را از سمت دیگر کم نمایم بعد از ورود این لشکر بفرسا حتن شهر پلر پورنغ افتاد در نزدیکی قلعه مینا  
 و قرب دریای فنلند در صحرائیکه همگرویر و بیابان بود بنای آن شهر را گذاشت تخت در جزیره که فیما بین رود خانه نوا  
 واقع است قلعه ساخت و اکنون همان جزیره میان شهر پلر پورنغ واقع است اولین سنگت قلعه مینا را پلر کیر در  
 ۱۱۱۵ بدست خود گذاشت طایفه سوید بتدبیر پلر کیر از راه جبل عدم شعور تسخیر و استهزا میگردند و می گفتند  
 که در چنین جا قلعه ساختن کار بیهوده و عمل لغو است معلوم است که عقل او معیوب گشته زیرا که آدم فاعل  
 هرگز چنین کار نمیکند ولی فاعل از اینکه مرد هوشیار هیچ وجه در عمل خود غلط نمیکند و تا غایت کار برافیندیشد با تمام آن  
 مجتلا سبب این بود که سوید بسیار اول بنای شهر پلر پورنغ بسبب مانع نشده بلکه خوشحال بودند که پلر کیر چنین کار را مشغول  
 گشته مزاجم ایشان نشود پلر کیر خیالات طایفه سوید را در حق خود فهمیده و عظمت ایشانرا سبب وصلت شاه

کوی  
 صحای بل  
 آب

# بنای شهر پلوربورغ و قلعه کروسلوت بدست پلرکیر

تصویر یافت و وسیله وسعت وقت فرصت کار خود داشت بنا بر این شب روز با تمام انعامه متبرع انجام آن  
 حصص حصین پرداخت و منظور خود را بقدر مقدور پیش برد و در مدت یکسال قلعه را با تمام رسانید و قلعه دیگر نیز در جزیره  
 کروسلوت که اکنون در پیش شهر پلوربورغ واقع است بنا نهاد که از قلعه مزبور با بیست عراده توپ پنجاه فروز کشتی  
 جنگی با محظمت مکن بود و از اطراف جزیره مزبور بنای قلعیه بیوات گذاشت و در مدت پنج ماه ترکیب شهر را ترتیب داد  
 شهری که در مدت پنج ماه ساخته شود معلوم است که چگونه شهر خواهد شد در میان همه بیوات دو خانه خوب ساخته بود  
 مابقی چون خانهای باقی بود با اینجه باز انجام این امر تقسیم نامانند پلرکیر پادشاهی میخواست که در عوم کار با غرضی متین  
 و رای مستقیم داشته باشد زیرا که تنه زمین پلوربورغ را منظم و مستحکم نمودن کار یکدولت بزرگ بود در بدو تعمیر شهر  
 حکم کرد که جمیع عمده را از شهر مستوف و کاران او کرانی و حاجی ترخان آوردند و زمین شهر پلوربورغ را تا دوزخ کنند و با خاک  
 سنگ رخت کرده و از روی آن بیوات انشراح ساختند و اکثری از عملیات از جهت سردی هوا و ناخوشیهای  
 کوناگون تلف می گشتند پلرکیر با آنهم زحمت و عمرت دست برداشته شب روز غیرت خود را زیاد می نمود که با کرده  
 خود را با تنه رساند تا مدت ششماه شهر پلوربورغ در جمیع اروپ مشهور شد و در آنسینه و اقواب مذکور که دولت روسینه  
 در کنار دریای فیسنند شهر بزرگی ساخته است تا آن ایام تجارت دول خارجه جرات نمیکردند که با ولایت روسینه بنای تجارت  
 که از نذیر که ضرورت نبود مدت شش ماه راه رفته تا بارشاخل برودند و از آنجا نیز مدت دو ماه مسافت را طی کنند  
 تا بسقور برسند و معامله نمایند که حاصل زحمات راه و دوری میزان رفتار روسینه با تجار خارجه مانع شده بود  
 که نه بضایع دول خارجه بر وسیله میرفت و نه متاع روسیه بجا رج بعد از بنای شهر پلوربورغ سخت بکشتی تجاری از  
 فلنک آمد پلرچیان محبت و لطف بر اهل آن کشتی کرد که همه تعجب کردند بزرگ کشتی با نشان ادور در جمیع عمل  
 کشتی انجام محنت فرمود تا اینکه میان اروپ قنار دولت روسینه مشهور گشته غرابیات نمایند و بشهر پلوربورغ  
 تردد آمده گشته فلنکیها هر چه متاع آورده بودند بقیمت گران فروخته چند نفر از ایشان روانه شهر مستوف شدند و در آنجا  
 خرید کرده دوباره مراجعت نمودند تجار مستوف چون خبردار شدند که کشتی خارجه ولایت روس بشهر پلوربورغ آمده شد  
 و از در جانب خود عالمان تقیسیس کردند که در شهر مزبور همیشه اقامت کنند و معامله نمایند در مذک مدت چنان  
 شد که هر روز سه چهار فروز کشتی پلوربورغ آمده خرید و فروخت میکرد و مراجعت نمیداد اینگونه تجارت باعث آباد  
 شدن شهر پلوربورغ گشت و از هر طرف تجار مالکان روس با شهر جمع شده خانه و عمارت از برای خود ساختند  
 با کوچ و عیال ساکن انشراح شدند ابالی سدید چون اوضاع شهر پلوربورغ را مشاهده کردند متنبه گشته دانستند که در اول  
 کار مخالفت و عدم ممانعت ایشان از برای این شهر خط بزرگ گشته و شخرو استهرا که بیطر در باب تعجب آن شهر نمیدانند  
 در حقیقت ممانعت و بلاست محض بوده و ولایت ایشان موجب غرامت و باعث خرابی دولت ایشان گشته است

حصن  
قلعه

بدو  
آغاز

استند جمیع لسان  
زبانرا گویند  
نواد جمع خود  
دین را  
گویند

سیان  
مرا و دو تجارت  
خارجه بجا  
رویند

تو استه  
زبان

احوال پطرکیر و شکست دادن بدشمن خود و فتح آن

تخریب  
ویران کردن

پس از مشاوری و تدبیر بسیار بمقام تلافی و تخریب آن شهر درآمد و گویونور نام سرمنکت را با لشکر زیاد ما مورد روانه شهر پطر  
بورغ کردند که رفته آنجا از تراب نماید پطرکیر خود با هشت فوج بعزم دفع ایشان روانه شد و در قرب رودخانه سیسترا  
تلافی فریضت و تقارب فتنین واقع گشته پطرکیر شکست درست بایشان داده شهر را خلاص نمود پس ملاحظه اوضاع  
شهر کرده دید که بعد ازین اینگونه جنگها بسیار خواهد شد برای محافظت شهر پطر بورغ لشکر بسیار ضرور خواهد گشت و دشمن  
باین زودی دست نخواهد کشید پس بشهر او لونی رفت و بساختن چند کشتی حکم فرمود که همیشه گشتیها در شهر پطر بورغ حاضر  
شده آنجا را حفظ نمایند در هنگامیکه پطر در شهر او لونی مشغول کشتی سازی بود در آن بین نامه از پادشاه پولند رسید  
مضمون کتابت استمد عای امداد و اعانت بود پطر کیر سوخته جانب داری دوستی پادشاه پولند را جو یا نخواهد  
بود و از هر جهت مصلحت خود میدانست علاوه بر این شرل دو از دویم در ولایت پولک هر قدر معتدل میشد صلاح پطر بود  
که با طمیان امور خود را مستحکم و مضبوط نماید و یقین داشت که شرل دو از دویم همان روز که از کار پولند فراغت حاصل  
نماید بی تاخیر و درنگ بعزم جنگ رو سینه روانه خواهد شد همه اینها را در نظر داشته دو باره حکم کرد که دو زده هزار نفر  
لشکر بعزم امداد پادشاه پولند روانه شوند و مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه نقد فرستاد که بشکام ضرورت بجای  
برو حکیم و التری میگوید که هرگاه پطر کیر بسع این کارها را هر از سال قبل ازین کرده بود و مورخین آنوقت تاریخ او را  
نوشته بودند من حکایت میدارم و اعنانه می بنداشتم و هرگز قبول نمیکردم زیرا آنچه در قلیس مدت پطر کیر در ولایت  
رویت کرده در قوه هیچکس از لکن نبود و داخل ولایت تفصیل نوشتیم که چه قدر جزئی و مخارج آن مالکت بچه حد زیاد بود  
و معلوم بود که بخت عدم فراست اهل آن مملکت روز بروز بدان دولت چه قدر خسارت میرسید با وجود آن  
اوضاع پطر کیر با حسن تدبیر چگونه مورد ولایت را محکم و منسوق نمود که دیاری از بابت مالیات از رعیت زیاد گرفت  
و در بعضی از مواجب لشکر باقی نگذاشت مگر اینکه ماه بماه مقرری همه را برسانید و اخراجات کارخانهها و کتیبه خانها را  
بالتمام از جانب دولت بداد و هر روز کشتیهای جنگی را زیاد میکرد و مخارج کشتی ضرور بتفصیل نسبت علاوه  
بر اینها در شش حاجی لایت رویه قلعه متینی و حسن حصینی ساخت که قلم از تحریر و توصیف آنها قاصد است و عقل از  
سبب مخارج آنها عاجز که با آن پیشانی اوضاع و عدم داخل اخراجات آنها را از گنج آورد و شهر پطر بورغ را در چنان  
صحرائی خالی از همه چیز چگونه آباد کرد و آن اوضاع را چه طور فراهم آورد و شهر معتبری بنا نهاد بعد از همه اینها ای بقدر در خزانه  
پول داشت که بشکام ضرورت میتوانست که بدوستان خود امداد نماید همان سالی که پطر کیر صد و بیست هزار  
تومان پول با کوست پادشاه پولند داد که در نیل بروین نام سیاحت فلنگی که در روسیه سیاحت میکرد در کتاب خود  
نوشته است که روزی از پطر کیر پرسیدم که چگونه از همه بهترین اخراجات بیرون می آید و ظلم بر رعیت نمی کنید  
فرموده نیکدارم مال دولت را مردم بخورند و این باعث توأم و دوام دولت من بوده است نوشته است که از

حکایت  
نام مولف  
تاریخ است

محرری  
موجب



# ایتمام پطر کیر در تساع نطق ملک و دولت

زبان ایشان شنیدم که بعد از همه اخراجات که کرده بود باز نزدیک بششصد هزار تومان چه نقد داشت پطر کیر در او نتر  
 اینقدر وقت کرد که بکشت فروند کشتی بزرگ و شش فروند کشتی کوچک تمام کرده و باره پطر بورخ روانه شد و کشتیها را  
 همراه خود بیاورد پس بدریای فنلند رسید خود با معیار علم هند سه ملاحظه کرده حکم فرمود که قلعه دیگر در میان دریا نزدیک  
 جزیره کروئس لوت ساخته شود که بالمره از شرارت دشمن خلاص باید چون بسبب امورات دیگر وجود پطر در شهر مستو  
 ضرور شده بود پس از زیاده بر آن در شهر پطر بورخ نتوانست توقف بکند ترکیب قلعه فرموده را بدست خود از چوب ترقیب  
 داده قدغن فرمود که بدان قرار قلعه را بسازند و اختلاف کنند پس روانه مستو شد و بعضی فرمود حکم فرستاد که هر قدر کشتی  
 در روی رودخانه و رود نیز فرموده بود بسازند سعی کرده تمام نمایند که از برای بهار حاضر باشد و ایام زمستان که در شهر مستو  
 بود شب و روز مشغول انضباط امور دولتی شده حساب حکم چند نفر از رعیت هر ولایت احضار کردند تا از معاملات  
 حکام و عدالت و ظلم ایشان تحقیق و استفسار کنند پس بتلافی مطالب جاریین سیاست فرمود و بیادش عدالت و رقابت  
 نیک حکام عادل التفات و عنایت فرمود و در جهان مستان که پطر کیر مراقبت احوال عایا و وزیر مستان مشغول بود  
 کینفرایمچی از دولت عثمانیه مامور شد که بخدمت پطر کیر رسیده عرض تحقیق نمود که از چه سبب اینقدر تدارک زیاده  
 نزدیک قره دنکیزی بپسید پطر در جواب فرمود از برای آنکه سلطان بفهمد که من هم مانند او سلطان حکمران ولایت خود  
 هستم و هر چه خواستم با تمام که در ممالک خود معمول بدارم قادر و مختارم اگر سلطان و من از من چنانچه تو میرسی پرسد  
 من نیز می توانم بطوریکه ترا جواب میدهم جواب او را بدهم ایچیی و من بعد از سخت و خجالت بسیار جواب دیکر نداشته  
 مراجعت نمود چون فصل بهار آمد و هنگام کار رسید پطر بدون تاخیر روانه پطر بورخ شد و قلعه که حکم کرده بود بسازند و  
 که با کمال متانت و حسانت تمام کرده اند پس تو بخانه و قورخانه و سایر مصارف انقلعه را مهیا کرده و لوازم تدارک  
 شریط بورخ را با کلیت انجام داد و در آن اوقات مصمم گشت که بتقام خسارت شهر نروارا از دولت سوید بکشد پس  
 بسر کردگان لشکر برقی و بحری خود حکم کرد که جمیع لشکر نظام و کشتیهای جنگی حاضر نمودند و همه تدارک لشکر و سامان  
 مشر را حسب المقر بدینند و از سمت صحرا دریا بعزم دفع دشمن روانه شدند چون اعیان دولت سوید از عزم پطر کیر  
 اطلاع یافتند هر چه در قوه داشتند از تدارک و استعداد بقرب دریا چینی پوس جمع کردند و از سمت خشکی شهر  
 آنچه در اطراف ممالک خود جمعیت و سپاه داشتند با تمام حاضر و مهیا ساخته همهت گماشتند که شهر نروارا از دست  
 ندهند لاجرم جنگ نخستین فمابین فریق روی دریا چینی پوس اتفاق افتاد با لآخره نصرت و فتح بطشکر و سیه روی داد و  
 شکست سپاه سوید رخ نموده مغلوب و مقهور از مقابل خصم فرار کردند و در آنجنگ از سوید بسیار کتیر و کشتی خلاص شده بود و در جنگ  
 توپ بقصر دولت روسیه در آنجا بعد از آنکه از جانب دریا چه جای تشویش نماند لشکر روس از سمت خشکی دریا  
 شهر نروارا محاصره کردند در آن اوقات خبر پطر کیر رسید که در استونی در شهر در پت نیز سه چهار هزار سپاه سوید

احضار  
 جمعی از رعایا  
 بحضور پطر  
 کیر  
 قره دنکیزی  
 دریای سیاه

در بیان محاصره کردن عساکر روسیه در پت راو کیفیت تخیران

کثیر  
بسیار

پیکار  
جنگ

در زیر حکم جنرال سینک هستند بطوریکه پس از فکر کثیر تشویش کرد که مبادا او قاشیکه خود مشغول محاصره است یک دفعه غافل و  
 بیخبر بماند سینه چهار هزار نفر لشکر سوید برسد و در امر او غفلت و افشاش سانسند با اینکه از آن سمت بر سر بطور یونع مایه و لایا  
 دیگر رو سینه رفته بود آنجا را منقوش گنبدند لذا چند فرج را حکم کرد که بتجیل روانه شده اطراف شهر پت را محاصره نمایند و  
 کذا از آنکه لشکر سوید از آنجا حرکت کنند و اگر ممکن باشد شهر مزبور را نیز تصرف نمایند سر کرده سپاه سوید که در شهر  
 در پت بود از عزم پتر کبیر آگاه گشته حکم فرستاد که از اطراف آنچه لشکر است بشهر پت جمع آیند پتر کبیر نیز بجزا آگاهی  
 از حکام سپه در سوید صلاح کار خویش را درین انست که خود عازم آن یار و متوجه آن پیکار شود لکن از احکام و دستورات  
 العمل شهر نرو را با مجاصیرین آنجا القا کرده بیعت تمام روانه شد چون لشکر در پت رسید پتر کبیر قرار داد که دو  
 فرج پیاده و یک فرج سواره لباس لشکر سوید پوشیده از راه دیگر وارد پت شوند و بعضی ورود با لشکر روس بیای  
 محاربه بکنند از فوج مزبوره از قرار احکام پتر قمار نمود چون شروع بجنگ شد پتر کبیر بیای که بخت کذا داشت سر کرده  
 سوید چنان فهمید که فی الحقیقه امداد از اطراف رسیده و سپاه سوید است که بشکر روس شکست داده و فی الفور در  
 قلعه یکشود و حکم نمود که جمیع لشکر بیرون رفته سپاه روسیه را بالمره تمام نمایند چون پتر دید که تدبیر خود تا شیر بخشید و  
 منظور بعمل آمد حکم فرمود که جمله لشکر بیجا جمع شدند و یک دفعه بدشمن حمله نمودند و چنان شکست فاحش بلشکر سوید  
 دادند که کینفر از ایشان خلاص نیافت و شهر در پت نیز بتصرف پتر کبیر درآمد بعد از تصرف شهر مزبور زیاد از آنکه  
 در آنجا محتل نشد و دوباره بشهر نرو مراجعت نمود و بعضی روس بیای محاربه کذا داشت و خود شمشیر کشید و در روز  
 اول شهر نرو را مسخر نموده بجزیه تصرف در آورد چون سفر اقول از برای لشکر روس در شهر نرو بسیار بدگذشته بود و چون  
 ملافی نمایند لکن همان ساعت که شهر را تصرف میکردند مصالحات بیای تاخت و بیجایی کذا داشت پتر کبیر هر چه حکم کرد  
 که از بیجایی دست بردارند چاره نشد آخر خود دست بشمشیر میان مصالحات رفته دو سه نفر مصالحات را خود  
 قتل رسانید تا اینکه لشکر این آرام گرفتند چون پتر با یک شمشیر جمیع بزرگان آنجا جمع شده بودند شمشیر خود را که چون  
 آلود بود با بنانشان اده فرمود تصور نکنید که این با خون و لاد و عیال شما سرسرخ شده بلکه با خون مصالحات  
 خود که در میان شهر بیجایی میکردند این شمشیر را خون آلود کردم آن ساعت که تسلیم شوید و اطاعت نمائید دشمنی و  
 خصومت تمام کرد و شما با جمله بنزله عیال من محسوب میشوید و همه را مانند برادر همربانی خواهیم کرد من بعد باید  
 ملافی حسارت و عوض مرارت شما را بنمایم جمیع مردم شهر ازین سخنان خوشحال شدند و امیر اطوار را دعوا و ستایش نمودند  
 و جمله تسلیم شدند و اطاعت پیش گرفتند و او را تمکین کردند و نایره جلدان قتال خاموش شد و پتر کبیر براقبت و  
 تخیم شهر مشغول گشت درین بین خبر از پولند رسید که آنچه پتر کبیر از برای او کوست امداد فرستاده بود و بمصرف  
 شده شران و از هم جمیع پولند را تصرف کرده است و کینفر سرسنگ از طایفه سوید از جانب خود پادشاه پولند

نایبده سه قسمت طایفه پولند تیرا و اطاعت کرده اند و پادشاه پولند با بقیه لشکر و سوار سوار و سیه آمده بود پطر  
کبیر بعد از شنیدن این خبر نزد اجزای آن مجلس و اعیان آن مجمع سوگند یاد کرد و عهد نمود که تا جان اردان او گشت  
دست نگشیده با و امداد و اعانت نماید و اگر ممکن بشود او را دوباره صاحب سلطنت پولند سازد در مزاج پطر کبیر هرگز  
بی حقوقی و بیصفتی متصور نبود و ممکن نمیشد که دوست خود را فراموش نماید و اگر کسی وعده میکرد ابد او بعهده خود  
تخلف نمیکرد ازین سبب نوکرهای خود نیز خاطر جمع بودند و میدانستند که خدمت ایشان هرگز فراموش نخواهد شد  
و جان خود را در راه او فسخ و ضایع نمیکردند

فصل سیزدهم در بیان احوالات پطر و برتبر رسیدن مانزیکوف و باز آمدن فرستادن پطر  
پادشاه پولند و رسیدن کشتیهای شرل پطر بورغ و باز خلاص یافتن شهر مرزبور و تفصیل تصرف  
شهر پیوتواست

در فصل دیگر اسم مانزیکوف را آورده تفصیل احوال او را مجمل کند استیم وی سپرد آتش زنی بود و از کوچکی با اسم خانزادگان  
اوراد داخل سرای پادشاهی کرده بودند چون استعداد و قابلیت او ذاتی بود و فهم و ادراک او جلیلی لهذا از کودکی  
در آداب علوم همت کاشت و در ایام خانه شاکردی چند زبان یاد گرفت حسب حکم پطر کبیر چند نفر معلم در  
سرای پادشاهی درس میدادند و نوکران مقرب پطر بطور تربیت می نمودند از رفتار مانزیکوف چنان واضع شدند  
که بقصری او وقت نگذردند از همه پیشتر بتعلیم او میر و خستند و همیشه در نزد پطر کبیر ترفیع او میکردند تا اینکه پطر  
دوباره او را بسلطنت آوردند و پطر او را در سلطنت پیشخدمتانش منظم نمود و او قاتیکی پیش خدمت بود پطر کبیر را چنان  
از خود راضی کرد که در قلیل مدت بزرگ جمیع علم خلوتش فرمود حسب حکم شب و روز مشغول تحصیل بود تا اینکه  
بمرور ایام پایه کمال چیزهایی او پطر کبیر مشخص شده علاوه بر منصبی که داشت در میان لشکر نیز صاحب منصب شد  
و در سفر و حضر بخدمت پطر مشغول بود و هر جا شجاعت و صداقت از او ظاهر شده تا منصب جنرال و لقب  
شاهزادگی بر او از گشت پطر کبیر پیش وقت بنجابت کسی نگاه نمیکرد از نوکر خدمت میخواست نه هم بی مسمی و  
نجابت بیجا چند نفر از مستبرین روسیه از رسیدن مانزیکوف بوقت شاهزادگی باطناً منزعج شده عرض کردند  
که هرگاه شما چنین کاری بکنید بعد ازین نجابت تمام میشود پطر در جواب ایشان فرمود که اجداد شما چگونه نجیب  
شدند عرض کردند که با خدمت و یاریهای بزرگ نجابت رسیدند پطر گفت مانزیکوف نیز با خدمات و جان فداکاری  
خود بر تبه شاهزادگی رسید لاجرم با اینکه سخنان مردم کوش داده آمد و مرتبه مانزیکوف را روز بروز زیاد کرد  
و حکومت شهرهایی که بتازگی تصرف کرده بود بعهده او گذازد کرد و شهر پطر بورغ را نیز بدست او سپرد که متوجه شده

اجداد  
نیکان

در بیان رفتن بطبرکبیر کجانب شهر ویلنا و گرفتن چند شهر از ممالک توتلند

سواق  
جسبع سواق  
بازار

آباد نماید بازگرفت بسی و اینها هم تمام و جد و جد آبادی شهر را بجائی رسانید که بطبرکبیر در صین مراجعت شهر را نشناخت و  
چنین تصور کرد که شهر دیگر است از آنچه عمارات خوب و خانهای مرغوب اسواق تازه و دوکاکین بیرون از حصه و اندازه  
و قورخانه مضبوط و کاغذهای بزرگ ساخته بودند نظردین سفر نیز القعات بسیار با تزکیوف فرمود و چند روز در آنجا  
توقف کرده پس روانه اولونیز شد تا کشتیایک سال گذشته بساختن آنها فرمایش کرده بود آنها را بعد از اتمام  
همراه خود بیاورد و در شهر فرود حکم کرد که شش هزار نفر صالحات و شش هزار سواره ابوالفتح جبار ال پستان  
گشته روانه پولند شوند و در خدمت او گوست بادشاه پولند بوده آنچه ایشان فرمایش فرمایند اطاعت نمایند و  
خود چند وقتی در شهر اولونیز توقف کرده باقی مانده کشتیای را تمام نمود و همراه خود برداشته بطبربورغ مراجعت فرمود  
چند روز در شهر فرود توقف کرد لازم حکام را با با تزکیوف داد و با چند نفر نوکر معتبر خود روانه اولونیز شد که هرگاه در  
فرود کشتی بسیار بزرگی مستماد عراد و قوپ تمام شده باشد آنها را داخل دریا نموده مراجعت نماید در سنگامی  
بطبرکبیر در اولونیز بود خبر رسید که پادشاه پولند از بنای جنگ گذاشته و لشکر روس نیز کلبه ای را در فرستاده بود پوله  
رسید بطبرکبیر خواست که خود ملاحظه کرده باشد که چگونه لشکر سوید همیشه بشکر خود پولند فایز غالب می آیند پس حکم  
فرمود که پانزده هزار لشکر سیاده و سواره جمع شده در رکاب خود روانه شوند چون حساب حکام بطبرکبیر لشکر حاضر گشتند پس  
کبیر بولایات لیتانی که اول خاک پولند بوده روانه شد در عرض راه خبر از بطبربورغ رسید که بیت و دو فروز کشتی جنگی پانچ  
و چهار عراد و قوپ و شش فروز کشتی سی عراده و شش فروز کشتی دیگر که هر کدام ده دوازده عراده قوپ دارند  
از جانب دولت سوید بقصد خراب کردن شهر بطبربورغ مامور شده در یکفرسخی شهر اقامت کرده اند بطبرسخت ازین خبر  
پریشان و متوحش شد ولی چون از راه احتیاط تدارک شهر بطبربورغ را مضبوط و مستحکم کرده بودند اتشویس چندان نخورده  
میدانست که از لشکر شرالیسی بشهر فرود نخواهد رسید بطبرکبیر بعد از رسیدن اخبار شهر بطبربورغ چند نفر چاپار روانه آنجا  
نمود که هر روز از چگونگی احوالات شهر بخدمت او خبر بیاورند و او را از کیفیت آگاه نمایند و بطلب رابا صدی بر روز  
زاده باز روانه شد چون بطبربیک منزلی شرویلنا رسید چاپارها مراجعت نمودند و خبر آوردند که کشتیهای سوید همچو  
توانسته آسبی بشهر بطبربورغ رسانند و سه دفعه بزم شخیر شهر بویسش رده و زور آورد و اندولی در هر سه دفعه شکست  
خورده بر گشته بودند بطبرکبیر ازین خبر زیاد از حد خوشحال شده در پیش خود مصمم گشت و در اول خویش مخمر کرد که بلکه درین  
سفر کاری نماید و تدبیری بکار برد که بالمره ولایت لیونی را تسخیر نماید از برای پیش رفتن این خیال ضرور بود که مملکت توتلند  
که در میان لایات لیتانی و لیونی واقع است تصرف نماید از سمتی شهر در پست را تصرف کرده و از طرف دیگر نیز شهر  
ریکارا تصرف کرده باشد تا جمیع ولایات لیونی را بر زیر اطاعت خود بیاورد و شهر بطبربورغ را بهر جهت از شرارت  
دشمن خلاص نماید پس از شرویلنا حکم بر شل شهر متوف فرمود که با چند فوج بولایت توتلند روانه شود و مهاکمن شهر



میو را که پای تخت قورلند باشد محاصره نماید مثل شیره متوف حسب حکم پطر کبیر روانه گشته داخل خاک قورلند شده  
خواست که یک فخر بر شهر میو برود و جارا آل لونیوب که یکی از سرداران معتبر شمل دوازدهم بود از جانب دولت خود  
مانور محافظت ولایات قورلند بود از ورود شیره متوف اطلاع یافته او نیز بالشکر خود روانه شد این دوسر در اول  
خاک قورلند در صحرائی که بر ما و میو است مقابل دو لشکر با یکدیگر اتفاق گشته از هر طرف بجاریه و مقاتله پرداختند  
با اینکه سپاه روسیه از ایشان بادی بودند لونیوب بتدبیر نظام و تمهید سرگرد کی لشکر خود را چنان حرکت داد که دو ساعت  
طول کشید تا بالشکر روس شکست داد و جمیع توپخانه ایشان بمصرف لشکر سوید درآمد شیره متوف چاره نداشته  
خود را دوباره بجاک لیتانی کشید چون این خبر بطر رسید فی الفور باقیه سپاه روانه گشته وارد شهر میو شد و بعد از  
سه چهار روز محاصره و جنگ طرفین کمر و فرود و لشکر شرمزبور را تصرف نموده تلافی شیره متوف را از لشکر سوید در آورد  
نوشته اند که لشکر روس که همیشه بیجای عادت داشتند و چنین غصیده بودند که هر شهری که با قمر و غلبه بخیط تصرف  
می آوردند جمیع مال و ضیاع آن شهر مال اینا میکردند بهمانا پطر کبیر بعد از جنگ نزد ایشان را چنان تربیت داده بود  
که روز ورود شهر نزد از لشکر روس بیچگونه بیجای سرزید هیچ وجه متعرض احوال اهل شهر نشدند و وقتیکه داخل ارگ گشتند  
قراولها دیدند که در عمارت پادشاهی پاره اسباب بر جا و جا بجا نیست لهذا قراول عمارت را قبول نکردند تا اینکه چند  
نفر صاحب منصب سوید آمده اقرار کردند که از اول اوضاع و اسباب عمارت اینگونه بود بعد از جنگ کسی بر آنها دست  
نزد است چون تقریر ایشان سموع پطر کبیر شد بقراولان حکم کرد که در سر خدمت خود باشند و از آنجمله خاطر جمع  
شوند که از آنها بازخواست نخواهد شد پس ایشان قراولی انجارا قبول کردند پطر کبیر با اینکه درین سفر خراج و نظیر خراج ضرر  
دید باز در روسیه طایفه کشیش و فرقه نجی که همواره نقص دولت و کسرت پطر ایشان را ممول بود بصدد و قشاش  
اندام حمام دولت و نظام ملت در آمده مملکت روسیه را آشوب نمودند و مردم را چنان مشتبه کردند که در زمان  
لشکر روس بالمره شکست خورده و تمام گشته است و این دروغ و بلیس ایشان باعث شده بود که مردم بعض مملکت  
روسیه سر از بقیه انقیاد و طاعت باز نهد و بنامی باخیکیری گذاشتند پطر کبیر پس از شنیدن این اخبار از خاک قورن همه  
جانوشته این غایب را فرغ نمود و در شهر میو چند روز ماند و بجهت محافظت و حراست شهر مزبور لازمه لشکر و اوضاع  
گذاشته دوباره روانه خاک لیتانی شد این قشاش جنئی که در روسیه اتفاق افتاده بود باعث شد که پطر کبیر  
نخواست جمیع ولایات لیونی در این سفر تصرف نماید لاجرم چند روز دیگر در خاک لیتانی توقف فرمود پس مصمم شد  
که دفعه دیگر پادشاه پولند را ملاقات کند لهذا از خاک لیتانی روانه گشته داخل مملکت پولند شد و در شهر توکرین  
او کوست پادشاه پولند را ملاقات کرده قاعده دوستی و تعارف در باره او بعل آورد و از آمدن لاری با و بداد  
و چند عدد از سید قهای لشکر سوید و میو تعارف کرد و او را همراه خود برداشته دوباره بولایت لیتانی مراجعت نمود

خرال

سموع  
کوشند  
اعتشاش  
آشوب  
اندام  
خراب کردن

در بیان تخییر نمودن شرل و از دهم ولایات پولند را و دست کشیدن او کوست از پادشاه

و مدت یکماه در شهر کرد نو که پای تخت ولایت لیستانی باشد همراه پادشاه پولند توقف کرده همواره نصیحت و صحبت با او مینمود که مبادا بحرف مردم کوشش داده باشی بنامی مصاحبه بگذارد و نیز عهد و میثاق و تعهدات زیاد با او نمود که تا جان دارم در دوستی تو ثابت و برقرار خواهم شد اگر پنج نفر عمالکات داشته باشم سه نفر در راه تو خواهم گذاشت و اگر ده تو مان نخواه داشته باشم پنج تومان از راه تو صرف خواهم نمود از برای آنکه راستی قول و صدق و عدل بطریقه کس معلوم و مشخص گردد چهار روز بجزکت و نهضت او مانده آنچه لشکر داشت نصف آنرا از برای پادشاه پولند گذاشت و همچنین خواهی که در پیش خود موجود بود و قسمت فرمود یکی با او گذار کرده روانه شهر مسقوشد که امور مملکت خود مضبوط نماید

فصل چهاردهم در بیان تخییر نمودن شرل و از دهم جمیع ولایات پولند را و دست کشیدن او کوست از پادشاهی پولند و اطاعت وی بشرن سپردن او و جنرال پاکول ایلمچی بطرا بدست شرن کشتن شرل ایلمچی مزبور را

بعذر و رود پطر کبیر مسقیو چندی نگذشت که خبر از پولند رسید که او کوست در شهر کرد و نو خود واری نتواند فرار را برقرار اختیار نموده با چهار پنج فرج روس و ساکس که در اطاعت خود داشت نسبت ولایت ساکس که نخیته است بعذر رسیدن این جنرل پتر زیاد از دو روز در شهر مسقو توقف نمود و روز و راه پولند شد چون بنجاک لیستانی رسید دید که جمیع شهرها بتصرف دولت سوید آمده و بقیه لشکر روس میران سرگردان باین طرف و آنطرف میگردند و میخواهند که بوسیله خود را خلاص نمایند خبر و رود پطر کبیر از برای ایشان مایه امیدواری شد و هر چه در اطراف لشکر بود بیکجا جمع شدند و بالشکر که بازگی سپهر پتر آمده بود مذاق کرده بقدر مقدور قوت و کنت بهم رسانیدند در آن هنگام جنرال شولبورگ که یکی از سرداران معتبر پولند بود و مدت مدید با دولت عثمانیه مشغول جنگ و محاربه بوده پیوسته فتح و نصرت کرده بود و اسم در سم او در جمیع ولایات پولند مشهور بود طلوع کرده خدمت او کوست آمد و او را اینها و القا نمود که بی غیرتی و نکست را بر خود قبول نکند و از مقاتله و جنگ دشمن دست نکشد و سلطنت و پادشاهی خود را ترک نکند که در معرکه کارزار گذشته شدن هزار بار بهتر است از اینکه با اینکه ننگ عار زنده بماند او کوست از طرز سخنان شولبورگ خجالت کشید و با سپاهیکه همراه داشت دوباره بنجاک پولند مراجعت کرد و لشکر که شولبورگ جمع کرده بود در همه جهت دوازده هزار ساکسون و شش هزار روس بود که حسب الحکم پتر کبیر از او کوست پادشاه پولند دست نکشید و مقرر نمود که او بود همچون این جنرل پتر رسید و نیز خوشحال شد امید آنست که شولبورگ را جمیع اهل پولند دوست میدارند

و لشکر سوید هم آنقدر زیاد نبودند که از عهده ایشان آمدن ممکن نباشد خرابی امر شرل بسته بیک شکست بود اگر چه شکست  
 یک دفعه شکست میداد جمیع اهل پولند دوباره بطرف او کوست می گشتند و لشکر شرل در یک روز تمام میشد شرل  
 و آرد هم ده هزار نفر جمع کرده بدست جبار ال پچکد سپرد که فوراً روانه شده در هر جا که بلشکر دشمن برسد فرصت نماند  
 جنگ کند یا بالمره تمام شود یا اینکه خصم را چنین شکست بدهد که احتیاج بحکمت دوام نباشد و پچکد موافق فرمایش شرل  
 همان شب روانه شد و دشمن با او هیچ جا پیدا نکرده تا بسره صدی رسید که در آنجا مالک ساکن و پولند از هم جدا شدند و  
 لشکر او کوست در آنجا جمع گشته بودند و پچکد اختلاف حکم شرل نکرده بجنس و رود بیای محاربه گذاشت و مدت دو شب  
 روز جنگ کردند لشکر او کوست بدبخت چنان شکست خورد که قابل تخریب نیست انچه میجده هزار نفر سواره فرج روسا  
 باقی ماند و آنها هم جمله زخمی و پریشان بطوریکه هیچ کاری از آنها بعمل نمی آمد و هر چه اوضاع حرب و آلات  
 جنگ داشتند با تمام تصرف لشکر سوید در آمد و قتی که این خبر بطور رسید دانست که زیاده بر آن توقف لشکر در  
 خاک لیستانی مصلحت نیست زیرا که جمیع اطراف ولایات بتصرف سوید می آمد و بود و لکن خواهست که دوست  
 خود را بالمره دست خالی گذاشته مراجعت نماید لهذا جبار ال مانزیکوف را که بطردین سفر همراه خود آورده بود  
 مأمور کرد که با نصف لشکر نزد پادشاه پولند روانه شوند که محال کن او را امداد نماید و بقیه لشکر را روانه حمالک کوی  
 کرد و خویش با چند نفر نوکران محرم خود اول شهر نزوا پس بطربورغ رفت که امر آنجا با مضبوط کرده باشد بعد از  
 آنکه چند روز در شهر نزوا و بطربورغ توقف کرده امور تصفیات را موافق خواستش خود درست و مضبوط نمود مصمم شد  
 که در اوقاتیکه شرل مشغول او کوست میباشد او را از سلطنت معزول کرده دیگری را بجای او بنشانند و این مباحات را  
 بتر از پادشاهی وی بن میدانند او هر قدر در قوه و امد و ولایت خود را زیاد کند و شرطانی که از دشمن گرفته است چنان  
 محکم و مضبوط نماید که دوباره از جنگ او نرسانند ازین جهت بود که بعد از ورود شهر بطربورغ بجایال تصرف کردن شهر و لیون  
 افتاد که آتش نیز چون شهر بطربورغ در کنا در یامی نیستند واقع است ولیکن در آن طرف دریا و در مقابل شهر بطربورغ  
 اتفاق افتاده بطربورغ است که اگر آتش هم بتصرف خود بیاید دیگر از برای بطربورغ از جانب دشمن هیچ وجهی  
 نشویش نخواهد ماند و مرتبه لشکر جمع کرده بشهر نزور رفت باز کاری نکرده مراجعت نمود جمیع سپاه سوید که در آن صفحها  
 بودند بعد از آنکه از غم بطربورغ در شهر نزور جمع گشته مانع از تخریب شهر شدند بطربورغ آنقدر استعداد و مدد همراه نداشت  
 که از عهده ایشان بر آید و لشکر خود را بجای همصرف و عث تلف کردن را خلاف قانون عقل دانسته مراجعت  
 نمود پس کجا میکه بطربورغ مشغول این کارها بود او کوست پادشاه پولند چنان از شرل خائف گشته بود که خواهست  
 هر چه او بگوید بی تاقل قبول کرده مصاحبه نماید لهذا بدون اطلاع مانزیکوف ایلمچی نزد شرل فرستاده بود که هر  
 ایشان بفرمایند قبول و اطاعت کرده من بعد غیر از گذران حسرتی چیزی دیگر توقع نخواهد کرد مانزیکوف ازین حکایت

خلافت

جبار ال  
نصف  
نیم

خانف  
ترسان

در بیان تسخیر نمودن شرل دوازدهم ولایات پولند را و دست کشیدن او کوست از پادشاهی

غافل و خیر بود و در قریب اردوی او کوست هفت هشت هزار نفر سپاه سوید در زیر اطاعت بنارال مادی و فله جمع گشته بودند بجز این که فرصتی یافته بقیه لشکر روس را بالمره تمام نمایند از نیکوف باو کوست اظهار و معروض است که منظور سردار سوید با تمام پریشان و پراکنده کردن است اکنون که تورو قوت ما از آنجا زیاد تر است مصلحت ما در می باشد که ایشان را فرصت ندیم و بجنگ مبادرت نمایم او کوست اگر چه هرگز میل بجایز بند داشت و پیوسته در خیال تدبیر مصاحبه بود لکن از ما نیکوف میرتسید در آن هنگام قادر نبود که خلاف راجی و نماید زیرا که سپاه و جمعیت او منحصر بلشکر روس بود هر گاه در آن احوال و سیه از او دور میشدند او کوست همان ساعت دستگیر و بهر لشکر شرل می گشت تا آنجا که هزار و پانصد نفر لشکر ساگون همراه داشت موجب ایشان نیز از جانب سردار سوید رسید او کوست دیناری نداشت با بچه او کوست طوعاً و کرهاً حرف مانز نیکوف را قبول کرده بجایز مبادرت نمود مانز نیکوف بهر اس و خوف در آن کارزار بقانون تدبیر سابق فکر صاحب چنان حرکت و رفتار نمود که سوید به از آن جنگ بجز ننگ بهره نبردند و بجز نیت نمره نخوردند و غیر از شکست طرفی نه بستند بالاخره چهار هزار نفر از ایشان قتل و دو هزار و پانصد و نود و هشت نفر هیرود دستگیر دیران روس گردید و کوست از کثرت و غلبه جنین بهر اس با وجود این تسخیر باز در جنگ مسامحه داشت و خواهش مصاحبه میکرد و دوباره کاغذی بشرل دوازدهم نوشت و عذر خواهی نمود که باعث این جنگ من گشته بلکه لشکر روس کسان دیگر بدون حکم و استخفاف این جنگ را کرده اند و وعده نمود که آنچه اسیر و اسباب درین سفر گرفته شده بی کم و زیاد باز پس دهد و من بعد هرگز خلاف حکم شرل نخواهم کرد و محبت با او کوست کرده و حنارت او را کشیده بود دیگر او کوست روندت است که به پیش دوست خود پناه برد و ما چار بجارت ما دشمن متحمل گشت و تقبل اطاعت دشمن را از تحمل خجالت دوست ترجیح داد و نفیید که اینگونه حرکت او هم باعث خرابی کار خود گردد و هم بیاد اش آنهمه نیکبایان را بر کلی با وضاع بطریق برساند چون نوشته او کوست بشرل رسید شرل نامه او را سر هم بندی داشت و عیار ز کرد و قلم برداشت کاغذی بدین مضمون نوشت که من از اذیت و خصومت تو آرزو گشت دست می کشم که تو از داعیه سلطنت دست کشی و از پادشاهی استعفا کنی تا من از دوستی دولت روس بر کنار باشم خصومت ایشان را بر بندد لازم شماری مال اشیا را با پولنگول ایلیچی دولت روس را تا کل و درنگ بدست فرستاده دولت سوید بسیاری سپیکس باور میکند که پادشاه پولند چگونگی بنده این تکالیف شرل را قبول کرده بیوجه از برای خود نفع نداشت و خیانت بزرگ بود در حق کسیکه آنقدر نیکو در باره او کرده بود او کوست جمله خواهش شرل را قبول کرد و مصاحبه نامه از طرفین مهر شد و دست بنارال با پولنگول گرفته بدست فرستاده دولت سوید سپرد و کاغذی بعنوان عریضه پادشاه جدید پولند نوشت که من بعد اول تو کوست میباشم هر فرمایشی از جانب شما در باره من بشود با جان و دل اطاعت خواهم نمود

شکست خوردن لشکر سوید از دست مانز نیکوف

حرارت رنار کرمی

نامه نوشتن شرل دوازدهم باو کوست



بادوستان شهادت و بادشمان شهادتین خواهم بود در عوض خدماتیکه بعد ازین خواهم کرد استعدایمیکم که طایفه  
 و عیال مرا عیال خود دانسته مراقب احوال ایشان باشید و گذران جنئی در بازه من معین نمائید که تا  
 با سودکی مشغول خدمتگذاری کردم چون خواهم شمرال دوازدهم بعجل آمد قرار می یابم برای او کوست داد و وجه  
 گذران در باب معیشت او معین نمود و بقتل جنرال پاکتول حکم کرد جنرال مزبور بیچاره در سال ۱۱۹ در شهر  
 کازنیر کشته شد تقصیری که داشت این بود که از جانب ملت خود نیز در پدشمرال رفته خواست ظلم و تعدی از  
 مملکت لیونی بردارد از قراریکه در فصل دیگر مذکور ساختیم بطلب خود نرسیده بعد از وفات پدشمرال از ولایت  
 سوید که بخت به پیش او کوست آمد و باعث جنگ شده دولت شاموزا اینگونه اتفاقات بنظر غریب می آید لیکن  
 عهد قدیم از جمیع دول این نحو حرکات صادر میشد اگر در میان دو دولت رنجش و نارضائی اتفاق می افتاد نخست  
 بسزا و اولیچیان مذمت و زیان میرسید پس چند که دولت تربیت یابد اینگونه حرکات زشت کم کرد روزی  
 خواهد رسید که در همه روی زمین موقوف گردد

فصل یازدهم در بیان مختلف آرای دول خارجه در پادشاه مملکت پولند و روانه شدن  
 شمرال از ولایت ساکس بالشکر کشیه و رفتار پطر کبیر و فتوحات شمرال دوازدهم در خاک روسیه

شمرال دوازدهم در مملکت ساکس بود اسم او در اروپا چنین مشهور گشته بود که جمیع پادشاهان اطراف ایلچی نزد  
 ایشان میفرستادند و استعدای عیالت و حمایت میکردند زور فایده پادشاهان نیزه نوکریا و رفتار میکرد و جمیع  
 دول از او هر اس داشتند و همه بجهت صلاح مملکت خویش او را تملق نمودند پادشاه پولند که یکی از سر بسنگان فواج  
 شمرال بود بعضی از بزرگان دولت پولند از شمرال استعدا کردند و از دول خارجه نیز خواهش نمودند که او را  
 عزل کرده دیگر پادشاهی او بی پادشاهی قرار دهند لهذا اسم جمیع بزرگان پولند را با اولاد پادشاهانی که دوست  
 بودند و گشته نزد شمرال آوردند پطر کبیر چون اوضاع را اینگونه دید و از او کوست بالمره مایوس گردید  
 مایل شد که سینا و سکی نام را که یکی از نجای پولند و همه طایفه از او خوشتر حسند بود پادشاه نمایند در بین  
 این کردار که هر کسی از برای خود واسطه محبت و وسیله می بخشید که بلکه صاحب سلطنت پولند گردد و در اول  
 نام ایلچی از جانب دولت فرانسه ماور شده نزد شمرال دوازدهم آمد که فیما بین دولت سوید و روس صنادید او  
 دشمنی را از میان ایشان بردارد شمرال در جواب ایلچی گفت که من انشاء الله مصاحبه و دوستی با پادشاه روس  
 در شهر مسکو خواهم نمود این جواب شمرال پطر کبیر رسیده پطر در جواب پیغام فرستاد که برادر من شمرال خود را  
 اسکندرمیدانند و بسزای نفیید است که من دارا میستم که اکنون که میل مصاحبه دارد که در شهر مسکو نماید نشانه

نشان  
 جرمن بگویند

در عمارت خودم با او مصالحه خواهم کرد اینگونه جواب بطریق شران و از دهم بسیار سگین و ناگوار آمد و زیاد و بیان  
 توقف و درنگ خود را در صفحات مایه نکت دانسته همان ساعت بحرکت لشکر خود حکم داد تا بطریق را  
 معلوم کند که اسکندر است یا نه هنگام روانه شدن سان لشکر خود را بدید چهل و پنجاه سپاه همراه داشت  
 پس روی مردم کرده گفت من مگر آن شران فیتیم که در شهر نزوا باهشت هزار سپاه شخصت هزار رو سینه را تمام کرده  
 یقین بطریق اموشش کرده انشاء الله میرویم و یاد آوری میکنم چون خبر حرکت شران بطریق رسید تحویل روانه شد که  
 در نزد لشکر خود باشد و بهمیجا حکم فرستاد که اقواج لشکر و گروه سپاه جمله در خاک لیستانی حاضر و بقیه لشکر که  
 در سرحد ولایات بودند نیز حکم نوشت که بدون درنگ روانه شده بخاک لیستانی جمع شوند از آن سمت شران  
 و از دهم وقت آمدن بمنزل او کوست پادشاه قدیم بودند رفت همه مردم از بیکو بنی باکی و جرأت او تعجب کردند که  
 چگونه خود را بدست کسی سپرد که خانه او را خراب کرده بود و سلطنت را از دست او گرفته بود ولی هرگز و اعمه  
 بر اسی در خیال شران خطور نمی نمود و چنین تصور میکرد که در روی زمین چنان جودی نیست که جرأت کشتن او را  
 داشته باشد و چنین میدانست که خداوند عالم او را آفریده که جمیع روی زمین را بر اطااعت خود سیار و در  
 بالجه از ولایت ساکس از راه سیلانی اغل خاک بودند شد ولایات عرض را از ترس او بالمره خراب  
 گشت شران مجبور بود از اینکه سپاه خود را از راهی که ترس او از ترس او بالمره خراب  
 سپاه میان کم باشد مردم عرض راه از عبور آن سپاه اطلاع یافته همه فرار نمودند آنها که جای گریزند استند  
 پنج شش هزار نفر بیکت جامع شده خواستند کینفر از جانب خود نزد شران بفرستند که رفته منظور ایشان را  
 معروض دارد که اگر ظلمی درباره ایشان بعمل آید بالمره تمام شوند و از پای در آیند کینفر پیر مرد را روانه کردند استرا  
 رعیت بودند این بود که در چنین مقام بر سر باند بزرگ بفرستادند و از رخت سفید پوشانیدند این مرد  
 پیر را نیز از فرق سر تا لباس سفید پوشانیدند با اسلحه تمام او را نزد شران روانه کردند چون پیر مرد نزد ایشان رسید  
 با زبان بولکت و صدای بلند عرض خود را بشکر نمود پس چکس زبان او را فقمید چون در کوستان بودند زبان علیحد  
 دارند که دیگران نمی فهمند شران اوضاع حرف زد و ترکیب رخنه او را خوش آمده حکم کرد که این مرد دیوانه را در حضور  
 من بکشید چون رعیت اینگونه رفتار شران دیدند همه حاضر شدند و اتفاق کردند که با تلافی نمایند و با اینکه جمله  
 تلف شوند معلوم است که رعیت نمیتواند بالشکر شران بکشد و قح نماید کیساعت ناکشید که همه متفرق شدند  
 و فرار نمودند شران حکم فرمود که ایشان اتعاقب نمایند و دست ایشان را آتش زنند و هر قدر از ایشان  
 بدست آید بکیرند نزد خود آید چند قوج نامور شد که حکم شران ایجابی آوردند سه چار قریه ایشان را که نزدیک بود  
 آتش زنند و مرتب شتند بفر از ایشان را دستگیر کردند چون بجز شران آوردند شران حکم کرد که همه بکیر را

که کشتن  
 بیان  
 قساوت قلب  
 شران درباره  
 رعیت  
 بودند

طناب بگردن انداخته باشند اینطور آن بشتصد نفر را بقتل رسانید مکنف باقی ماند کسی نبود که بدن قرار اورا بکشت  
 علم کرد که خود طناب بگردن خود انداخت و بیچاره خود را بکشت اینگونه ظلم و تعدی از شران و از دهم همیشه  
 سر میزد چون منظور نوشتن تاریخ پطر است لهذا زیاده برین بنویسید تا تفصیل احوالات شران بر دازیم  
 اینقدر معلوم شود که هرگز رحم و مروت در قلب شران نبود و پیوسته بقتل و خونریزی مردم حریص بود و در کینه خون  
 غیر محبت آرزو را با غصه و اندوه میگذرانید این جهت در صحرای جنگ بسیار جرات و قدرت داشت فوریک  
 نام کشیدی بود که در آن اوقات همراه لشکر میگرد و حسب الحکم او پیشنازی لشکر و قناعت عسکرا مأمور بود  
 نوشته است که گزشت شران بچشم خود دیدیم که در میدان جنگ اسب خود را از جانی میراند که نفسش مردگان گوییم  
 افتاده بود هر وقت که سم اسب او بخشش مرده میخورد خوشحالی انبساط از او ظاهر میگشت بعد ازین حکایت شران  
 و از دهم در هر جا دو منزل یکی کرده خود را بجنگ ایستانی رسانید و در آنجا خبر آوردند که پطر کبیر بالشکر قلیل در میان  
 شهر گردونواست خواست تکاری بکند که پطر را در شهر مزبور بگیرد چون لشکر عقب بود بشتصد نفر از قوچ خود  
 برداشته یکساعت از شب رفته وارد شهر مزبور شد دروازه اش را پطر بیک نفر صاحب منصب سپرده  
 بود بمحض خبر ورود شران از ترس دروازه شهر را گذاشته گریخت شران داخل شهر گشته و بجز دورود آن شهر حکم  
 کرد که جمیع دروازه های شهر را حاطه کنند و نگذارند احدی بیرون برود چند نفر از صالحات روس خواستند  
 مانع شوند لشکر شران همرا از شمشیر گذرانید خبر ورود شران را پطر معروض داشتند ولیکن نگفتند که لشکر شران  
 بجهت بشتصد نفر است پطر چنین بجان کرد که شران با همه لشکر داخل شده است آنقدر قوت داشت  
 که با جمیع لشکر شران جنگ کند چار با نیز از زحمت از کیمت قلعه راه پیدا کرده بالشکر خود از شهر بیرون شدیم  
 فرسخ از شهر دور نشده چند نفر کشش که در شهر مزبور منزل داشته و از پطر کبیر محبت دیده بودند و شران و از دهم  
 خانه ایشان را برزور گرفته خود منزل کرده کشیشان مزبور نزد پطر آمده خبر دادند که شران بجهت بشتصد  
 نفر همراه خود دارد پطر کبیر سه فرسخ از سپاه خود همراه داشت و در بیرون شهر منزل کرده بودند پطر بعد از آگاهی از عدت  
 شران دوباره بان شهر مراجعت فرموده بیک فرسخ از لشکر خود برسم قرار اولی در بیرون شهر گذاشت که از ورود اردوی  
 شران آگاه باشند و خود با دو فرسخ در میان شهرهای مجاوره گذاشت چیزی نمانده بود که همه سپاه شران ایستاد  
 خود نیز دستگیر شود تا گاه پطر کبیر را خبر آوردند که اینک سپاه شران سید پطر چاره گذاشت از شهر بیرون رفت  
 دیگر در آنجا با توقف کرده بالشکر خود روانه شد و همان شب بر جمع لشکر که در خاک ایستانی بودند حکم فرمود که  
 بدون توقف داخل خاک روسیه شوند پطر کبیر میخواست که پیش از آمدن شران آنچه در قوه دارد سر حد است  
 روسیه را مضبوط کرده باشد و لایاتی که تازه تصرف کرده بود به سپین محکم نماید که در وقت رسیدن لشکر

واروشدن شتران و از دهم بالشکر کثیر لیستانی و رفتن بطر کبیر بطر بورغ

دشمن جای تشویش مانند چون جمیع لشکر وارد خاک رو سینه شدند از هر جا که احتمال ورود لشکر شتران بنجاک رو سینه  
از آنجا بود بقدر امکان جاها می فروردا مضبوط کرده خود روانه بطر بورغ شد بطر فهمیده بود که لشکر شتران بزودی  
از لیستانی نمیتواند حرکت بکند بحد سبب اول آنکه از برای پنجاه هزار نفر در جمیع لیستانی آذوقه پیدا نمیشد بیایست  
آذوقه از اطراف میاورند تا نیاید مستان بود بان حدت سرما و خرابی ولایت حرکت امکان نداشت  
هر گاه این موانع را ملاحظه نکرده روانه میشد جمیع لشکر اوبی شبیه تکف می گشتند اوقاتی که شتران در شتر لیستانی معطل  
بود بطر میخواست که امورات و تدارکات و لایاترا مضبوط نماید و از شهر مسوق تشویش و احتیاط داشت و از تداوم  
خیالات شتران گناه بود که او همیشه از بی کابری بزرگ میرفت امر بطر بورغ با جزئی میدانست میخواست که بکند فیه دولت و  
سلطنت بطر را تمام کند از قرار که بطر فهمیده بود شتران از دهم سه چهار ماه در لیستانی معطل شد در آن اوقات بطر  
جمیع امور سرحدات را درست کرد که اگر شتران نماند اقل اسپاه خصم را معطل کرده باشند و خود در شهر بطر بورغ و  
مشغول انجام مهام سپاه و نظام گردید چون از هر باب اطمینان بهم رسانید دوباره بنجاک لیستانی مراجعت  
نمود که در پیش لشکر خود حاضر باشد شتران و از دهم بحجت زیادتی کشت و تعطیل در آنجا دلگه گشته معاکر تدارک  
لشکر و سامان حشر خود را انجام داده روانه شدند و برود خانه بر این سید که در آن طرف همان رود خانه پیش جنگ  
لشکر روس شتران کرده بود وجود ایشان را معدوم نموده در حضور ایشان بساختن حکم داد اما سپاه خویش را بان  
طرف رود بگذراند لشکر روس آنچه در قوه داشتند سعی کردند و همت گاشتند که از ساختن آن پل مانع آیند  
مکن نشد شتران و از دهم در آن کیرودار که کلوا توپ و تفنگ مانند تکرک از طرفین میرسخت پل را تمام کرده و لشکر  
خود را با طرف گذرانید از سپاه روس آنجا که ریخته خلاص شدند بقیه را لشکر شتران بقتل رسانید و هر چه از توپخانه  
و قوریخانه و ذخیره و آذوقه داشتند با تمام متصرف گشتند بطر کبیر بالشکر کثیر در کنار رودخانه و این در نزدیکی  
شهر جوئسن توقف داشت شتران و از دهم بعد ازین دستخ و نظیر کبیر روانه جوئسن شدند و در این شهر همیشه  
آب بسیار که از آن جاری میگشت و اکثر اوقات خشک میشد از اتفاقات همانسال چنان آب آن فراوان شده  
بود که هیچکس از متقدمین آب آن رودخانه را تا آنروز بان قرار نشان نمیداد بطر کبیر بان خیال که عبور و مرور  
از رودخانه فرور غیر ممکن است در کنار آن اردو کرده ممکن شده بود چون شتران ارد شد حکم کرد که در روی این رود  
خانه تیر پل ببندند بطر کبیر پیش از وقت چنان فهمیده بود که خصم را عبور از رودخانه فرور تصور خواهد گشت و  
چاره ندارد مگر اینکه جبری بسازد ازین سبب توپخانه را در جایی قرار داده بود که سر کوب جمیع اطراف آن رودخانه  
شده ماده فوج از نزدیکی خود نمیکند پشت پل ساختن جبر بستن ممکن نیگشت شتران سخت خواست حکم خود را در خصوص  
پل فخری بدارد بعد دید که هر کس پیش میرود قتیل آن غرقاب و غریق آن کرد آب میشود از مشاهده آن احوال و میباید

مسور  
مشکل



آن احوال حواس شرل مختل گشته چون شیر خشکین خود را بان رود انداخت و روی پیش کرده گفت هر کس تنگ  
 مرا بخواهد از پشت سر من بیاید اول افواج خاصه از عقب او برستند آب چنان پر زور بود که تا بدوش  
 صالوات میرسد بطر کبیر تا خواست که توپخانه را حرکت داده مانع شود شرل بالشر از رودخانه گذشت  
 سپاه روس پانزده هزار پیاده و نه هزار سواره بود شرل فرصت نداده بجزو حیو حرمک باشتعال آتش حرب  
 و استعمال آلت طعن و ضرب فرمود از هر طرف صاعقه باروت کلوا توپ و تفنگ را چون قطره باران  
 در آن صفی جنگ بیارید ولی هر قطره بارانی قطعه جانی با شربت مرگ میداد و روانی مانا توان می نمود و  
 چراغ دو دمانی را خاموش میگرد در همان روز سپاه سوید هفت مرتبه حمله کردند و پورشش بردند لشکر روس  
 مقاومت نمودند و شبات و رزیدند در حمله هفتم روسیه دوام نکرده شکست خوردند و بهر نیت نمودند لاجرم دو  
 توپ و بیست و چهار چپاره از لشکر روس بقصرک سپاه شرل درآمد و نزدیک چهارده هزار نفر از طرفین  
 کشته شد هرگاه بطر از اول چنان میدانست که شرل بدانگونه جرات نموده لشکر از رودخانه خواهد گذرانید حکم باندختن  
 آن توپها بیکه سرکوب جمیع اطراف رودخانه بود میکرد یک نفر از لشکر شرل خلاص نمیشد لکن هرگز از خیال او  
 خطور نمیکرد که شرل چنین جرات خواهد کرد

فصل شانزدهم در بیان گذشتن شرل و دخانه پورستن را و رفتن او سمت او کرن

و خط بزرگ شرل و شکست خوردن لشکر او و احوالات غریبه که در او کرن اتفاق افتاد  
 بعد از واقعه جنگ هوسن و شکست خوردن لشکر روسیه شرل و از دهم بشهر موپیلو که در کنار رودخانه پورستن  
 واقع و شهر بسیار کوچکیست رسید و در آنجا لازم دید که چند روز توقف کرده امر لشکر خود را مضبوط نماید پس  
 روانه شهر مسکو شود بطر کبیر از عزم و تدبیر شرل واقف گشته لشکر خود را بولایت سمولنسک کشیده و لشکر جزئی  
 در آن سرحدات گذاشت که اول از احوالات اردوی شرل با خبر باشند تا با آنچه در قوه دارند همانست  
 نمایند که لشکر شرل بزودی داخل خاک سمولنسک نشود تا اینکه خود فرصت و فراغت حاصل نموده زرع خاسته  
 و دفع شرارت شرل نماید در اوقاتی که شرل مشغول تدارک خود بود کاغذی از جانب مازو پانام که یکی از بزرگان  
 او کرن طایفه قزاق بود بخدمت شرل رسید نوشته بود که هرگاه رای شرل بگیرد که از راه او کرن بگذرد من  
 بزرگ طایفه قزاق هستم متعهد و متعهدم می شوم که شانزده هزار نفر لشکر خود را مقرر کنم که با شرل نمایم و لازم آید  
 سپاه سوید را متقبل خواهیم گشت و نوکری شرل را بر دست بخت خود خواهیم کشید شرل ازین مکتوب و  
 مرسول یاده از حد اندازه خوشحال و مسرور شد خیال کرد که هرگاه شانزده هزار نفر بجز اطاعت او بیاید بعد

بهر دو روز

در بیان گذشته شری و خانه پورستن باورفتن او بمبت او کرن و خطا بزرگ شری

از آن باطنیان تمام ممالک روسته را مستخر خواهد کرد و بطر کبیر تمام خواهد نمود بدون تاغل و فکر از عزم و صرافت  
 مستور گشته بزم سفر او کرن افتاد مازنه پامردی بود بمقتاد ساله و بیسج اولاد داشت بطر کبیر نهایت التقا ترا  
 درباره او بمبذول داشته لازمه محبت و مرحمت در حق او کرده بود کسی نمیدانست که چرا سر از اطاعت او بچسبید  
 بمقام نفاق و عداوت وی درآمد مرد عاقل تانی که در دست دارد با میدا یکنه فردا بزرگتر ازین خواهد رسید هرگز  
 آن مان موجود را از دست رها نمیکند همیشه هم آواز و فتوحات شری بگوشش اور رسید خیال کرد که بطر تمام  
 خواهد شد و پیش از آنکه مجبوراً نوکری شری بگردد خواست که با خستیا خود خدمت اور امیش گرفته شایسته التفات  
 و محبت او بشود لکن از جانب شری سخن دروغ و کزاف چنین کسی گوشش اودن نهایت نادانی و بجزدی بود زیرا  
 که در اول کار تاغل و تحقیق نمود که مازنه پار است میگوید دروغ و بجهنم یک نوشته او بنایت باور نمود تا نیای آن  
 طوری که متعجب شد که شازده بر آن شکر و آذوقه زیاد بد در قوه داشت بانه بطلایفه خود اینقدر مستطاب و مقدر بود که  
 بر چه او بگوید طایفه اش قبول و اطاعت نماید یا خیر با بجهل شری هیچکدام ازین عیوب را ترا تفکر نکرد و آنقدر تاغل  
 توقف نمود که لشکر که لمبوانوب حکم کرده بود از ولایات لیونی و پولند جمع کرده بیاورد بر سر بند لاجرم بقدر مقدر  
 مدارک لشکر دیده روانه شد مازنه پا و عده کرده بود که در کنار رود و زنا خود را بشری برساند بدین جهت چون شری  
 برود خانه مزبور رسید با ستظار مازنه پا در آنجا راهل اقامت انداخت ماترکیوف که حسابا حکم بطر کبیر مانور بود  
 که همیشه در نزدیکی اردوی شری بوده از احوالات او خبردار باشد چون دید که شری از خیال مستور گشته بمبت  
 او کرن میرو و او نیز روانه شد و در نزدیکی رود دنا بسبب رحمت راه و کمی آذوقه اوضاع سپاه سویدا معشوش و پریشان  
 بجا آورده با چند فوجی که داشت بر سر سپاه شری محبت و بسیاری از طرفین گشته شدند چون لشکر روس که همسر  
 ماترکیوف بود جزئی و کم زور بودند زیاد جرات نکردند که با سپاه شری جنگ نمایند در بهنگامی که شری در کنار رود  
 خانه ستظار مازنه پار می کشید از برای لشکر او بسیار بد میگذاشت لیکن رفتار شری لشکرمان را تسلی داده ساکت بنمود  
 شری روز کار خود را مانند صلوات میگذرانید و خود را از ایشان تشخیص و ترجیح نمیداد هر چه ایشان میخوردند او نیز میخورد  
 افواج لشکر چون پادشاه را مانند خود متحمل رحمت و شفقت دیدند ناراضی و شکایت را فراموش کرده اظهار  
 خوشحالی و مسرت میکردند بطر کبیر از جمله این احوالات خبر داده گشته که چه از حرکت مازنه پا اندکی متغیر و دلگیر شد لکن  
 بسبب آنکه شری از عزم مستور گشته بمبت او کرن روانه شد است بسیار خوشحال گردید و دانست که  
 بالاخره کار او پریشان و ضالغ خواهد شد لاجرم پیش از آنکه خود تیز بتدارک سفر او کرن پردازد خواست چند روز دیگر  
 توقف کرد و انتظار او انور را بکشید که شاید او را بشری نرسیده شکار کند و تمام نماید در آن اوقات از برای لشکر  
 روس نیز جهت کمی آذوقه بد میگذاشت بطر شهنده بود که لو انوب آذوقه زیاد همراهی آورد و تصور کرد که هرگاه

شکست هم نتواند بدیدلا محاله آذوقه را از دست او بگیرد پس حکم کرد که ماتریکوف با سپاه خود در کنار رودخانه پورستین  
توقف و مکث نماید تا هر وقت لشکر لوانتوب برسد راه او را گرفته نگذارد که پیش برود چند روز دیگر لوانتوب رسید  
پطرکیرت مزاحم و متحمل سپاه او نگشته تا آنکه در نما اینک نزدیک بود خانه پورستین شدند چون سپاه لوانتوب  
گذشت پطرکیر با لشکر خود پشت سر ایشان را گرفته ایشان را تا بجائی که ماتریکوف وعده داده بود برد در آنجا بجای  
قنار اشتعال نایره جلال گذاشت سوید میانه نوشته اند که آنروز پطرکیر چهل هزار نفر سپاه همراه داشت در حقیقت  
جمع لشکر پتریت هزار نفر بود سه شبانه روز از طرفین یکوشش و محاربه برداختند اگر چه سپاه روس روز  
اول شکست دادند ولیکن صرفه چندان نبردند لوانتوب با آذوقه که همراه داشت خود را بمیان جنگلی کشید  
روز دوم از صبح تا ظهر جنگ کردند بالاخره سپاه سوید را مجبور نمودند که از جنگ بیرون آمده خود را بقلعه که مشهور  
بپروسپون بود رسانیدند روز سیم که جنگ آخرین بود پطرکیر خود سرگردی سپاه را بر دست بخت گرفت و  
حکم نمود که قلعه مزبور را با یورشش بگیرند کلوز نوپ و قنات از جانب لشکر سوید چنان میربخت که صالوات  
روس جمله بخالی فرار کردند افتادند پطرکیر چون اوضاع را بداند که هر که رو برگرداند او را با کلوز بزنند  
اگر چه خورشین با بشد این حکم باعث شکست که سپاه سوید را مجال توقف و آرام در آن قلعه نماند بالاخره  
قلعه را با کرده فرار نمودند لکن ماتریکوف سر راه ایشان را گرفته مانع شد تا پطر از عقب برسیده باز بنای  
جنگ شد بعد از دو ساعت محاربه از لشکر لوانتوب هشت هزار نفر تلف شده مابقی از جنگ لشکر پطرکیر  
گشته خود را بمامن کشیدند و نیز در آنروز پنجاه و هشت نفر صاحب منصب و هزار نفر صالوات و هفده عراده توپ  
و جمع آذوقه که همراه داشتند بتصرف لشکر روس درآمد پطرکیر از شدت خوشحالی جمله صاحب منصبان خود را  
نشان داد و آن اوقات که پطر در نزدیکی رود پورستین این فتنه را نمود بعد خبر از پطر پورغ رسید که همانروز بخارا  
پراکسین که یکی از سرداران پطرکیر بود در قرب شهر ترواشکست مضبوط بلشکر سوید داده بود و آن ایام از  
برای پطرکیر اینگونه فتوحات از جمله زومات بود و الا جمیع روسیه اندر او گردان یا غمی می گشتند مگر  
پطر گفته است که هر گاه من از مملکت خود خاطر جمعی میداشتم آنوقت میدیدم که چه کار با میکردم تشویش و احتیاج  
ولایات خود را مجبور میکند باینکه پیوسته خاک خود را مانند دشمنی برزوردانست نصف سپاه خود را  
معتقل کرده از برای حفظ ممالک در خاک خود بمصرف نگاه میدهم با بجز چون خبر شکست لوانتوب بشنید  
کنار رود در تار رسید شریل ازین خبر چنان برآشفت که خواست همان ساعت برگشته تلافی نماید لکن مانده با او  
معتقل کرده بود روز بعد از وصول این خبر مانده پاوار شد ولی در عوض شانزده هزار نفر که وعده کرده بود بجهت  
دو هزار نفر سپاه داشت تو هیچ انیقال نگه مانده با بطایفه خود امر را شسته کرده نزدیک بشانزده هزار

# شرح حالات شرک و ازدهم در خاک او کرن

رسیدن  
مازده پانجمت  
شرک و ازدهم

نفر یا سم این که بطر کبیر مارا نهایت محبت کرده بالا اتفاق برویم و او را درین وقت اعانت و خدمت نمائیم از  
طایفه خود جمع کرده بود آنها بعزم اینکه بیاد شاه خود خدمت خواهند کرد و اسم بزرگی خواهند گذاشت که  
شرک و ازدهم را طایفه قزاق گرفت همراه مازده پاره شده بودند و آذوقه زیاد همراه برداشته چون بدو مترقی  
رود و زمار رسیدند در آنجا مازده پاره آشکار کرد که منظور او خدمت پطرنیت بلکه میخواهد بشرک خدمت نماید طایفه  
قزاق بعد از اطلاع از منظور مازده پاره با التفات و ملاحظاتی نظر را در باره خود یاد کرده همه بالا اتفاق در جواب گفتند که  
تا حال از پطرنی دیدیم اگر در میان طایفه ما در عهد پطرنی بد که نشسته باشد الحمد لله که تو نسبتی پطرنی با این مرتبه  
رسانیده است و با حکم او بزرگ ما کشته کسی بول نعمت خود اینگونه خیانت نماید ما هرگز او را تمکین و اطاعت  
نمیکنیم مازده پاره چه سعی کرده که شاید ایشان بشرک راغب بمانند آنچه آذوقه همراه آورده بودند همه  
یکجا برداشته بولایت خود مراجعت نمودند کسی در نزد مازده پاره نماند مگر کسی که خویش و اقوام و نوکر و خدمتکار او  
بودند مازده پاره با چاربا آن احوال بخدمت شرک رسید چون شرک از احوالات مطلع شد دانست که خط بزرگ کرده است  
ولیکن از بسکه بخواستن مغرور بود کسی را هیچ چه پایی نکشت و در پیش خویش مصمم شد که تلافی اینگونه صدمات با  
بستو حیات باید نمود لاجرم بقیه لشکر و انوار با آن دو هزار سپاه مازده پاره داشته باز روانه او کرن کردند  
چنان خیال میکرد که اگر دوده از مملکت قزاق تصرف نماید مجموع طوائف قزاق با و اطاعت خواهند کرد  
و خبر داشتند که آن چهارده هزار نفر قزاق بعد از مراجعت چند نفر از معتبرین خود خدمت پطرنی روانه کرده  
به احوالات و گذارشات را معروض داشتند و قسم خورده بودند که تا جان دارند از خدمت او دست نکشند  
مازده پاره بشرک چنان همانند بود که هرگاه شرک بشهر با تون که پایی تخت قزاقستان است برود و اهل شهر ضرور  
که جمله بر خود ارادت و اطاعت دارند بشرک نیز مطیع و منقاد گشته آنچه ضرور دارد از آذوقه و غیره در آنجا  
موجود و همیا خواهد دید محض تصرف شهر ضرور جمیع طایفه اطاعت او را خواهند کرد پطرنی بعد از آنکه از گذارشات  
اطلاع یافت حکم فرمود که مازنیوف با کالیسین چند فوج همراه برداشته پیش از ورود شرک خود را بشهر با تون  
برسانند و شهر را نقش رنده خراب نمایند تا اینکه شرک هنگام ورود چیزی در شهر ضرور پیدا نکند با جمله  
لشکر شرک محبت کمی آذوقه بدی راه میجو بود که در هر منزل چند روز توقف نماید تا اینکه آذوقه سپاه جمع شود  
مازنیوف حساب حکم کبیر و اردو با تون گشته از قرار فرمایش پطرنی کبیر آنجا خراب کرده مازده پاره مغرور  
نموده بزرگ و حاکم دیگر بجایی وی منصوب نمود منتظر حکم جدید پطرنی شد چون شرک این احوالات مستحضر  
گشت آتش خشم او مشتعل گردید حکم کرد که من بعد در هر جا بشری بادی برسد سخت چپاول نمایند پس آتش  
زده بگذرند شرک میخواست با اینکه نه اطوار تلافی نماید ولی استیجاب چپاول نبود همه رعیت فرار کرده بودند در هر

مستحق  
خبردار شدن



بیت فرسخ یک ده آباد نبود کمی آذوقه و شدت سرما بود سپاه را بجائی رسانده بود که در هر منزل و استسما  
 نفر قرین بلانک و دین خاک می گشتند و لشکر کبیر از همان راه بر اثر ایشان می آمدند اما بطریق حاجت سپاه را بهتر  
 جهت همراه آورده بود علاوه بر آن ولایت خویش بود رعیت هر چه داشت بجان دل پیشکش میکرد یکی از وزرا  
 شمرل که پیر نام بود چون اوضاع را اینگونه برایشان دید عرض کرد که شما با این جمیع لشکر آتلف خواستید  
 کرد اقل در جانی توقف و تسکینی ننمایید و منتظر باشید تا فصل بهار برسد پس هر چه برای شما عطا کردیم و حکم بانجام  
 آن بفرمایید و اگر شما در یکجا قرار بگیریید مازده پاکه باین ولایت بلدیت دارد میتواند که از اطراف آذوقه جمع نماید  
 شمرل در جواب گفت من آن نیستم که در پیشتر قرار بگیرم و زیر عرض کرد که پولند با اینجا نزدیکت بولایت  
 پولند مراجعت فرمائید و در این زمستان مرا بخارا مضبوط فرمائید تا هوا اعتدال بهم رساند بعد از آن  
 بالشکر و جمعیت بکمال آرام و تدارک و استعداد تمام بولایت رویته مراجعت نمائید و درین ضمن چند  
 مراسله نشان داد که از پولند نوشته بودند بدین مضمون که باز او که است پریشانی سپاه شمرل را شنیده  
 بنامی طغیان یا غیبری گذاشته بود شمرل قبول نموده گفت من درین بین هیچ جام مراجعت نمیکنم مردم میگویند  
 که از نظر ترسیده فرار نمودن شمرت و اقربا باعث ننگ و قتلخ فرسوا بی من خواهد شد هر قسم باشد  
 درین زمستان قزاقستان را تمام کرده در اول بهار کبیر روانه مستقیم شوم در آن زمستان سپاه سواد  
 کجا با گذشت و در کجا توقف نمود بیان این مطلب بتفصیل درین تاریخ نمی گنجد چون در کتب جغرافی تا حال آن  
 ولایات درست مذکور نشده هر گاه او کرن ولایتی میشد مانند تاسا و ایتالیا میتوانستیم که قزاق و بلدان آنرا  
 بجزیریا و یم اینقدر مشخص بیان می کنیم که سپاه شمرل در او اخر زمستان بولایت قزاقستان زاپوراوی می رسید  
 که در اول تاریخ احوالات طایفه مزبوره را بتفصیل نوشتیم اینطایفه نیز در کنار رودخانه بوریستن مکان دارنما زوپا  
 خواست کاری بکنند که بزرگ طایفه زاپوراوی ابدست کرده خدمتی بشمرل کرد و باشد پس بزرگ استارامهمان  
 طلبید و تدارک بزرگ دیدار از آنچندین گونه سبب با زکارخانه شمرل گرفت که هم از نقره درست کرده  
 بودند بعد از صرف طعام شام با ایشان تعریف و توصیف شمرل بیان نمود و دل ایشان را بجانب می مایل  
 کرد و بزرگ زاپوراوی با تعدد زیاد سوگند یاد کرد که با اتفاق طایفه خود در خدمت شمرل بگوشند و هر چه در قوه  
 داشته باشند در باب اطاعت و اعانت او کوتاهی ننمایند قرار سوگند طایفه مزبوره این بود که یکدم سببی  
 در مجلس مسکینا نشند و بروی آن قسم بخوردند چون قاصد تقاسم از جانبین شده و مستحکم گشت پس بزرگ  
 زاپوراوی از آن مجلس برخاست دست بدست مازوپا داده از آنجا بیرون گشتند کسانیکه همراه  
 بزرگ طایفه مزبوره آمد بودند هر کدام از آن سبب آلات نقره یکی را برداشته براه افتادند تا خطر مازوپا هر چه

قزاق  
جمع  
دیکه

وضع  
قسم خوردن طایفه  
زاپوراوی

### در بیان جنگ پوتتا و او شکست شران و از دهم و کرختن او بملکت عثمانلو

مانعت کرد ایشان در بردن آنها مبالغت نمودند تا اینکه اندک اندک کار بدستبازی و کوتکت کاری هم دیگر کشید پس مردم زاپوراوی اتفاق کرده نزد ما نزد پادشاه فرستادند و مذکور ساختند که کسان او بیحرمتی با آنها کردند هرگاه ذکر آن خود را تبییه نماید دوستی سوگند ما هم خواهد خورد ما زه پالا بدونا چارمانده ناظر خود را بدست آنها تسلیم نمود که تقاضای خود بر سیاست کند و سیاست طایفه زاپوراوی این بود که اول دست و پای مقصود را می بستند اینقدر بیگانه می انداختند که او بر شکر طاقت میر رسید بعد هر کدام یک کار و بشکستن زده او را می کشیدند بیچاره ناظر مانده با از میفرار گشتند با بجله بطر کبیر در این اوقات امور خود را مضبوط میگردید و جمیع اطراف را گرفته بود بطوریکه لشکر بجائی حرکت نداشت کربا بستن و نصرت می نمودند کاری از پیش بر نبرد و طایفه قزاق بسیار از ذیت و آزار سپاه شران میرسانیدند در هر جا از لشکر سوید که بچکست ایشان می فتاد می کشیدند بعد از آنکه شران با بزرگ طایفه زاپوراوی دوستی کرد و قدری امر لشکر خود را انجام داد مصمم گشت که شریوت را از تصرف نماید و دانسته بود که در شهر مزبور آذوقه و سایر مایحتاج و خوردار د عزم داشت که بعد از تنخیر آنجا امور لشکر خود را بهر جهت مضبوط کرده در اول بهار روانه شهر مستوفی شود بدین جهت بتجهیل تمام روانه شده شهر مزبور را محاصره نمود

### فصل هفدهم در بیان جنگ پوتتا و او شکست شران و از دهم و کرختن او بملکت عثمانلو

بطر کبیر پیش از آنکه شران شهر پوتتا و ارا تنخیر نماید خیال او را نمیداد بدین سبب پیش از وقت تدارک خود را دیده امور سپاه را چنان مضبوط کرده بود که بیسویجا از محاصره شهر مزبور بیم و تشویش نداشت و خاطر جمع بود از اینکه اگر شران و از دهم بفرق تصرف شهر مزبور بقیه باعث خرابی او خواهد شد بطر کبیر قریب شصت هزار نفر لشکر جمع کرده بود و از توپ و قورخانه و سایر مایحتاج جنگ زیاده از آنچه ضرور بود همراه داشت و آذوقه دو ماهه را نیز برداشته بود چون خبر ورود سپاه سوید با طرف شریوت را رسید بطر نیز با جمعیت خود روانه گشت و در سال ۱۳۶۱ وارد شهر مزبور گردید شهر پوتتا و ارا در کنار رودخانه در سنگلاخ واقع است سپاه شران از سمت شهر در کنار همان رودخانه منزل کرده بود بطر کبیر از دوی خود را در آن سمت زده رودخانه را در میان سد و سرحد قرار داد شران از دهم چنان تصور نمود که بطر از آن طرف رودخانه جنگ خواهد کرد یا اینکه از روی رودخانه جسر بسته با این طرف خواهد گذشت لهذا در همان ساعت که سپاه روس رسیدند حکم فرمود که تمام اطراف شهر را بگیرند و از هر جا که احتمال حیرتین روسیه میرفت مانعت نمایند و خبر نداشت که بطر پیش از وقت تدارک خود را دیده سه چهار هزار نفر را مور کرده بود که در بالای شهر در چهار فرسخی جبری به بندند و خویشین همراه سپاه بقرب شهر آمده بود که بدشمن فریب دهد شران چنین بجان کند که از آن طرف رودخانه جنگ خواهد نمود تا بطر خصم را خافل کرده با تمام کار او سپرد از داز قرار می که

# با تمام رسیدن جبر حکم پیر و گذشتن شکر از جبر

پیر حکم کرد و در یک شبانه روز خبر را موافق خواستش او با تمام رسانیده خبر فرستادند که جبر حاضر است پیر چهار ساعت  
 از شب گذشتن بی اطلاع خصم اردوی خویش را از جبر با نظر فرود خانه گذرانید و پیش از طلوع آفتاب اردوی  
 خود را در جای مضبوطی در برابر اردوی شمرل قرار داد و شمرل دو روز هم بعد از آگاهی ازین ماجرا حیرت و تعجب نمود  
 زیرا که هرگز یاد نداشت که از طایفه روسیه چنین آدمی بعامل آید که در فنون لشکر کشی او را فریب دهد اگر چه  
 تشویش زیاد ازینگونه حرکت و جرات پیر نمود و دانست که انجام این کار بجای بد خواهد کشید لکن از کثرت  
 بروشت غرور این مطلب را بر وزنده مشغول تدارک خود گردید که بنای مجادله بگذارد و بجای برد از دهرود  
 پادشاه درین سفر با مورات لشکر و سامان حشر خود دقت و مراقبت مینمودند چون دوام سلطنت  
 و قوام دولت هر دو بسته بهین جنگ و محاربت بود زیرا که اگر شمرل شکست میخورد با لمره تمام بود و اگر پیر پیروز  
 میکرد دیگر سلطنت او در روسیه صورت نیکرفت زیرا که دشمنان پیر طالب و جویای بهانه بودند که تفسیح و  
 تخریب او پرواز دولت را از بگردانند جمیع اروپا نیز چشم و گوش خود را متوجه جنگ و محاربه ایشان  
 کرده قنطر خبر می بودند که کمیک این دو پادشاه خراب خواهند شد اگر چه مدت ستم ماه بود که دول  
 خارجه بیچو به از احوالات ایشان اطلاع نداشتند و نمیدانستند که شمرل در کجاست و چه کار میکند لکن ازین  
 فخره خاطر جمع بودند که بسته پیر خراب و ضایع خواهد کرد فتوحات دانیارک و یولند و نروا او را در نظر  
 عموم دول خارجه چنان معظم و معتبر کرده بود که هرگز تصور نمیکرد که پیر کبیر فتنه خواهد کرد  
 یقین داشتند که شمرل از روسیه مراجعت نخواهد کرد مگر اینکه پیر راستا وصل و پادشاه دیگر مانند یولند  
 بجای او در روسیه معین و مقترض نماید با بجز مدت ستم روز که این دو پادشاه بزرگ مشغول تدارک خود  
 بودند پیر کبیر هر روز آدم بنزد یکی قلعه میفرستاد که درست رسیده بفهمد که از کدام سمت آراسخ و تقصیرت  
 توان نمود و همچنین شمرل هر روز صاحب سببی روانه میکرد که از اوضاع اردوی پیر آگاهی بهم رساند هر وقت  
 کسی از طرفین نزد یک اردوی دیگری می آمد فی الفور از اردو شنیدیک کرده نمیکند داشتند که بقرب کلوا تفنگ  
 برسند روزیستم پیر کبیر یکی از صاحب منصبان خود که او را مرد با غیرت و جرات بجای آورده بود حکم فرمود  
 که در راه پادشاه خود از جان گذشته بار دوی شمرن برود و خبر صریح بیاورد صاحب منصب مزبور بهمد  
 نفر سوار خود را بمیان اردوی دشمن انداخت همگامیکه شمرل دو روز هم قرار با ستمنا سید او و لشکر آجا بجای میزد  
 آنگاه فرسوار را که بدانگونه جرار دید بسیار متعجب گشت و محمم شنید که خود آنگار تمام کند فی الفور با گروهی طرف  
 ایشانرا گرفت صاحب منصب روس از هیچ جا خلاصی ندیده ناچار بنامی جنگ گذاشت و درین بین کلوا  
 بیای شمرل خورده استخوان پایی در او خورد کرد پس سواران سوید مشغول پادشاه خود گشتند که او را از میان

شکایت

باستیان  
سنگ

کلوه خوردن شرل و از دهم بیایش از یکصد سواران بطر کبیر شروع جنگ

خلاص نماید صاحب منصب روس فرصت یافته از میان بیرون رفت چون بخدمت پتر رسید و گذارش را  
 عرض نمود پتر التفات نامحسوس صاحب منصب مزبور کرده و مجال فرصت بخصم نداده همان ساعت  
 بسر کردگان خود حکم فرمود که جنگ شروع نمایند شرل نیز از غم پتر خبردار شده خواست که اول شروع جنگ  
 از جانب دشمن شود لهذا حکم بفرمود که بسوی خصم حمله برند و لشکر سوید چون پادشاه  
 خود را مجروح و پریشان دیدند بجهت شیر عین قدم بمیدان کین نهادند و غم کردند که هم از روزان خصم  
 انتقام کشند شرل و از دهم از کثرت غیظ و شدت غیرت در شرل خود آرام نگرفت الم جراحت را  
 فراموش نمود و حکم کرد که تختی مینا ساختند و تخت نشسته در میان لشکر خود بمرسم جدال پرداخت از آن  
 سمت پتر کبیر لشکر خود را تهنیت کرده میزند با بجا رال بویه سپرد و میسر را با باز نکوف داد و قلب سپاه  
 بعد از شرمه متوقف محول نمود و خود با سوار و افواج با تضباط اطراف و جوانب لشکر خود متوجه بود که یک دفعه  
 صدای توب از جانب خصم بلند گشت و از طرفین با اشتعال مشاعل محاربت بسقت و مبارزت  
 رفت و دفعه اول سپاه سوید چنان حمله و هجوم آوردند که کم مانده بود که سپاه روس بالمره از آن جنگ  
 مایوس شوند و در آن حمله میان پیش جنگ روسیه را از سپاه خود ببردند و با سستیان ایشان از تصرف  
 کردند اگر چه در آن هنگامه لشکر سوید را چنان معلوم گشت که سپاه روس شکست خورد و لکن امر برایشان  
 مشتبّه گردید نظم لشکر روس بجال خود باقی بود و همنی بنظام ایشان روی نداد و دفعه دوم پتر کبیر خود پیش افتاد  
 حکم کرد که لشکر از سمت جانب بسوی خصم حمله کنند در مدت دو ساعت از طرفین جنگ چنان تخت شد که  
 قلم از تحریر آن عاجز و عقل از تصور آن قاصر است درین گرمی همنی کامه جنگ یک کلوه توب بدو نفر  
 حکاسته تخت شرل خورده هر دور از زندگی دور نموده و تخت بر زمین خورده شکست شرل از یک میل جنگ  
 داشت حکم کرد که او را روی تخت گذاشته باز در میان سپاه نگاه دارند تا رنج نویسی شرل نوشته است  
 که دوباره تخت آوردند ولی دروغ است زیرا که در آن کیرودار تخت پیدا نمیشد و این کسرستان شرل نیست بلکه  
 زیادتی جرات و شجاعت او ظاهر میشود بعد از دو ساعت از هر طرف سپاه سوید شکست خورد و رو بهزیمت  
 نهادند شرل هر سعی که داشت بکرد که شاید سپاه خود را از کربلین مانع آید چاره نشد بالاخره خود نیز مجبور گشت که بگریز  
 از جمل جان سوار سپ شده سه چار فرسخ راه و آن سستمان بگریخت بسیار ترس و هراس از آن داشت که با  
 در دست پتر کبیر اسیر شود و آنچه خود در باره پتر قصد کرده بود همانا بسر خود بیاید و قضیه برعکس نشیج  
 با بجهت از سپاه سوید در روز پونتا وانه هزار و دویست و هشتاد و چهار نفر کشته شد و نزدیک بسته هزار نفر  
 اسیر گشتند پتر کبیر را از روز خدا نگاه داشت بعد از تمام شدن جنگ وقتی که لباس خود را در آورد هشت

عین نام شیب است

اشتعال سوزانیدن مشاعل جمع مشعل سبقت پیشی گردان مبارزت شتابان کن



کله لشکر از میان خست و کلاهش سید کردند مورخین سوید نوشته اند که شرل و از دهم چنان سپاه سوید  
 ترسانیده بود که بعد از فتح هم جرات نداشتند که اورا تعاقب کرده بگیرند ازین خبر استرار معلوم میشود مورخین  
 سوید بخرند از آنکه بعد از شکست خوردن با چارده هزار نفر بقیه سپاه خود میکشید و از رودخانه و کجلی  
 گذشته میخواست که داخل خاک قزاق را پوراوی شود که ماتریکوف با دوهزار نفر خود را با ایشان رسانید  
 و سر راه ایشان را گرفته دوباره جنگ نمود و ایشان را چنان مستاصل و عاجز کرد که بالاخره لو انوب سردار  
 سوید بجز تسلیم چاره نیافت کسی از ایشان خلاص نشد بالتمام بقید اسیری مستمل کردیدند مگر شرل که با معدودی  
 از کسان خود حتما صی یافت و فرار نمود چنین معلوم میشود که چارده هزار نفر لشکر را بجا اسیر کردن و خلی بچوف  
 و هراس شرل نداشته باشد مشخص است که مورخین سوید خلاص یاد بیاد شاه خود داشته اند و حق دارند  
 لا جرم در میان چارده هزار نفر که ماتریکوف گرفت از نوکران معتبر شرل بسیار بودند از آنجمله یکی وزیر شرل و دو  
 نفر از عمده خلوت و دو نفر از اهل دفتر و چند نفر از صاحب منصبان سرکردگان از آنجمله شرل پکن و چهار  
 لو انوب و پنج جبارالیکر با دو نفر از اجدان ابودان باشی جمله اسیر و دستگیر شدند شرل و از دهم همه جهت در  
 جنگ پولتا و او جنگ ماتریکوف نه هزار دو سیت و سیت و چهار نفر بکشتن و او سیصد هزار و سیصد نفر  
 از سپاه روسی اسیر لیران و سینه کردید از مقدار مضموم میشود که چه قدر لشکر در عرض راه تلف کرده بود لشکر که اول همراه  
 داشت چهل هزار نفر بود غیر از سپاه لو انوب و چهار هزار نفر از قزاق گرفت جمله آنها در عرض راه  
 و در جنگهای کوچک که فیما بین دول شکر اتفاق می افتاد تلف شده بودند روز پولتا و از یاده از سیت  
 بمقتدر از نفر داشت و منتتامی بی عقلی بود که با آن لشکر جزئی بنامی جنگ گذاشت همیشه کارهای  
 شرل از مقدار بود هر چه میکرد طالعش میکرد و همه وقت بخت بکار نمی آید میاید آدمی کار را از روی عقل  
 صاحب تدبیر کامل ببینند با تهور باطل و رای جاهل با بخل در جنگ پولتا و اسپاه پطر را چندان خسارت  
 رسید همه جهت پنجاه و دو نفر صاحب منصب و هزار و سیصد نفر صالحات از سپاه روس تلف  
 کردید شرل بعد ازین شکست خود را تمام دانست و چاره دیگر ندید و بعد از ورود بولایت زاپوراوی راه سیابانرا  
 پیش گرفته داخل خاک عثمانی کردید پس پیر کبیر از خیال شرل خبردار شده بکثیر از مستبیرین نوکرهای خود را بر اثر  
 آورد و کاغذی بدین مضمون بشرل نوشت که هر چه در زمان گذشته از شما صادر گشته جمله افراد موثر  
 کردم این درست نیست که ولایات خود را ترک کنی و خود را بدست دشمن بسیاری من قسم بخورم که بتو هیچ  
 بدی نکنم مراجعت بکن و نزد من بیا که مانند بر او با توفیق خواهیم کرد بعد با کمال احترام بمالکت سوید بخرام  
 و قتی که فرستاده پطر بیهوده عثمانیه رسید شرل گذشته و داخل خاک عثمانی گشته بود فرستاده بشرل

در بیان بعضی کذا رشائیکه بعد از جنگ پولتا و اتفاق افتاده و احوالات شرل و ازدهم

ز سید مراجعت نمود با بچه پطر کبیر بعد ازین جنگ چند روز دیگر در ولایت قزاق توقف کرد و لازم قرار داد آن صفحاً ترا مقرر فرموده مراجعت کرد

فصل سیم در بیان بعضی کذا رشائیکه بعد از جنگ پولتا و اتفاق افتاده و احوالات شرل در خاک عثمانی و فتوحات پطر کبیر و در باره پادشاه کردن پطر کبیر و کوست را بملکت پولندا

تا روز جنگ پولتا و اجمیع اروپ چنان تصور میکردند که داعیه پطر در جنب صولت شرل چون لاف جنگ صعبه است که در جنگ باز باشد یا کبوتری بها و در شبها بعد از آنکه خبر فتح پولتا و اروپ منتشر گشت دانستند که پطر کبیر چگونه سردار دلیر و پادشاه کشور کبیر بوده است فی الحقیقه پطر کبیر در این سنه که به کمال عقل و محض دانش کار خویش از پیش برد و چون شرل خیم قومی شیردار در صورت پیش از مملکت خود بیرون کرد اگر پطر نیز مانند شرل متهور و مغرور می بود و امور خود را در آن اوقات بقوت و زور خویش محمل و موکول میکرد بی شبهه درین سفر آخر تمام میشد و زمان سلطنت او با انجام میر رسید از شرل دوازدهم بجز خسارت و مضرت احدی را منفعت نبود طایفه خود نیز از کثرت ظلم و طغیان او بتشتت آمده بنای عصیان داشتند و صنایع دولت وی بسیار پریشان گشته و عموم رعیت او در امور کز ان خویشترن سرگردان و حیران بودند و مردم بزوال سلطنت و دولت او کمال غمت داشتند که از دست او خلاص شوند و از جور او دور باشند و پطر کبیر برخلاف او زحمتنا کشید و در بنجا برد که طایفه روسیه رویت را که هرگز آوازه ادب بکوشش آنها نرسیده بود تربیت فرمود و دولت روسیه را داخل یکی از دول معتبره فرنگ نمود هر گاه بر او صدمه میر رسید او صنایع جمیع روسیه دوباره بهم خورده بازار و صنایع قدیم شیوع می یافت و چون ممکن نبود که دولت او بدان قرار قوام بگیرد و دوام داشته باشد در حقیقت صنایع شدن چنین پادشاه عاقل کار ممالک روسیه را مختل و عاقل میکرد و زمان دولت بدست دیگری افتاده اسم طایفه روس از روی زمین برداشته میشد یا اینکه چون طایفه قزاق یا تاتار طایفه میشدند که رعیت و ملت تابع دولت دیگری گشته همیشه بزحمات و مشقات مبتلا میشدند بعد از فتح پولتا و ارجاع او صنایع جمیع ولایات که از ترس شرل دوازدهم در گوشه عزلت از نو احبته بودند بهم خورده از آنجمله او کوست پادشاه پولندا که شرل معزول کرده دیگری در جای او قرار داده بود باز از برای خود استعداد جمع کرده بنای سلطنت گذاشته بود و عریضه بنحمت پطر نوشته در خصوص عنون تقصیرات خود استدعا کرده بود و دستچ ابواب رحمت و التفات پطر را در باره خود خواسته بود پطر چون حسارت او را بسیار کشید و با ضرر او مختل گشته بود و میخواست که زحمات خود صنایع کرده لیس از سر تقصیرات او دور

کذا رشائیکه

گذشت و در جواب نوشت که قلم حضور جرایم اعمال تو کشیدم و از تقصیرات تو گذشتم و مجدداً ترا بدوستی خود  
 برگزیدم پس از بدوستی تو دست نخواهم کشید لاجرم بطرد در آن اوقات لشکر باطراف ولایات رود  
 میگرد جنرال بانزکوف را که بجارگذاری او وثوق تمام داشت حکم فرستاد که افواج سواره را بر داشته  
 بسوی پولند روانه شوند و هرگاه از بقیه سپاه سوید در آن ولایت باشد بجای تمام کرده پادشاهی  
 او کوست را برقرار نماید و مرشل شیره متوف را با لشکر خود روانه لیونی فرمود که رفته امور تصفیحات را مضبوط  
 نماید بطر خود با بقیه لشکر از راه گیوی ولیدی بخاک مالک لیونانی رفت چند روز در آنجا ماند و امور او کوست را  
 مضبوط نمود و از اهل ولایت التزام گرفت که من بعد با او کوست خدمت کرده احدی را بسا و شاهی قبول  
 نکنند و از آنجا یکسر بشهر وارثوی پایی تحت پولند رفت او کوست پادشاه پولند در آنجا با توقف داشت  
 منتظر ورود بطر بود که لازمه خدمت و احترام را آنجا آورده باشند تا تحقیق اوقاتی که بطر در شهر مزبور ماند و کو  
 طوری خدمت کرد که حیانت و خلاف او بالمره از خاطر بطر بیرون شد و دوباره قسم خورد و تعهد کرد که  
 ما دام الحکم مراقب احوالات او کوست گشته حمایت از او نماید در هر هنگام توقف خود در شهر مزبور بطریان  
 معتبر از جانب دول ساکس و دانیمارک و پروس خدمت بطر رسیدند و خواهش دوستی یکجائی کردند بطر  
 کبیر لیمپیان دول مزبوره را زیاده از حد محبت کرده آنچه خواستش کرده بودند قبول نمود و عهدنامه از هر طرف  
 نوشته شد که پس ازین هر چهار دولت با هم متفق شوند و دولت سوید را دشمن خود بدانند اگر مریض  
 کسی از ایشان با دولت سوید دوستی کند موافق عهدنامه سایر دول ازین چهار دولت دفع او را بر خود  
 واجب شمارند و او را از میان برداشته بالمره خراب کنند بعد از آنکه بطر عهدنامه دول خارجه و امور  
 او کوست را مضبوط نمود مصمم شد که خود بمملکت پروس رفته با پادشاه پروس عهدنامه مودت و دوستی  
 محکم کند سابقاً پادشاه پروس با بطر کبیر بسیار دوست بود لکن از ترس شرل و از دهم جرأت نیکرد که  
 دوستی را آشکار نماید در سفیر که بطر بفرست میرفت نهایت محبت را بر او کرده بود در این سفر نیز زیاده از  
 حد خدمت کرد و آنچه لیمپیان خود قرار داده بود خود نیز قبول کرده سوگند یاد نمود که ما دام الحکم سهم دولت  
 سوید را بر بیان نیاورد و از مملکت پروس و آنه ولایت لیونی شده بفرق تصرف شهر ریکار افتاد که شهر  
 ریکار نیز تصرف کرده ولایت لیونی را بالمره مالک شده باشد و شهر مزبور را خود محاصره کرده کجیت  
 قلعه ریکار خراب نمود و درین هنگام وجود بطر در بطر بوریغ ضرور شده بود لکن ریکار را همان قرار  
 در محاصره گذاشته روانه بطر بوریغ شد و از تخیر شهر مزبور خاطر جمع بود که از جنگ او خلاص نخواهد  
 یافت با بجز بطر بعد از ورود بطر بوریغ لوازم استحکام امور آنجا را بعمل آورد و چند فرزند گشتی دیگر از

رسیدند  
 سفر بخدمت  
 بطر کبیر

نوساخته در اوایل سنه ۱۱۲۰ با جلال تمام روانه شهر مسقوشد روز و روز شهر اهل شهر مسقوشد با کمال احترام و اعزاز او را  
 پیشوا کردند و احترامی که در باره او کردند برای هیچ پادشاه اتفاق نیفتاده بود و سه شبانه روز شهر را  
 آیین شادی نمودند مدت سه روز صدای توت بازشه منقطع نشد و در بین این عیش و جشن کاری  
 اتفاق افتاد که در نظر بطریق کمر از دست پولاتا و انبوه تبسین این مقال و تفصیل این اجمال است که دو  
 سال پیش از آن بطریق بحبت مطالبی حجت بکنفرانچی بدولت انگلیس فرستاده بود و ایلی مزبور از اجابت  
 زیاد داشته آنچه از دولت روسیه فراد شده بود زیاد بر آن خرج کرده قرض بهر سائیده بود و روزی  
 خواسته بود که روانه ولایت روسیه شود تجار انگلیس از رفتن او ممانعت نموده ایلی مزبور هر چه  
 استعدا کرد از دولت انگلیس که قرض او را از جانب دولت قبول کنند بعد از دولت روسیه بگیرند  
 قبول ننموده تجار را نیز منع نموده بودند ایلی لایمانده بکنفرانچه و استمان او قرض او را داده روانه کرده بود و بطریق  
 درین باب از دولت انگلیس شکایت نمیکرد و دولت مزبور گوش نمیداد و حکایت جنرال پاتمول  
 نیز که ایلی مزبور بود و شرل اوراکشت بگوش ایشان رسیده بطرا با لمره مرد بیکاره میدانستند چون جنگ  
 پولاتا و از شنیدن دانستند که بطرا پادشاه صاحب عزم و واجب الاحترام بوده است فی الفور ایلی  
 بزرگی مامور کردند که بطریق بر آید عذر خواهی نماید در بین آن شادی ایلی رسید و نامه دولت انگلیس را آورد  
 و تا آنوقت دولت انگلیس پادشاهان روسیه را قرض می گفتند در عنوان نامه اسم بطرا امپراطور  
 روسیه نوشته بودند با کاخ دولتی خبر داده بودند که از جهت بجز متی که با ایلی روس شده بود دولت  
 انگلیس قدغن کرد که تجار را من بعد با ایلی هیچ وسیع دولت اختیار نیست که بسبب قرض بخا بدارند اینگونه  
 نامه انگلیس بحبت و شادی بطرا صد چندان بیفزوده داشت که اسم خود نیامین دول خارج معروف است  
 معتبر شده است همه سعی اهتمام بطرا در آن بود که دولت روس نیز مانند سایر دول در اروپا هم در رسم  
 داشته باشد از برای انضباط امور دولتی اسم در رسم ضرور است زیرا که بسبب اسم در رسم دوست میتوان  
 پیدا کرد و در بی صورت اگر یک دولت دشمنی و خصومت نماید دولت دیگر دوستی و موافقت جوید و اوقاتی  
 که بطریق بسیار روز بروز عزت و جلال یابد و ولایتش آباد میشد شرل و از هم در شهر بند نشسته نمی فهمید  
 که چه باید کرد و گسائیکه همراه او بودند هر روز عرض میکردند که کاغذی بدولت عثمانیه بنویس و امداد بخواه که  
 ایشان با دولت روس خصومت دارند بلکه اسم ترا شنیده کاری از ایشان بر آید شرل تسبول نمیکرد و چون  
 کاغذ بدولت عثمانیه کسرشان خود میدانست با وجودیکه در بند از برای مخارج روسیه مسطل بود باز همان  
 غرور از سر او بیرون ناکشته میگفت هر گاه من از برای ایشان ضرور باشم ایشان خود می آیند و مرا اعانت



حمایت می نمایند آنوقت بر کاریر اگر میخواهم بعل آوردن لکن در او آخر که روز بروز فتوحات پطرکیرش او میرسد  
 در نهایت مرتبه دلگیر و دستنک گشته سعی تلاشش نمیشود که بلکه دولت عثمانی را بر این مقام بیاورد که  
 با پطرهای مجار به بگذارد و خود نیز با ایشان اتفاق کرده بلکه تلافی انتقام نماید لکن ممکن نشد و دولت  
 عثمانی خواهش شرع قبول نکرد با بجا پطرکیر پیوسته مشغول انضباط امورات خود بود بعد از چند  
 توقف از شهر مسقور و آن پطر بوریغ شد و خواست در ایام فینلند شهر ویبورگ را که پیش از آن یکدفعه محاصره کرده و  
 نتوانست بود تصرف نماید تخریب و تصرف کرده پطر بوریغ را با لمره از شرارت دشمن حراص نماید با چند کشتی  
 جنگی روانه گشته شهر مزبور را بعد از دو روز محاصره تصرف نمود و از سپاه سوید چهار هزار نفر که در قلعه ویبورگ  
 بود همه را اسیر گرفت بعضی از مورخین نوشته اند که رفتار پطرکیر در محاصره ویبورگ خلاف عدالت بود چون  
 لشکر مزبور که در آن قلعه بودند خود تسلیم شدند لکن ایشان را اسیر کردن خلاف انصاف بود و لیکر نفهمیده اند که  
 پطرکیر هیچ وجه خلاف نکرده زیرا که در آن اوقات با دولت سوید دشمن بود و کتبه بشرل نوشت که هر چه اسیر  
 از روسیه گرفته است بدهد و اسیران سوید را بگیرد قبول نخر و معلوم است که پطرکیر تا اسیر سپاه خود را نمی  
 گرفت اسرای خصم را باز پس نمیداد و لاجرم پطر بعد از فتح ویبورگ حکم کرد که محاصره قلعه ریگار با تمام دست  
 تا آنروز شهر مزبور را متصرف نشده بودند و هر چه از افواج سپاه که خود همراه داشت جل را روانه ریگانند  
 لشکر سوید که در بیان شهر مزبور بودند از ورود سپاه جدید اطلاع یافته تا چار تسلیم شدند روزیکه خبر فتح  
 شهر مزبور بی پطر رسیده پترفوت شدن جنرال فور را بیاد آورد و بسیار اندوه

محاصره  
شهر  
ویبورگ

ناک شد و آرزو میکرد که کاشش فور زنده میشد و این روز را مشاهده مینمود

در فصل دیگر بتفصیل بیان نمودیم که حاکم شهر ریگار سفیر

فرنگ چگونگی بد رفتار می و بی رحمتی نسبت به پطرکیر کرده

بود بعد از فتح ریگاده پانزده شهر دیگر در ممالک

لیونی و استونی تخریب و تصرف کرد چون قابل

نبود درین تاریخ تفصیل ندادیم قریح

من تویده فی یوم پنجمیس من

شهر صفر الحظرفی سنه

السنه ایضا باینده

بحق محمد و آله

## فصل اول در بیان جنگ دولت عثمانیه با دولت روسیه و احوالات



شرف و ازو هم در خاک عثمانیه



و تفصیل احوالات کترین بطریق

از قرار تحریر مورخین سوید چنین منقوش میشود که باعث قتال موجب جدال دولت عثمانیه و روسیه شران و ازو هم  
 گشته است توضیح این مقال آنکه کاغذی از پطرکیه بیدست شران افتاد که بدین مضمون بجهت نام شهر ازو  
 نوشته بود که بیدرنگ تدارک جنگ را مهیا سازند و مستعد بکار دولت روم شوند و مطالب دیگر نیز  
 در کاغذ مزبور مسطور بوده که مبنی با تقای خصوصیت و اظهار عدوت از روسیه نسبت بدولت روم بوده شران  
 و ازو هم همان نوشته پطر را با مناسی دولت عثمانیه فرستاد و ایشان را بر این و داشت کرده بود که پیش از  
 تدارک پطرکیه سبب محاربه بکنند اینگونه نوشتهجات مورخین سوید دروغ و افترای محض است صلی  
 نزار و زیرا که سبب محاربت و خصومت دولتین روس و عثمانی لو خان قزم شد که بزرگ طایفه تاتار باشد  
 بمسئله این اجمال و مقدمه این مقال آنکه چون خان قزم مستعد و اوضاع پطرکیه را در شهر آرتوف بدید  
 ازین مشاهده هر اسس نمود و بجایت برتسید که مباد اینیاد اینگونه تدارک و استعداد باعث خرابی  
 ولایت و استقامی ایلت او گشته مملکت او از دست برود و پیوسته تا صاحبان دولت روم منبرتا  
 و ایشانرا محرک خصومت با دولت روسیه میکشت که اگر این اوقات بمقام دفع شر پطر  
 کبیر نیامند بعد از چند سال سدشواج این فساد ممکن نگشته باعث زوال دولت و انهدام بنیان مملکت  
 اسلام خواهد شد اعیان دولت عثمانیه نوشتهجات خان مزبور را باور کرده بسای تدارک جنگ گذاشتند  
 سخت ایلمچی دولت روس را در اسلامبول گرفته مجوس کردند در جلد اول این کتاب مذکور شد که در عهد  
 قدیم فیما بین سلاطین دول این قاعده مرسوم بود که در بدو عدوت دو دولت ایلمچیان طرف مقابل را  
 متیید و مجوس مینمودند تا جاسوسی نمایند و روزی تا صاحب دولت متیید نویسند ولی در آن اوقات این قاعده را  
 سایر دول خلاف دانسته ترک کرده بودند بجز دولت عثمانیه که همچنان در میان ایشان باقی بود علی هذا  
 دولت عثمانیه در نزد دول اروپایی حساب و بدنامی اعیان دولت عثمانیه با اینگونه حرکات شنیع

خود ملتفت و قنیه نمی گشتند و سایر دول نیز بخمال اینکه هر کس با دولت عثمانیه دوستی نماید میباید متحمل  
 اعمال قبیحه ایشان بشود لویس چهاردهم پادشاه فرانسه با همه آن بادخورد که در سرداشت و قوت  
 و زور در نظام لشکر احمد پاشا وزیر سلطان محمد چهارم ایلیچی لویس اگر فتنه پیش از مجبوس کردن چوب  
 کاری مضبوط با ایلیچی او نمود لویس چهاردهم متحمل شد و سکوت اختیار نمود و هیچ وجه بمقام مؤاخذه  
 دولتی نیامده ایلیچی خود را طلبیده و دیگری بجای او فرستاد با بجز نخستین کسی که در باب بجز متی  
 ایلیچی دوستی را با دولت عثمانیه بهر دو پطربگیر بود پطربهرگز متحمل نمیکشت که ایلیچی او در خاک دول  
 خارج مجبوس باشد یا بجز متی در باره مشو بان او معمول شود احوال پطربگیر از پیش فتنه معلوم میشود در باب  
 ایلیچی خود در لندن بتفصیل نوشتیم که چه مکرها کرد تا اینکه دولت انگلیس عذر خواهی نمود و در خصوص  
 جنرال ال پاتکول تا بیست هزار نفر از طایفه سوید گشت دست کشید و کوست پادشاه پولند که  
 او را بدست شمل داده بوده مرتبه دست و پای پطرب را بوسید و عذر خواهی نمود لاجرم وقتی که پطرب خبر داد  
 شد که سلطان احمد سیتم ایلیچی او را مجبوس کرده است خود داری نتوانستند از غیظ بهوش گشت چون  
 بحال خود باز آمد به شاعت حکم فرمود که تدارک لشکر دیده شود پس بلشکی که در پولند بود حکم فرستاد که  
 از آنجا روانه شده بهمت مملکت مولد اوی بروند و مرشل شمره متوف را فرمود که از لیونی بالشکر خود روانه  
 شود و آدمیرال پراکسن با مور شد که از سمت خشکی دریا شهر آرنوف و بحر آرنوف را محاصرت نماید خود پطرب  
 کبیر نیز بشهر مقبور آمد و مانزلیوف را بطرب بفرغ روانه نمود که از آن سمت ولایت متوجه باشد و تدارک  
 معارک و نضباط مسالکت استعداد نظام و استحکام مهمام را در جمیع ممالک خود انجام داده از  
 اولاد نجا و رعیت لشکر و جمعیت زیاد فراهم آورده داخل سپاه نظام فرمود تا هنگام جدال همراه سپاه  
 مراسم جنگ و آداب قتال ایادگیرند چون همه تدارک لشکر و سامان حشر بیابان آمد و بهینجام سفر فرا  
 رسید پطرب کبیر خواست امر بر آن زمان مکتوم ضمیر و مکتون خاطر خیر بود آشکار سازد و با تمام آن پروانه  
 بیان این اختصارا تا که پطرب در عهد صوفی دختر را بجای کناح آورده بود که وصال او پطرب را ناید طلال بود و حسب  
 احتمال احوال و دو نفر اولاد از وی داشت با بجز مکتوم خود حکم و التا نمود که بکلیا رفته تدارک  
 دنیا و مسالکت مسالکت عقب با باشد پس کترین نام دختر می که از شهر مایام بورکنا سیر آورده بودند بعد از ورود  
 او بشهر مقبور پطرب کبیر را حسن سیما و قامت زیبای او مطبوع افتاده او را در مسالکت جواری خود قرار داده بود  
 کترین برقرار دلنشین و قانون عقل خور دو بین پطرب کبیر را چنین مکتون نمود که اگر دقیقتر از دیدار او غفلت میکرد  
 سالی روزگارش بجزرت و زدامت میگذشت لاجرم در جمیع مهمام دولت با او مصلحت میکرد و بدون

اطلاع او بیسج کاری نمی برداخت و نیز با حوال پطر استخواند بمرسانیده در هر کار خلاف رای او را نیک گفت  
چنانچه اگر در امری ضرر و زیان پطر را میدید با حسن تقریب و افصح تقریر پطر کیریبوی اظهار و بیان می نمود که  
مقبول طبع وی کشته زبانه در حق او مهربان میشد از ابتدای سال ۱۲۳۰ کترین را در سر پرده راز برنی و همی  
خویش پسندیده بود و اکثر مردم ازین مقدمه اطلاع داشتند و دو نفر فرزند دلبند نیز از او بر صده وجود  
آمده بود لکن آشکارا مردم نگفته بود که کترین زن من است ایند فعه یعنی در سال ۱۲۳۰ جمیع وزراء و اعیان دولت  
طلبیده اظهار این مطلب نمود و فرمود که من بعد حرم من کترین است مردم نیز جملة تعظیم و تمکین کترین کرده  
او را زن امیر طور خود شناختند و همان روز که با تمام این کار پرداخت بعد از ساعت از شهر  
رفته دو روز دیگر تدارک لشکر آید و روانه گشت در هنگامیکه پطر کیریبوی با فوج سپاه مشغول طی منازل  
راه بود پرنس کالینس با حکم پانچ فوج پیش افتاده بولایت کیریبوی سیده بود که بشکر تاتار دچار گشته  
چنان ساعت بنای کارزار گذاشت و پنجاه نفر از ایشان ایشاک بلانک انداخت و ده هزار نفر که از رعیت  
روس اسیر برده بودند جمله را از دست ایشان خلاص نمود و احوالات طایفه مزبوره که از رسوم خرد بیگانه و از  
قواعد بزرگی دور است این بود که هر وقت بفرز چنگ همراه سپاه بجای می رفتند طما با بسیار با خود برد  
در هر جا که بر عیت یا فقیری می رسیدند دست و پای آنها بسته اسیر میکردند و بولایتشان برده میفرز و خستند  
این ده هزار نفر باین قسم اسیر بودند که کالینس ایشان را خلاص نمود با بجه پطر کیریبوی تاتار پلند وارد  
شد پیش از آن قرار این بود که او کوست پادشاه پلند در وقت ضرورت پطر کیریبوی امداد نماید پطر در سجد  
خاک پلند او کوست را ملاقات کرد و از او خواشش نمود که هر قدر در قوه داشته باشد باوشکر بدهد او کوست  
نیز کمال میل و تمایب رغبت داشت که خدمتی بپطر کرده باشد فوراً حکم کرد که آنچه لشکر دارد جمله حاضر باشد  
لکن ملت پلند قبول نکرد و در جواب گفت که ما با دولت عثمانیه دوست هستیم و الی الان بدی از ایشان  
ندیدایم و محض خاطر دولت دیگر سپاه و لشکر نیدیم و هرگز بنای مخالفت و محاربت با دولت عثمانیه  
نیکار داریم پطر دید که او کوست بیچاره تقصیر ندارد و امداد و اعانت در قوه او نیست و تنگی وقت مقتضی  
بنمود که بزور از ایشان لشکر گیرد و آنقدر ضرورت و لزوم نگردیده بود که کار خود را از دست رها کرده باطنیه  
پلند بنای کارزار گذارد لاجرم از امداد او کوست دست کشیده روانه شد که خود را بشکر رساند پطر کیریبوی  
هستند از مالک پلند بیرون شده بود که عریضه از جانب حکام مولد او می و الاشی بخدمت او رسید  
بدین مضمون که از دست دولت عثمانیه تنگ آمده ایم این دو بولایت جمله یکدیگر بجهت بدولت روس  
خدمت خواهیم کرد مولد او می و الاشی دو بولایتی است بزرگ و حاکم هر دو سیسی میباشند و لیکن فوکر دولت



در بیان جنگ دولت عثمانیه با دولت روسیه و تفصیل کترین بن بطریق

عثمانیه هستند از روز که عثمانی با اسلامبول اقتصر کرد این دو ولایت اطاعت کردند ازین جهت حکومت از بزرگان آنها باز پس گرفته حکام اسلام بجای ایشان نفرستادند و سال بسال مالیات ولایات اهل و نقل با اسلامبول نمیتواند با بکل بطریق کبیر چنانچه شرای و از دهم از مازده پاقرب خود او نیز از حکام این دو ولایت رشتن کار را از دست داد و بجز عه ایشان فریضه کشت چنین خیال نمود که کان تمیز بزرگ مولد او و والاشی تسلط تمام دو ولایت خود دارد و هر چه بگوید ملت قبول خواهد نمود چیزی که از همه بیشتر بطریق را مطمئن کرد این بود که طایفه مزبور منزه بوسیله استند ازین سبب بی شبهه ملت اسلام و دولت روم را دشمن میدانند و بیاد شاهی که در آنج کیش هم منزه بوش باشد اطاعت کردن را واجب میدانند و بزرگ کشتیان این دو ولایت نیز عریضه بصحابت عزیز کان تمیز بخدمت بطریق نوشته بود بدین مضمون که از جانب ملت خاطر جمع باشد روزیکه ولایت ما وارد میشود عموم خلق از آنماش و ذکور وجود شمارا چون خدای بهیما پرستش و ستایش نمایند و آنچه دارند در راه تو میگذارند بطریق بالمره خاطر جمع شده بود که این دو ولایت در روز و روز بتصرف خواهد آمد و آنچه از برای شکر ضرور باشد در آنجا حاضر و موجود خواهد دید پس بر مثل شره متوف حکم کرد که بدون درنگ روانه شده آن دو ولایت را محی فطرت بکنند و از برای شکر تدارک دیده باشد شره متوف بعضی وصول حکم بطریق کبیر روانه گشته و از دو ولایت والاشی کردید کان تمیز شره متوف را بهیستوار کرد و مذکور است که آنچه از برای شکر روس ضرور بود همه را درست کرده ام باید انشاء الله تا از سعادت دولت امپراطور از جنگ عثمانی خلاص شویم بر مثل شره متوف نیز از جانب بطریق امیدواری با و داد و وعده کرد که بیادش اینگونه خدمات از بطریق کبیر التفات و محبت خواهد دید کان تمیز از پیش سردار روس بعزم انجام تدارک بیرون شد بعد از آن معلوم نکردید که طایفه لداوی و والاشی بحکم او اطاعت نکردند و او نیز بعد از مشاهده آن احوال از ترس اینکه مبادا دولت عثمانیه از حیانت او اطلاع یابد آنچه آذوقه جمع کرده بود همه را از برای لشکر عثمانی فرستاد بزرگ کشتیان چون احوال را اینگونه زید و نیز ولایت را که استشته فرار نمود و مخفی شد و شره متوف بعد از استحضار ازین ماجرا حایره دیگر ندیده لابد با انتظار خبر بطریق در خاک والایست توقف نمود از آن طرف سپاه روم قریب بصدی هزار نفر در زیر حکم محمد پاشای بالتاچی رودخانه بر وتر گرفته سر را با لاسمت ولایت مولد وی می بندد بطریق چون ازین احوالات خبردار شد خواست که خود با شره متوف رسانیده نگذارد که ولایت مولد وی و والاشی از دست برود چنین کجانشت که بزرگان آن ولایات آنچه نوشته بودند درست است و هرگز خلاف کردن ایشان از خیال بطریق نیکوشت با بکل شرل دوازدهم در بند انتظار می کشید که آنچه خود نتوانست پیش برد شاید دولت عثمانیه کاری نماید

که بطریق تمام شود محمد پاشای بالتاجی چون بتزکی بندر رسید صاحب منصبی پیش شرل فرستاد که با سواران  
 و لشکر بیاید و سپاه عثمانیه را مشاهده و تفریح نماید شرل در آن روز هم جواب فرستاد که شایسته پادشاه  
 نیست که بدین وزیر برود محمد پاشا نیزین جواب ناصواب و کلر آن پریشان گشته دوباره بیغام داد که  
 من در حق تو التفات کرده ام فرستادم و ترانز خود طلبیدم درست است من وزیرم لکن اسال  
 تو پادشاهان مانان میدهم با بچه بطر کبیر و قتی که میخواست از خاک پولند بیرون برود بجهت زحمت  
 راه از همراه آوردن کترین منصرف شده خواست که او را برود اما از زحمت مفر بخش و نگردد بمنزله سافه  
 قبول نکرد عرض نمود که ایندیه زحمت سفر در پیش من صد چندان آسان تر است از صورت مفارقت شما و  
 جان من از وجود امپراطور شیرین تر میباشد بطر جواب نداشتند او را همراه خود برداشت از سر حد پولند تا  
 بمالکت مولداوی و الاشی بسیار منازل سخت و مسالکت صعب داشت و مجموع سپاه در بین این  
 راه بزحمت افزون و مشقات از حد بیرون مبتلا گشت اکثری از لشکریان بجهت کمی از قوه جنگ آمده  
 و کثرت جنگ نداشت در بعضی از منازل روی آبرو جز در خواب کسی نمیدیده اتفاق می افتاد که صانده  
 آنچو روی داده و سه منزل و شش کشیده میردند و قمار نیکت بطر کبیر مجموع این زحمت را از دل افواج سپاه  
 بیرون میکرد و خاصه در قمار و نشین کترین تلافی زحمت ایشان ایمنود و در هر منزلی که پامین می آمدند کترین هم  
 چند نفر صاحب منصب هم آرد و راحی گشت و با افراد اجناد نوارش میگرد و دلداری میداد هر گاه در میان  
 ایشان بیماری بود پوریشنی انور طیبی بجای میگذاشت افواج صالدا تا او را بر تبه دوست میداشتند  
 که حکم او را از احکام بطر کبیر اولی و اہم میدانستند لاجرم بطر کبیر با هزار رحمت اشک را بنجاک و الاشی مولداوی  
 رسانید چون مشر و متوقف را دیدن وقت خبردار شد که فریب خورده و آنچه وعده کرده بودند همه دروغ بوده گشت  
 مستم شد که تکالیفی نماید بعد دید که کار از محل و موقع گذشت است نباید چاره سپاه عثمانی را نمود بطر کبیر سید  
 اینکه لازمه آذوقه را در مولداوی حاضر موجود خواهد دید بعد از بیخ چیز از بابت ما کولات و سایر ما محتاج سپاه  
 همراه بر تبه گشته بود اتفاقاً در روت و درود بطر یولایت و الاشی چنان از آسمان بلخ بارید که در بین دو سده روز  
 هر چه در اطراف دوات حاصل از زحمت بود جمله انعام کرد بطر کبیر از زیادتی لشکر دشمن نمی ترسیدند  
 که بزور انعام از عهده ایشان بسولت بیرون می آید چیزی که او را نایوس نمید و کمی آذوقه بود زیرا که سپاه  
 بی قوت و آدم گرسنه چه صولت خواهد هر چه فکر میکرد درست اوضاع خود را چون اوضاع شرل  
 در پولت و امید علی بدان طاققت پیش رفتن داشت و نه قوت باز پس نشستن چاره دیگر نیافته خواست که  
 راه رود خانه را از عبور دشمن مانع آید که شاید از یکست دفع شروع خرم خصم را نماید و از آن طرف شهر با شرا

اجناد  
جمع جنگ  
لشکر

بنابر این

کهای بن

که پای تخت مولدومی باشد تصرف کند که غیر از شهر باش در هیچ جا داده کند و وجه خشخاشش پیدا نبود پس لشکر خود را سه قسمت کرد یکی را به سمت راست شهر فرستاد که اگر سپاه روس از آن طرف خوار شده باشد که داخل شهر شود گذاردند قسمت دوم را نیز خود نگاه داشت که شهر را تصرف نماید قسمت سیم با حکم فرمود که بآن سمت رود خانه پروت گذارند پیش روی لشکر عثمانلو را بگیرند اقواج لشکر و قتی نیز در کیت رودخانه رسیدند که از لشکر عثمانلو قریب به بیست هزار نفر باین طرف گذارند بودند چون لشکر روسیه را دیدند همان ساعت بهجوم آورده بنای محاربه گذاشتند سپاه روس به جهت هشت هزار نفر بودند بیست هزار عثمانلو ایشان را احاطه کرده چیزی نماند بود که جمله را در آن خاک بمعرض بلاک در آورند که پطرکیر مبادا لشکر باین سیده ایشان با خلاص نمود لکن امر سپاه روس بسیار پریشان شد و زیر عثمانلو آنچه لشکر داشت باین طرف رودخانه انداختند راه شهر باش را بگرفت و میان لشکر پطرکیر و لشکر که بآن سمت شهر روانه کرده بود برید که بسیار چه به یکدیگر نوشتند امداد بکنند و نزدیکت بصد و پنجاه هزار نفر لشکر تا آنکه در زیر حکم خان قزم بچنگت روسیه آمد و بودند با آنها نیز حکم کرد که آن طرف رودخانه را گرفته جای گریز برای سپاه روسینه نگذارند موز خین سوید نوشته اند که محمد پاشا مردان افندی بود کسیکه در کیت حرکت کار سپاه پطرکیر را بجائی رساند که قوت حرکت ایشان را نماند چگونه اورا نامم میتوان گفت پطرکیر که مال کار سپاه تباہ خواهد شد و صنایع لشکر شرل در پولت واحد مرتبه از او صنایع خود بهتر بود در اردوی روسیه دو شب و روز آذوقه پیدا نشد و مکان اردو در جانی واقع بود که هر قوی از لشکر دشمن خالی میشد کلوله آن بخط مستقیم میان سپاه روس می افتاد در کار رودخانه پروت منزل داشتند لکن بجهت آب صد قدم پیش رفتن ممکن نمیشد جمیع توپخانه لشکر تا آنکه در آن طرف رودخانه قرار داده بودند هر گاه کینفر از اردوی روسیه حرکت کرده رودخانه می آمد توپخانه کینفر شلیک میکرد چنانکه آب نیز از برای لشکر روسیه مقدور نبود بطوریکه در سر کیت کوزه آب سه نفر صالح است تلف میشد پطرکیر چون او صنایع را اینگونه دید و از هیچ طرف امید خلاصی نیافت مصمم گشت و نصف شب لشکر را حرکت داده بی اینگونه سپاه دشمن آگاه شود بجائی برساند که سپاه او هدف کلوله خصم نگردد و اگر آذوقه پیدا نمکنند قلا ابرای فراغت بخورند پس حکم داد که در نصف شب از دو حرکت نماید لشکر عثمانلو از خیال پطرکیر دار شده است کام راه افتاد و پیش روی لشکر روس را بریده بنای جنگت گذاشتند کی ساعت بطلوع آفتاب نماند تا کی ساعت از ظهر گذشته از طرفین آتش محاربه استتعال داشت سپاه روس با آنکه همه جهت سی و شش هزار نفر بودند در عرض راه دشمن با ایشان سپید کار لیسکهای بسباب لشکر را نیز با استیان ساخته جنگت کردند باز از لشکر عثمانلو پیشتر تلف شدند پطرکیر را آنچه فرمود که تمام با غیر

در بیان  
تباہی لشکر روس  
و پریشانی  
احوال پطر  
کیر

نظام چه قدر تفاوت دارد در جنگت نزد ایشان هزار نفر سوید بیشت هزار نفر روس شکست داده خود باسی  
 شش هزار نفر سپاه نظام در مقابل دویست و پنجاه هزار نفر جنگ میکرد و لشکر دشمن بیشتر تلف میشد  
 از روز با اینکه وقت ظهر جنگ تمام شده بود باز از طرف غرب با قناب از طرفین صدای توپ و تفنگت می آمد  
 هنگام غروب قناب لشکر عثمانلو خود را بمکان اردوی خویش کشید و نفع لشکر پسر در آن روز این شد که از  
 بیشتر از قناب سپاه روس بمعرض تلف رسیدند و جای اردو نیز از جای اول بدتر شد بمشابهت زیاد  
 از نصف اسبان توپخانه و سواره روس از شدت کمرنگی پلاک شدند و جمعی از لشکریان نیز از کمرنگی  
 شربت مرگ چشیده بصرای قناب رسیدند بطریق لشکر خود را در نهایت فلاکت و پریشانی دیده در کما  
 خود متحیر و متفکر بود و تدبیر نجات لشکر خویش از آن ممالک نمیدانست اینقدر میدانست که سپاه روس را  
 از آن غرقاب خلاص نمیرفت اگر از دشمن آسیبی بسیار او نرسد کمرنگی ایشان اضمحلال بزرگ است که در کما  
 ایشان کفایت میکند و دست در فسخ خواست که حکم پوریش بدید اینک از میان ایشان سالم بچید یا با  
 تمام شود لکن جمعیت خود را در جنب جمعیت دشمن بسیار کم دیده مصلحت ندید و پیوسته مستغرق بجزئیات  
 بود که با هر از رحمت صدقاتی که در خصوص ترقی ملت و آبادی و لایت خورده بود بالمره ببرد خواهد رفت و  
 در عوض اینکه اسم و رسمی در دنیا بگذارد بدنام خواهد شد بطریق کسیر نخواست که نوکر خود او را در آن احوال  
 پریشان ببینند لهذا منزل خود را خلوت کرده قدغن فرمود که احدی را که از نزد او برود کمرنگی بجهت  
 امیدواری لشکر صبح زود بیرون رفته با فوج لشکر دلداری میداده وقتی که برگشت دستخیز شد که بطریق  
 کرده است که کسی داخل خمیه او نشود کترین قطع کرد که شدت پریشانی او را همچنین قدغن او هشتم ترسید که  
 سبب او بطریق هلاک خویش قصد نماید از احوال بطریق دست اطلاع داشت که مرگ را در راه غیرت از زندگی بد  
 نام و بی حیثیت ترجیح میداد پس بقدرغن او کوشش نداده داخل اطلاق شد شوهر خود را با سود حال اختلال  
 احوال یافته جرأت سخن گفتن ننمود بعد از لحظه بطریق کترین خطاب کرده فرمود عزیز من چنان بزرگ کردیم آنچه باز  
 بر سران و از دهم آوردگان تمیز نیز بسیار آوده است کترین بصحبت های دلنشین او آرام کرده از چادر بیرون  
 آمده مرشل شرف متوقف را خواست و حکم کرد که کاغذی بجهت پاشا نوشته خورشش مصالحه نماید خود نیز قدری  
 اسباب جواهر درست کرده سمرانه نامه روانه نمود مضمون کاغذ کترین را مورخین هر که ام بطوری نوشته  
 از آنچه تو بزرگ میگوید که کترین استدعا از پاشای عثمانلو کرده بود که از تقصیر شوهرش گذشته بسر التفات  
 بیایند از راه غرض خواسته اند که بطریق بدنام و بی غیرت شربت بدیند و لیکن از قراین خارج میشود که  
 اینگونه اسناد دروغ و بی اصل بوده زیرا که بی انصافی دولت عثمانلو معلومست که بهر چیز دست میایند و

استدعای  
 مصالحه از محمدپاشا  
 سردار دولت  
 عثمانلو



را از دست نیندهند و این احوال همیشه باعث خرابی دولت عثمانیه گشته است اکثر اوقات فریب خورده  
 و تحمیل در تلافی نموده ضایع شده اند باین احوال چگونه میشد که کترین چنان کاغذی بنویسد و پادشاهی عثمانی  
 قبول کرده دست بکشد بخصوص در میان اردوی عثمانیه چند نفر از نوکران معتبر شرل بودند که همیشه پادشاه را  
 باین میباشند که پطر قوی و جنگ کردن ندارد و او را هر دو دستگیر کردن در دست لشکر عثمانیست اگر در  
 گرفتن او تقصیر کنند و کوتاهی نمایند غنای بی غیر نیست پس معلوم میشود که کاغذ مزبور از قراریکه مذکور است  
 اندک خلاف است و آنچه درین باب نوشته اند محض از راه عداوتت مضمون نامه کترین این بود که پادشاه  
 روسیه میل دارد که مصاحبه نماید و محاربه تمام شود و بجهت دوستی دولتین آنچه دولت عثمانیه بوساطت  
 ایلیچی روس پیش ازین خواهش کرده بود بعمل خواهد آورد پادشاهی عثمانی مردی هوشیار و عاقل بود در کار ما  
 تا نقل کرد و گفت که بجنگ استبانهت بسیار اتفاق افتاد که بعد از فتح و نصرت لشکری کشیر از جمعیتی  
 اندک شکست خورده و میدانت سخن نوکران شرل جلا از راه عدالت پطر است چون ایشان را ببطر شکست  
 داد و این امکان پذیرفت لهذا بمقام تحریک دولت عثمانی بر آمده بودند که شاید باستیصال پطر امور ایشان  
 مضبوط کرد و از آن طرف از اوضاع پطر اطلاع درست داشت هرگز باور نمیکرد که اوضاع او باین مرتبه  
 بریشان است و از نامه کان تمیر اطلاع یافته میرسد که بجهت هم مذہبی طایفه مولداوی با دولت روسیه  
 یکی شده بنای آشوب و طغیان گذارند خواهش دولت عثمانیه از قراریکه مذکور است تمیم این بود که دولت  
 روسیه نزدیک بسرخ عثمانی قلعهای مضبوط و لشکر زیاد داشته باشند از فتوحات پطر و نوشته است  
 خان قرم ترسیده بنای جنگ و دشمنی گذاشته بود چون دید که با مصاحبه خویش دولت خویش بعمل آمد  
 لهذا توقع زیاد را باعث بنی عقلم و خلاف دانش و قانون حزم دانسته در جواب نامه نوشت که مصاحبه  
 قبول نمودیم و قدغن کرد که تا اتمام امر مصاحبه عساکر طرفین جنگ را موقوف نمایند پطر کبیر سنوز از چادر  
 خود بیرون زلفه بود که کترین با نامه محمد پادشاه در جواب نامه خود نوشته بود داخل شد پطر از احوالات  
 خبردار گشته زیاده از حد خوشحال و ممنون گردید فوراً امر شل شره متوف و شاقبروف نام که نوکر معتبر خویش بود  
 روانه نمود که رفته مصاحبه را تمام نمایند در اوقاتی که از طرفین مشغول مصاحبه بودند عساکر طرفین با هم  
 مراوده کرده سپاه روس پنجه ضرور داشتند از لشکر عثمانی خریدند و مصاحبه نامه طرفین بدین قرار تمام  
 گشت که اول دولت روس شهر آرزوف با توپخانه و قورخانه که پیش از تصرف شهر مزبور از دولت  
 عثمانیه در آنجا بوده همه را واگذارند و هر چه قلعه در اطراف شهر مزبور و کتار رودخانه دانوب ساخته باشند  
 خراب نمایند و با دولت پولند بیچوجه کار نداشته لشکر خود را از خاک پولند بیرون کشند و شرل و از آنجا

وقوع مصاحبه سیما بین دولت علیّه عثمانیّه و روسیّه

از ولایت خود رفتن مانع نشود و بعد هرگاه میل داشته باشد مصاحبه دوستی نیز کند و در صورت  
 اختیار باید ست بطر کبیر باشد از طرفین مصاحبه نامه هر گشته بیای دوستی شدگان تمیر اطلاع یافت که دولت  
 عثمانیه از کاغذهای او خبردار شده است از غایت ترس بطر کبیر پناه برده بار دومی روسیّه فرار نمود  
 محمد پاشا بسیار سعی کرد که بطر او را بدست او بدهد با وجودیکه کان تمیر بغیر از خیانت بدولت روس  
 کاری نکرده بود باز قبول نمود در خصوص او زیاده از حد استنادی کرد تا حکایت اقتضای شرع و از دهم  
 در باب باز پس دادن مازه پا بر خود وارد نیاید تفصیل این اجمال آنکه مازیکوف روزیکه بقیه لشکر سوید را  
 اسیر کرد شرع دوازدهم را مجبور نمود با اینکه مازه پا را بدست لشکر روس بدهد شرع از برای خلاصی خود بدون حرف  
 مازه پا را بدست مازیکوف سپرد تا اینکه او را نیز بخدمت بطر کبیر آورده در حضور جمیع لشکر تقصیر او را  
 ثابت کرده بقتل رسانند باز پس طلبیدن کان تمیر را غنوبان شرع که نزد محمد پاشا بودند تحریک میکردند  
 که آنچه بطر در مازه پا کرده بود در حق کان تمیر نیز معمول شود تا تلفاتی بعمل آید بطر کبیر این فقره را دریافت  
 کرده بود و سرداران سپاه روسیّه نیز خیانت کان تمیر را بنظر بطر جلوه داده سعی میکردند که خواهش  
 پاشا را قبول کنند بطر در جواب ایشان فرمود هرگاه دولت عثمانی بتمام ولایات مرا تصرف نماید  
 نیست بجهت اینکه بر و ایام ملتوان مملکت را دوباره بدست آوردن لیکن کسیکه در پیش مردم یک  
 دفعه بی غیرتی مشهور شد تمام است و چاره ندارد همیشه هم او بید نامی مذکور میشود با بجهت بطر کبیر  
 پیوسته سرداران خود میفرمود که قرار دنیا این است کسیکه در هزار جار شاد است کرده و یک دفعه بی غیرتی  
 بکند مردم همان بی غیرتی را میگویند بطر اسم خود را بمواره از عمر خود بهتر دانسته هر چه از جانب لشکر  
 عثمانی در باب کان تمیر اصرار نمودند قبول نکرده او را در پیش خود نگاه داشت تا اینکه محمد پاشا از او  
 دست کشید و از طرفین افواج سپاه روانه ولایات خود گشتند شرع و از دهم که در بندر بود سخت  
 بملاقات محمد پاشا راضی نمیشد چون دید که مصاحبه تمام شده از استیصال بطر مایوس گشته بدون  
 اینکه پاشا کسی را به پیش او بفرستد از بند روانه شد و بار دومی محمد پاشا بتلافی مقدمه سابقه خود او را پیشوا  
 کرده سه چهار نفر پاشای دیگر فرستاد تا شرع داخل اردو خویش نمودند از قراریکه مورخین سوید نوشته اند  
 شرع پاشا را بسیار ظلمت کرد که چرا با بطر مصاحبه نمود و او را دستگیر نکرد استی این سخن معلوم نیست  
 چون کسی در آن مجلس نه اشتیم که از گفتگوی ایشان استحضار بهم رساند و ضبط نماید اما آنچه معلوم گشته این است  
 که شرع دوازدهم از خلاصی بطر بسیار مایوس شد زیرا که کار او را درین سفر تمام میدانست شرع دوباره بشهر  
 بندر مراجعت نمود و محمد پاشا با لشکر خود باسلامبول برگشت و اینست که بطر کبیر از چنگت لشکر عثمانی خلاص شد

فصل دویم در بیان گذارشات چند که بعد از جنگ پروت اتفاق افتاد و مراجعت  
 پطر کبیر بروسیه و اوضاع روسیه بعد از جنگ پروت و عروسی پطر کبیر با کترین  
 بعد از مراجعت محمد پاشا با سلا مبول چند روز شهر مزبور را آیین بستند و مردم سته روز و سه شب بعیش و طرب  
 مشغول گشتند و سلطان روم نصرت و فیروزی محمد پاشا را بلیهت و بهر ذی خود یافت بقت در مرتبه او  
 میفرموده او را بمنصب جلیل صدر اعظمی مقرر فرمود شران و از دهم چون از قنار محمد پاشا در باره خود ناراحتی  
 بود از نجهت مراسلات چند که مشربخیانت او و شکایت خود بود با مناسی دولت روم نوشت از آنجمله  
 نوشته بود که محمد پاشا از پطر کبیر بیساع خطبه گرفت و مصاحبه نمود و اگر پاشا این خیانت را نیکو دیشکر روم  
 پطر کبیر را دست بسته با سلا مبول می آوردند و این شهرت و آوازه بزرگ دولت عثمانیه در صفحہ روزگار همیشه  
 مذکور میگشت سلطان روم نوشتهجات شران محمول بغرض و مشمول بعد اوت دانسته متحمل مراسلات او  
 شده کتوبات او را ب محمد پاشا فرستند و محمد پاشا بعد از اطلاع از مضامین آن کتوبات بمقام تلافی رآمده  
 روایت و مخارج شران که روزی دویست تومان مقطوع نموده مباشرین دیوان را قدهغن کرد که کسان شران را  
 جیره و عتیق اسب و بیج طریق بدهند در تاریخ خود شران بتفصیل نوشته ایم که بعد از ورود این خبر چگونه شور  
 عجیب و جرات غریب از خود و کسان شران بعمل آمد تا اینکه بالاخره با مردم شهر بندر و کسان پاشا  
 جنگ کرده او را با چند نفر نوکر کیه همراه داشت گرفته مجوس کردند و بعد ازین حکایت دوباره از دست  
 عثمانی خلاص یافته در لباس چاپاری بولایت سوید فرار نمود پطر کبیر بعد از مراجعت هر چه در عهدنامه قرا  
 شده بود بعمل آورد که باز پس اودن شهر آروف که چندی طول کشید بتفصیل این اجمال آنکه در مصالح نامه  
 چنان قرار گشته بود که پیش از آمدن شهر مزبور بتصرف دولت عثمانی که دولت روسیه هر چه توپخانه و تیر  
 خانه و سایر مایکات در آنجا داشتند جمله را باز پس بگیرند بعد از مدت اندک دولت روس شهر  
 مزبور را تسلیم کردند و قلعه ای که در اطراف و کناف قره دنگیر ساخته بودند بمسرها موافق عهدنامه خراب  
 نماید اینگونه خسارت از برای کبیر صدمه بزرگی بود چند دفعه دیگر در ایام سلطنت خود شکست خورد و لشکر  
 تلف کرد ولی هیچکدام مانند جنگ پروت پطر کبیر تاثیر نکرد و قلعه ای که با صد گونه همت در کنار قره دنگیر  
 ساخته بود همه از دست او برفت پطر کبیر با شهر آروف و کشتهای جنگی که در اطراف آن درست کرده  
 بود خود را صاحب همه قره دنگیر بلکه مالک شهر سلا مبول میدانست که با حقیقه اگر آسناد در تصرف پادشاه  
 عاقلی باشد مقابل جمیع مالک روی زمین است تنها شهر مزبور مقابل مملکت بزرگیت با بجز بعد از

شکست پروت ناخوشی بزاج پطرخلبه کرد و در دلی که از جوانی داشت زیاد شد اطباء آب کرم تجویز کردند که چند وقت بیان آب کرم برود و خود را معالجه نماید با این همه ناخوشی و پریشانی احوال مشکامی که در ولایت بوم مشغول معالجه بود حکم فرمود که ولایت پومرا نیز تصرف نماید خیاش این بود که هر چه از ولایت سویه در اطراف دریای بالیستانک میباشد تصرف نماید پنج شهر معتبر از شهرهای پومرانی تخریر کردند بعد از آنکه پطر در آب کرم قدری احوالش خوب شد بشه تورا گرفت که یکی از شهرهای معتبر پروت است و در میان نام توقف خود در شهر مزبور خواست خواهر زن امپراطور منارا از برای الکی سپهر خود بجایه نکاح در آورد الکی از زن اولی پطر بود که بعد از گرفتن کترین تارک دنیا شده در یکی از کلیساها گذران میکرد و امپراطور منارا خواست پطرکیبر را قبول کرده بنای عروسی را گذاشت و جمله پادشاهان و حکام اطراف در شهر تورا که جمع شدند و دختر را امپراطور بشهر مزبور روانه کردند چون کترین هنوز در نزد دول خارجه زن عشتدی پطر محبوب نمیشد لهذا بجای عروسی حاضر گشته رسید که مبادا خلاف شان خود حرکتی بشود پطر از بسکه میل بکترین داشت خواست بعد از عروسی سپهر خود نیز عروسی کرده زن خویش را بر جمیع دول ظایر سازد و خاطر کترین را نیز بدست آورد ازین سبب دهانه شهر پطر بونخ شد و در آنجا تارک تمام از برای عروسی بدیدند لاجرم پطر کیبر شهر پطر بونخ را برای عروسی خود بشهر مسکو ترجیح داد که بجهت آن جمیع معتبرین ولایات روسیه در شهر مزبور حاضر گشته تارک عروسی سایر اوضاع و اساس سلطنت او را مشاهده کنند و میل پادشاه خویش را نسبت بشهر مزبور بدانند که هر کدام از اعیان دولت از برای خویش آمد امپراطور عمارتی در آن شهر بسازند تا شهر آباد شود اینگونه عروسی عیش پطر سخت در نظر دول خارجه عجیب و عجبی آمد زیرا دختر کیبر سیاه روست باشد او را حرم خویش و بزرگ و محترم همواره رؤسین نمودن خلاف قانون ملت کیش میدانستند لکن ملت روسیه از استعداد و قابلیت کترین استحضار داشتند عموماً باین قاعده و قانون خوشحال نمون بودند و می گفتند که مرتبه و شان کترین بالاتر ازین است لهذا هنگام عروسی چنان سرگرم عیش و شادی گشتند که در هیچ وقت اینگونه جشن از عموم اهل مملکت اتفاق نیفتاده بود فی الحقیقه زنی که سزاوار پطرکیبر باشد بهتر از کترین نمی شد که در جمیع محاسن بحال آید است و محامد بزرگی پر استه بود و بزاج پطرکیبر بهتر از همه کس آگاهی اطلاع داشت که آن با سوخ از احوال پطرکیبر و کترین استحضار کامل بهر ساینده بود و کتابیکه مشکام توقف خود در شهر وینا نوشته است مذکور ساخته است که غیر از کترین هر زنی که در جباله نکاح پطر میبود پطر در مدت اندک تنگ میشد توضیح این مقال آنکه پطرکیبر از عهد شباب ناخوشی در دلی داشت که حکام و معالجه آن عاجز بودند کترین بفرست خود مرض او را



شخص داده رفیع ناخوشی از وی کرده بود و هر چیز که در مزاج پطر مضرب بود کترین در مانعت آن مضرب بود و هما  
 لکن از طبع آن قدغن کرده بحال صداقت مزاج پطر را محافظت مینمود و وجود او را سلامت نگاه  
 میداشت و در هیچ امر خلاف رای او را نمیکرد و از دول فرانکستان کسانی که در اول امر پطر را سلامت  
 میکردند بعد از طشت سلاح از احوالات کترین جو سختی کفتند و آفرین خواندند اینگونه امور بسیار اتفاق  
 می افتد نباید تعجب کرد که چرا آدم فرومایه و کوچک برتبه بزرگ و پاپ بلند میرسد زیرا که بزرگان نجابت را  
 موقوف با استعداد و قابلیت دانسته اند اتفاق چنان می افتد که مانزیکوف آتشپز شاگرد مانند شرف  
 پادشاه را از عزت و جاه و سلطنت و سپاه دور میسازد و بالتاچی محمد که از قدیم بهیزم شکن سلمی سلطان  
 بود چنان صدمه بر پطر میزند که ملکتی را مانند ازوف از دست میدهد و سلاطین معتبر در هیچ خبر و هیچ میر سنب دا  
 بر حسب مقدم نموده و نجابت را بر قابلیت ترجیح نداده اند و پطر را نیز سیاق این بود که در عهد سلطنت او  
 بسیاری با عدم استعداد در زمره کوچگان شماره و تعداد شدند و جمعی از کوچگان با منزلت محفل و محک امتحان  
 صاحب رتبت و شان کشته بدرجه اعتبار و مرتبه اقدار رسیدند از آنجمله بعد از عروسی کترین پادشاه  
 پولند ایلی برای امری فرستاده بود ایلی می فرمود سنکام مراجعت در ولایت کورلند چند روز توقف نمود  
 روزی در میان شهر از کوچه میگذشت دید که شخصی ادر در میخانه می فروشان میزند و تخواه جزئی از او مطالبه  
 می کنند آخره میگوید که اگر دست من پطر کبیر میرسد و او مرا می شناخت که من کیستم شما را جرات  
 اینگونه رفتار با من نمیبود ایلی پولند بعد از شنیدن این سخن نزدیک رفت و بجهت حرمت اسم پطر قرض او را  
 بیغروشان کار سازی نموده او را بمنزل خود برد بسیار سعی کرد که او را بشناسد ممکن نشد پس ایلی کجان کرد  
 که او را مستی آن سخن و اداشته لاجرم روزی که میخواست از آن شهر روانه شود کاغذی پطر بوضع نوشت و احوالات  
 آن مرد دست. اینتر مضمون آنزه دانسته در گوشه کاغذی از دوستان خود نوشت بعد از رسیدن کاغذ  
 رفیق ایلی چون میدانت که پطر کبیر را اینگونه اخبار مطبوع می باشد روزی بخدمت پطر رفته احوالات آن مرد را  
 از قرائت ایلی پولند نوشته بود معروض داشت پطر کبیر همان ساعت حکم فرمود که چند نفر مامور شده آمدند و  
 در ولایت کورلند پیدا کرده بجنوبی آوردند چند می کشید که آن مرد را بجنوب پطر آوردند پطر او را بناظر خود سپرد  
 که متوجه او باشد و بطور پنجه از احوالات او مطلع شود و بعد از و کیت و چرا چنین حرف زده است ناظر پطر  
 او را بجانده برده بهیزم بانی او برداشت چون شب درآمد نوکران بمنزل خویش رفتند ناظر نیز آمد و غریب  
 آمده از وصل و نسب او پرسید و از وی سؤال کرد که چرا اینگونه پریشان بینی او ضحاک کشته آمد و گفت که من احوال  
 خود را بکسی نمیکوم مگر اینکه شرح احوال خود را در عرضیه بنویسم و آن عرضیه را خود بدست پطر کبیر بدهم از شما

شرح  
 احوالات برادر  
 زن پطر  
 کبیر

# شرح احوالات برادر زن پطر کبیر

یکت التماس دارم که مرا بحضور امپراطور برسانید که در مقابل آن محبت شما هرگاه من بعد از دست من سینه  
 برآید من نیز مضایقه نخواهم نمود تا نظر پطر از نیکی حرف زدن او تحت برد پریشانی او را دیده نزد خود گفت  
 که خدمت از دست او خواهد آمد چون صبح شد نزد پطر رفته که ارشاد را بتفصیل در خدمت پطر کبیر  
 تقریر کرد پطر تا طر احسبم کرد که فردا شب تدارک درست بسین که من خود بجائنه تو بیایم و با آن مرد  
 غریب گفت که نمایم شب را بر حسب فرمایش خویش با چند نفر از مهران خود بجائنه تا نظر رفت و آنرا  
 احضار فرمود و قدغن منو که احدی بحسب زانم در خانه نباشد چون خانه از غیر خالی شد پطر فرمود که احوالات  
 خود را بی هر اسس و تشویش بیان نما مرد غریب عرض کرد که من برادر زن تو هستم حال خود بدان اگر  
 پریشانی دینی او ضاعی من ابرامی تو بایه تنگ و بدنامی نیست و میخوای که این فقره را مردم بدانند آشکار  
 کن و الا من گذران جزئی مرحمت فرما تا در گوشه نشسته مشغول دعا کوی تو باشم پطر اطرا از سخنان او  
 خوش آمده فرمود که من از کجا معلوم نمایم که تو برادر زن من هستی مرد غریب تفصیل احوالات پطر را  
 خود را عرض کرد پطر دید که آنچه میگوید همه راست است پیش از آنکه در کترین نزد من تفصیل این مطلب معروض  
 بود و سخنان او با تقریر کترین تفاوتی ندارد و مشخص نمود که آنرا در کترین میباشد پس قدغن کرد که تا از  
 جانب خود حکم نشود این مطلب با احدی بر رویند و بناظر خویش حکم کرد که شب آینده را نیز بدین قرا  
 تدارک بسیند و اوضاع شام را انجام دهد شب آینده کترین همراه برده آن مرد را احضار فرمود کترین با خود  
 گفت که پطر چرا با چنین مردی کثیف مصاحب شده است پطر خیال کترین را دریافت کرده دست انداز  
 گرفته فرمود که این مرد برادر زنت کترین چون او را شناخت از شدت خجالت و کثرت خوشحالی تاب  
 نیاورد و بیوشش کشت پطر کبیر او را بحال آورده فرمود چرا خجالت میکشی اکثری از نوکران معتبرین در اول  
 امر ابرار تو پریشانتر بودند هر کدام نظر بقابلیت خود بمرتبته که دارند رسیدند الا آن این مرد برادر تو و برادر  
 زن من میباشد هرگاه قابل باشد او نیز بحسب قابلیت خود بمقامی خواهد رسید و الا برادر زن من بودن  
 بگنجی آید و کسی اینست یار نیست که او را دستگیری نماید پس چندی گذشت که پطر دختر یکی از اکار بود و سینه برای او  
 خواستگاری کرده عروسی نمود و آن بیچاره که بحسب گذران پویه معطل بود در خدمت پطر کبیر بسیار معتبر شد  
 همه عمر خود را بعزت گذرانید

فصل سیم در بیان گذار شانی که بعد از مراجعت شهر و از دهم سخاک خود اتفاق افتاد  
 و فتوحات و کارهای بزرگ پطر کبیر و تمهیت اول خارج کترین

# در بیان مراجعت شرک و از دهم بجاک خود و قوت حاکم کارهای بطر کبیر

بطر کبیر بعد از عوسی خود و سپهر مجدداً با انضباط نظام لشکر و محام کشور پرداخت از آنجمله آبادی شهر بطر بورخ با  
 از لوازم امور دسته حکم کرده هزار خانوار از اطراف شهر منور بیاورند و چند کتبخانه معتبر بیاورند  
 بسیار خانها از برای نظام و غیر نظام و سرباز خانهای محکم و وسیع بنیاد تعمیر نمایند و امور لشکر و حشم بجزر ایسای  
 خستق و منظم فرمود چنانکه هنگام توقف خود در بطر بورخ مدام کشتیهای جنگی در دریای فیصلند مشغول قوتها  
 بودند و آن اوقات برای سپاه شرک ملت سویلز به هیچ طرف قوت و استعداد امید استمدادی نبود  
 که از روی دریا که تا آنوقت بلشکر بحری ایشان ندیده بزرگتر رسیده او ضاع قدمشان باقی بود بطر  
 میخواست امور بحری را نیز چون امور است بر می منظم نماید و چندی را با الحکمه از دست شرک کبیر دین بسران  
 سپاه حکم فرمود که تدارک جنگ دریائی را بهین در اطراف نطقهای هر چه کشتی جنگی بود همه حاضر کرده روان  
 شدند فرنگچه او میرال سوباز حرکت و نهضت بطر کبیر اطلاع یافته او نیز سپاه کشتیهای جنگی سویل را جمع کرده  
 فقطر جنگ کشتیهای این دولت در نزدیکی جزیره الاز که در پشت فرسخی سرحد سویل است  
 بهدیکر تلافی نمودند او میرال سوباز سپاه لشکر و از جمعیت او بیشتر بود چنان تصور کرد که شکست مضبوط  
 بکشتیهای بطر کبیر خواهد داد چون اطراف جزیره منور به جمله سنگ و جزایر کوچک بودند خواست که  
 سپاه روس بقرب جزیره الاز مکان مقرر کرد تا جای گزند و مقری ایشان نماند و خود با کشتیان سویل از پشت سر ایشان بیست  
 جمعیت ایشانرا مستغرق و پریشان نماید و یا اینکه کشتی بروی سپه با تمام مستغرق سازد بطر کبیر از تدابیر  
 او میرال سوباز کشته احتیاط خود را از دست نداد و در هنگامیکه کشتیهای روس در اطراف جزیره مشغول  
 جنگ بودند او میرال سوباز رسید و از جانبین آتش تریب مشغول گشت بالاخره کشتی بروی سپه شکست دادند  
 و چند فروند کشتی سویل را سیر کرده او میرال فرنگچه را نیز دستگیر نمودند بقیه لشکر سویل چون او ضاع را  
 اینگونه دیدند جمله فرار نمودند و از آن غرقاب خون خلاص شدند با بجمه او قالی که بطر کبیر با او میرال پرکس  
 در روی دریا جنگ کرده شکست داد از سمت خشکی جبارال مشوالو که از جانب بطر کبیر یا مور تخیر بقیه  
 ولایات فیصلند بود بقیه ولایات فیصلند را تسخیر کرده فتحنامه بخدمت بطر فرستاده بود لاجرم بطر  
 کبیر چند روز دیگر در بحر فیصلند توقف کرد پس پرسن کالیسین را حاکم نطقهای فرار داده مراجعت فرمود  
 کترین در شهر بطر بورخ احوالات جنگ را شنیده تدارک تمام دیده بود که در روز ورود بطر کبیر حیا و موجود  
 باشد حکم داده بود که نشاگاه در مکان چند از زمین شش لشکر و سبب تعمیر نمودند و با حکم کترین که چه بازار  
 شهر را این بسته زینت و آیین اند که مردم روز مراجعت بطر چند روز بعیش و عشرت پرداختند هنگام ورود  
 بطر کبیر زیاده از شصت هزار نفر در شهر بطر بورخ جمعیت حاضر شد و بود بطر بقانون نظام وارد شهر گشت چون

او میرال  
 امیر البحر سپهسالار  
 بحسب  
 کوبند

ورود  
پطر کبیر  
بشهر  
پطر بورغ

در میان لشکر دریائی منصب ثابت است لهذا خلاف رسم نظام نگردید و میرال پر اکسین یا هسنگام ورود پیش از آنجا  
 و خود از عقب او پس او میرال سوید پس صاحب منصبان روس هر کدام بحسب مناصب خویش پس و  
 پیش می آمدند و بدین قرار داخل عمارت پادشاهی گشته حکم جشن تمام و بار عام و صف سلام بر خاک  
 و عام صادر شد پطر کبیر همان روز مبلغی خطیر بران لشکر و افواج حشریداد و مناصب و مواجب هر کس را  
 موافق قابلیت و فراخ خدمت خود بیفزود و صاحب مناصب را بحسب شأن نشان ادنی الحقیقه  
 پطر کبیر را آنروز روز فرخ و فیروز بود و جلال شکوه آنروز بسیجیک از سلاطین تیر نیکت اگر منتعت آن  
 فتح با شمع پونا و ابرار غنیش کمتر نیز نبود جمیع ولایات فینلند بحیط تصرف او در آمد و از جانب دریا از  
 بح بابت احتیاط و تشویش برای شهر پطر بورغ مانند امویات خود از هر بابت استحکام شد بعد از مصالحه عثمان  
 دشمنان پطر چنان میدانستند که بخت پطر بر گشته و امر او روز بروز خراب خواهد گشت و ظفر این  
 سفر در آن جمله بدگویان با بست و آن همه از زبان همه بیرون شد خاصه شمع و نصرت بخت دریائی  
 و چون اعتقاد بدگویان پطر کبیر این بود که اگر پطر جمیع ولایات خشکی سوید را تصرف نماید بعد از برای  
 شرف و غرور کشتی کفایت است که جمله را باز ستند و ازین سبب بنامی شهر پطر بورغ را بل مصرف  
 نماید و میدانستند و انوس بخوردند که پطر از راه مافسی بنامی لشکر گذاشت که عاقبت دولت خود را در شهر  
 مزبور تلف خواهد کرد و ایندفعه مشخص شد که پطر با وجود کثرت کشتی و جمعیت خصم وقت کشتی و لشکر  
 خود آن هنر داشت است که در روی دریا نیز بدشمن غلبه نماید اتفاقاً شب ورود پطر و لشکر روس  
 بشهر پطر بورغ دختری کترین برادری این خبر باعث مزیت شادی و خوشحالی ملت گردیده مردم بعیش و  
 عشرت پرداختند و چند روز صدای شلیک توپ منقطع نمی گشت پطر از برای اینکه التفات خود  
 در باره کترین بر همه ملت روی زمین ظاهر و مشخص فرماید روز تولد دختر نشانی از نو اختراع کرده نام آن بان  
 سنت کترین گذاشت و اول نشان مزبور را بکترین داد و کترین ازین التفات سر مبارکات باوج سماوات  
 سو و واعیان دولت جمله بحالالت قدر او تمکین کردند چون این خبر بمالکت روسیه رسید رکابان ملت از  
 اطراف ولایت بعزم آن تنبیت روانه شهر پطر بورغ شدند چند روز بعد ازین ماجرا در شهر پطر بورغ چنان  
 جمعیت فراهم آمد که از آندهام مردم مساکر و بیواتات شهر کنجایش نداشته در هر خانه زیاده از پنجاه نفر  
 نسکنی نمودند اتفاقاً در آن اوقات سفرای دول خارجه نیز وارد گشته اند از آنجمله شاه سلطان حسین پادشاه  
 ایران بکت زنجیریل و پنج قلاده شیر از برای پطر کبیر فرستاده بود و ایلیچی روم با عهدنامه دوستی و  
 نامه جداگانه که مشعر بر اسم یگانگی و اتحاد دولتین و توصیفات بسیار در باره پطر و کترین بود در آن

شش قطع  
بدره



مین وارد شد و سفیر محمد بهادر بزرگ طایفه اوزبک نیز پیشکش فراوان آورده است دعای دوستی و حمایت از دولت  
 پطر میکرد با بجله پطر کبیر نهایت عطف و کمال افت و محبت درباره سفر او و عزاداری و ایلچیان دول خارجه  
 بسزواست شده همه را نسبت بفرمانها و مراتب خویش التماس فرموده و پیش از آنکه بجله خوشحالی و انطباق  
 روانه ولایات خود فرمود و اوقاتی که مردم روز و شب بعیش و طرب مشغول بودند پطر کبیر از انجام تمام  
 دولتی غفلت نکرده مراقب استحکام امور خویش بود و روزیکه جمیع نجباء و کلا و ارباب با ب قلم و سران چشم و اکابر  
 خدم در خدمت پطر حاضر و منتظم بودند و کارخانه و مکتبخانههای شهر را تفتیح نمیدادند بجای آن رسیدند که از آن  
 مکان دریا و کشتیهای جنگی نمایان بود پطر چند دقیقه استاده تماشا کرد پس فرمود که آیا یکی از شما بیست  
 سال قبل این تصور را مینمود که دولت روسیه صاحب کشتی جنگی خواهد بود و من در دریای بالتیک لشکر  
 سومیرا شکست دهم کدامیک از شما قبول میکرد که در چنان زمین چنین شهر عظیم احداث و معمور خواهد شد و بیست  
 از شما کیسه در اول امر در پیش خود مرا ملامت نکرده باشد که چرا اینقدر بانی کارهای بی بنیاد و ناپایدار  
 میشدم با وجود اینهمه با این کارها بزور شما انجام گرفته و امروز هر چه مشاهده می کنید جمله کار و کردار خود  
 می بینید و اکنون مکنون ضمیر مرا دریافت مینمایند که رحمت و مروت من شما شمر نمی و نتیج منفعتی  
 کشته است که علم و حکمت و بزرگی ریاست مانند خون انسانست که پوسته از عروق و اعصاب  
 بتیغ حرکت میسازد مدتی دولت شوکت و بزرگی حکمت منحصر بر دمان یونان زمین و در صف دوران  
 آورده ایشان بزرگی مشهور و اسم ایشان بدانشمندی مذکور پس از مدتی این کیاست و بزرگی و استعلا  
 بطایفه ایتالیا مستقل گشت و از ایشان بدول اروپا رسید اکنون فویت ما است اگر شما با طاعت  
 و خلاص خود اندکی میفرمایید و در انجام امورات دولتی و معام ملت سعی و اهتمام نمائید من نیز شمارم مید  
 واری دهم بر اینکه روزی خواهد آمد که جمیع اروپا از مشاهده فراست و کفایت طوایف مملکت من خجالت  
 خواهند کشید و بزرگی و حشمت و دولت من سیح پادشاه میسر نخواهد شد بسیاری از نجباء و اکابر قدیم  
 روسیه که در آن مجمع حاضر بودند می دانستند که پطر کبیر چه فرمایش و تقریر مینماید و از غایت شرم سر بریز  
 افکنند لکن آنکه جدید و خانه زاد بودند اینگونه گفتار پطر کبیر را ایشانرا تا شیر کرد و بگریه و زاری مسرور  
 داشتند که ما را قابلیت امداد و اعانت نسبت بان سرکار نیست جاها می در هر حال شمار راه مهر اطوار  
 بجلال خدا و حیات امپراطور متمنیم و میگویم که سیح وقت جان خود را از امپراطور مضایقه و در نفع نخواهیم کرد  
 و بجز امپراطور احدی را بزرگ نخواهیم شناخت با بجله پطر کبیر بعد از این منسخ بسیار تشخص شد هر گاه خبر ورود  
 مشران و از دهم ولایت سوید میسر رسید بمالکت سوید تیرنی شهبه صاحب و مالک میگشت نظر

### در بیان اوضاع اروپا بعد از مراجعت شرل و از دهم

بعضی صفحات دستدعیات ملت سوید بطر کبیر میخواست که آدم روانه استوگو لم پای تخت سوید کرده  
 قرار امور آن صفحات را بدهد که درین بین خبر شرل و از دهم رسید و این خیالات بهم خورد و تفصیل این اجاب  
 آنکه شرل بعد از پنج سال توقف از خاک عثمانی خلاص گشته وارد مملکت خویش شد و بعد زور و اول کاری  
 که کرد به نفع کلی از مردم پای تخت مطالبه نمود مردم سخت چنان تصور میگردند که شرل هرگز مراجعت مملکت  
 خود نخواهد نمود و عمده خویش را در ممالک عثمانی ببرد و جمله میل تمام بملاقات او خدمت او  
 داشته چون او بیدیند پیس خیر از وی ضایقه و درینج کرده هر چه داشتند در راه او گذاشتند فی الحقیقه  
 مانند شرل و از دهم پادشاه صاحب غیرت در پیس عهد نیامده است هر گاه موافق غیرت خود  
 عقل و فراست میباشند بی شهر بر جمع ممالک اروپا مسلط میگشت بطر کبیر پادشاهی  
 و تدبیر خویش در مقابل شرل و از دهم نگاه داشت هر گاه از حکمت در جنگ شکست و ضرری میشد  
 از سمت دیگر آبادی لایت خود می پرداخت و عوض خسارت و مرارت آن شکست را از آبادی لایت خود  
 در می آورد شرل و از دهم بیسوی چه بصد تدبیر میسکونه امورات نمی آید و چنان میدانست که جمیع دولت  
 گنت دول خارجه با اخره مال خویش خواهد شد و کسی را نداشت که او را ازینگونه امور مطلع سازد اتفاقا که  
 کسی مصلحت کار او را بچوذ معروض میداشت قبول نکرده جواب او را بقدر محتاب میداد اینگونه تساهل او در  
 امورات خود باعث شد که آئینه شادت و جرأت او منفعت بخشید و آنا فانا امور او روی به تنزل  
 گذاشت بطر کبیر که در اول کار در جنب او داخل موجودات بود بفرست تدبیر خود چنان ترقی نمود که در آخر کار شهرت  
 و آوازه او بزرگی در صفحه روزگار منتشر و مشهور و نام نیک او در سینه و افواه بجدت و جلالت مذکور است

### فصل چهارم در بیان اوضاع اروپا بعد از مراجعت شرل و از دهم

شرل و از دهم بعد از مراجعت در شهر سترالسون مشغول تدارک سفر و بارون کورن که یکی از نجای سوید بود چون  
 مجدداً شرل امیل جدال و راغب قنال دید بجهت موافقت و ابتاع طبع او عرض کرد که اگر پادشاه را عزم در جنگ  
 دشمن است تدبیر مرا معمول فرمائید تا در باب تنخواه دستمزد لشکر و تهیه اخراجات حشر بیسوی چه مصلحتی  
 ندهد تدبیر او این بود که سکه از مس بزنند که در صد تومان تنخواه چهار تومان مس بوده بود و شش تومان منفعت  
 دو است باشد شرل و از دهم نیز سکه تقبیل در جنگ داشت عرض کورن را بمرتبه پسندید که او را چهارم  
 او بر اول خود قرار داد و حکم کرد که همان سکه را در جمیع ممالک سوید بزنند و در عوض سیم و زر مسکوک خرج  
 کنند در اوقاتی که شرل مشغول تدارک خود بود در خارجه بزرگ رسیدن او و او را هم و هم اس برداشته ایشان

نیز بالاتفاق با انجام تدارک جنگ پرداختند و چنانکه با استیصال شران همت گماشتند تا نام او را از صفحه روزگار محو نمایند از آنجمله بزرگان دولت دانیمارک چون اوضاع شران اینگونه محتمل و پریشان بیند مملکت سکانی را که سابقاً از توابع دانیمارک بود و شران و از دهم بقهر و غلبه بمالکت سوید ملحق و منظم کرده بود بعد از عدوت در آمدند تا مملکت مزبور را بازستانند و پادشاه پروس با دعای آنکه سوید سوید بزرگان و حکام ممالک پومرانی اجداد من بوده اند این اوقات دولت سوید مملکت پومرانی را بخلاف حساب تصرف نموده است هرگاه نصف آن ولایات را بدولت پروس برده نمایند دوستی در میان دولتین برقرار خواهد بود و الا دست از کارزار برنیداریم و پادشاه پولند نیز ولایت کورلند را باز پس میخواهد با بجز بزرگان دولت اکابر ملل از اطراف ممالک هر کدام بحلیتی خود را و اباستنه بطر کسیر کرده از هر جانب سلسله جنبان آشوب و طغیان گشتند بطرح جمیع این دول حمایت میکرد و تقویت مینمود و خود نیز در تدارک بود از آنجمله قدری لشکر روانه پومرانی کرد و بر کشتیهای جنگی خود حکم فرمود که در دریای بالتیق بوده و نگذارند احدی از ممالک سوید نسبت شهر سترالسون ترود کند درین بین نزدیک چهار هزار نفر حسب احکام شران از ولایت سوید با کشتیهای تجاری بعزم شهر سترالسون روانه بودند در عرض راه کشتیهای سپاه پروس با ایشان رسیده جلوه اسیر و دستگیر نمودند پیش از آنکه لشکر پروس پومرانی برسد سپاه پروس ساکسون و دانیمارک شهر سترالسون را محاصره کرده بودند چون در تاریخ شران و از دهم جنگهای سترالسون مفصل نوشته ایم لهذا درین تاریخ بتفصیل آن نمی پردازیم ولی همین یک فقره بغیرت و جرات شران کفایت میکند که بعد از آنکه اکثری از لشکر سوید در شهر مزبور بجهت زیادتی لشکر دشمن تلف شد و شران و از دهم از نامساعدتی بخت و قلت سپاه پریشان بی اوضاع گشت در آن اوقات یکی از سرداران او که چهارم رنجم برداشت و در نوارات شام جنگ و کوشش نموده بود و از شدت خستگی طالب کوشه بود که اندکی بخسب و زمانی آرام یابد و استراحت نماید اتفاقاً همان شب حکمی از جانب شران بقراولی سردار مزبور صادر شده بود که میبایست تا صبح بیدار باشد سردار سچاره بالمره از حیات خویش مأیوس گشته از بخت و جفای شران شکایت میکرد و دوباره رخت می پوشید که حکم شران را بجا آورد اتفاقاً شران نیز در وقت جوار همان سردار بوده گفتار شکایت آئیز اورا بشنید پیش می آمد و از و معذرت خواست و دلجویی نمود و بالا پوشش خود را با داد و از و التماس کرد که ساعتی بخواهد و آرام گیرد و سردار از اینگونه رفتار شران بجهت خجالت کشید که شکایت و زحمت خویش را فراموش کرد و از گرفتن بالا پوشش ابا و امتناع نمود شران بخت و دلداری سردار خود گفت که در همت گام جنگ پادشاه و ادنی صال را ترا زحمت کیفیت من امروزه

باشکیت

# سیاحت دوم پطر بمالک فرانستان

ساعت استراحت کرده اکنون نوبت است که امشب با من خود قراولی خواهیم نمود با بجله شران و از دهم بعد از آنکه جمعیت او در شهر سترالسون تلف شدنا چار شهر را تسلیم و واگذار خصم نمود و از آنجا بیرون و طالع او در کربون گشت و بعضی درود خاک سوید خبر وفات کونت پیر که از ایام جنگ پوتتا و امجوسس و سیه بود بشری دادند شران میدنیاد برود داشت بسیار متاثر شد و درینغ واقفوسس خورد و پطر کیر بحجت مراعات حرمت او را به سبیر فرستاده مدتی در شهر مستوف بود پس او را در قلعه شولبرق نگاه داشتند زمانی در آنجا بود تا اینکه مدت حیات او سپری شد شران و از دهم بعد از شنیدن خبر مرگ او و نعش او را از پطر خواستش کرد و پطر نیز مسؤل او را قبول نموده جنازه پیر را سوید فرستاد شران و از دهم از برای او تعزیه پریا کرد و بحجت خاطر او پیشا پوشید لاجرم بعد از جنگ سترالسون امور دولت پطر مضبوط گشت و کار او بالا گرفت و از دول خارجه نیز اطمینان بهم رسانیده با مشغول تربیت ملت خود گردید از آنجمله تجارت را در ولایت خود زیاد کرد و بر تجارت رعیت رواج داد و کتب سخننا مجدود در هر شهر و بلده تعمیر و بنیاد فرمود که اولاد مردم در کتب سخننا بنای بلاد درس بخوانند و تربیت یابند و قانون نامه جدید کجیح ملت و کشور و سپاه و لشکر خود بنوشت که هنوز قانون نامه مزبور در همه اروپا مشهور است و اکنون دولت روسیه موافق همان قانون نامرسلوک و رفتار میکند و در آنسال کترین سپری انید پس از چند روز درگذشت و عروسس پطر نیز سپری او را تفصیل احوال او را در فصل دیگر خواهیم نوشت

## فصل پنجم در بیان سیاحت دوم پطر کیر بمالک فرانستان

بعد از جنگ سترالسون با زنون کوزوزیر شران و از دهم خدمت پادشاه خود عرض کرد که بعد ازین صلاح مملکت و ولایت سوید است که مدتی با پطر کیر بمیدار او ماماشات راه رویم تا اوضاع خویش را بر دایام انجام دهم وزیر فورما از روز حقیقت مراتب را باین صراحت با پادشاه خود معروض نمیداشت و همیشه موافق میل خود میسر او راه میرفت ایندفعه صراحت عرض کرد که ما باینگونه پریشانی اوضاع بیسج کاریرا قدرت اقدام و عنت انجام ندریم هرگاه بجنگ مبادرت نمائیم بالکلیم باعث خرابی ما خواهد شد شران و از دهم که تا آنوقت از هر س چنین سخن میشنید تنبیه و تادیب او را حکم میداد تا چار سخنان وزیر را قبول کرده او را مرخص نمود و اجازت داد که بیرون بجار برود شاید که موجب دوستی مصاحبه فیما بین او و پطر کیر گردد و مورث موافق دولتین باشد بارون کوزوزیر کاغذی بخدمت پطر کیر نوشته استند حامی موافقت و تمناهای مصالحت نمود مدت دو ماه مقالات دولتین و گفتگوی طرفین طول کشید بعد از دو ماه اگر چه شرایط مصالحه صورت نسبتی خدمت جانبدارین بیوفت گشته بنای متارکت گذاشتند پس شران و از دهم مشغول تفتیب باطامور لشکر و انجام جهام کشور خود گردید و پطر

مرا



پطر کبیر فرصت و فراغت حاصل نموده بفرنگ سفر فرنگستان افتاد و کترین پس از فوت پسر خود انگلی ناخوش شد  
 چون علت او بصحت بمدل کشت پطر کبیر بتدارک سفر شمال داده بعد از چند روز روانه شد روزی که از شهر برو  
 میرفت جمیع بزرگان روسیه در رکاب او حاضر بودند پطر در سواره با ایشان فرمود که مادر سفر اول ملک  
 داری پادشاهی ایاد گرفتیم در این سفر انشاء الله تبحر بهای بسیار حاصل نمایم و اگر نقصانی داشته  
 باشیم بسر حد کمال خواهیم رسانید این دفعه نیز از راه ممالک پروس رفت پادشاه پروس از عزم سفر پطر خبر داده  
 شده لازم شد تدارک را انجام داده بود با بجز این دو پادشاه در اول خاک پروس در شهر اورسیرک یکدیگر را  
 ملاقات کرده پادشاه پروس بواسطه احترام و خدمتگذاری عمل آورد پس از آنجا که شش ماه بمالک متسارید  
 عموم مردم نمسا پطر کبیر را بخدی میخوانستند که نهایت لذت لاجرم پطر کبیر هر شهری که وارد میشد از زمان ورود  
 تا او ان عبور او آن شهر را آئین بسته اوضاع حبش و تدارک عیش و اساس حبش برپا می نمودند و این مضمون  
 بروشنی قند لیلیا بدرود دیوار کوچه و بازار نوشته بودند آن امپراطوری که مملکت و دولت ما را از دست  
 دشمن خلاص کرد امروز بیدین آمده است در سر هر کوچه و برزن از شام تا سحر این مضمون مختصر بروشنی  
 قند لیلیا معلوم و مکرر بود پطر کبیر پس از مدتی تفریح و سیاحت در ممالک پروس و نمسا عازم شهر امستردام شد  
 تا خانه و منزل اولی خویش را دوباره دیده باشد کترین که در بین ایام سیاحت آبتن شده بود در شهر شورین  
 ماند که بعد از وضع حمل در شهر امستردام بشهر خویش رسید پطر کبیر روانه شد چون با امستردام رسید  
 خانه که در آنجا منزل نموده و درس خوانده بود بیدید و تعجب کرد از آنکه همان خانه خرابه را مانند عمارت پادشاه  
 تعمیر کرده بودند تفصیل این اجمال آنکه دولت فلنک از برای یادکاری پطر کبیر خانه مزبوره را بنای محکم و عمارت  
 عالی ساخته و نام پطر را بسنگی نوشته در بالای در آن نصب کرده بودند دولت فلنک بسبب تحصیل پطر کبیر  
 در ولایت ایشان بسیار مغرور بودند وقتیکه پطر بشهر امستردام رسید علی آن کشور بیشتر از همه بخدمت او  
 قیام نمودند و کسانی که در سفر نخستین همراه او کار کرده و درس خوانده بودند استعدا نمودند که بحضور پطر برسند  
 پطر کبیر همه را بار داد و مرخص نمود و قد غن فرمود که در بانان قراولان بیسج کدام از ایشان مانع نشوند نزدیک  
 بچل نظر از همدرسان پطر بحضور در آمدند پطر جبهه ایشان دست بآذ و التفات زیاد فرمود و شبی ایشان با  
 همان طلبیده موافق ایام سابق با ایشان مهربانی نمود و بهر کدام انعام داده بمنزلی خود مرخص فرمود در  
 مدت توقف خود کترین نیز از شهر شورین وارد شد پسری از وی بوجود آمده بعد از دو روز فوت شده بود پطر کبیر  
 مدت سه ماه در شهر فلنک اقامت نمود و در ایام توقف خود هر روز همراه کترین بمسازان نقاشی قدیم خود میرفت  
 و با کمال حطوفت با ایشان مجالست میکرد از قراریکه مورخین فلنک نوشته اند پطر کبیر در سفر دوم نیز از سفر

نسا  
 جرمن

روز  
پتر کیر  
پاریس

خستین مهربان تر شده بود با بجز بعد از سه ماه توقف خویش در شهر استردام روانه فرانسه شد در سفر اول  
 جمیع ممالک اروپا را سیاحت کرده ولی ولایت فرانسه را ندیده بود خواست دیرین سفر آن ممالک را  
 نیز سیاحت و تماشا نماید چون خبر ورود او ببارکان ملت فرانس سیدز جانب دولت چند نفر صاحب  
 منصب و سردار معتبر و چند فوج سرباز به پیشواز او روانه نمودند که بخدمت پتر قیام و اقدام کنند و فرمایشات  
 او را انجام دهند و بر جمیع شهرهای عرض راه احکام فرستادند که در هر جا لوازم احترام را در باره او بجا آورند  
 روز ورود پتر کیر بشهر پاریس چندی از کالسکهای دولتی با استقبال او روانه کردند و جمیع نجباء بزرگان پاریس  
 در یک منزلی پیشواز نموده با نهایت عزت او را در شهر کردند و منزل او را در عمارت دولتی قرار دادند چون پتر  
 منظور از سیاحت کتاب علوم و از دیدار فقه و تجربت بود لهذا از دولت فرانس خواهش نمود که منزل او را در  
 جای دیگر بپند که نزدیک مدرسه کارخانهای دولتی باشد اعیان دولت خواهش او را تسببول کرده عمارت  
 یکی از سرداران فرانس با ایشان دادند و میزبانی از جانب دولت بتقدیم خدمت او مامور شد که بعد از  
 تشخیص و تعیین مخارج او را روز بروز برساند چون لوی پانزدهم طفل بود ازین سبب فردای روز ورود پتر کیر  
 وکیل ملت را بیدین او فرستاد و بعد از دو روز لوی را نیز بیازید آوردند و بعد از سه روز دیگر پتر بیدین لوی  
 پانزدهم تشریف برد و وزیرای فرانسه تا مقابل کالسکه پتر کیر لوی با استقبال آوردند چون لوی پانزدهم  
 بجهت خوردسال بود و جمعیت مردم بسیار لند پتر کیر بر اسس کرد که مبادا بوجود آید آتشی برسد لوی از در  
 کالسکه با خوشش گرفته داخل عمارت پادشاهی شد لاجرم پتر کیر بعد از ملاقات پادشاه فرانس هر شب در  
 خانه یکی از وزراء بزرگان همان بود و روزها شهر پاریس را تفریح می نمود و بدایع علوم یاد میگرفت روزی بکتب  
 خانه پادشاهی برقت مشغول تماشا بود که در بالای میز نشسته مملکت روس را دید چون نیک نظر کرد  
 و درست ملاحظه فرمود در چند جا غلطیافتنی الفور با صلاح پرداخت جمیع حکمای فرانس قابلیت و فخر  
 و فراست او را ملاحظه کرده تعجب نمودند و از هر علم و صنعت که صحبت و استفسار میرفت پتر کیر از  
 عمده بر می آمد و سؤالی از او نمیشد که از جواب آن عاجز نباشد چند روز پیش از مراجعت خود بتماشای مقبره دوک  
 دریشه لیو که یکی از وزراءی معتبر فرانس بود برقت و در سر قبر او صورت با نریمی چارم را دید که او سنگ  
 تراشیده بودند پتر کیر بحض دین از پامی او پرسد داد و در میان آنحض فرمود که بخدا سوگند اگر زنده می بودی  
 نصف ممالک خویش را بر تو پیشکش میکردم تا از تو چگونه سلطنت فریاد گیرم که در نصف دیگر چگونه سلطنت  
 باید کرد صدور این سخن را از آن بزرگوار در جمیع کتب ثبت کردند با بجز پتر کیر بعد از آنکه حسب خواهش خود  
 ولایت فرانس را تفریح و سیاحت نموده جانی فرو نگذاشت که ندیده باشد پس اعیان دولت فرانس را وداع

کرده بولایت خویش عازم شد

فصل ششم در بیان گذارشات پطر کبیر در شهر پاریس پیش از مراجعت

چند روز مانده بود که پطر کبیر بولایت خویش مراجعت نماید پیشینا و فضلا و کشیش فرانس این بود که ملت فرانسه و روس را یکدیگر هم مذمب گیش نمایند لهذا بدین اندیشه و تدبیر افتادند که شاید پطر کبیر مذمب کا تو لیکت را حجتیار کرده انقیاد و اطاعت پاپ را بر ذمت خود قبول نماید اینگونه خیال فضلالی فرانسه مجال بود و تدبیر ایشان در باره پطر کبیر مآلی نداشت زیرا که پطر کبیر روز و شب در تکمیل دین و مذمب سعی و تلاش کرد تا خویش را بزرگ دولت و رئیس ملت روس بنماید چگونه اطاعت دیگر را بر خود قبول میکرد و اگر بالفرض پطر کبیر قبول نمیداد ملت اطاعت نمیکرد و تمکین نمینمود مثل این دولت چون اختلاف سنی و شیعه است که مرکز با هم که موافقت ندارند و چون پطر کبیر هیچ مطلبی بی برهان و دلیل رد و منعی نمود لهذا در جواب کشیشان و فضلالی پاریس فرمود که تمام سلطنت و انجام امور دولت با من است و مرا با تشخیص و مستیاز مذمب دین کاری نیست درین باب رای صوابی رد جوابی دلایل این مسائل فضلا و کشیشان است شما مطالب خویش را بفضلا و کشیش ما بنویسید هر گاه ایشان قبول کردند ما نیز با کمال احتیاط قبول می نمایم و باتفاق ایشان این دولت را مشفق القول کرده برافتت و موافقت ایشان مراقبت خواهیم نمود لاجرم پطر کبیر هنگام مراجعت از فرانسه تیر زیاده از پنجاه نفر صاحبان صنایع دارا با فضل در کاب خود همراه برد چون پوسته مکنون ضمیر پطر کبیر آبادی لایت و تربیت ملت خویش بود لهذا در عوم سیاحت مش گرفت که عوم ملل و جمیع دوان بخشیم بصیرت مشاهده نماید و در هر ای قدامی سرد و بر جونی بسوی فرورد که از قوا اینین مذمب مختلفه اطلاع بهم رسانند تا بر کدام در نظر او ممتاز آید بتقدیم و انجام آن سپرد از بعد از سیاحت و تتبع امور دول از هر دولتی نظریاتی و از هر صنعتی منصفی بر دارد و از هر کاشن طبقه از هر بوستان رقی بر ست آورد ازین سبب در هر جا که مرد تیره هوش و عاقل صاحب صنعتی قابل میدید همراه میرد با بخله باز از فرانس بولایت فلانک بر رفت و در شهر استراحت عمدتاً تجارنی معرفت ایلیچیان با دولت فرانس مبت پس همراه گزین که در هنگام توقف پطر در فرانس وی بجهت ناخوشی در شهر استراحت ماند بود روانه روسیه شد هر گاه اینگونه سیاحت و سفرها یک نفر آدمی کار کرد و دستند و مالدار باشد بجهت لذت و خوش گذرانی و عشرت خود نماید جای تعجب است و اگر در دنیا دیده و کار از نموده و چیز فهم و هوشیار خطاب میکنند ازین قیاس پطر در چه مرتبه خردمند

# در بیان مراجعت پتر کیر از فرنگستان بممالک روسیه

و دقیقه شمس بود است پس همین فقره بیاید و مرتبه او کافیت که امور طایفه عوام روسیه را بجدی سالیان  
 و نظام داد که با اینهمه سفر دور و دراز بیسبب چه اوضاع سلطنت و جهام دولت او را تعلق نرسید و  
 در جمیع اروپا و دول خارج امضای حکم و انضباط امور او مشهور و مشفق علیه بود فی الحقیقه پتر کیر در زانت  
 رای و منانت عقل و صیانت ملک و تربیت ملت و محافظت دولت اعجاب زمان و نخستین سلطان  
 صفوح جهان بود تفتن و تنگن او بیسبب پادشاه را ممکن نبود که در زمان قلیل طایفه روسیه را چنان  
 قاید و دلیل گشت که طغانت ایشان بترتیب و احسان او عید و دلیل شد و عامی ایشان عالم و جمال ایشان  
 از عادت قدیم خویش اعراض کرد بیاید که فرس بر اسم خرد مندی میل گشتند پیش از آنکه بمملکت خود مراجعت  
 نماید بقیه ولایات اروپا سیاحت کرد چون اردو روسیه شد با سودگی و اطمینان تمام مشغول بامور  
 و انجام جهام دولت خویش گشت

## فصل بیستم در بیان احوالات الکسی پتر کیر و تقصیرات او و نصیحت پدر

### اورا و قبول نمودن الکسی نصایح را و غضب نمودن پتر اورا

در اوقاتی که پتر کیر مشغول انضباط امر دولت و ترقی ملت روسیه بود اتفاق غریبی افتاد که باعث تیز روی و  
 طلاق احتمال حوال عموم روسیه گردید چنانکه ازین سبب مدتی بید و زمانی بعید جنگی از کار خویش بازماند و تقصیل  
 این احوال آنکه بفرار یکدیگر در فصل دیگر مذکور شد که پتر را پیش از کمترین زنی بود کج و کج طبع و سختی ای که همه اوقات  
 او را خیال باطل اسیر کیر بود و تدبیر حاصل مکتون ضمیر لهما در هر باب بصدد احتمال سورات پتر کیر می  
 آمد پتر بالاخره متحمل حرکات او نگاشته او را بجلد فرستاد و حکم کرد که مارک دنیا شود توضیح این مقال آنکه  
 جهام چند که در نظر پتر اہم بود که در عهد سلطنت خود قرار یابد و انجام پذیرد زن پتر برخلاف او همواره میخواست  
 که تدبیر پتر را بر بزم زند و کار او را مختل سازد پتر بمراد است از فرنگستان صاحبان مناصب و ارباب صنایع  
 بولایت خویش می آمد و میخواست که جمیع امنای دولت خود ایشان را محبت نمایند تا اینکه او طمان خود را  
 فراموش کرده در ولایت روس قطن اختیار کنند آن ن همواره بصدد آزار و اذیت ایشان می آمد بطوریکه  
 ایشان قامت نتوانستند بملکت خود فرار میکردند سخت بانی این فساد و باعث این طغیان طایفه کشیشان  
 بودند که در بدو امر از پتر بایوسر گشته بنامی تیز و تلبیس گنداشتن که شاید بدستیار می نماند مقصد و خویش را از پیش  
 برند پتر کیر کارها کرد و تدبیر با بکار برد که شاید زرا از آن گروه پر کوفتن دور سازد تا بتلبیس و فریب ایشان  
 گوش ندهد ممکن نشد و روز بروز نایره آن فساد است و یا منت پتر بالاخره از روی انضباط ترک

او طمان  
 جمع وطن  
 ۱۲



آنرا گفته که درین ایامی اختیار نموده و نشین زن اولی را کلیا قرار داد الکسی که پسر او بود و اخلاق زشت ما  
 طبیعت و سرشت او گشته نصیحت عاقلان صافی ضمیر در طبیعت او هیچ وجه تاثیر نداشت کُل اِنَاءِ  
 پسرش می یافت از کوزه همان برون تراود که در اوست پسر کس از برای او نوکر قرار میداد و مادرش  
 قبول نمیکرد و بهانه او را اخراج مینمود و گسائیکه پسر خاین دولت میدانت آنها را با طراف پسر جمع میکرد  
 پسر با چار چند نفر از صاحب منصبان فلانک و مناسا قرار داد که نزد و بسعد بوده بر تربیت او سپرد از نیکبخت  
 آنکه مادرش از مردمان بیکار و خجالت کشیده من بعد بر رفتاری خواهد کرد و لیکن ایندفعه رفتار او بدتر آمد و بی  
 شرمی او بیشتر گردید و بمشال پسر منتشال نموده چند نفر کشیش را بجانه خویش آورد و تربیت الکسی بعهده  
 ایشان و گذاشت با اینهمه لجاجت و عدم فراست مادر باز پسر کسیر از مربانی و محبت خود دست  
 نکشید و چند زبان بر پسر خود بیاموخت و از علوم نیز او را بی بهره نگذاشته حتی الاسکان یاد داد و بی  
 بیخیا لات باطله او چاره و علاج نتوانست العادة كالطبيعة الثانیة آدمی در طفولیت هم  
 گونه تربیت دهند بدن حالت باقی میان الکسی از عهد کودکی تا بوقتی که خویشترین شناخت و بسن رشد و تنبیه  
 رسد گوش او از سخنان هرزه و حرکات ناملائیم پرگشت از آنجمله گفتگویی که ایشان با مادر او این بود  
 سخن ایشان چنین که شوهر تو رفتاری که با میت با مردم روزگار نماید ندانست و صلاح دین خویش را از فساد دنیا  
 و کیش تشخیص نداد ما با که در خارج اوضاع را ملاحظه مینمائیم و تدابیر حسیق را در باره پسر کس مشاهده میکنیم این  
 اوضاع امکان ندارد که روزگار با او مساعدت نماید و همه او زیاد باشد اگر مردم او را تلف کنند بهترین  
 داریم که خدا او را خواهد کشت از حال بیاید که در تدارک باشی و شیرازه کار را از دست ندی و فکر تو خویش را  
 نیت به بیکار و خویش نیک نمانی و با مردم چنان راه روی که جمله بخواه خواه پسر تو کرد و در روز بد هیچ  
 سیاه و لشکر او باشند تا بعد از وفات شوهرت مردم اعتقادات نماز را پسندند و در هر کار را از تو مشورت  
 نمایند و رغبت تمام پسر ترا بپادشاهی قبول کنند و الا یقین بدان که پادشاهی از دست شما بیرون  
 خواهد شد جمیع این سخنان در حضور الکسی بوده و با این مقالات بزرگ گشت با بچه مادرش از بیم آنکه  
 مبادا پسر پر در غلب شود و از پیش او برود یا موافق خواستش رفتار ننماید و در نظر مردم خوار نشود  
 پوسته موافق طبع او راه میرفت و با حال زشت او مانع نمیگشت تا در ایام جوانی و شباب بالکلیه  
 ضایع و خراب گردید چنانکه روز و شب مشغول عیش و طرب گشته اوقات تربیت را بجا نداشت  
 گذرانی و عشرت بسر برد پسر کسیر که در عقل و فراست تمام بود در باب تربیت بسیار خطا کرد و وقتی  
 او را از مادر جدا کرد که کارها از کار گذار گشته بود و آب ریخته را جمع نمیتوان نمود حیایست که این منکر را

پسر کس از برای او نوکر قرار میداد و مادرش قبول نمیکرد و بهانه او را اخراج مینمود و گسائیکه پسر خاین دولت میدانت آنها را با طراف پسر جمع میکرد

# شرح احوالات الکسی و لیعهد ممالک روسیه

در سن کام طفولیت الکسی کرده باشد بعد از آنکه با او حکم شد که تارک دنیا گشته از عمارت پادشاهی روزی  
 زود الکسی روز بروز بدتر شد و با کسانیکه مادرش بدو را و جمع کرده بود رفیق گشته شب و روز با ایشان  
 بسر میبرد و نظر کسیر گاهی میخواست که او را با ترس و حساب از عمل ناصواب بگرداند و گاهی همی لغعات زیاد میکرد که  
 شاید صلاح را از مناد بفهمد و چندی منصب بزرگی بروی او که بلکه از بزرگی شوکت خویش خیالت کشیده  
 بزرگی و اموت وقت نماید از آنجمله او را مدت یکسال او کیل خود کرده بزرگ جمیع روسیه نمود پس خواهر زن امپراطور  
 نسا را بحاله نکاح او در آورد بدینکه پسر شد ولی ذره عقل بر سرش نیامد شب و روز مست لایعقل  
 اعظم او باش و اکابر الواط همه دست گشته مسکری مانند که نخورده باشد و منکری نگذاشت که نکرده باشد  
 زن او بچند بمقام نصیحت و پندوی در آمده همواره از او التماس میکرد که اعمال شنیعه خود را ترک کند که  
 چاره نشد و روز بروز بدتر گردید بالاخره زن بیچاره اش ازین غصه هلاک شد با بچه بطوریکه همه سواره بر جمیع  
 جان قرار و قانون میگذاشت و در هیچ امری از او سر نیامد معطل نبود با اینهمه از دست پسر بیگناهی  
 دانست کارهایی که بر حمت بسیار بعمل آورده و نام نیک تحصیل کرده جمله بعد از خود بسبب این پسر ضایع خوا  
 شد پس زیاده بر آن طاقت نیاورده قلم بدست گرفت و بر سر خویش بد بنیضمون نوشت که بعد ازین اندکی  
 صبر میکنم و چندی بر تو حملت میدهم که شاید از اعمال خود انفعال کنی و از شناعت حرکت خود خجالت  
 بگشی و از انفعال خویش پشیمان شوی الا یقین بدان که ترا از لیعهدی اخراج خواهیم کرد و بعد ازین اسم  
 ترا بر زبان نخواهم آورد درختی که ثمرند بهر بند و در زمین شوره زار زراعت نمایند مباد تصور نمائی که من غیر  
 از تو پسر ندارم و درو لیعهد کردن تو مجبورم و محض بجهت تنبیه و آگاه نمودن تو این سخنان بر زبان می  
 آورم تو در حقیقت با چارم از نیکی با تو مدارا کنم زینهار خویشتر با این خیالات خام خاطر جمع مدار ای پسر  
 در دست تو دلیل و برهان باشد که من بجهت ترقی دولت و تربیت ملت جان اوام تا مملکت خویش را  
 چنانکه می بینی معجور و آباد کرده ام مگر در مقابل خصم هلاک خویش را پسندیده ام که خاک خویش را بدشمن  
 ندیم پس آنچه با جان خریدم چه کنم بیکونه میشود که از برای خاطر تو بیده و از زبان از دست دهم و دولت  
 خویش را ضل و معطل بگذارم معلوم است که این شغل بزرگ و کاکر عظیم را جسی و امیکندارم که ستر او بزرگی  
 و شایسته سلطنت باشد و فراست او را عموم مردم مستبوا گشته و همین استحقاق را اگر در ادنی تو کرد خود  
 مشاهده نمایم بی شبهه او را بر تو ترجیح خواهیم داد زیرا که اگر سلطنت از دست طایفه و نسل من بیرون رود  
 اسم و رسم من در روی زمین به بیگونی خواهد ماند از قراریکه رفتار می بینم هرگاه تو بدین احوال لیعهد من  
 باشی هر دو را بعد از خواهی داد بعد از نوشتن این کاغذ چندی نگذاشت که پسر بیگانه ترین بوجود آمد که تفصیل آنرا

صوت  
 کتابت پطر گبر  
 با الکسی  
 تا خلف  
 خویش

# شرح احوالات الکسی و لیعهد ممالک روسیه

۱۰۳

در فصل دیگر نوشته ام الکسی ازین فقره خبردار بالمره از پدر خود می یوس کشت و کسی که با طرف او جمع گشته بود از راه اشتباه گفتند که بطریق سبب و کسب می یوس کشتند لکن نمیدانند که بعد از مرگ او اختیار بدست او نخواهد بود تو اکنون با مردم راه برو و یقین داشته باش که احتیاج با جدی نداری الکسی بخوان ایشان گوش داده در جواب پدر اینگونه نوشت که بحق خدا من هرگز در این خیال نیستم که بعد از شما پادشاه باشم و از شما بجز کذرا نی چیزی دیگر توقع ندارم و اگر از اینم ندیده مختارید بطریق جواب کاغذی خوانده فهمید که نصیحت پذیر گشته و جواب را بتقیه نوشته است و دوباره کاغذی نوشت که از مضمون مکتوب تو جمیع منظور تو معلوم شد کمان تو این است که کارهای من بسته بخيال تو میباشد و من احتیاج بخوابش تو دارم یا سلطنت موقوف بمیلت غافل از اینکه من هیچ کس اختیار نمیدهم و تدبیر خویش با جدی نمی سازم ولیکن خواستم غم و اندوه خود را بحجت هرزگی و حرکات تو بر تو معلوم نمایم چنانچه اگر فی الجمله بوش داشته باشی میدانم که من از دست تو چه میکشتم تا باحوال من دولت بود و خود را ملامت نمائی و از رفتار خویش پشیمان شوی تو در جواب من ترز ویر نهائی و کاغذ تقیه من می نویسی تو که در زمان حیات من اینگونه رفتار میکردی پس بعد از مردن من اگر خستیمار امور بدست تو بیاید چه خواهی کرد تو تقصیر نداری تقصیر از آن کسانی است که با طرف تو جمع گشته تر با اینگونه خیالات و امید دارند و تو نصیحت ایشان را بنصیحت من بر حسیح داده خلاف رای پدر میکشی و مرا از خود میرنجانی توقع من از تو این بود که من امداد کنی لکن چنانچه می بینم تو برخلاف این از کارهای من از برای ترقی ملت میکنی خرسند نیستی و زحمتی که میکشتم هرگز قبول نداشته پسند نمیکنی و در فکر آن هستی که روزی پادشاه شده آنچه من با هزار رحمت و مروت در مدت عمر خود فراهم آورده و عینا نمودم در کج و در تمام بکنی این خیالات پیوده را مکن و در مال کار خویش اندیشه و تاغل نما تو پسر من هستی لکن باحوال تو پیورود از معاشرت کسانی که باعث بدنامی تو بوده اند برادر در تربیت خویش صمت و غیرت کن که شایسته سلطنت روسیه شوی یا اینکه همراه رفقای خویش کشیشی اختیار کن و جواب این نوشته را بزودی بنویس و چنین کن که من مجبور شده هر دو محبت پدر را فراموش نموده بقراری با تو رفتار کنم که اکنون ترا سزاوار و مستحق آن می بینم اینگونه پیغام و مکتوب بطریق فی الحقیقه بستگ تاثیر میکند در مزاج الکسی بیچو به تاثیر نموده بجای آنکه از نصیحت پدر متنبه گشته از قبیح اعمال خویش نادم شود بیچو به متحمل نشد و جواب پدر را بدین کلیات مختصر بنوشت که من میل سلطنت ندارم و میخواهم تارک دنیا باشم کشیشی اختیار نمایم بطریق بدست که او هرگز کشیش نخواهد شد بلکه خیال این دارد که ولایت را منخوش نماید

# شرح احوالات الکسی ولعبد ممالک روسیه

باجله چندی ازین مقدمه گذشت که بطر کبیر دوباره عازم فرنگستان شد چند روز پیش از روانه شدن  
 بیدین الکسی رفت باین خیال که هرگاه با کاغذ و مرسله نصیحت پذیر نشد شاید بجای تسن میان هوا  
 سان آن خلف ناخلف را از عصیان خسران خود بازگرداند و راه رشاد و طریق ادب و منباج سدایا  
 براونماید چون الکسی خبردار شد که بطر کبیر عزم دیدن او دارد تمارض کرد و خویش را به بستر سفاهت و جانم  
 خواب نقابست کشید بطر بمنزل سپر رفت و او را با سخالت بیدید تا مضامین مقالات تزویر او را بفرستد و نیت  
 و سخافت را می اورا مشاهده نمود و تعجب کرد و ساعتی سرسجیب فکرت فرو برد پس بانصباح پدران و سخنان  
 حکیمان را با و تکلم کرد و التماس نمود که دست از رفیقان بد برد و افعال ناشایسته ترک کند باجمله آه  
 گرم پیر باین سرد پسر تاثیر بخورد الکسی را گفتا بطر کبیر مفید نیفتاد و قول صواب او را موج سراب  
 پنداشت و در جواب بطر عرض کرد که من بشما نوشتم که توقع سلطنت ندارم و میخواهم که تارک دنیا و  
 سالک منباج عفتی گشته شوی کیشی پیش گیرم و در گوشه بنشینم با بوقتی که مدت عمرم بسر آید  
 و زمان اجل فرا رسد پطرنخواست این جواب نا صواب بمقام قهر و عتاب آمد اندکی ماند که او را مورد عتاب  
 و سیاست فریاد باز هر پیری بچوش آمده از سر سیاست او در گذشت ولی تاب نیاورده و تحمل  
 اذنان مجلس بخواست و گفت که من شش و دیگر ترا حملت میدهم هرگاه در کار خویش تا فل گری  
 و از وسوسه شیطانی دور گشته شیوه آدمیت و قاعده انسانی پیش گرفتی قبا و الاد استه باش  
 که من بعد ولاد من نخواهی بود و چنانچه یاد دیگر گسان که خاین دولت و دودمان خود هستند رفتار میانم با تو  
 نیز خواهد کرد باجمله جمیع اهل فرنگستان تعجب کردند ازینکه بطر چنین پسر را چگونه در ولایت خویش آزاد  
 گذاشته روانه فرنگستان شد هر کس سجای او میشد از سیاست او نمیکندشت و در مجلس او تجلیل نمود  
 فی الحقیقه جرأت پطر را در اینگونه امور هیچ سلطانی نداشته است بطر کبیر بیچو چه از خیالات الکسی  
 اندیشه نموده روانه شد چون بممالک روس رسید خبر آوردند که الکسی خیالات خود را بروز داده  
 هر کس از بنجای مستدم که نارضائی جزئی از پطر داشت باطراف خود جمع کرده شب و روز در میان  
 مردم بید کوئی پدر مشغول گشته بود خواه از برای خود جمع میکند پطر فوراً حکم صریحی بدو نوشت  
 بدین مضمون که باید یکی ازین دو فقره را قبول نمائی هرگاه میل بیاد شاهی اری باید بخش و رود این نوشته  
 روانه شده نزد من بیائی و خدمت نمائی تا اینکه روزی در جای من ممالک روسیه را صاحب  
 شوی اگر میل نداری باز بوصول این نوشته بید رنگ تارک دنیا گشته کیشی اختیار کنی هرگاه غیر  
 ازین دو حکم من رفتار نمائی مورد مواخذه خواهی شد الکسی در شهر مسکو مشغول عیش و عشرت بود

تمارض  
 خود را به بیماری  
 زدن است  
 سخافت  
 سستی برای  
 باشد



که حکم بدو رسید و همان ساعت الکسی مضمون کاغذ پتر را بر نقای خود معلوم نمود کشتیان بی شوق  
 که محض ظلمت و خالی از نور بودند و پیوسته در مجلس الکسی حاضر داشتند پس از طاعت و مذمت پتر کبیر  
 بالاتفاق الکسی را حرکت کردند بر اینکه مار فستق ترا در این بین پیش پیر مصلحت ننید ایم که اگر پتر از تقصیر تو  
 بگذرد یقین کنی که در کین قتل تو نشسته و پیوسته هموای سلطنت در سردار و ترا هم چشم خویش میداند  
 استیسی بر تو میرساند که باعث هلاک تو میگردد پس قرار دادند که او مدتی در ممالک دوان بگردد و در انتظام  
 وفات پتر بنشیند الکسی همیشه بعقل آنها رفتار مینمود و تدبیر ایشان را قبول کرده فرستاده پتر را خاطر جمع  
 نمود که بعد انجام تدارک سفر بدون درنگ بخدمت پتر روانه خواهیم شد و عرضیه بدین مضمون بپتر نوشت که  
 حکم او را بجان دل قبول کرده بتقدیم خدمت سبقت خواهد نمود و حکم کرد که از جانب دولت بخت او  
 تدارک سفر بدیند و بعد از چند روز با اوضاع تمام روانه شدند چون از خاک روسیه بیرون رفت عیاست  
 که از راه پروسیه نزد پتر کبیر برود آن راه را ترک کرده یکسر بشهر ویانا که پای تخت دولت نسا باشد روانه  
 شد چون بخدمت امپراطور رسید مذکور ساخت که پتر بخت خوشش زدی زن خویش ظلم و تعدی در حق من  
 پیش گرفته در قتل و اذیت من میگوید استعدای آن دارم که مرا از شر ایشان محافظت نمائی امپراطور نسا  
 بعد از اطلاع از مقصود او را چند روز در پای تخت نگاه داشت پس روانه ولایت پولی که در آن اوقات در  
 تصرف دولت نسا بود نمود و خواست کاری نماید که ما بین پدر و پسر صلح شود چون این احوالات پتر  
 کبیر رسید بسیار دلگیر گشت و زیاده از حد از رفتار پسر متاثر شد مجدداً کاغذی بدین مضمون بدو نوشت  
 که این دفعه آخر است که من بتو مینویسم و ما نزوف و تولستوی که حامل این نوشته و بنزد تو روانه  
 گشتند از خیالاتی که من در حق تو دارم درست خبردار هستند و بتو عالی خواهند کرد و اینقدر معلوم تو باشد که اگر  
 بعضی رود این نوشته بدون اینکه مرا در میان ددل خارجه بدنام نمائی سوار شده نزد من آمدی از بجهت  
 تقصیرات تو میگذرم و محبت خود را در باره تو می فرایم و هرگز بمقام تلانی و انتقام تو بر نمی آیم و اگر قبول کنی  
 حقوق پدری که در گردن تو دارم ترا نغزین خواهم نمود و مان و نکت خویش را بر تو حرام خواهم کرد پس ترا از اول  
 خود اخراج نمود و از قراریکه ملوک در باره خاین دولت خویش سلوک مینمایند با تو همان قرار رفتار خواهم کرد  
 و بدان که بفضل خدا آن قوه دارم که پادشاهش اعمال نشت ترا بد هم و از آن بیش ترا بسزای خویش برسانم  
 خداوند بارگسا نیز که بحق تو رفتار می کند معین و دستیار است تو خود انصاف بدو که من تا حال که دارم پدری  
 در حق تو کرده ام چند دفعه بتو نوشتم که اگر سلطنت یخواهی نزد من بیا و الا تارک دنیا شو مگر از راه محبت نبود اگر من  
 غیر از محبت در باره تو خیال دیگر میداشتم کسی مانعت نمی توانست و هر حکمی که از من صدور می یافت خائف آن

نسا  
جرمن یا گویند

# شرح احوالات الکسی و لیعهد ممالک روسیه

در قوه کسی نبود چون این کاخذ الکسی سید احوال او در کون کشت از غایت پریشانی نوشته را بفرمانفرمای  
 ناپولی نشان داده از مصیبت نمود که شاید تدریسی کند که وی بنزد پتر کبیر مراجعت نماید چون فرمانفرمای  
 ناپولی حکم از امپراطور بنا داشت که با صلاح میانم پدر و پسر بر و از لید الکسی را بعد از ملامت بسیار  
 و نصیحت بسیار گرامین داد داشت که پیش پدر مراجعت نماید الکسی چاره دیگر ندیده قبول کرد و منتظر این شد  
 که پتر از فرنگستان برگردد چون خبر ورود پتر سخاک روس سید الکسی نیز از ناپولی روانه گشت و در  
 آنجا وارد شهر مسکو شد مورخین در خصوص این حکایت هر کدام موافق خواهش خویش حزبی نوشته  
 اند و بعضی پتر را مقصر و سنگدل بقلم داده اند لکن بعد از دقت درست معلوم میشود که پتر کبیر موافق قانون  
 عدالت بود و محبت پدری را فراموش کرده صلاح منفعت دولت را منظور و مراعات نموده است  
 تفصیل احوالات الکسی بعد از ورود شهر مسکو اینگونه اتفاق افتاد که الکسی بعد از ورود و تقصیرات  
 خود را دانسته و از هر طرف چاره نیافت مگر اینکه بخدمت پدر رفته خود را بسای پسرینده اخط استعدا  
 عفو تقصیرات خویش نمود پتر بعد از دو سه ساعت گفتگوی خلوتی او را مرخص کرد که بمنزل خویش برود و  
 مردم چنان تصور کردند که پتر بالمره از تقصیر پسرش بگذشت پس فردای آن روز پتر حکم فرمود که از طلوع صبح  
 در شهر تا قوس زدند و قدغن نمود که جمیع بزرگان و نجاد و کلاهنگام صبح در عمارت پادشاهی حاضر  
 شوند و افواج خاصه را حکم فرمودند که بآرخت نظام در میدان عمارت پادشاهی باشند و طایفه  
 قضات و کشیشان را قدغن کرد که در یکی از کلیسای عالی شهر جمع شده منتظر حکم امپراطور باشند چون  
 جمله احکام بانجام رسید و کسانی که خواسته بودند در عمارت پادشاهی جمع شدند پس حسب  
 احکام پتر کبیر چند نفر صاحب منصب الکسی ای شمیر مانند مقصران داخل آن مجلس گردید الکسی  
 وقتی که داخل مجلس شد سر فرود آورد و با چشم گریان عرض کرد که بجز خود نوشته بود بدست پدرش داد  
 در آن عرض تقصیرات خود را نوشته اقرار کرده بود که من بعد شایسته و لیعهدی نیباشم و استعدا  
 کرده بود که پتر کبیر از تقصیر او بگذرد و او را مورد قدر و عتاب نفرماید پتر کبیر بعد از ملاحظه عرض دست پسر را  
 گرفته داخل اطاق دیگر شد بعد از یک ساعت گفتگوی خلوتی دوباره او را داخل مجلس کرده تقصیر و گناه او را یکی یکت بر  
 خود ثابت و مسجل نمود پس خود فرمانی بدست گرفت و باهل مجلس بخواند فرمان را بدین مضمون نوشته بودند  
 پسر ما الکسی اگر چه بخیا لامت بدو رفتارنا شایسته خود موافق قانون ملت و قاعده شریعت شایسته مکن و  
 سیاست بود و لکن محبت پدری مانع گشت که حکم خدای را بجا آوریم ناچار باید که از تقصیرات او بگذریم ولی بقای  
 لغو اعمال ناشایست او باعث شد که او را از لیعهدی دولت بیه معزول نمایم زیرا که اگر در لیعهدی باقی

# شرح احوالات الکسی و عزل نمودن او را از منصب ولیعهدی (۱۰۷)

بعد از ما اوضاع دولت را با ملکه بهم خواهد زد و آنچه با صد هزار دست و حرارت بعمل آورد و ایام ضایع خواهد نمود  
و لایا تیکه خوننا ریخته و خونها با خورده بدست آورده آباد کرد و ایام دوباره بدشمن خواهد رسید و اوضاع  
ملت از عهد قدیم بدتر خواهد شد از برای ما که امروز پادشاه شاه هستیم واجب لازم است که نفع ملت ما پیش  
بر نفع خیال خود ترجیح دهیم و از برای کثیر بر یک ملت بزرگ ظلم و تعدی کنیم پس نظر بقانون شریعت  
روسیه امروز پس خود الکسی را از ولیعهدی دولت اخراج می کنیم و درین مجلس قرار میدهم که هرگاه از عیال  
مانند کسی باقی نماند باز الکسی مرض نخواهد بود که بعد از ما بر تخت سلطنت روسیه وارث شود و از امروز پس  
خویش را که از کترین دریم ولیعهد دولت مینمائیم اگر چه هنوز طفل است ولی چون غیر از او کسی اندازیم  
نماید بجمع اعیان دولت و ارکان ملت و سپاه و رعیت اعلام میداریم که فرزند کوچک ما را ولیعهد دولت  
روسیه بشناسند و جمله در میان کلیسا که خانه خداست برانگیخت و تنزل است جلیل سوگند یاد نمایند که غیر  
از واحدی را اطاعت نکرده بعد از ما او را پادشاه خویش بدانند و هر کس ازین حکم مخالفت نماید و بر قسم  
خواستند باشد که جانب الکسی را مراعات کند خاین دولت و عاصی ملت میباشد در این صورت مؤاخذة  
سیاست او را واجب است و از برای اینکه این حکم هایون مخفی و مکنون نماند و بر همه کس معلوم و  
اشکار شده راه گمان و انکار بسته شود و حکم مینمائیم که این مطلب را چاپ زده همه ممالک روسیه بفرستند  
تا اینکه همه را معلوم شود بعد از آنکه بطر کس فرمانها خوانند تمام کرد حکم بر الکسی فرمود که فرمانها بدست خود مهضا  
کند الکسی بدین مضمون نوشت که من نظریه تقصیرات و جرایم خود را مشاهده نمودم که پدرم بر من غضب  
نماید و هرگاه امروز ولیعهدی را از من گرفته میراد که کوچک من اندازد این نیز از راه عدالت است با بجز الکسی  
غیر از ما بدین قرار امضا و مهر نمود پس بطر با حضار مجلس بر خواسته بگلیسانی که در اینجا جمیع فضلاء و  
کیش جمیع بودند تشریف برد و در اینجا نیز فرمان دوباره مذکور گشت و همه حضار بعد از قشما می ملاحظه  
مضمون آنرا قایل کرده مهضا نمودند و جمیع روسیه معلوم شد که ولیعهد دولت پسر کوچک بطر است  
بعد از چندی بطر کس خبردار شد که الکسی باز ازین شرارت است و کسانیکه علی الدوام با خوا و تحریک او قیام  
داشتند شب و روز با عوایت ایشان بنامی آشوب دارد چون بطر کس اطمینان داشت بر اینکه در  
حال حیات او کسی احیاء آن نیست که در ممالکنا و اعتشاش کند ولیکن خیال ما که کار میگرد و میدانت  
که الکسی بعد از او میراد که کوچک تمکین و اطاعت نکرده هو خواهد از برای خود جمیع مینماید و ادعای سلطنت  
میکند و این باعث خرابی مملکت خواهد شد و بجهت نصب کردن پادشاه ملت همه یکرا ملت  
خواهد نمودند و بطر کس همیشه میفرمود که باعث خرابی هر مملکت است که در میان طایفه عداوت بیفتد و

# شرح احوالات الکسی فرزند رشید پطر کبیر

ملت با یکدیگر بجنگد و در آنوقت انداختن تفنگ و استعمال سباب جنگ جمله ضرر و خسارت آن  
دولت میشود و دشمن حسین وقت را غنیمت میشمرد که منظور خویش را بعمل آورد و میفرمود که اگر طایفه ده  
سال با دشمن جدال نماید عیب ندارد و لیکن اگر یکجا با یکدیگر جنگ کنند بالمره موجب خرابی ایشان  
اینگونه عداوت را بحکمی تشبیه کرده اند که از خود میوه بعمل آید و آنرا تمام میکند با جمل پطر میخواست که وقوع این  
سمر که بزرگرا بعد از سلطنت خود نیز از میان ملت بردارد هرگاه کسی دیگر بجای الکسی میشد امر بسیار سهل بود که  
رفع وجود او باعث رفع فساد عالم میگشت ولیکن محبت پدری در این خصوص دست و پای پطر را بسته  
میخواست بطوریکه این کار را بگذارند روزی در آنروز خود طلبیده بر او فرمود که تو میدانی من در چه مرتبه  
ملت خویش را دوست میدارم و چه قدر طالب مستم که بعد از من کارهایی که با عمر خویش در انجام آن کوشیده  
با تمام رسانیده ام ضایع نشود از قراری که میگویم با بودن تو آنچه کرده ام بدر خواهد رفت اگر تو پسر من هستی  
میخواهی که من از تو را ضعیف باشم و باز التفات بنویسم سخن راست من بخوابان که ترا با این خیالات فاسد  
و امیدارند کیانند تا اینکه من وجود ایشان از صفحه جهان بردارم و با تو چون عهد قدیم بسر مهر و محبت بسایم من  
خود اطلاع دارم و خاطر جمع هستم که تو تقصیر نداری مردمان مفسد و نایاک پیوسته موجب ذلت و هلاک  
تو گشته اند و وقتی متصبر میشوی که ایشان نشان ندهی و من معلوم نمائی که ایشان کدامند لاجرم پطر هر چه  
سعی کرد که ضرری از زبان او بشنود ممکن نشد هر چه میگفت در جواب این کلمه را می شنید که من تقصیر  
نکرده ام و اگر تقصیری از من کسی محرک من نیست خود کرده ام پس پطر تغییر کرده فرمود چند نفر از معتبرین  
دولت اجلاس نموده تقصیرات او را بخود ثابت کنند و هر چه احکام شریعت عیسی درباره او جاری  
شود بد آنقرار رفتار شود همان ساعت بیت نفر از فضیلت او و کلا قرار شد که الکسی ابشر بظان  
دولت برده تقصیرات او را ثابت نمایند پس تقصیراتی که بروی مدلول و سجل نمودند بدین قرار است اولاً کلا  
از میان کاغذهای او در آورند که بیرون کی یکی از نوکران پطر کبیر بود بدین مضمون نوشته است که لشکر  
روسیه در مکنبورک یاغی شدند میخواهند پطر را بکشند و کترین را با پسرش مجوس نمایند و از پی  
الکسی میگرددند که او را در جای پدر نشانند اگر چه این کاغذ را با الکسی نوشته بودند لکن معلوم بود که بیرون  
با یکی از خواجواها بود دوست بوده برای خوشتر چنین کاغذی نوشته بود ایشان همان مراسم را  
با الکسی رسانیده بودند و کلا و فضیلت همین فقره را از جمله تقصیرات الکسی بشمردند و میگفتند که اگر الکسی چنین  
عمل مسلّم نمیداشت دیگر آن چسبیده جزات میکردند که چنین کاغذی بدست پسر پادشاه بدیند تا ناگاه کاغذی  
در آورند که الکسی بعد از آنکه بویا نا کر بخت به خواجواها ان خویش نوشته بود که من از دست ظلم و تعدی



# شرح احوالات الکسی پسر بزرگ پطر کبیر

پطر چاره دیگرنداشته که تخم هرگاه نگرختیه بودم مرا نیز چون مادرم در یکی از کلیساها مجوس کرده بودند امروز در زیر حمایت پادشاهی محروسین ششم الان وقت است که بر من امداد نمایند و مرا تنها نگذارید همین کلمات راسته و صحت نوشته و پاک کرده بود و فتنه چهارم باز نوشته بود ازین معلوم میشود که الکسی خود نیز می فهمید که خیانت او در چه حد بوده است و نیز میسید که کافز من بود دست دیگری بیفتد و در اوایل مایل بر آن شد که مجموع این کار را حاشا و انکار نماید شاید که از سیاست و قصاص خلاص شود چون بدید که خیال خویش از پیش نبرد و پس خواست بدو رخ و شهباه را همی پیدا کند که بدایت این اعمال نامست این افعال علت این ضلالت نادانی و جهالت بوده خود نیز مدت مدید است از حرکات خویش غفلت میباشد و از برای ثبات مدعا و اسکاات مدعی باز بان خود چه چیزها اقرار و بیان نمود که بیشتر موجب فریفت تقصیر و اذیت پطر کبیر در حق آن خلف با خلف گردید از آنجمله اقرار نمود که سخت تلاش من باغشاش براه بود و سعی من در امور پطر فساد بطوریکه وفات پدر را مایه نجات خویش میدانستم و استیصال او را استعصاف خود می پنداشتم اکنون از قبایح اعمال خویش پشیمانم و نیز گفت که در پیش آن نام کشیش بر جرایم خویش اقرار کردم و از وی گمان نمودم که طریق استغفار را بمن بنماید که چگونه ازین گناه بری شوم و از این وبال عاری گردم کشیش در جواب گفت که این وبال عین کمال است و این گناه محض کج راه عمل تو ابراهیم را چه انکار و کردار پسندیده را چه استغفار که با جمله طالب این عظیم با جمله غیر ازینا بجز تقصیر دیگر خود اقرار نمود که هر یکی از آنها موافق قانون شریعت روسیه بجرایم او راه بود و کشتن او گناه و چنان تصور میکرد که اگر بگوید الان پشیمان شدم تمام خواهد شد اقرار آخرش این شد که من از پدرم راضی نبودم و میخواستم در هیچ عمل رفتار من مانند رفتار او باشد شب و روز تلاش من در این بود که چگونه در جای او پادشاه شوم که بر رضای او نباشد اگر امپراطور مناد در باب لیعهدی من اعانت و امداد میکند من بعد از پادشاهی نصف سلطنت خویش را با او وامیکند ششم پس ازین اقرار آخرین جمیع بزرگان ملت و دین حکم کردند که او شایسته پطریت هر کس باشد از تقصیر چنین پسر که گشت محکوم و او را می کشد علاوه بر این که در همه امور مختار است پطر مانند حکیم حاوئی بود که بجای دیگران بقرات تمام اقدام کرده معاصی خود را بدیگران رجوع مینمود و مردم میفرمود که حکم شریعت را در باره من پسرم جاری نمایند و در گفتن سخن حق از هیچکس پروا ندارند و بجهت خوش آمدن جا بهنای خویش را با شش ندیدند زیرا که موافق همین قانون شریعت که در اینجا می بینید تا آن فردا در پیش پروردگار روز و بحواله پادشاه این اعمال سزای این مقال جزای این کردار خواهیم رسید کشتن گشتند که هرگاه امپراطور

رجوع بتورات و انجیل و زبور فرمایند در عهد قدیم موافق شریعت از تقصیری که گذشتند و بعد حضرت عیسی علم  
 خدا را تبلیغ نمود که اگر مقصود نصیحت قلب تو به کند از تقصیر او گذشت باید کرد و درین خصوص دلائل چند  
 نوشته اند بالاخره باز اختیار را بسا دشا که گذشته اند و چون تمامی کشتیان از پطر در خصوص  
 الکسی التماس بود لکن اعراضه در باب عضو تقصیر و خلاصی او بخدمت پطر کبیر نوشتند و استدعای  
 عضو و استخلاص نمودند الکسی از عریضه کشتیان بخیر بود و همان روز در شریعت خا در حضور جمعی اقرار  
 کرد که خود هیچ وجه تقصیر ندارد و جاہل بوده و بدین با اعتقاد زیاد داشته موافق حکم بزرگان دین بقتل  
 کرده بود و حکم و تعلیم از جانب کشتیان بود بر اینکه پطر کافراست هر گاه موافق رای او رفتار  
 نماید خود نیز کافر خواهد شد بعد ازین اقرار کشتیان از دور و گردان شدند در او آخر صد و چهل و چهار نفر از  
 جانب دولت مامور بودند که در شریعتخانه با الکسی گفتگو نمایند همه کجا نوشتند که الکسی شایسته کشته  
 شدن است و همان حکم و فتوی را بپطر کبیر دادند پطر حکم کرد آن نوشته را نزد الکسی برده بروی آن  
 چون الکسی حکم قتل خود را دید بغایت بر سر سید و از کثرت بیم و بر اسس بهوش گشت چون بجای  
 خویش باز آمد از حصار محاسن تما نمود که پطر کبیر را دوباره ملاقات کند پطر بعد از آنکه از خواهش  
 پسر خبردار شد بتجلیل تمام بمنزل او رفت چون الکسی بدرخویش را دید از او استدعای عضو عصیان  
 سلامتی جان نمود پطر چون پسر را در آن حال دید بروی وقت کرد و رحمت آورد و بدان محضه اجر ایم پسر در  
 گذشت لکن بعد از آن هول احوال الکسی در کون شد و هر اسس و بقیاس کردید و اضطراب او اشتداد  
 یافت و ناخوشی مزاج او پذیرای علاج نداشت بعد از دو روز فرو شد و از چهره زندگی بی بهره گردید و کام  
 جبار اجرام جانیان و اکه داشت پطر کبیر ازین حادثه بغایت ملوان دلگیر شد و چهار شبانه روز با دل  
 شرعی عزمی پسر را بر پا نمود و خود بر اسم تقزیه سیر داشت و بعد از کشتن بسیار قبر الکسی را سپلوی عروس  
 قرار داد با بچه همین حکایت را هر یکی از مورخین نوشته اند و لیکن از روی تحقیق از آن بچه پاره از ایشان  
 مذکور ساخته اند که کترین سبب اینکه پسر پادشاه شود الکسی در نظر پطر کبیر مجرم و مقصرت سلم داده باعث  
 همه این فساد او گشت لکن دو ک دوستی که در آن هنگام نزد پطر بود حقیقت ماجرا را چنانکه از زبان  
 پطر شنیده نوشته است که چند روز پیش از وفات الکسی نزد پتر بودم من فرمودند که کترین مرا بتنگ  
 آورده است و میگوید که ملاک پسر را بختیست من تقصیر دیگری کن و اگر کترین او بگذارد این قرار معلوم  
 میشود که کترین بر خلاف آنچه نوشته اند طرف الکسی را داشته و در قید ملاک او بتوجه است و ایضا  
 دو ک مزبور بعد از شنیدن از زبان پطر تحریر و بیان نموده است که پطر کبیر همیشه مایل بود که طایفه

خود را تربیت کند و امور دولت را تثبیت دهد اسم بزرگی در صفحہ روزگار بگذارد و خیالات الگسی را  
بفراری که مرقوم شد بجا آورد و شب و روز متفکر و اندوچین بود و میگفت افسوس مخیرم که این پسر  
ذخمت مرا خراب خواهد کرد و سخت خواست که بانصاح دلپذیر او را از حرکات و تدابیر خود بگرداند مکن  
نشد پس خواست که با بعضی چیزها چشم او را بترساند شاید او را از افعال ناشایست و کارهای بد باز دارد باز  
بجای شد منصب لعیبیر از او گرفت علاج پذیرفت و ذهاب سخت و تاج در مزاج او تا شیر کرد  
آخر الامر خواست تقصیرات او را بگردن او ثابت کرده فتوای قتل او را از جانب ملت بگیرد که بعد از آن  
برگاه از کشتن آن بگذرد و دیگر او عامی سلطنت و حُب ریاست را از سر بیرون کرده گوشه نشینی  
اختیار نماید تا بعد از وفات خود و برادر در هوای سلطنت با هم نزاع نمایند و مملکت او را که با بزرگوار  
آیا و کرده خراب کنند با بجزله چندی ازین ماجرا گذشت پسر کترین نیز بر د چون پطر اولاد دیگرند  
لذا متفکر بود که بعد از من امور دولت چگونه خواهد شد اگر زمان احتیاج بدست الگسی معیند مملکت را  
بالمه خراب خواهد نمود تا اینکه خدا بفراید طایفه روسیه رسید که الگسی وفات یافت

فصل ششم در بیان بعضی اختراعات پطر کبیر و تضباط امور ولایت بعد از آن

بعد از وفات الگسی معلوم شد که پطر در چه مرتبه بملکت و ملت خویش میل داشته است هر کس  
بجای او میشد از شدت غم و اندوه دست از همه کار بر میداشت و هیچ وجه با امور سلطنت نمی برد  
پطر کبیر بعد از وفات پسرش روزگار خویش را با اشتغال کار و تضباط امور دولت بسر میرد تا مفاد  
پسر بروی اثر کند و اضطراب آن سوزش حس کرد او را بخطر نیندازد در سال ۱۷۳۱ که سال وفات الگسی بود  
با تضباط شوارع و طرق پرداخته در جمیع ریهز آدم کاشت که از متر دین اطلاع داشته نگذارد کسی  
ظلم و تعدی شود و امور کارخانهای دولتی را از هر جهت استحکام داد و کارخانهای دیگر از نو بنا کرد و  
هر جا که رود خانهای بزرگ بود حکم فرمود بنرها کنند و بدان اسطه رود خانها را بهدیکر متصل و  
نمودند و این امر باعث رواج و زیادتی تجارت کشت کشتها همه جا راه داشته و کار کرده متاع  
ولایات را و ایضا فایده اسهولت بولایت دیگر مردند از اول سلطنت پطر کبیر رعایت پر قیمت که باعث  
خانه خرابی مردم بود کم موقوف گشته و آفتال بالمه تمام شد بطریق جمیع ممالک حکم فرستاد که  
غیر از رخت نظامی با قیمت ارزان تمام میشد لباس دیگر بنویسند و قمار بازی را نیز قدغن فرمود موقوف  
کنند که این عمل شنیع در کتل روسیه متداول بوده بسیار گسان صاحب دولت و مکت از آن سبب

این  
فصل در  
بابه تامل و  
تفکر است

مبتلای پریشانی و عسرت گشته در بین کیشب خانه خراب میشدند و از برای نان یومیه معطل مانده ناچار  
بنای شرارت و عملهای بد میکردند پطربگیر در اینخصوص چنان قدغن کرد که احدی در عهد سلطنت او  
اسم قمار را بر زبان نیاورد و نیز در همه شهرهای پطربگیر حکم فرمود که از جانب دولت بیار خانها ساختند  
و از برای هر یکی از آنها اجازت از جانب دولت قرار داد و امر آنها را چنان درست کرد که مادام  
دولت بدستخالت باقی بودند و در هر شهر معتبرستیم خانه تیر بنا نمود و بجهت اطفالی که پدر و مادر نداشته  
گفت میشدند ولی تربیت میمانند این اوقات یتیمان بی پسر و اطفال بی پدر و مادر بتر از اولاد قشطن  
تربیت میشوند و در هنگام بزرگ شدن بکار دولت می آیند چون همه اینگونه کارهای بزرگ موافق خواست  
خود نصب باطایافت عزم کرد که در امور کد با وسایلین نیز قرار می بگذارد از عهد قدیم در روسیه کدائی  
مردم را کسب صنعت شده بود که بسیاری از خلق قباحت این عمل را نفییده از کدائی گذران میکردند  
و بگردن یکدیگران بار میشدند پطربگیر ملاحظه کرده دید که هرگاه در یک ده هزار خانوار است سه هزار از ایشان  
بیکار و بی شغل بوده اند دولت آن هفت هزار خانوار نان میخورد و این باعث زیادتی زحمت و مرارت  
مردم میشود و روز بروز ملکت را خراب بنیاید پس چند نفر نویسنده از جانب دولت نامور شد که در شهرها آنچه کد است  
بنویسند و مشخص نمایند که کدامیک ایشان کد است بعد از ملاحظه هر کدام سر او را احسان بود و کار دیگر در قوه نداشتند اختراعات  
ایشان از جانب دولت قرار دادند و کسانی که از هر یکی این عمل بد را پیشه خود کرده بودند بیکار آمدن ایشان  
موافق استعداد شغلی قرار داد و بعضی ادا خل کار خانهای دولتی کرد و پاره را در دبا تیک خراب بود  
سگنی داد و در هر جا که از غنی استیماز داد و هر کد امر اشغلی سرافراز فرمود پس آباد نمودن شهر  
پطربورغ پروا حنت و جمیع متمولان شهر مستحق حکم کرد که هر یکی در شهر پطربورغ خانه بسازند و هر کسی از ایشان  
که در شهر مزبور عمارت خوب میساخت التفات زیاد در حق او میکرد و چنانکه بر غم هم دیگر عمارت عالی می  
ساختند اینگونه تدبیر متین و فکر حکیمانه پطربگیر باعث آبادی باطایافت نیز میشد مردم بجهت  
فعلکی و بتائی در شهر پطربورغ جمع شدند کم صاحب دولت و کنت گشته خویشتر بد باط خراب  
که در اطراف شهر بود کشیدند و بر کس بفرخواست احوال خویش خانه ساخت اطراف آن شهر را آباد کردند  
و نیز تا عهد پطربورغ رسیده بجهت خرید و فروخت از جانب دولت سنگی مشغول گشته بود و در هر  
شهری سنگی متداول شده موافق خواهش خود خرید و فروش نمودند اینگونه بی نظمی باعث خفتش  
داد و ستد و لایات میگشت و جمیع نمودن لایات اشکال داشت بدان سبب ضرر و خسارت بسیار  
بدولت میر رسید از آنجمله رعیت بجهت مالیات سنگی و از برای معاملات سنگی قرار داده بودند و



این ماجرا بر اوست و رحمت بتلاکشته بودند پطر حکم کرد که در جمیع ممالک روسیه سنگت معامله  
 و داد و ستد را بیک وزن یکت عیار نمایند و بجهت استحکام این امر قدغن کرد که سنگت را از کسی  
 بسازند و در هر سنگت مهر دولتی نقش شود که احدی کم و زیاد ننماید و در هر شهر صاحب منصبی از جانب  
 دولت نامور کرد که در نزد هر کس سنگت بی مریاسند از او مواخذ نمایند چون امر سنگت تمام شد  
 بجهت داد و ستد ماکولات و ذخایر نیز بعد از ملاحظه انواع و اقسام آن از جانب دولت بجهت  
 قسمتی قیمتی و بجهت صنفی نرخی قرار داده شد که احدی تخلف نکند و ظلم و تعدی در میان مردم نشود و نیز  
 در همان سال حکم کرد که در جمیع ممالک روسیه راهسار مسطح و هموار کنند که در همه جا کاسک تر  
 نماید و تجارت آسان شود و حکم کرد که جمیع شهرهای معظم ممالک را با سنگت فرش کنند و خاک و  
 کثافات را از شهر پاک سازند و قرار داد که شبها تا صبح کوچه و بازارها را روشن کنند که تحفظین  
 واحدس نیک و بد مترددین باشد تا اشرار و مفسدین را دفع کنند با همه این مشاغل از امور سپاه  
 نیز تغافل نکرده و زیاده از حد توصیف بر قورخانه و توپخانه ترقی داد از آنجمله در شش فرسخی پطر  
 بورخ قورخانه بنا نمود که در قورخانه مزبور هزار نفر عمال کار میکردند و خوشترن بزرگ و کار فرمای عمل  
 جات بود اکثری از اوقات این هزار نفر در حضور خویش کار میکردند و در اطراف شهر پطر بورخ کار  
 خانهای دیگر نیز برپا کرد و هر چه از کار خانهای مزبور بعمل می آمد جمیع برشک صرف میشد از آنجمله در  
 یکی باروت می ساختند پیش از عهد پطر در جمیع روسیه باروت خوب پیدا نمیشد پطر در خصوص باروت  
 بسیار دقت کرد و از فرنگ استاد های که مل آورده این صنعت را ترقی داد و بجای رسانید که در  
 زمان اندک در کار خانهای روسیه مانند کار خانهای انگلیس باروت بعمل می آوردند و کارخانه دیگر نیز  
 بجهت بادبان بافی بنا کرد هر سال مبالغ خلیه بسیار چه بادبان کشتیها پول میدادند این اختراعات  
 نیز موقوف شد پارچه که از برای بادبان ضرور بود در کارخانه دولتی بعمل می آمد و غیر از این کار  
 خانهای چهل کارخانه دیگر برقرار نمود که اگر بجهت هر کدام از آنها شرحی در همین کتاب ننجد اینقدر  
 معلوم میشود که در او اختراعات پطر کبیر آنچه در ممالک روسیه ممکن میشد بود بعمل آورد و بهیچ وجه بدو  
 خارج استیجاب نداشت مگر از برای آن چیزها پول میداد که بجهت آب و هوا در ممالک خود بعمل نمی آمد  
 و نظر بلنگی و محبتی که در ممالک فرانستان مردم کرده بود از هر طرف استمداد آن کامل بدو را و  
 جمیع میشد در همان سالی که الکسی مرد زیاده از صد نفر صاحبان صنعت از فرانس آمدند یکی از  
 آنها با نام زیکوف شرکت شده در شهر پطر بورخ کارخانه آینه سازی برپا کرد که کارخانه مزبور باعث

# در بیان بعضی اختراعات پطر کبیر و نصب باطهور ولایت

زینت و شهرت شهر پطر بورخ شد هر چه آینه در عمارات پادشاهی امینای دولت نصب کرده اند جمله  
 بجد در آنجا بعل آورده اند کارخانه کلابتون نیز همان سال برقرار شد پطر کبیر در این خصوص دقت زیاد  
 کرده قدغن فرمود که زیاده از چهار هزار مارک طلا و نقره کار نکنند همچنین راوی یافت کرده بود که  
 اگر ایشان را رخصت بدهد کارخانه مزبور بمرور ایام و شهر باعث قلت طلا و نقره خواهد شد در  
 فصل دیگر نوشتیم که پطر پنجم روسیه را که از قدیم بی مصرف بود بجائی رسانید که از آن پشم ماهوت  
 درست میکردند و لباس شکر یان از آن می نمودند ولی ماهوت مزبور بسیار بد قماش میشد پطر  
 کبیر در سفر فرنگستان جمیع کارخانهای ماهوت باقی مانده را مشاهده کرد که کسر و تمتر آن  
 حسیت نامدر و سیه نیز مانند ماهوت فرنگت یافته شد این دفعه او م فرستاد و حکم کرد که از  
 فرنگستان لازمه اسباب ماهوت باقی را خریدند و قیمت آنها بحدت دو از ده هزار تومان  
 شد بعد از آن در روسیه چنان ماهوت درست کردند که بهتر از ماهوت های بود که آن اوقات از  
 فرنگستان بولایت روسیه می آوردند این حتی سیاج را نیز از ممالک خود برداشت و عدالت  
 خانها از برای تجارت در هر ولایت قرارداد و اهل عدالت خانه را دو قسمت کرد نصفی از روسیه  
 و نصف دیگر را از دول خارجه قرارداد که کسی از تجارت نسبت بد دیگری ظلم و تعدی خستیار نکنند و حکم  
 فرمود که امور تجارت را غیر از تجارت خانه دولتی در هیچ جا نپردازند هر گاه صد سال پیش از عهد پطر  
 کبیر کسی میگفت که روزی خواهد رسید که در کنار دریای بالیک در چنین زمین خراب چنین شهری  
 آباد و معمور شود احدی قبول نمیکرد سفی تحقیقه کاری که پطر کبیر در مدت اندک کرد بعتنای هیچ کس نرسید  
 تا بچشم مشاهده نمیکرد و نیز در آن سال بود که بنامی شهر لاودکارا گذاشت و شهری عظیم در کنار دریا حوض  
 مزبور تمام کرد که امروز یکی از شهرهای معتبر روسیه است بعد از اتمام شهر مزبور دریای کبیر از آب بسیار  
 بالستک متصل کرد که در قوه هیچکس نبود و اسمی گذاشت که تا دنیا هست در صفت روزگار مسطور و  
 در پسند و افواه جانیان مذکور خواهد بود الا آن اگر کسی بخواد در روی آب از ایران برینگی نیارود  
 بدین ترتیب ممکن است از ایران تا دریای جیحی ترخان میرود و رودخانه و لکاسبب نهری که پطر  
 ساخت داخل دریای چین میشود و از آنجا نیز بانهر که بلاد و کامشهور و آنرا نیز پطر ساخته است داخل  
 دریای چاد و کا شده از آنجا بر جا که خواهند میروند مجلاً در او آخر آن سال که سال الله باشد بعد از همین  
 زحمات سوار گشته جمیع ولایات خود را سیاحت نمود و از امور ولایات هر چه در حضور خویش  
 دست داد و ممکن شد بعل آورده و آنچه تمام آن برود میشد حکم کرد که من بعد معمول شود و هنگام

زمستان باز بشهر مستقر اجته فرمود

فصل پنجم در بیان تجارت روسیه پیش از عهد پطر کبیر و ترقی دادن

پطر تجارت را در ایام سلطنت خویش

موزخین ایام قدیم نوشته اند که پیش ازین تجارت مملکت روس پیش از جمیع ممالک روی زمین رواج و رونق داشت این فقره درست و محقق بنظر نمی آید زیرا که در عهد قدیم تجارت کلی فیما بین هندوستان و یونان چین ایران و مصر متداول بود و مردم این ممالک بجای دیگر راه و تردد نداشتند مگر اینکه آنچه در ولایت خویش بسط می آمد بجا آن روسیه آورده بیع و شرا میگرداند و وقتی که امیر تیمور ممالک روسیه را تصرف کرد این تجارت بجم خورد و اعتناش در ولایت باعث عدم تردد تجار گردید و رونق بازار تجارت شکست بعد از امیر تیمور طایفه عثمانی ممالک اطراف قره دگی را مستخر نمود و ولایت قرم را تصرف کرد این تجارت بالمره موقوف شد پطر کبیر عزم کرد که دوباره این تجارت را مضمضی متداول نماید لهذا بهت کاشته شهر آزوف و بحر آزوف را تصرف کرد ولی مشیت جناب رب العززه علاقه بخرفته بعد از زمان جنگ بروت اتفاق افتاده باعث شکست که آن ممالک دوباره از دست روسیه بیرون شد پطر کبیر بعد از آنکه از سمت قره دگیز مایوس شد به سمت دریای آزوف در آن متوجه گردید که شاید از آن طرف تجارت مملکت خود ترقی دهد چون بابریشم ایران بسیار احتیاج داشت لهذا شاه سلطان حسین پادشاه ایران در عهد نامه قرارداد دادند که هر چه از ابریشم ایران بیاید بماند و بکار ایرانیان نیاید دولت روسیه بفرستد و در عوض آن پول یا هر جنسی که خواسته باشند بستانند این تجارت مدتی برقرار ماند تجاران ارامنه هر سال از حاجی ترخان بمانندران آمده خرید و فروش میکردند بعد از چندی این تجارت نیز بجهت اعتناش ممالک ایران بجم خورد که در فصل دیگر بتجزیه تفصیل آن خواهیم پرداخت لاجرم پطر کبیر پیش از آنکه از تجارت ایران نیز دست کشد و از منفعت آن چشم پوشید پس بعزم مراد او با ممالک چین افتاد و خیال خویش ابدان سمت مصروف داشت تا اینکه عقود مصاحبه فیما بین دولت چین و روسیه بسته شد در فصل دیگر ذکر کردیم که مردم چین را اسپس و جبه بولایت روس احتیاج داشت و بجهت دوری منازل تجارت روسیه مایل نبودند و از آن سبب بنای تجارت فیما بین این دو ولایت نشده بود پطر کاغذی بامپراطور چین نوشته خواهش کرد که مرخص نمایند که تجار روسیه داخل خاک

بیع و شرا  
خرید و فروش  
قره دگیز  
دریای سیاه

در بیان قانون دولت و قرار شریعت گذاشتن بطریق

صحن شده بدو مستند مشغول باشند امیر طور چین خواهش بطریق قبول کرده مرخص نمود که تجار روس تا  
 شش ماه نیز اگر خواستند باشند برود کسی مزاحم نشود بعد از آن بحکم امیر طور چین تجار روس بملکت  
 مزبوره آمد و شد نمودند و چند نفر از تجار معتبر روسینه در شهر مکن ماندند و از برای خود خانه ساختند و  
 اوضاع فراهم آوردند و بعد از مدتی از امیر طور چین مرخصی گرفته در آنجا کلیسا نیز ساختند که بالفعل در  
 شهر مکن است و ازین تجارت منفعت بسیار بدولت روسینه رسید تجار روس در مقابل اشیاء  
 کم بها جوهر و نقره و طلا بولایت خویش آوردند تجارت در مملکت روسینه نیز ترقی کرد بطوریکه در اواخر  
 دولت تنا از کرک بطریق نزدیک چهار صد هزار تومان داخل میگردد و همچنین کرک شهرهای دیگر  
 مقابل ایام سابق زیاد داشت

فصل دهم در بیان قانون دولت و قرار شریعت گذاشتن بطریق در ممالک روسیه

مخفی نماند که در هر عصری از اعصار در صفتی روزگار آسایش مردم در ستایش پروردگار است و تلاش انسان در  
 تحصیل مسالک معارف و تعلیم سنج ادیان قانون انکام شریعت در هر ملت صحب ترین امور است  
 چنانکه استحکام هر موقوف بقول و شعور میباشد همچنان که امهات دولتی تیر بسته انتظام شریعت  
 بطریق در اخصوس بسیار تامل و تتبع نموده بکنام سفر از همه چیز بیشتر شرایع دول خارج وقت و  
 اهتمام فرمود تا استحضار کامل حاصل نمود پس بدو قوانین و عده شرایع را از برای ملت خویش منتخب  
 کرده شریعتی بحجت دولت خود قرار داد که نخبه ادیان و اقوام تحفه مذابست و غل کردید در این باب  
 قانون نامه نوشته و با سمد کرده بحیج ممالک روسیه فرستاد و قدغن فرمود که هر کس بخلاف قانون نامه  
 رفتار نماید خاین دولت و دشمن ملت محسوب شده سزاوار مواخذه و مستوجب سیاست خواهد  
 شد نوشتن همان قانون نامه درین کتاب موجب تطویل است زیرا که قانون نامه مزبور کتابت عیجده  
 هر کس مطالعه نماید استحضار بجم میرساند درین تاریخ قواعد یرامی نویسی که در قانون نامه مزبوره  
 شده است با بجز تا عهد بطریق در ممالک روس حکام شرع مشخص نبود در هر بلدی هر کس از زور سندی  
 داشت حاکم شرع آن بلد بود مردم از ترس او را معز و محترم میدانستند و در اکثری از ولایات کشیشان  
 خود را بزرگ دین دانسته بامور شرع دخل و تصرف مینمودند بطریق از برای جمع ممالک روسیه حکام  
 شرع از جانب دولت قرار داد که موافق بدلول قانون نامه مزبور با مور مردم برسند و از برای آنان  
 یک نفر بزرگ و چهار نفر نایب قرار داد که این پنج نفر هم از جانب دولت بر قاعده کردار حکام شرع



برسند و بجهت هر کدام از حکام شرع موافق مراتب رواتب و موجب قرار داده حکم فرمود که اگر کسی از ایشان بیاری از مردم برسم تعارف یاز شود بگیرد و بعد با منای دولت معلوم شود مستوجب کشتن باشد و بدین قرار سو کند یاد کرد و جمیع ممالک خویش احکام فرستاد و اعلام نمود که این تقصیر را عفو و این سهوا را محو این خطا را عطا و این جنایت را مغفرت نماید بود با این همه وقت باز این کار غفلت نخورده و کاشکان خویش را خاطر جمع نگشته جمیع اهل روس را از اعلا و ادنی و بزرگ و کوچک مرخص کرد که بعد از قطع و فصل کت امر در شریعتخانه دولتی بر گاه کسی چنان بداند که بر وظلم شده است دوباره میتواند که امر خویش را بعدالت خانه دولتی محول نماید تا ظلم و ستم زور رفع گشته بحق خود برسد علاوه بر این حکم فرمود که هر کس از عدالتخانه دولتی نارضائی داشته باشد و ظلم و تعدی او باره خود مشاهده نماید در اینصورت بطلب خویش امر مرخص است که با پسر اطور معروض در دادخواست و احتیاج حق در باره او بجزی شود و لیکن بجهت حرم عدالتخانه فرار داد که اگر کسی بعد از حکم عدالتخانه بتمام شکایت برآید و مقصود خویش را با پادشاه عرض نماید پس معلوم شود که در ادعای خود محق نبوده و معروض او باطل بوده است بجهت بیحرمتی که بعدالتخانه کرده است تبسب و قتل و سرای او مرگ خواهد شد تا اینکه کسی اجراءات نگذیب و یارای افترا در باره حکام شرع نباشد و بیحرمتی بعدالتخانه دولتی نماید چون اینگونه حکم سبب اجراءات اهل عدالتخانه میشود لهذا قرار داد که هر کس اهل عدالتخانه در باره خود معطل بضرض بداند پیش از ورود عدالت خانه مطالب خویش را با پسر اطور معروض و مرقوم دارد تا اینکه حکم از پسر اطور با منای عدالت خانه در باره مطالب او صادر آید و احدی بر او ظلم نکند این قرار باعث شد که جمیع اهل روسیه در راحت شدند و آرام گرفتند تا ایام پطیر کبیر هیچ کار موافق عدالت نیگذاشت بزرگان و ارباب دولت هرگز ام بفراتر قوت و کنت از پیش خود سلطنت میکردند و خواهش خویش را از پیش میردند و لیکن در عهد پطیر کبیر غنی و درویش و سلطان مساوی یکسان بود و احدی با ظلم و تعدی نرسید و موافق قواعد شریعت و مطابق قوانین عدالت پادشاه ابر عیت ترجیحی نبود و افاضی از ادنی تشخیص نداشت

فصل نازدهم در بیان اتفاقات مابین دولتین روس و سوید و وفات شرل

دوازدهم و مصاحبه کردن دولت سوید با پطیر کبیر

جمیع بزرگان فنکستان اقرار برین دارند که اگر پطیر کبیر اوقات خویش را با انضباط امور مملکت خود مصروف میکرد دولت روس چنان معهود آباد میگشت که در روی زمین مملکتی بهتر ازین کسی با دنیا درینا

در بیان اتفاقات مابین دولتین روس و سوید و وفات شران و ازدهم

مطلب ما درست فهمیده بودند و لیکن بطر کبیر صد هزار شغل و تدبیر داشت یکی از آنها تعمیر ولایت و احکام  
 مملکت بود از آنجمله از روزیکه بپسر سلطنت نشست چنان اتفاق افتاد که یا از روی اجبار مشغول  
 جنگ و یسکار شد و یا از راه ضرورت و احتیاج سفر و سیاحت اختیار کرد و گاهی بود خویش را از سفر کردن  
 و جنگ نمودن بکنار نمی کشید سی هزار نفر از لشکر او علی الذوام بجنگ دشمن قیام نموده روز و شب با  
 زحمت و تعب بسر میبردند با بجزه درین چند فصل از حکوتی دولت سوید و کیفیت احوال شران و ازدهم  
 چیزی مرقوم نشد حال محلی از آن مفضل بیان مینمایم اینکه بعد از مراجعت شران و ازدهم از خاک  
 عثمانی تا روز وفات هرگز ششماه تمام نگذشت که فیما بین این دو دولت جنگ نشد آرام  
 بنشینند بدون کورس و زیر شران و ازدهم که تفصیل احوال او را در فصل دیگر نوشتم با وزیر قلیب  
 پنجم پادشاه اسپانیول اتفاق کرده خواستند که فیما بین دولت سوید و روسیه صلاحی بیند و  
 در سال ۱۳۰۰ هر دو وزیر بخدمت پطر کبیر عرض نمودند و پطر را بر این داشتند که چند نفر از جانب خود  
 وکیل قرار داده بجزیره الانه که یکی از جزایر دریای بالیتیک است بفرستند خیال کورس و البرونی وزیر  
 اسپانیول این بود که این دو پادشاه بزرگ را بهمیگردوست نمایند که هر دو با اتفاق هم می در دنیا  
 بگذارند که هیچ ملت نگذاشته باشد در حقیقت ثمره دوستی ایشان چهار زنده می نمود و طلاخیان و  
 کردگشازان بنده چنانکه پطر کبیر با عقل و تدبیر و شرف بجزایر و شادت خود در کل اروپا جاسه  
 نمیکرداشتند مگر اینکه بحیطه تصرف و حوزه تمکک خویش در می آوردند پطر کبیر نفع این دوستی را درست  
 دریافت کرده احدی را بسیار داشت که این مصاحبه دوستی قرار بگیرد لکن او نفر از جانب خود  
 روایت جزیره مزبور کرد که رفته مصاحبه و دوستی با تمام نمایندگان فرستادهای طرفین در جزیره الانه  
 مشغول گفتگو بودند که ناگاد خبر وفات شران رسید در مملکت نوز در صحرای جنگ کلوله بر  
 سینا او خورده وفات کرده بود در سال ۱۳۰۰ این خبر و حشت اثر مدتی مصاحبه را بجم زد بعد در ایام سلطنت  
 اورلیک خواهر شران و ازدهم مصاحبه فیما بین دولتین واقع گشت اعیان دولت سوید اوضاع خود را  
 بسیار ایشان دیدند و جنگ کردن هیچ وجه در قوه ایشان نبود لکن مصاحبه بر حسب خواهش پطر  
 کبیر با تمام رسانیدند پطر هر مملکتی را که سابقاً از دولت سوید بحیطه تصرف آورده بود جمله دوست خود  
 ماند از نو سرحد فیما بین ایشان بسته شد بعد ازین مصاحبه بیسع دول یورپا پسر پطری پطر کبیر را  
 تمکین و بکمال میل و رغبت متقبل شده جلگی مراسلات دوستی بخدمت وی نوشتند چون و کلا و  
 ایلیان پطر از جزیره الانه مراجعت نمودند پطر کبیر حکم فرمود که در جمیع ممالک روسیه مردم بشاه

و نشاط و عیش و انبساط مشغول گشتند و سه روز و سه شب با جشن طرب روزگار بسر بردند خاصه در شهر  
مسقوه پطربورغ سه شبانه روز چنان شادی و خوشحالی شد که از اقل سلطنت پطرب تا آنروز هرگز کسی چنین  
جشنی ندیده و اینگونه عیشی نشنیده و چنان روزگار می بسر برده بود لا جرم جنگ و نزاع شرلی  
دوازدهم با پطربگیر که سالیان دراز با هم داشتند چنانکه در صفحه روزگار مشهور بود جمله با تمام سپاه

فصل دوازدهم در بیان شکرکشی پطربگیر ممالک ایران

بعد از وفات شرلی مردم چنان میدانستند که دولت روسته آرام گرفته و مکرخیال جنگ نخواهد افتاد  
ولیکن اتفاق چنان افتاد که محمد و ابطرب مجبور گشته بای شکرکشی گذاشت توضیح اینمقال آنکه در ایام  
سلطنت پطربگیر شاه سلطان حسین با پشاه ایران که پیوسته مشغول عیش و نوش گزینی بوده هرگز  
بامورد دولت خویش نمی پرداخت و کار دولت را بجای رسانیده بود که جمیع ممالک ایران از ورور کردن  
شدند هیچ اطاعت نمیکردند از آنجمله محمود غلیجه در ولایت قندهار قریب بصد هزار هزاره و  
افغان و غیره جمع کرده بفر سلطنت ایران افتاده جمیع افغانستان را با طاعت خود آورده بفرم  
تخیر ممالک ایران وارد خاک ایران شده و از سمت دیگر طایفه لکزیه که همیشه کار ایشان خدمت و  
اطاعت دولت ایران بود سر از رفته انقیاد بیرون کرده نزدیک به پنجاه هزار نفر از آن طایفه بفر  
شور و شرج جمع گشته مشغول آختن و خراب کردن شهرهای طرف مازندران شدند شاه سلطان حسین  
او ضاع دولت خود را بر تبه مختل و پریشان کرده بود که غیر از صبر و تحمل چاره دیگری نداشت در بین این غمگینان  
بسیار شش هزار نفر طایفه لکزیه بشهر شمانی ریخته بمنزله اهل آن شهر را بقتل رسانیدند و جمیع شهرهای  
ایل روس که در شهر مزبور مسکن نموده تجارت میکردند از ایشان نیز در آن میان تلف شدند چون آن  
خبر بپطربگیر رسید متعجب تمام ایلمی نزد شاه سلطان حسین روانه کرده پیغام فرستاد که دولت  
ایران لشکر روانه آغستان نموده انتقام اینگونه بی حسابی بر از طایفه لکزیه بگیرد شاه سلطان  
حسین نتوانست که خویش پطرب را بعمل آورد زیرا که در آن اوقات اگر شکرکشی در قوه میداد  
نخست محمود را از خاک خود بیرون میکرد و پادشاهی با از دست نمیداد لکن پطرب متحمل نگشته در  
جواب نوشتجات دولت ایران نوشت که هرگاه شما در قوه ندارید که اینگونه بی حسابی را  
تلافی نمائید من خود خواهم کرد چون از جانب دولت ایران جواب شافی نرسید حکم کرد که  
تدارک سپاه را بپزند در اواخر سلطنت پطرب امور نظام چنان منضبط بود که بجز حکم هر وقت

هر آره  
اسم طایفه  
ربطه  
چوبی را گویند که  
بزرگ آن وقت  
شماره کردن  
زمین بگردن  
کادو گذارند و  
جفت را بر او  
وصل کنند

# در بیان لشکر کشی پطر کبیر بممالک ایران

لشکر میخواستند حاضر و آماده میشدند برای این سفر بستی و دو هزار نفر پیاده و ده هزار لشکر سواره و پانزده هزار از قزاقیه که جمله چهل و شش هزار باشد حاضر گشته روانه حاجی ترخان شدند پطر نیز با زن خویش همراه لشکر روانه گردید چون اردو حاجی ترخان شدند حکم کرد که نصف سپاه از راه خشکی برود و نصف دیگر را داخل کشتیهای دولتی کرده در سه هفته روانه شدند در این وقت چندین شهر در کن رود پایمانندران تصرف کرده وارد شهر در بند شد حاکم این ولایت جنگ را با پطر کبیر موقوف کرده بمحض ورود لشکر او شهر را تسلیم نمود چون این اخبار بشاه سلطان حسین رسید سبانی انکه مستند شود خرسند شد و در عوض اندوه و غم شاد گردید و بدون تاخیر آدم نزه پطر کبیر فرستاده خواست کرد که با سپاه و جمعیت تشریف آورده او را از دست محمود غلیجه خلاص نماید چون محمود از این احوال خبر داشت اول قدری از سپاه خویش پیش فرستاد پس خود با بقیه لشکر وارد در بند شد که شاید پطر از آنجا بیرون کند بعد از وارد شدن با اینست که دید که بیرون کردن ایشان امکان ندارد باز بجنگ سپاه روس مبادرت کرد و چندین جنگ با ایشان کرده بالاخره از جنگ سپاه روس مایوس گشته مراجعت نمود پطر میخواست که بر حسب خواستش سلطان حسین بفرستد و رفته او را بگیرد ولیکن لشکر پتر درین ضرر صدمه زیاد خورد و بسیاری از ایشان در معرض راه تلف شده بودند ولایت بجمت اغتشاش بالمره خراب شده و سپاه آنرا از قوت بیرون کشیده بود که قدری از حاجی ترخان سپاه و آن نیز در دریا غرق ز تلف گشته بود و ضرر بسیار متان نیز رسیده ازین جهات فتح غزیت فرمود پس امیر ولایتها که در آن صفحات تصرف کرده و بخیط ملک رسد آورده بود مضبوط نمود و لازم تدارک و سپاه را در آن صفحات گذاشته با بقیه لشکر روانه رویه شد بعد از مراجعت پطر کبیر اوضاع شاه سلطان حسین بالمره مغشوش شد محمود جمیع ولایات ایران را تصرف کرده تنها شش اصفهان در دست پادشاه ایران ماند شاه سلطان حسین یقین کرد که پادشاهی از دستش خواهد رفت لهذا اسمعیل بیک نامی با پلچی گری روانه روسیه نموده باین مضمون کاغذی بطر کبیر نوشت که هرگاه شما لشکر بایران روانه کرده میر محمود را بگیرد و پادشاهی مرا برقرار نمایند من در عوض حمايت و اخراجات شما علاوه بر ولایاتی که خود تصرف کرده این ولایت مانندران کیلان استر آباد را بشما واگذار میکنم اسمعیل بیک حسب احکام شاه سلطان حسین روانه گشت چون بجای ترخان رسید بجهت احوال ما تو فکین چهار شد و احوالات او استحضار بفرمایند که حسب انقضای پطر کبیر با جمعیت کثیر روانه دغستان و شرباد کو به است لهذا بجمت دغونی سردار روس کاغذی باطل شده بدو به نوشت که بدون جنگ شهر مزبور را بسر دار

مستند  
تکمیل  
خرسند  
خوشحالی



روس تسلیم نمایند و او را بزرگ خود دانسته اطاعت کنند سردار روس کاغذ مشارالیه را گرفته روانه داشتند  
 شد اسمعیل بیک نیز زده آن پطرا بویخ کشت پیش از ورود مشارالیه پطرا کبیر را خبر آوردند که میر محمود شاه  
 سلطان حسین ابا جمیع اولاد و عیال او قتل آورده مگر کیفر طها سب نام خلف او تلف نشده او نیز از  
 ترس جان خود را باختفا و گریز پیش گرفته و میر محمد دانیلی او میگردد که او را نیز تلف کرد و بجای پطرا  
 جمعی تمام صاحب سلطنت ایران کرد و شاه طها سب از دست میر محمود دست نکست آمده و از  
 طرفی چاره نیافت بجز اینکه با اسمعیل بیک نوشت که هر چه پیش ازین شاه مغفور هر ترا دستور العمل  
 و اوست من نیز قول بدرد قبول کرده بهمان قرار را ضمیمه بسته پطرا کبیر کار می نماید و تدبیری بجای  
 برد که سلطنت از دست ما بیرون نرود و مراسم دوستی قدیم را منظور داشته مرا از دست میر  
 محمود خلاص نماید چون این حکم با اسمعیل بیک رسید بهمان ساعت پطرا کبیر را خبر داد که پطرا نیز خواهش  
 شاه طها سب را قبول نمود حکم فرمود که لشکر زیاد روانه ممالک ایران شده تخت ولایاتی که پادشاه  
 ایران گذار کرده آنها را تصرف نمایند و بعد به میر محمد و رفت هر گاه ممکن باشد او را گرفته بدست  
 شاه طها سب بسیار در حسب حکم پطرا کبیر لشکر کثیر بمالک ایران روانه شده ولایات مزبوره را  
 که پادشاه ایران بتفویض و اگذاشتن آنها حکم کرده بود ضبط و تصرف نمودند درین بین پادشاه  
 طلوع کرده جمیع این احکام تمام شد و این خیالات بحکم خرد ممالک ایران که بالمره خراب و  
 ویران گشته بود دوباره رو بآبادی گذاشته روز بروز دست احکام بهمرساست

فصل سیزدهم در بیان احوالات مملکت روسیه بعد از مراجعت پطرا ز نضر

ایران و تاج گذاشتن کترین و وفات پطرا و پادشاه شدن کترین

بعد از مراجعت پطرا کبیر از نضر ایران روز بروز نهایت تسلط و کمال اقتدار و غایت اعتبار در ممالک  
 خویش و در دول خارجه بهم رسانید و ساعت بساعت مملکت روس رو بامنیت گذاشت و  
 مراسم جنگ و فساد از جمیع شهر و بلاد موقوف گشت از هر طرف دشمنان دولت او تلف کردید پطرا  
 کبیر در کمال استراحت بآبادی ولایت و ترقی ملت خویش پرداخت و آرزوی که داشت این بود  
 که آنچه در مدت عمر خویش از امور سلطنت و آثار دولت و تنظیم لشکر و تسخیر کشور بجا آورده بود باقی  
 باشد و شهرت و آوازه او در صفحی روزگار بماند و نام و نشان او از مردم جهان فراموش نشود از این  
 سبب در اواخر عمرش احوال خود را بالمره تغییر داده بسیار صاحب رحم و عدالت شده بود از آنجا بعد از

در بیان مراجعت پطر از سفر ایران و وفات نمودن آن پادشاه شدن کترین

بیت سال خصومت و دشمنی با دولت سوید چون شران و از دهم وفات کرد بمقام حاکم اتزان دولت  
 در آمده خواست طایفه او را چنان محبت نماید که در هیچ عصر و عهد کسی آنگونه حرمت در باره دیگر  
 مشاهده نگردد باشد و ک دوستان خواهرزاده شران از خود خود طلبیده و بعد از غنای احترام و محبت  
 دختر خود را که از زن اولی داشت باه داد و روز عروسی عهدنامه نوشته باین مضمون که دولت روس  
 و سوید همیشه با هم متحد و موافق باشند و دشمنان یکدیگر دشمن و با دوستان دوست باشند بعد ازین  
 عروسی چون پیوسته زحمات کترین در سفر و حضر منظور پطر بود لهذا بمقام ترقی وی در آمد و جمیع  
 واعیان دولت و فضل او کوشیشان ملت را طلبیده در حضور ایشان بخت تاج خود تاجی بسبب  
 خویش گذاشت یعنی در سال ۱۳۱۰ و فرمود چون کترین جمیع زحمات ما شریک بود و پیوسته  
 در راه دولت خدمت کرده و در رواج ملت زحمت کشیده خاصه در جنگ پروت که اگر او همراه  
 ما نمی بود دولت منقرض میشد و هرگز مصاحبه نمیابن ما و عثمانیه تفننای نینفاده جنگی معرض  
 تلف می آیدم اکنون بر ما ضرور و لازمست که در مقابل آن خدمات او را شریک دولت خویش  
 نائیم و استعداد و قابلیت و عقل و فراست او از هر جهت بر ما معلوم و مشخص شده است علی هذا  
 او را شریک دولت خویش قرار دادیم جمیع اجزای مجلس فرمایشش او را بمیل و رغبت تمام قبول  
 کرده کترین را شریک و قرین دولت او شناختند و او را از قرار فرمایش پطر کترین کی در آمد و چند  
 ازین ما جرات گذشت که مزاج پطر علیل شد و روز بروز ضعف و نفاست بر وجود او مستوی رکشت  
 اطباء و حکما شب و روز بجای او مواظب شدند لکن فایده نخبش تا اینکه در اوایل سال ۱۳۱۰ استری شده  
 ناخوشی سرسام در مزاج او ظاهر گردید و هر روز در سینه و غشش کرده درین غشش زبان سکت  
 وقتی که بحال می آمد بقدر مقدور غشش نمیشد که بکلمه آمده آنچه در دل داشت ظاهر نماید چند روز بان  
 احوال باقی بود تا اینکه اندک صحت یافت پس حکم کرد که جمیع وزرای دولت و بزرگان ملت  
 بخدمت او حاضر آیند و وصیلت او را استماع کنند چون جمعی حسب حکم حاضر شدند پطر کترین  
 چشم کشود و خواست که مکتون ضمیر را در آن مجمع تقریر نماید ممکن نبخش و از میان آن عاجز گردید و این  
 دو کلمه بر زبان او جاری شده و دوباره غشش کرد که همه را بیدار پس کترین بقتین کرد که دیگر از توهرش  
 فایده نخواهد شد ساعتی از نزد پطر بیرون بدو پرسش باز نگرفتند را طلبیده از خواهرش نمود  
 که طرف او را ببرد و جانب او را درین کار فرود نگذارد تا اینکه بعد از وفات پطر کترین خود بسر  
 سلطنت و پادشاهی دولت روس صاحب شود و ما نیز یکوف در آن مجلس سوگند یاد کرد که تا جانش

ایراد  
 مزاج پطر کترین

# خاتمه تاریخ پطر کبیره

دارو ایستادگی کرده آنچه در قوه داشته باشد بی مضایقه در امور او سعی و تمام نماید کمترین  
 بعد از آنکه از مانزیکوف خاطر جمع شد و باره نزد پطر مراجعت کرد و امید می داشت که شاید بجان  
 آمده بزبان خود بفرماید که بعد از خود کمترین پادشاه شود ولی چون نزد وی آمد او را در حالت خفتنا  
 و ترغ روان دید این واقعه احوال کمترین ذکر کون شده کس نزد مانزیکوف فرستاده و حدوت  
 این واقعه را پیغام داد که کار از موقع نگذرسته چاره باید کرد او نیز بدون درنگت جمع  
 بزرگان مملکت را جمع کرده مذکور ساخت که فرمایش پطر کبیره وقتی که بجال آمد این شد که بعد از خود کمترین  
 پادشاه شود چون عموم مردم از کمترین ارضی بودند لهذا بدون جست و جو عقل گفته مانزیکوف تا  
 قبول کرده جمله قسم خوردند که غیر از کمترین احدی را پادشاهی قبول نکنند و کسی را  
 نمکین ندهند و بجال غلبت او را بسیرر سلطنت بنشانند لاجرم فردای آن روز همگام صبح  
 پطر کبیره اجل موعود را لبیک گفت و جهان سپریا بدو در کرد بیسح اعیان دولت و ارکان  
 ملت در هر مملکت تقسیر طوکانه از برای او برپا نمودند چنانکه در هیچ عهد بیسح دیده مثل آن  
 ندیده و بگوشش بیسح رسیده بود جمیع رویتها مانند آنکه پدرشان فوت  
 شده باشد گریه میکردند با جمله احدی نبود که نارضا بیست  
 ازود داشته باشد بعد از آنکه مردم بادل در دناک و  
 کریسان چاک پطر را دقین خاک کردند در  
 ۱۳۱۱ کمترین را پادشاهی اختیار  
 کرده زمام مهام بکف اقتدار  
 او سپردند

قد فرغ من تحریره فی شهر ریح الاولی من شهر سنه ثلاثه عشر و ثلاث مائه بعد الف  
 الهجری علی باجر با و آلہ اطاهرین صلوات اللہ الرحمن ابدالابیدین و حسنہ الدامیرین  
 ولعنه اللہ علی أعدائهم و مخالفینهم جمیعین

حکیم والتر شرح احوال شران و از دهم را در چند فصل ایراد کرده فصل  
 اول در بیان طول عرض آب و هوای مملکت سوید است و تولد شران  
 و رشد و جسات او در ایام طفولیت و دیگر قضایا تا بهنگام  
 تمکن او بر سلطنت

خریف  
 موسم پائیزی  
 کوبند

ممالک سوید و فنلند بقدر دویست لیو عرض و سیصد لیو طول دارد که هر فرسخ ایرانی یکت لیو و  
 نیم و دو فرسخ سه لیو میباشد هوای این ممالک بسیار سرد است چنانکه از غایت سردی فصل خریف  
 و ایام بهار پیدانفت نه ماه از سال زمستان است و سه ماه تابستان خداوند عالم در پیش  
 آن سه ماه میوجات و حیوانات و سایر محصولات آن ولایت را چنان بعل می آورد که کفایت جمیع  
 اهل مملکت را نماید و بقدر احتیاج بسیار دول محتاج نگردد و در عوض سختی زمستان  
 سلامت هوا و صحت جان با ایشان آمده که بسیار چه از برودت و سختی هوا و صعوبت سرما شکایت  
 نکرده نهایت اعتنان از خوبی جاد سلامتی مکان خویش دارند مردم این کشور بسبب خوبی آب و هوا  
 بیشتر از کرده و دیگر عمر می کنند و کمتر ناخوش میشوند جوانان قوی بنیان و دلیران سل جوان در آنجا  
 بعل آید از کمی حلف و زیادتی حیوانات آن صفحات برخلاف مردم مشرق کم جثه و گوچک میباشد زیرا  
 که مدت نه ماه جمیع روی زمین برف و یخ بوده کاو و کوسفند را در میان بیوتات نگاه میدارند طایفه سوید  
 چندانکه قوی و پرزورند صد چندان جرار و غیور و حمیت و جرات مرا ایشان همیشه از قدرت و توان  
 بوده و پوسته جنگ را بر تنک و ستیزا بگریز ترجیح میدهند و شقت گرسنگی و تنگدستی متحمل  
 گشته در برابر خصم شکست و سستی انجوشستن نمی پسندند چون این طایفه همواره سبک و لشکر کشی  
 مایل و راعب بوده و بفکر تربیت دیگر نیفتاده اند لهذا در جمیع روی زمین اسم و آوازه ایشان بدلا در  
 جنگ کوفی مشهور گشته در کارهای بگریز چه ترقی نکرده اند بعضی از مورخین نوشته که طایفه  
 قوت که در عهد قدیم جمیع فرنگستان ممالک شده مدت مدید در کل ممالک اروپا سلطنت  
 کردند از طایفه سوید بوده است فی الحقیقه این مطلب درست مشخص گشته اینقدر معلوم است  
 که این طایفه بسیار جنگجو بوده همواره کارهای بزرگ از ایشان بطور آمده جمعیت مملکت سوید



عهد قدیم بسیار بوده ولیکن از آنروز که مذہب مسیحی اختیار کرده اند جمعیت ایشان کم شده است  
 در ایام قدیم این طایفه ستایشات و مناسک و پرستش حیوانات میکردند و یک نفر مرد جوان  
 پنج زن مسکرت درین صورت معلوم است که جمعیت زیاد میشود این اوقات جمعیت ممالک  
 سوید بیشتر گریست و ولایت بسیار بود چنانچه آباد نیست مگر ولایت سکانی که بسیار آباد است و  
 ذخیره ولایات دیگر را از آنجا میبرد و بعد نقد نیز درین ممالک بسیار کم است از قرار که مورخین سوید  
 نوشته اند و بعد نقد در ممالک سوید همه جهت آن مسجد کرده و صاحبقران بیشتر نیست طایفه سوید  
 تا چهار صد سال پیش ازین جمله آزاد بوده هر کس موافق خواہش خویش کاری در پیش گرفته گذران  
 میکرد بعد ازینکه قوانین پادشاهی برقرار شد باز بکلیه رسوم هم نخورده عدالتخانه از جانب ملت داشتند  
 که موافق احکام و قانون عدالتخانه با مردم رفتار میشد بای سلطنت تخت از دولت دانیارک  
 بعجل آمد در ۹۸۸ م مارکیت نام ملکه ممالک دانیارک با قوت تدبیر ممالک سوید را تسخیر نموده  
 بولایت خود ملحق کرد بعد از وفات این ملکه طایفه سوید مدتی مدید با طایفه دانیارک جنگ کردند تا  
 اینکه بالاخر مقصود خویش را از پیش برده دوباره آزادی خود را بدست آوردند و زمانی بعد روزگار  
 خویش را در کمال استراحت بسر بردند کریستین دوم پادشاه دانیارک در ۱۵۲۶ م بحری صحت  
 شد که ممالک سوید را بکلیه تصرف و حوزه ملک در آورد لهذا جمعیت کثیر بعزم تسخیر آن ولایت  
 برداشته از مملکت خود حرکت کرده با طایفه سوید بمقامه پرداخت و چندین سال جنگ کرده صد  
 بسیار بملکت سوید رسانید انگی ماند که این مملکت بالتمام بتصرف دولت دانیارک در آید  
 که در این بین کُستا و ووزا نام جوانی از میان جنگستان سوید طلوع کرده این اوضاع را بهم تفصیل  
 این اجمال آنکه این جوان از اولاد بزرگان قدیم سوید بوده کریستین پادشاه دانیارک او را  
 گرفته مجوسس کرده بود بعد از زمانی از قید خلاص گشت و از حبس فرار نموده از ترس پادشاه  
 دانیارک در میان جنگستان مخفی و در کار معاون برآم فشلی روزگار خویش را بسر میبرد  
 چون ازین ماجرا مطلع شد که پادشاه دانیارک بملکت سوید زور آورده میخواهد که بقدر غلبه آن  
 ممالک را تسخیر نماید و اندکی مانده که ولایات اجداد خود بتصرف دولت دانیارک در آید بعد از استماع  
 این اخبار که عداوت بیان بست و از جان خود گذشتہ بعزم جنگ از جنگل بیرون آمدند و در جنگ  
 آنجا از اچان صورت خوش قامت دلکش و کفایت شیرین و حرکات دلنشین داده بود که هر کس  
 او را میدید بی حسنیما را طاعت او را بخواستند و واجب میشدند با بچه آن جوان در اندک وقتی از

صاحبقران  
 سکه نقره  
 ایران

در بیان  
 ظهور و طلوع  
 کُستا و ووزا  
 بانی خاندان  
 سلاطین ممالک  
 سوید

# شرح سوانح عسری شرل وازد هم

د بات و کوهستان سوید صحبت فراوان بسر غیرت آورد و بر قمار نیک آسنا را مطیع خود کرد بطوری که ایشان همه از جان گذشته در رکاب او بعزم جنگ روان شدند لاجرم چندان طول کشید که کشتا ووزا بر پادشاه دانمارک شکست فاحش داده ولایات سوید را از شر او خلاص نمود و استوار با میل و خواهش طایفه خود پادشاه ممالک سوید گشت در هر هنگام سلطنت خود بجایگاه بسیار بزرگ پرداخت و با اهل مملکت چنان رفتار نمود که طایفه سوید آنچه در مدت چندین سال بضررت و خسارت مبتلا بودند همه را فراموش کردند با بجا بختاد سال از عمر او گذشته بود و وفات نمود یکی از اولاد او کشتا و اولاد نام است که هم و آوازه او در جمیع رومی بین ایشان در مدت سلطنت خود ممالک انگریز و یونی و برنم و وردن و یزمان پومرانی را مسخر و پادشاه مناصد بسیار زد که آن ایام چنین خسارت از بیچکس ندیده بودند و بعد از وفات او دخترش پادشاه شد لکن پس از چندی بسلوک طرفه در ویشان مایل گشت از سلطنت دست کشید و پادشاه خود را بشرل کشتا و نام عموزاده خود و گذاشت و خود بشهر روم رفته عم خود را در آنجا گذرانید شرل کشتا و نیز کارها کرده و جنگها نمود و ولایت بسیار بچنگ آورد با لآخره باین اندیشه افتاد که مرا هم آزادیرا بسزده بقانون پادشاهی پردازد بطوریکه پادشاه در کل امور مختار باشد لکن بزودی عمزوی منقضی گشته درسی و هفت سالگی فرو شد پس او شرل یازدهم در جای او پادشاه شد و خیالات پدر خویش امجری نمود و عدالتخانه را بهم زده و زنا تعیین کرد و پادشاه را در اجرای کل احکام مختار و بجهت اینکه دوستی یکانکی فیما بین دولتین دانمارک و سوید برقرار شده دوست قومی و پرورد داشته باشد دختر پادشاه دانمارک را بجهت خود آورد بعد از دو سال عروسی شد ۱۰۹۴ شرل وازد هم که در جرات و رشادت اعجاب روزگار آمد متولد شد و این تاریخ شرح احوالات اوست در حقیقت استماع احوال او که در همین موجب حیرت و جمعی را سبب عزت غیرت میباشند مؤرخین از روی صدق یقین تفصیل احوال او را بدین قرار توجیه و تبیین نموده اند که چون شرل وازد هم بسن پنج رسید پیر او شرل یازدهم معلم از برای او کماشت که قواعین علوم و آداب رسوم را بر او تعلیم نماید هنگام درس از او پرسیدند که بچه کتاب و کدام علم میل داری تا از این درس بچانی گفت از تاریخ مملکت و اجداد خود بهتر چه کتاب خواهد بود از برای من اولی این است که نخست وطن و نسب خود را بشناسم بعد تحصیل علوم دیگر پردازم معلمی که از برای او قرار داده بودند از اهل منابو شرل از آن سبب بیاد گرفته زبان مناسقول شد و در هفت سالگی مانند اهل منابا زبان

# شرح سوانح عسری شرل وازدهم

آنها تکلم نمود و کتب زبان خویش را بحال خوبی یاد گرفت ولی از ترس که مورخین سواد نوشته اند  
 شرل وازدهم از طفولیت بخواندن درس و یاد گرفتن علوم چندین راغب نبود اما با تطبیح با سبب تازی  
 و تیراندازی مایل بود هفت سال داشت که تنها با سبب سوار شده اسب عیاضت و در روی اسب  
 تشنگ می انداخت و پوسته اوقات خود را بجای بازی بزرگ و خیزم صرف می داشت و هر روز  
 میشت و در میان کود و جنگل سپیده راه میرفت مزاج او بمرتبه قوی بود که درده سالگی هر وقت پیاده  
 بشکار میرفت جمیع نوکرهای خود را حسته و مانده و مستاصل میکرد و خود هیچ وجه حسته نمیشد و از  
 طفولیت بسیار مغرور و غیور بود چنانکه اگر حکمی از زبان او بیرون می آمد میخواست که همان رعیت  
 بعمل ساید و احدی در قوه نداشت که خلاف گفته او نماید و او را از جنال خود بگذرانند مگر آنکه در کاری که بانجام  
 آن حکم میکرد هرگاه قیامت جزئی یا اندک خلاف یابی غیرتی معلوم نمیند بجز فهمیدن است همیشه  
 پدر و مادرش می خواستند که او بنان لاتین بیاید بگردد و از علوم و رسوم آن زبان استحضار داشته باشد  
 قبول نمیکرد تا اینکه او را گفتند که پادشاه دانمارک و پولند هر دو این زبان را می دانند از برای شاد دست  
 نیست که گمراهی با سبب شرل چون این سخن را بشنید بیای درس گذاشت و در قلیل مدت زبان  
 لاتین را یاد گرفت زبان فرانسه را نیز بدین قرار ویرا بیاموخت بعد از آنکه فهمید که پادشاهان اروپا  
 با این زبان مسلک میشوند خود نیز یاد گرفت روزی کتابی را که بسیار سگند را میخواند معلم از وی پرسید که حقیقتاً  
 شما در باره سگند رحمت شرل در جواب فرمود که بسیار دلم میخواهد که مانند او بشوم معلم عرض کرد  
 که خدا نکند مگر نمیدانید که سگند جوان مرگ شد جمیع عمر او سی و هفت سال بود شرل در جواب  
 گفت عجب مردی عقل بوده بعد از همه آن کارهای خیز که از اسگند بر ظهور رسید تو او را با لاف کرده  
 حساب میکنی پس فرمود که من او را الآن ندیده میدانم همین سخن شرل را معلم از برای پرسش نقل کرد  
 شرل با زدهم فرمود شک نیست در اینکه پس من از من ستر و پر بنتر است امیدوارم که از پدران  
 من نیز بهتر شود روزی شرل وازدهم در عمارت بدشش که با خانه را تماشا میکرد و نقشه بنظرش  
 یکی نقشه ممالک هونگری بود دیگری نقشه شهر ریگاپای تحت ممالک لیونی که سویدها تصرف کرده بودند  
 و ممالک هونگری که در آن اوقات دولت روم از دولت مساکرفته بودند باین جهت نظرش را در  
 ممالک هونگری نوشته بودند که خدا با داد و خدا از ما گرفت شرل این مضمون را در روی نقشه هونگری  
 خواند و قلم بدست گرفت و این مضمون را در زیر نقشه ریگاپای نوشت که خدا با داد و شیطان از دست  
 ما نخواهد گرفت لاجرم بنسب کام طفولیت از نا صبیبه شرل وازدهم معلوم بود که در بزرگی چه خواهد کرد

مستاصل  
 اینچ انداختن  
 بر آوردن  
 باشد

اینچ انداختن  
 بر آوردن  
 باشد

# شرح سوانح عسری شرل وازدهم

و اگر پادشاه شود رفتار و کردار او چگونه خواهد بود در یازده سالگی مادر او وفات نمود از قرار که مورخین شرح شده است  
 باعث وفات مادر شرل رفتار شرل یازدهم بود است شرل یازدهم بعد از آنکه از او ایراد از ممالک  
 سوید برداشته سلطنت خویش را از پیش برده خود را در هر باب مختار نمود و ظلم و تعدی بسیار بر مردم میکرد  
 مادر شرل وازدهم از اینکه رفتار شوهر بنحایت ملول و غمناک بود چاره دیگری ندیده آنچه نگفت و ثروت  
 داشت بر مردم میداد و رفع ظلم شوهر خود میکرد چون دولت او بالمره تمام شد روزی خود را بسایه شوهر  
 انداخت و استمداد کرد که دست از ظلم و تعدی بردارد شرل یازدهم تغییر نیاد کرده در جواب او گفت تا ترا  
 گرفتیم که با اولاد دینی اینک ما را عقل ما و دینی اینگونه سخن شوهر از برای منش دردی بزرگ گشته بالاخره عیشت  
 بلاک او شد لاجرم بعد از وفات مادر شرل چندی نگذشت که پدرش نیز گذشت تا ایام شرل یازدهم قریب  
 دولت سوید این بود که اولاد پادشاهان در سن پانزده تحت سلطنت می نشست لکن شرل یازدهم  
 از برای خاطر خویش این قرار را بهم زد پیش از وفات خویش حکم کرده بود که شرل وازدهم تا بس چیده  
 نرسد بر سلطنت متمکن نشود و مادر خود را که حده شرل وازدهم باشد و کیل ملت قرار داده بود  
 بعد از وفات شرل یازدهم اسامی دولت سوید حکم پادشاه خویش را امثال کرده به پیره زنی تکلیف نمودند  
 لاجرم مادر شرل یازدهم با اسم و کالت سلطنت و ایالت دولت سوید صاحب شد وی زنی بود  
 کهن سال و حریص بجمع مال و منال و فراختن بیدق سلطنت سعی داشت و باند و ختن مال دنیا  
 مجاهدت مینمود با عمر زیاد هرگز مرک را یاد نگرفته علی الدوام در پی فساد بود که شاید بجمعی شرل وازدهم را  
 از امور دولتی بی دخل کند و او را از تعلیم تربیت و آموختن رسوم سلطنتی بهره نماید لهذا چند نفر از  
 اولاد بنحیای سوید را نامور کرده بود که همیشه در خدمت شرل بوده او را مشغول عیش و خوشگذرانی  
 نمایند چون شرل خود نیز بالطبع بشکار و گشت کردن و سوار شدن مایل بود و سالی یکماه در پای  
 تخت نیامد مادر شرل خاطر جمع بود که هرگز شرل بنگر پادشاهی نخواهد بود و خود پیوسته بد نظر  
 رفتار و گذران خواهد کرد و لیکن خبط عظیم کرده بود القصد یکسال بعد از وفات پدر شرل خواست که همراه  
 پسر صدر اعظم دولت سوید حجت و شکر آتماشانا نماید لهذا با حضار جمیع شکر حکم دادند چون  
 همه حاضر شدند شرل با وزیر بزم تماشا بیرون رفت و افراد اجناد را به وقت تمام تفریح میکرد پسر  
 که شرل بسیار متفکر است عرض کرد که چرا بفکر فرو رفته ای فرمود در آن خیالم که من اکنون آن  
 قوه را دارم که این سپاه را راه برم که بخواهم قصوری در جهام و فتوری در نظام ایشان نباشد درین  
 صورت چه احتیاج که من بکنیز زن پیر اطاعت نمایم پس فرمود که شمار اینرا طاعت زن بنوا

بیر  
 مطلق تحت  
 باشد  
 علی الدوام  
 همیشه



نیست مرد باید بر اطاعت کند سپهر مرد بسیار عاقل و کالی بود میدانست که این کار هرگاه امروز  
 نباشد فردا خواهد شد این سبب خواست دین بین خدمتی بشرل کرده باشد تا در ایام سلطنت او  
 خویش بگذرانند چون پیش بردن این امر را به تنهایی در قوه نداشتند لذا بنای اجلاس گذاشت و جمیع  
 وزرا و اعیان دولت را بدور خود جمع کرد بعد از گفتگوی بسیار قرار بر این شد که همه بالاتفاق تخت  
 جده شرل فته منظور خویش را معروض بدارند چون جده شرل از مقصود ایشان اطلاع یافت  
 دانست که چاره دیگر ندارد مگر اینکه خواست اعیان ملت و وزرای دولت را قبول نماید پس تمامی ایشان  
 تکلیف غیره خویش را قبول کرده از داعیه سلطنت دست کشید چند روز دیگر شرل وازدهم  
 بر سلطنت قرار گرفت و تخت پادشاهی متکمن گشت قرار دول مسیحی این است که روز جلوس تاج  
 پادشاهی اکشیش بزرگ ملت بسرا پادشاه میگذازد و شرل از بسکه بخود مغرور بود نخواست که تاج سلطنت  
 دیگری بسرا بگذارد و وقتیکه در میان کلیسا کشیش بزرگ ملت خواست که تاج را بسرا بگذارد شرل تغییر  
 تاج را از دست کشیش گرفته خود بر سر خویش گذاشت جمیع اجزای مجلس از جرأت و جسارت و حیرت  
 کردند ولی در باطن خوشحال بودند که در زیر سایه پادشاه غیور و جبار گذران خواهند کرد و لاجرم جلوس شرل  
 دوازدهم تخت سلطنت اینگونه برقرار شد در پانزده سالگی در سنه یک هزار و صد و نه صاحب الیت  
 سلطنت سوید گشت با بجز در بدایت حال سلطنت شرل دوازدهم بظن مردمان عاقل و کالی عیب  
 بسیار ناپایداری آید از کثرت ثروت و شدت تکبر و بی نظمی با یوس بودند که هرگز صیانت دولت و محاف  
 ملت در حق وی نداشتند اگر چه خدائی از وی سرزده و ظلم و اجحافی بظهور نیامده و مقصوری در مقام دولتی  
 از او مشاهده نگردیده بود ولی نظر بقاضای سال تلون احوال او از آنجا که کار اندیشه و اندیشه خیلالات  
 واهی باطل در باره او میکردند صاحب اینگونه خیالات اگر از اهل سوید صد نفر بودند و او را چهار صد هزار  
 نفر بود چنان تصور میکردند که دولت سوید از روزی که شرل دوازدهم تخت نشست تمام شد و بنایت سوید  
 لهذا ملوک دول خارجه بعزم استیصال دولت سوید بگشتند تا مسکانات صدقات تا به دست شرل آید  
 بدولت ایشان رساننده بودند از دولت سوید بگشتند بخت کسی بنیاد خصومت گذاشت فردی که  
 چهارم پادشاه دانیمارک بود تو ضیحیح این جمال آنکه شرل دوازدهم دو خواهر داشت خواهر بزرگ او زن  
 دوکت دانیمارک بود طایفه دانیمارک از عهد قدیم از اولاد پادشاهان دانیمارک بوده قرار دولت  
 دانیمارک این بود که هر وقت پادشاه وفات میکرد اختیار پادشاه کردن هر کدام از اولاد او در  
 دست اعیان دولت بود این سبب بسیار اتفاق می افتاد که از اولاد دانیمارک نیز پادشاه میشدند

رسم تاج گذاری شران وازدهم

بدایت حال شران وازدهم

پایه

# کیفیت جلوس شرن و ازوهم بر اورنگ شاهی

بطنا بعد بطن  
پشت درشت

میرورایام این قاعده هم خود پادشاهی و انیمارک که در میان آنطایفه بکینه اختصاص یافت تا اولاد او  
بطنا بعد بطن سلطنت می نمودند گریستن سیم کی یکی از پادشاهان و انیمارک بود باحوال طایفه بوستن  
رقت کرده و میل زیاد با دولت نام عموزاده خود داشته خواست بدو معاش جزئی نیز با آنطایفه بر  
قرار نماید که اولاد با اولاد مصروف بدارند لهذا ولایات بوستن و قودورپ و سگنوکت را بطایفه  
ادولف واگذار نموده قرار برین داد که طایفه بوستن بالیات آن ولایات را با اموال بجات خرج کنند  
بشرطیکه اولاد اینطایفه همیشه در زیر اطاعت پادشاه و انیمارک بوده بدون اطلاع دولت و انیمارک  
کار نکنند این قانون چندین سال بدین قرار بود که میرورایام و شهویر طایفه بوستن بعد از آزادی در آمده  
خواستند که در سلطنت خویش مقدر باشند اینگونه خیال طایفه بوستن را باعث اغتشاش و دشمنی  
فیما بین این دو طایفه شده بود و ایکن دوستی ایشان بالکلیه بهم نخورده تا اینکه فردرک چهارم پادشاه  
شد و خواست که سلطنت این طایفه را از میان بردارد لهذا دوک دپوستن شوهر خواهر شرن و ازوهم  
از دست فردرک چهارم بگت آمده بخدمت شرن رسید و از او درخواست شرن بخت کرد فردرک  
نوشت و از او خواستش نمود که زیاده بر آن در صد در بخش و اذیت دوک دپوستن نیاید و او را باحوال خود  
بگذارد و ما را در دوستی از خود ممنون نماید فردرک چهارم خواستش شرن قبول نموده در جواب نوشت که  
برگاه شما با عانت و امداد طایفه بوستن میل دارم بقدر امکان ایشانرا استعداد و وسع و امداد  
نمائید شاید که مملکت و انیمارک را نیز تصرف کرده همه را بایشان واگذارید تا اینکه فسحتی در مملکت و دوستی  
در دولت ایشان بهم رسید از تنگی معیشت خلاص شوند ازینگونه جواب پادشاه و انیمارک معایم بشود  
که منظور او دوک دپوستن نبوده بلکه میخواست که تلافی خسارات اجداد خود را از دولت سوید در آورد  
چند روز ازین ماجرا گذشته بود خبر رسید که پادشاه و انیمارک لشکر زیاد روانه کرد است که ولایات دوک  
دپوستن را تصرف نمایند شرن و ازوهم بعد از استماع این خبر حکم کردند تدارک سپاه دیده شود بنگار  
مشغول تدارک لشکر بودند خبر از بولند رسید که او گوست پادشاه پولند باطل کبیر در خصومت و عدوت  
دولت سوید اتفاق کرده اند شرن و ازوهم ازینگونه اخبار وحشتناک سیم و هر اسی در اول راه نداده  
مشغول تدارک لشکر و انجام مهمام سفر خود گردید

فصل دوم در بیان محاربه دولت سوید با دولت و انیمارک و پولند و روس  
و فتوحات شرن و ازوهم در جنگ نزو و شرح احوال دولت پولک

چون خیالات دول انیمارک و پولند و روس با عیان دولت سوید معلوم شد جلگی و حشت نموده  
از دولت خویش بالمره مایوس گشتند و یقین داشتند که شرک با خود رسالی و عدم تجربت از عهد  
همسکلام ازین نه دولت بر نیامده خراب مستاصل خواهد شد اگر چه جرات و رشادت از شرک  
مشاهده میکردند ولی نظر بصغر سن و طفولیت و عدم مهارت او در امور لشکر کشی و مراسم جنگ در  
کار او بکل معطل و حیران بودند زیرا که در مهام کارزار هزار گونه استعداد ضرور و در کار میاشد که میچکد ام  
نداشتند از سرداران قدیم نیز کسی نمانده بود که ملت خاطر جمع شود غافل از اینکه شیر او در کله بجز احتیاج  
بسیر نیست و کرک را در رزم بزرگ مصلحت نیستی بجار نیاید و فوج کو سفند هر چه زیاد تر آن با طالع و  
ترقی و از دیاد است چون بزرگان ملت او ضایع را بداند که دیدند خواستند مجلسی در حضور شرک بر پا کرده  
او القا نمایند که ملکت بچه مرتبه در خطر است چند نفر از معتبرین این مطلب را عرض کردند و مرضی گرفتند  
که در آن بابا جلوس کنند چون جمیع وزیر و اعیان دولت حاضر شدند شرک از آنها پرسید که تدبیر  
شما در این باب چیست جلگی با اتفاق عرض کردند که اگر سرکار پادشاهی از ما مشورت میخواهند  
و مصلحت میجویند عرض ما را بشنوند اینک ما را اکنون قوه جنگ نیست باید فکری کرد که باز دوستی  
فیما بین ما و آن سه دولت برقرار شود چون شرک این جواب را بشنید آتش خشم او مشتعل شده یکدفعه  
جای خود برخاست و متغیرانه و خشمناک با جزای مجلس فرمود که من با هیچکس مخاربه نیچا و محاذله عیاش  
نمیکم لکن وقتیکه دیگری بخواند که من عیالی نیاید آنوقت دیگر تحمل نشده در دفع او خواهم  
گوشید الحال من در پیش خود کار خویش اودیدام هر دشمنی که سربندی نماید و پارا از اندازه خود  
بیرون گذارد لشکر بجانب او خواهم کشید بعد از آنکه او را از پیش برداشتم اگر قوه دارم بدو دیگر تیر  
که بادشمنان من دوست گشته میخواهند که دولت مرا تمام نمایند خود را اینها میگویند چون برای مجلس  
اینگونه جواب شرک را بشنیدند خجالت کشیدند و جواب دیگری داشته عرض کردند که انما اطاعت  
البتة آنچه پادشاه مصلحت دانسته بهتر است با جمله حیرت و تعجب بدین است از و بیکدیگر آن همچو بدو  
این حرف را از احوال و بالمره تغیر یافت و حرکات او در کرون شد و هر چیزی که در طفولیت بر آن عادت  
داشت جمله فراموشش کرد از جمله آنها بخوراک لذیذ و لباس فاخر بسیار داشت یکی را ترک کرد  
رخت و خوراک صالحات را از برای خود پسندید و آئین دیگر بجز خویش پیش گرفت و از شراب سینه  
دست کشید و مباشرت زنا را بالمره موقوف کرد و قراری در گذران خود گذاشت که هیچکدام  
از پادشاهان انچنان معیشت و گذران در قوه نداشتند شب و روز مشغول بدارک حشر و نظم

صغر سن  
خوردن

مشغول  
برافروخته

مخارج دولت سوید با دول ملایه و فتوحات شران و از دهم در جنگ نروا

لشکر کشته در زمان قلیل هشت هزار نفر سپاه نظامی بولاست پومرانی که متصل بمالک هوستن است  
 روانه فرمود و سران سپاه خویش را حکم داد که در پومرانی با لشکر دوک دهبوستن یکی شده سپاه و پادشاه  
 ملک دانیمارک را از مالک هوستن بیرون کرده دوباره ملک را بتصرف دوک دهبوستن بدهند  
 چون خبر روانه شدن لشکر سوید پادشاه دانیمارک رسید بدون تاخیر بمجارت و نوشتجات متعدده بسلاطین  
 دول خارجه که با اولاد دوستی میزدند فرستاده از ایشان استمداد کرد پادشاه پولند سپاه ساکسون را  
 باند او روانه نمود و فرمانفرمایان بر بند بورت و لرنبول و به کارل نیز بجزر مقدور لشکر روانه کردند که در خدمت  
 پادشاه دانیمارک بوده بمقتا که سپاه سوید قیام کند از آنطرف دولت انگلیس و فلنک که با دوک  
 دهبوستن دوست بودند دولت فلنک چند فرزند کشتی از راه دریا و سه فوج صالحات از راه خشکی  
 بامداد دوک دهبوستن روانه نمود دولت انگلیس نیز کینفراد میرال مور کرد که با سپاه سوید و فلنک  
 اتفاق کرده امداد دوک دهبوستن نماید لاجرم شران و از دهم بعد از روانه کردن هشت هزار نفر لشکر از عزم  
 سپاه خصم و بدارک دول خارجه اطلاع یافته خود نیز مصمم شد که در میدان جنگ حاضر باشد و بخصم  
 خویش تن بمقتا که دشمن پردازد که شاید کوئی از میدان بر باید و منگستی بدیاد خود بگذارد لهذا حکم فرمود که کشتیهای  
 جنگی را حاضر و همیا نمایند در بین این چند روز چهل و سه فرزند کشتی جنگی از بزرگ و کوچک حاضر نمودند  
 سه روز پیش از روانه شدن جمیع بزرگان دولت را جمع کرده بجهت اوقات سفر و ایام غیاب خویش  
 قزاقی برایشان داد که با مردم چگونه رفتار نمایند حدالتحانه معین کرد که در هنگام واری با مورد دولت  
 جمیع وزرا در آنجا جمع شده بکار مردم برسند تا اینکه مردم ظلم و تعدی نشود بعد از آنکه انور دولت  
 موافق خواهدیش خود درست شد شران و از دهم دیگر توقف نموده در ۱۱۲ روزه که در پیر روز که از شهر  
 سو کو لم که پای تحت دولت سوید است برین میرفت جمیع مردم در کابا و تا کنار رو یا آمده در جاتی  
 که اشک از چشم فرو میرختند و ادا میگردند که خداوند عالم او را منتح و نصرت بدهد و درین سفر اول که  
 بسیار صعب و پر خطر است بخت با او مساعدت کند تا دماغ او ننوزد و شران چون محبت و اخلاص نسبت  
 نسبت بخود اینگونه دید تا هنگام سوار شدن کشتی ایشانرا عطف و نوازش نمود و همه را بکوئی  
 فرمود و از نوکرهای معتبر خود و نفرهای همراه برداشت یکی کونت پیر صدر عظم دولت و یکی خانی  
 بچلدر که در آن ایام این دو نفر در جمیع اوروپا هم در سم داشتند بسیار مشهور و معتبر بودند با بچه سه  
 چهار روز که شران سوار کشتی شده روانه بود در بین راه کشتیهای شران کشتیهای دولت انگلیس و فلنک  
 و چار شده او میرالهای آن دو دولت در روی دریا لایحه احترام در حق شران بعمل آورد و منظور خویش را بجهت

امیرال  
ایرینج



# ورود شرک و ازوهم بجاک و انیمارک

۱۳۳

او معروض داشتند چون شرک از خیال اول فلنگک و انگلیس اطلاع یافت او میرالان و ولتین را همراه برداشته  
کیسر روانه کوشیناک پای تخت دانیمارک شد و آن شهر در دریای بالستیک در جزیره زلانده واقع است  
پس در عرض راه بکشتیمای دولت دانیمارک دچار شد لکن او میرالان انیمارک جمعیت شرک دیده چرا  
نگرد که پیش بیاید مجبوراً بشکر شرک او داد که بگذرند شرک بدون اینکه مکتوبی خالی نماید در نهایت اتمام  
و استراحت وارد شهر جو مبلیک شده لشکر انداخت این شهر در پنج فرسخ پای تخت واقع است اهالی  
ملکت دانیمارک چون از ورود شرک آفت گشتند بنیابت هر اسیر و اضطراب و تحمل و شتاب اتفاق  
کرده کن در بار مضبوط کردند تا اینکه لشکر سوید داخل خشکی نشود شرک مجبوس و رود حکم فرمود که  
پنجاه نفر لشکر با قدری عمده کشتی حاضر شوند که فردای آن روز همراه خویش با کشتیمای کوچکی که داخل  
خاک دانیمارک باشند و با او میرالان انگلیس و فلنگک چنین قرارداد داد که بیگانه روانه شدن خود  
بسمت خشکی ایشان نیز با کشتیمای خود از دریا بیایند تا بزور کلوله توپ ایشان لشکر او بپوشاند و دولت  
داخل خاک دانیمارک شود چون همه موافق خواستش خود حاضر و آماده شدند فردای آن روز بیست و یک  
صبح تخت شرک با کونت پیر و جباران و نخله سوار یکی از کشتیمای کوچکی شدند پس سپاه ایشان نیز  
پشت سر ایشان سوار شده جنگی روانه سمت خشکی گشتند لشکر دانیمارک چون از حرکت سپاه سوید  
خبردار شدند بنیاد شلیک و انداختن توپ و تفنگ گذاشتند از منظر کشتیمای شرک انگلیس و  
فلنگک نیز حسب الحکم شرک توپها را آتش کردند و از طرفین آتش جهال چنان اشتعال یافت که از دور  
باروط چشم مردم هیچ جا را نمیدیدند کشتیمای کوچکی بالمره ناپدید شده بودند چون شرک بدید که قدر  
سید قدم مانده است که کشتیمای خشکی برسند دیگر تاب نیاورده خود را بر سرعت تمام بدو انداختند  
که بزودی خود را خشکی برسانند لشکر نیز چون پادشاه خود را در میان آب دیده باز اتفاق باب افتادند  
و تا که در میان آب فرو رفتند این سید قدم راه را مانند تیر کمان گذاشتند چون شرک با خشکی  
گذاشت سپاه دانیمارک آنچه در قوه داشت مضایقه نکرد که شاید خصم را دوباره برگرداند کلوله توپ  
و تفنگ از سمت لشکر دانیمارک مانند باران بمیان لشکر سوید میر سخت چون جنگ اول شرک بود تا  
آنوقت صحرائی کارزار را نمیدیدند و صدای توپ را نشنیدند و وقتی که صدای توپ بگوش او رسید  
از هم امان خود بر سیمین حلیت که چون بار در رخ گوش من سر برآید و بنیاد یکی از صاحب منصبان  
عرض کرد که صدای کلوله توپ پائین است که دشمن بسوی ما می آید از شرک فرمود که من ازین آواز لذت  
بردم و خوشترم بعد ازین آواز آواز الله ساز مرگان من بدین آواز خواهد شد در آن آواز صاحب

# شکست عساکر دانیمارک و محاصره شهر کوپنهاگ

منصبی که صدای کلور را تعریف میکرد و تیری بر شکم او بخورد و فی الفور افتاد و جان سپرد و شریل مستوجب  
 ترک صاحب منصب بود که کلور دیگر نیز ازین طرف بیضا و شریل بجای اینکه و امید بردار و با تمام خون  
 آن دو نفر جزا است که از سپاه دانیمارک باز ستدها ساعت حکم پوریش کرد چون لشکر  
 دانیمارک جرأت و همت سپاه سوید را بدیدند ساعت شکست خورد و جمله رو بهزیمیت  
 گذاشتند چون شریل شکست و هزیمت خشم را بدید همان ساعت بجاک افتاده بشکر و سپاس  
 برورد کار پاک پرداخت در مقابل آنکه در سفر اول نگذاشت که او از ظایفه خود خجالت بکشد و حکم  
 فرمود که لشکر روانه شده شهر کوپنهاگ بامی تخت ممالک دانیمارک را محاصره نماید و خود مکان  
 از دور مشخص نمود و بعضی ورود حکم فرمود که در اطراف شهر با ستیانا ساختند و از آنجا حکم ولایات  
 سکانی نوشت و چند فرزند اشکی جنگی روانه کرد که رفته بهر انفر سپاه سوید را که پیش از روانه شدن باخصا  
 ایشان حکم فرستاده بود سوار گشتی کرده و بیاورند اتفاقا آنروز از طالع شریل با موافق برزید و  
 کشتیها در یک شبانه روز از ممالک دانیمارک بسکافی رسید و سپاه را همراه برداشت مراجعت نمودند  
 در این مدت پادشاه دانیمارک در ولایات هوستن مشغول جنگ بود ایلی شهر کوپنهاگ را چشم از شریل  
 دو اندویم تر رسیده و از حملت و صعولت بیم و هراس بی نهایت برد و ایشان آه یافت چند  
 نفر معتبرین ملت را بخدمت او فرستاده که از سر تقصیر ایشان بگذرد و جنگ را موقوف فرموده ایشانرا  
 بحال خود بگذار در سولان فنی بخدمت شریل بیامند که او سواره در میان لشکر میگشت و احکام  
 بسر کردگان افواج فرستاده مراسم جنگ و کوشش و قواعد جمله و پورشس بران سپاه میداد  
 چون فرستاده های دولت دانیمارک را بدید ایشانرا بنزد خود طلبیده از قصد ایشان استفسار فرمود  
 ایشان جمله بجاک افتاده مطالب جویتس اسعوض شد شریل جواب ایشان فرمود من بشرطی از  
 نقل و بلاک و نوب غارت شهر کوپنهاگ دست میاشم که چهار صد هزار ..... پول دانیمارک  
 عووض خسران این سفر و مضرت و زیان این لشکر من بدید و عموم رعیت و کاششگان دولت  
 خویش را آغدغن نیاید که لایمه آذوقه و مالکولت و سایر احتیاج و ضروریات را بار دوی حاصل نقل کرده بفرستند  
 و وجه آنرا موافق قاعده باز ستانند اگر در انجام این دو فقره بکوشید ما نیز از تقصیرات و جرائم شما  
 چشم خواهیم پوشید و زیاده بر این بیان و خسران بملکت و پامی تخت شما نمیرسانیم و گرنه فردا صبح زود لشکر با تیرا  
 حکم جنگ خواهیم فرمود فرستاده گان ملت دانیمارک ناچار با انجام احکام شریل پرداختند و  
 تکلیفات او را با تمام قبول کردند و تخوا همیکه خواستند بود سر انجام کرده بخدمت وی میاورند و در هر

# آمدن ایلمچی خدمت شرک و وقوع مصالحه فیما بین دولت دانیمارک و دولت سوید

شهر قدغن کردند که هر قدر مصارف و مایحتاج در قوه داشته باشند بار دوی سماه سوید برده خرید و  
 فروخت نمایند شرک نیز صیغ اهل اردور احکم کرد که هر چه میخرند سخت وجه آزار و نمایند پس عین  
 بتصرف بگیرند مردم پای سخت دانیمارک فردای آنروز از ذخیره بی شمار و آذوقه بسیار بار دوی سوید  
 ریختند و صالحات سوید از ترس شرک و از دهم بحالی را بالمره موقوف کرده موافق قاعدیداد و سستند  
 مشغول شدند چون اهل شهر معامله مردم سوید را حسب خوابش خود راجع و ناقد دیدند بمعامله ایشان  
 راغب و میل گشتند و هر چه امتعه واقمشه که در بیوتات و دکا کین داشتند جمله را اصل و نقل اردو نمودند  
 شرک و از دهم درین بین کمال عدالت و عنایت نمودت ب مردم شهر مینمود و مردم شهر از لطف شرک  
 معامله و سوید این سویدیان بود های سیران و انتفاع بی پایان رسیدند لاجرم پادشاه دانیمارک  
 پس از اطلاع ازین احوالات در امور خود چنان حیران و متعجب گردید که از جزأت و رشادت شرک متعجب  
 و متحیر گردید که زبان گوینده و بیان نویسنده از بیان آن عاجز است زیرا که هیچ گونه حرکت  
 جزأت از کودکی در هیچ عهدی بطور نرسیده بود که بدین طریق او را در مملکت خود بیدخل و  
 مسلوب الاختیار سازد و از فرار یک در فصل اول نوشتیم مملکت دانیمارک نیز مانند مملکت سوید  
 در عهد قدیم آداب بوده بعد بر و ایام و شهور مراسم پادشاهی برقرار شد و رعیت مانند اسیران  
 بی اختیار پادشاه و دانیمارک این مطلب را درست فحیده بود که مردم در چه مرتبه باز داشتن خویش  
 راغب و مایلند لکن خواست کاری نماید که ارکان ملت بسر غیرت آید شاید که بدین جلیت دشمن  
 خویش را از پیش بردار و پس بحسب ممالک دانیمارک حکم فرستاد که هر کس بخواهد پیش خود بجنات  
 لشکر سوید اقدام کند او بهر جهت آزاد میباشد چنانکه پادشاهان سلف با مردم سلوک مینمودند باین  
 بد نظر آرزو خواریم کرد و نیز بکنیز ایلمچی نیز شرک و از دهم فرستاده اخبار جنگ نمود شرک جواب  
 ایلمچی دانیمارک فرمود که من سخت مسل جنگ نداشته ایچو چه منتقض استی فیما بین و اتین باضی  
 نبودم چون پادشاه دانیمارک اهتمام داشت که با من هر خواهی جنگ کند و او را تمام نماید من نیز مصمم  
 گشتم که پادشاه دانیمارک از آن صرافت بگردانم و خیال محال او با عیان دولت بفرمانم اکنون  
 آنچه بطلب خواهش خود تلافی کردم حال بخر خواستش پادشاه دانیمارک من خواستش بکندارم  
 اگر باز میل جنگ دارد بسیار خوب چند شهر دیگر از ممالک خود بتصرف من خواهد داد و اگر میل  
 بمصالحه دارد باز مضایقندارم ایلمچی دانیمارک فرمایشات شرک پادشاه دانیمارک نوشته او نیز تامل  
 بسیار در امور خود کرده دید که درین جنگ نفسی بخر ضرر و خیری بخر ضرر و سودی بخر زیان حاصلی بخر ضرر

بنان  
 سخت

در بیان منعت شرل و از دهم بجانب لیونی

منعت  
شرل بجانب  
لیونی

نخواهد بردن چاره خستبار مصالحه کرده بهام صلح قیام و بدین قرار مصالحه ذات البین انجام یافت که ممالک  
 بهوستن با لنگه در دست دوک بهوستن باشد و پادشاه دانمارک بسبب چوب با شجاد خل و تصرف نماید  
 و اخراجات و خساراتی که دوک بهوستن درین سفر کرده است دولت دانمارک بالتمام کار سازی کند و  
 دوستی دولتین برقرار شود شرل اگر درین بین مال گراف از دولت دانمارک بجهت خویشین میخواست  
 دولت مزبوره طاقت رد و منع در قوه نداشت لکن اسم و رسم را ترجیح داده نخواست که دول خارجه در باره  
 او توهم نمایند که شرل از راه طمع این جنگ کرده است با بکل شرل و از دهم در مدت چهل و پنج روز موافق  
 خواهش خود تلافی از دولت دانمارک در آورد و اسم بزرگی در ممالک دشمن بگذاشت دوباره بنامی دوستی  
 فیما بین دولتین محکم و استوار کرد و قانون موافقت و مصالحت بکسرتید و بعزم مراجعت درآمد در آن  
 هنگام خبر رسید که او کوست پادشاه پولند و پط کبیر امپراطور روس در دشمنی استیصال شرل و از دهم  
 اقامت کرده اند او کوست پادشاه پولند لشکرزنیاد بست لیونی فرستاده که شهر ریگا را تصرف نمایند  
 و پط کبیر با جمیعت کثیر شهرزنیاد را محاصره کرده است شرل بعد از استماع این اخبار مراجعت نمود  
 نمود بی تاخیر با جمیعتی که داشت و آنه لیونی شد بعد از دو روز در عرض راه خبر رسید که او کوست لشکر  
 خود را از خاک لیونی کسب کرده است از سپاه او کسی در اطراف شهر ریگانانده جمعا مراجعت نمود و تفصیل  
 این اجرائی آنکه او کوست چنین بکمان کرده بود که شرل در خاک دانمارک تمام خواهد شد و هرگز این بکمان  
 نداشت که شرل و از دهم دستخوار نموند از جهت میخواست که در آن میان دست و پائی بکند و تصرف  
 کردن شهر ریگا در نظر او بسیار آسان مینمود و در شهر مزبور جمیع قلیلی از سپاه سوید بود و سردار ایشان  
 جنرال البرنامی بود که بششاد سال از عمر او گذشت قوت حرکت کردن از جای خویش نداشت شرل  
 نیز مشغول جنگ دانمارک بوده بدینست که دیگر از ولایت سوید سپاه جدید با مداد او نخواهد آمد  
 با بکل او کوست بولایت لیونی لشکر کشید جنرال البرا چون پامی غیرت میان آن قوت جوانی معاودت  
 کرده مدتی که شرل در دانمارک مشغول جنگ بود او نیز در لیونی در برابر لشکر پولند ایستادگی کرد و از  
 بلان خود گذشت که بوجوب خاک انولست خود بتصرف خصمی باک نداد تا اینکه خبر فتوحات شرل  
 بممالک پولند رسید ازین اخبار چشم او کوست بر سر سیمه و از آمدن شرل بهر سید علی مذاکره با لشکر  
 داد که در آن صفحات توقف نگذرد و بتخیل مراجعت نمایند بعضی از مورخین که جانب او کوست را مراعات  
 کرده اند بدینقرار نوشته اند که او کوست دست از شهر ریگا برداشت که سبب اینک آن اوقات گرمی از  
 تجارت دول خارجه در آنجا بود و ایشان بجهت او کوست عرض کردند که اگر درین صفحات جنگ بشود ضرر و خسارت



بسیار با خواهد ریخته و کوست بخت دوستی اول خارجه دست از شهر یکا برداشت ولی حقیقت و صراحت این حکایت بما معلوم نیست اینقدر میدانیم که بعضی ورود خبر فتوحات شرل پولند حکم از جانب او کوست بلشکر خویش رسید که بدون درنگ مراجعت نمایند شرل و از دهم بعد از شنیدن این خبر از خیال یکا افتاده خواست که نسبت زوا برود و لهذا چند روز در منزلی که این خبر باور رسید توقف نمود و تا آنکه لشکر و سامان حشرونش بیدیکه روز پیش از روانه شدن جمیع بزرگان دولتخواه و سران سپاه را نزد خود طلبید و فرمود اگر چه او کوست در حق ما بدی کرد و حرکتی که از او سر زده بجرکات مردان نماید زیرا که بی حجت و بی سبب جمیع دول را با ما دشمن نمود ولی اکنون که از جنگ ما که نجات میجواید که بعد از این کاری نماید ما تیرکار او را بعد از این میگذاریم الا آن دولت روسیه را در پیش از این که با تحریک و تمهید کوست بخت ما اقدام کرده ما تیر این اوقات لشکر خود را بست ایشان میگردانیم اگر خداوند عالم بخواهد و دستخیز کردیم بعد از آن انشاء الله بخدمت او کوست خواهیم رسید آنچه او میخواست که در حق ما نماید نتوانست که خواست خدا شال حال ما باشد آنچه میخواهیم در باره او بنماییم جمیع بزرگان لشکر فرمایشات او را تصدیق کردند و تحسین نمودند فردای آنروز روانه زوا گشتند سپاهیکه درین سفر در رکاب شرل روانه شد به جهت بیست هزار نفر بودند و سپاه نظر گیر که در اطراف شهر زوا داشت هشتاد هزار بودند ازین بکف فخر معلوم میشود که جرأت شرل و از دهم سیم مرتبه بود با بچه شرل در اوایل زمستان از خاک دانیمارک راه دریا روانه گشت و در ماه دوم زمستان وارد خاک لیونی گردید آن اوقات سرمایه مرتبه شدت داشت که آن بیست هزار نفر را تیر نتوانست همراه خود بردارد در هر منزلی لشکر خویش را تخفیف میداد و در شهرهای عرض راه از سپاه خود میکزاشت وقتی که وارد یک منزلی شهر زوا شد به جهت بیست هزار سپاه همراه داشت چون لشکر روس از ورود سپاه سوید اطلاع یافت بقدر امکان امورش که با از مضبوط نمودند در نیم فرسخی شهر زوا بیست هزار نفر از طایفه سترلیس که سپاه غیر نظام روسیه بود توقف داشتند و بانگ فاصله ازین بیست هزار نفر پنجاه لشکر نظام تیر با وضاع تمام گذاشته بودند و در همه عرض راه قلعه و باستان ساخته بودند تا لشکر سوید را پیش آمدن مسیر نشود شرل و از دهم با آن بیست هزار نفر لشکری که داشت بخت برنج فوج سپاه نظام روسیه فرود بدون درنگ با ایشان بنیاد جنگ بنهاد لشکر روس چون خبر از عدت خصم بود لهذا سپاه سوید را بیشتر و قوی تر از خود کمان کرده بعد از حمله چند بنای کر سخن اگذاشتند شرل و از دهم چون پریشانی لشکر دشمن را ملاحظه کرد جرأت ورزید و سبقت نمود و بر سر بیست هزار نفر سپاه سترلیس حکم پیورش فرمود و بجز در رسیدن شکست فاشش بر او ایشان هر چه اوضاع داشتند جمله را بلشکر سوید گذاشتند

توجه  
شرل بطرف  
زوا

دربیان شکست عساکر روسیه و انجام کار ایشان

و فرار حشمتار کردند و بنزیت ایشان باعث اعتناش بقیه سپاه روس شد طایفه سترلیس مردم بی نظاک  
 عادت داشته از نظام و تدابیر نظر کسب ناراضی و متنظر بودند بعد از آنکه از پیش لشکر شرل کرینیه وارد اردو  
 روسیه گشتند چنان هرزگی کردند که سرگردان دشمن را فراموش کردند بفرغ غایب و دفع آن نفاق معناد  
 در بین آن آشوب چند نفر سر کرده و صاحب منصب از حیات خود مسلوب شد شرل در بین آن غشاک  
 وارد اردوی روسیه گشت با وجودیکه لشکر او مانده و حسته بودند و قوت حرکت نداشتند و از شدت  
 سرما دست و پای ایشان از بسجود توانائی نبود از پریشانی اوضاع لشکر روسیه اطلاع یافته با آن احوال  
 بنامی قتال گذاشت اتفاقاً چهار روز چنان برف و باد می آمد که در آن ولایات نیز که دایم الاوقات برف  
 و بارش است چنین هوای سخت کم اتفاق می افتاد این باد و برف نیز همواره از پشت سپاه سوید بوده  
 ایشان را یاری نممود و از همه چیز بیشتر موجب شکست روسیه گردید در اردوی روسیه مردم همه کمر را از  
 چهار قدمی نمیدیدند و نمی فهمیدند که دشمن در کدام سمت است تا بان طرف توپ و تفنگ خالی نمایند  
 با وجود این سه ساعت تمام جنگ کردند بالاخره هشتاد هزار نفر جمعیت روس از مقابل هشت  
 هزار نفر لشکر سوید بریت کرده شکست فاش خوردند تفصیل این احوال آنکه بعد از شکست خوردن  
 لشکر روس بقدر چهار هزار نفر از سپاه سوید در کاب شرل نیزه پیش کرده لشکر روس را تعاقب  
 نموده بسیاری از ایشان گشتند و نزدیک بچهل هزار نفر میخواستند از روی بل گذشته خود را بان سمت  
 رودخانه زوارسانیده از دشمن خلاصی یابند بل هر روز بسنگینی و زور این از دو حامی تاب نیاورده خراب شد  
 و اکثری از ایشان در میان رودخانه تلف گشتند و از جای نیکر خلاصی نمیدیدند چند نفر سردار معتبر همراه دو ک  
 و کردی که سر کرده جمیع لشکر روسیه باشد برضای خود تسلیم کردند شرل و از دهم نهایت نجات اتفاق  
 با ایشان نمود پس حکم کرد که اسلحه جنگ از ایشان گرفته ایشان را مقرر کرد و با لطف خود اطمینان داد و امید  
 وار نمود و سرگردان صاحب منصبان انگاه داشت و جنگ هنوز تمام نشده بود یکی از سرگردان روس که  
 بنام رالده نام داشت با چند فوج بقیه لشکر هنوز جنگ میکرد شرل چون خود را خسته دید و خواب و لشکر  
 خویش را در وماندگی و اضطراب یافت دو ساعت از شب گذشته حکم کرد که طبل بازگشت زدند  
 و طرفین دست از جنگ باز کشیدند و سپاه را در جای اردوی روسیه با سرتراحت مامور فرمود که چند  
 ساعتی آرام بگیرند و خود با لاپوشی بکشیده در روی برف که چهار ساعت بجا آید چون صبح شد  
 و چشم اطراف بیدار از خوابگاه خویش برخاست و سپاه خود را جمع نمود و بجزم قتال و اسیر بقیه خصم  
 سبقت و مبادرت فرمود و بکوفتن طبل جنگ مثال داد بعد از یک ساعت جنگ سر کرده روس از

فتح و غلبه خود مایوس شد و خویشین را در شدر حیرت یافت مجبور گشته صاحب منصبی نزد شرک  
 فرستاده است دعا کرده که از تقصیر او گذشته او را با بقیه لشکر روس بنوگری خود قبول نماید شرک  
 دوازدهم است دعای او را قبول کرد و ایشانرا ازینبار داد سر کرده مزبور با افواج خویش بخدمت شرک بیاید  
 موافق قانون نظام با فراد اجناد خود حکم داد که جمله سر برهنه از حضور شرک گذشته جمیع اسلحه و بید قتای  
 خویش را پیش او بر زمین بگذارند چون شرک بدانگونه اطاعت و انقیاد از ایشان بدید از سر تقصیر ایشان  
 بگذشت و صاحبان منصب را نگذاشته باقی لشکر امر محض فرمود لاجرم جنگ نزوا مدت سه روز  
 طول کشید از سپاه سوید بهر جهت هزار نفر گشته نشد اما درست معلوم نگردید که از روسیه چند نفر  
 گشته شد از قراریکه مؤرخین سوید نوشته اند بجهت هزار نفر بود تا مؤرخین روس چه گویند ولی در  
 نظر او روپاین هشتاد هزار جمله کلی تلف شدند زیرا که اسانیکه از هنگامه جنگ نزوا خلاصی یافتند درین  
 راهها از سختی سرمای چیزی که سنگی بپاک شدند تو پخته و قورخانه و سایر اوضاع سپاه روسیه  
 بتصرف لشکر شرک درآمد فرزدامی آنروز شرک دوازدهم باشوکت و حثمت تمام داخل شهر نزوا گردید و  
 التفات زیاد مردم شهر فرمود و حقوق و حمیت ایشانرا یکیک بستود که بی غیرتی نگزیده بقدر امکان در حمام  
 محاصره اهتمام نمودند و اوام کردند لشکر که در شهر مزبور بود همه را با اندازه شأن نشان داد و بقدر مراتب  
 صاحب مناصب فرمود و همانروز شمشیرهای صاحب منصبان روسیه را با ایشان دگرد و بی  
 اوضاعی ایشانرا ملاحظه کرده بهر کدام التفات کرده و انعام فرمود از برای دوکت دگر وی هزار تومان  
 وجه نقد فرستاد و بهر یکی از چهار الهه پانصد تومان بدو در مدت توقف خود در شهر مزبور با آنها چنان  
 رفتار نمود که بطر کبیر را فراموشش کرده جمله بمقام خدمتگذار می درآمدند و وقتی که خبر جنگ نزوا بطر کبیر  
 رسید بسیار پریشان گشت ولیکن بروی بزرگواری خود دنیا ورده باندیشه تلافی و خیال  
 اهتمام بیفتاد و خواست با چهل هزار نفر سپاه نظام و غیر نظام که همراه داشت بمقالت لشکر سوید  
 قیام نماید لکن قانون حرم و احتیاط را از دست نداده با چهل هزار نفر از آن جنگ پر خطر کناره جست  
 و اعراض نمود مصمم شد که نکست با پادشاه پولند بدوستی و اتحاد اتفاق کند پس با بطینان بجای اقدام  
 کند لهذا کاغذی باو گوست نوشته خواشش کرد که جانی را معین نماید که در اینجا هم دیگر ملاقات کرده  
 قراری در میان بگذارد تا اینکه دولت سوید خاصه شرک از میان بردارند چون او گوست پادشاه  
 پولند از خارج مزاج شرک استنباط نموده تمنعی را دریافت کرده بود که شرک دوازدهم از تقصیر او  
 نگذشته عداوت او را بیرون از دل نخواهد کرد و بعد از نشنیدن خبر او خواهد آورد ناچار دوستی

# شرح احوالات شمرل دوازدهم

پطرانستار کرده خود را مرو بندد تا شاید دست شمرل خلاص شود لهذا در جواب کاغذ پطرانستار عرض نمود خوش منضمی  
 نوشت و فرمایش او را قبول کرده قرار شد که همه یکبار در ممالک لیستانی در شهر پترانستار بنشینند پطرانستار  
 تا خبر روانه شهر مزبور شد و در آنجا مدت پانزده روز توقف نموده لوازم دوستی ذات البین و قرار  
 کارزار طرفین ادا دند او کوست سوگند یاد کرد که مادام الحیات خلاص کیش دولت روسیه باشد و پنجاه  
 هزار نفر لشکر از دولت ژرمانی گرایه کرده لشکر نظام و تربیت یافته بروسیه روانه نماید که در خدمت پطر  
 بمقالت شمرل پردازند و پطرانستار وعده کرد که از روسیه پنجاه هزار نفر سپاه نظام نزد او کوست بفرستد که  
 بمواریه در پوزنان بوده او کوست را اطاعت کنند و هنگام ضرورت او را امداد نمایند علاوه بر این  
 پطرانستار وعده کرد که در مدت دو سال چهار کرو و یکدال با او کوست بدهد که از برای چه نقد معطل نداشتند  
 خود را از پیش بر او کوست بچین و دوستی احتیاج داشت زیرا که خود از اولاد پادشاهان ساکس بوده ملت پولند  
 او را دوست میداشت و میل و رغبت او را اطاعت نمیکرد و خاصه ولایت پولند که همیشه مملکت آنرا بود  
 او کوست میخواست آزادی را از آنجا بردارد لهذا آنچه پطرانستار خواهش کرد بدون حرف قبول نمود از طرفین سوگند یاد  
 کردند که بیکدیگر خلاف ننمایند پطرانستار بعد از پانزده روز توقف از آنجا بروسیه مراجعت نمود که رفته و وعده  
 خودش را عمل نماید این احوالات را بنسبیک شمرل در شهر مزبور بود و تفصیل شنیده بفرمود که انشاء الله نمیکند  
 که مکتون ضمیر او کوست و پطرانستار وقوع یا بد با بجای شمرل و از دهم بعد از شنیدن این اخبار تحمیل تمام  
 سواران لشکر انجام داد و مدت تدارک سپاه از برای شمرل یاده از دو سه ساعت طولانگشت زیرا که  
 لشکر سویدر زیر اطاعت شمرل بودند بجز همان خشک که سدر مق باشد توقع زیاد از وی نمیکردند چند  
 نگذشت که بیست هزار نفر لشکر حاضر کرده روانه شد و در اوایل بهار وارد شهر ریگا که او کوست بیشتر اشهر  
 محاصره کرده بود کردید در روز و روز و شهر ریگا جنرال البر که خدمت بسیار کرده ممالک لیونی را از دست  
 سپاه پولند خلاص کرده بود شمرل با نهایت جلال پیشواز نمود و استقبال کرد شمرل بجز دیدن جنرال  
 البر از میان لشکر جدا شد و با سب خود رکاب زد چون نزدیک وی رسید او را در بر کشید و از دور جنرال  
 او بسوسید و التفات بسیار بدین مرد پیر فرمود و غیرت و حمیت او را بستود چنانکه گروه سرگردگان  
 بدانگونه نوازش و احسان منجبت و حیران ماندند بعد فرمود که انشاء الله من میروم و ملافی زحمت شمار  
 از او کوست در می آورم نهایت بیرونی بود که ترا باین سخن بجزمت و حرارت انداختند لاجرم  
 شمرل در شهر مزبور زیاده از چهار روز نگذشت و توقف نکرده روانه پولند شد او کوست از ورود شمرل آگاه شده  
 عساکرنا محصور بیست و هشت لیونی مأمور کرد که کنار رودخانه دویار را محافظت نمایند و نگذارند که لشکر شمرل



# وقوع محاربه سپاهین عساکر سوید و لشکر دانیمارک

از رودخانه مزبور بگذرد لشکر بولند که اکثرشان ساکونی بود و در حکم بنارال سستو و پاتکول بودند  
با بچه شران و از همه با جمعیت خویش وارد کنار رودخانه گردید جمعیت سپاه پولند را ملاحظه کرد و دید  
که اگر بی تاثر حرکت نماید آدم بسیار تلف خواهد شد پس چند روز در آنجا توقف نموده حکم کرد که کشتیها  
کوچک ساختند و تدبیر غری در ترکیب آن کشتیها نمود چو بهای اطراف پشتیبان کشتی همچنان قرار دادند  
که هنگام ضرورت حرکت میکنند مانند روسی با لایو پائین میرفتند تا اینکه تینج شرل بسیار بکار آمد هر وقت  
میخواستند بالا کرد و سپاه را از تیر تفنگ و غیره محافظت میکردند و وقتیکه میخواستند که لشکر از کشتیها  
بیاید آنچه بسیار پائین می آوردند کشتیها مانند تل میشدند و سپاه در کمال احتیاط از کشتی بیرون می آمدند با بچه بعد  
از ساختن کشتیها حکم فرمود که گاه بسیار آورده در کنار رودخانه بسوزانند تا اینکه دود گاه بدشمن از مشاهده  
تدبیرات او مانع آید روزیکه میخواست سپاه خویش را با طرف رودخانه بگذرانند دود گاه چون ابری شده  
چنان رؤی رودخانه را گرفت که از آن سمت رودخانه بیسوی چو مرنی نمیشد که درین طرف چه میکنند در میان  
دو دو جمع لشکر داخل کشتیها کرده حکم فرمود که در میان کشتیها نیز گاه بسوزانند تا اینکه دود بریده نشود و اینکه  
سپاه خویش را از رودخانه بگذرانند لشکر بولند بیچگونه از عمل سپاه سوید مطلع نشدند تا بدفع ایشان در آید  
تا اینکه لشکر بالمره از کشتیها بیرون آمد و باد دود گاه را پراکنده کرد ایشان از کشتی سپاه سوید خبردار  
گشتند و بنای جنگ گذاشتند و بدینقرار آتش کارزار در میان دو لشکر مشتعل گردید که نخست چهارال سستو با  
سپاه سواره دانیمارک سرعت تمام بر لشکر شرل برنجیت و در حمله اول چنان زور بلشکر سوید آوردند که نصف  
ایشان روگردان شدند بنای کرختن گذاشت و اندکی ماند که لشکر سوید بالمره شکست خورد که شرل خود را با  
لشکر رسانده سپاه پراکنده خویش را جمع نمود و دوباره بی غیرت آورد تا اینکه حمله و یورش بدشمن بیرون  
با بچه مدت یکساعت و نیم از طرفین جنگ کردند سر کرده دانیمارک چون خصم را از خود قوی تر دید تا بیاورد  
لشکر خویش را از آن محاطه باز پس کشید و در دو فرسخی دریا منزل نمود فریادی آنروز از طرفین دلیران خون شام  
بیمارزت یکدیگر قیام نموده دو ساعت پیش از ظهر تا غروب آفتاب بجنگ پرداختند و در آن گیر و دار  
مردم بسیار از طرفین تلف گردید هنگام غروب سپاه دانیمارک را طاقت مقاومت نماند و بی اختیار  
بنای فرار کردند و از پیش خصم بگریختند شران و از همه بعد ازین فتح جمیع ممالک گورلند را که در آن هنگام در تصرف  
دولت پولند بود مسخر نمود پس سپاه خویش بمالک لیستانی برده بدون اینکه با کسی جنگ نماید با تفنگی  
بستی خالی نماید و در شهر مرزن شد این همان شهر است که بطر کیر و او کوست در آنجا با هم ملاقات کرده شرط  
بستند و عهدنامه نوشتند که شران را تمام نمایند بعد از ورود این شهر روزی در همان عمارتیکه پادشاه روسیه پولند

وروشل  
شهر مرزن

با هم نشسته و عهد بسته بودند همار میخورد یکی از صاحب منصبان عرض کرد که این خانه همان خانه است که دو پادشاه  
 در اینجا دوست شدند که دولت شمارا تمام نمایند شرل در جواب فرمود که آن دو پادشاه درین عمارت نشسته  
 و در خیال خرابی من با عشرت و شادی عهد بستند الحمد لله خوش گذرانی ما در اینجا خیال نیست اول خصم  
 تمام کنیم بعد خوش میگذرانیم توی زمین همین نوشته اند که شرل از بهار تروز بفرم معزول کردن او کوست افتاد  
 آنوقت خیال شرل آن بود که گوشمالی با ایشان داده مراجعت کند سخن صاحب منصب بجدی او را تا شیر کرد که  
 بعد از آن تا خیر جایز نداشته معصم شد که او کوست را از سلطنت معزول نماید و انجمنی را بر او بفرماند که پادشاه  
 و مال خیانت بی حجت و بی سبب چیست او کوست از قرار که مگر توی شستم از طایفه پادشاهان ساکن بوده  
 اهل پولند او را دوست نیداشتند ازین جهت شرل که بهر جانی که میرفت مردم او را با جان و دل تسکین کرده  
 از او کوست دست میکشیدند و اکثری از ولایات پولند نیز از دور روگردان شده بودند او کوست اوضاع خوشتر  
 اینگونه دید کار خود هر اس و قشودش نموده خواست بجای بی دل شرل بدست آورد سخت تدبیر کرد که المیچی  
 جانب خود بفرستند بعد از پیشه کرد که شاید شرل قبول نکند و امور او پریشان و مختل گردد بعد از تدبیرهای  
 بسیار رای او باین قرار گرفت که گوانیکسات تمام کونکس را که یکی از نهنگهای معتبر ممالک پولند و بسیار عاقل و  
 خردمند بود و در حسن و جمال مشهور آفاق بود و اخلاص زیاد با او کوست داشت او را روانه خدمت شرل  
 نماید که شاید بسبب حسن و ملاحظت با شرل مربوط شود و با غنچ و دلایل او را بحال آورده فیما بین ایشان دوستی  
 و لهت پیام دهد کونکس بحکم او کوست روانه لیستانی شده خود را بنزد پسر و زرشل رسانیده از او  
 خواهش کرد که او را بخدمت شرل برد کونکس امر از مشاهده کمال ملاحظه جمال و تعجب کرده همان ساعت بخواست  
 شرل بنشیند معروض داشت که او کوست از برای شما معشوقه غریبی فرستاده که اگر روی بیاموی برای او راه  
 بینید دوستی او مایل شده خواهش او کوست را قبول خواهید فرمود و آنرا تقصیرات او خواهد گذشت شرل  
 ازین جواب تا صواب تغییر و عتاب کرده فرمود افسوس بخورم که مانند تو وزیر عاقل چرا قیاحت مکالمت نفع  
 در پیش من بجایرت سخنان هرزه و بیوده اقدام کند اگر کسی دیگر بجای تو میشد بتلای غضب و متوجب سیاست  
 میکردم ولی اینگونه جهالت ترا بخدمت و صداقت تو بخشیدم کونکس پیر از کفنه خود پشیمان شد و او را حضور  
 شرل بیرون آید پیش کونکس آدم فرستاد و پیغام داد که دیدن شرل از برای او ممکن و میسر نخواهد شد  
 کونکس از بسکه بحسن خود مغرور بود ازین سخن پروا ننمود و در پیش خویش گفت که در جانی شرل و چهار شوم ناچار  
 دل از دست می خواهد بود بعد از پیغام پسر چند روز دیگر توقف کرده طالب شد که اقلای که فعه شرل او دیده  
 خود را برو بنماید اتفاقاً دور از بعد ازین ماجرا سوار شد کونکس ترا آنچه در قوه داشت خویشتر را بسیار است

و سوار کالسکه گردیده قدغن کرد که کالسکه او را بسیاره تماشا در راه شران نگاه دارند چون شران زد و رسید شد کونش از کالسکه  
 پائین آمده با استاد تا اینکه شران بر رسید و او را بدقت نظر کرده بشناخت محفل نشسته بی سوال و جواب  
 سرعت و شتاب سب خود را رکاب زد و از آنجا گذشت کونش بالمره بایوسس شده فردای آن روز جرات  
 نمود و پیش از روانه شدن عریضه خدمت شران نوشت بدین مضمون که من جرات شمارا پیش ازین میدنم  
 کسیکه چون دول انبار کن و پولند و سوس را فتح میکنند از حال کینه زن نیستند حال که ترسیدی خدا  
 حافظ بعد از مراجعت کونش او کوست از دوستی شران بالمره بایوسس شده خواست که دل ارکان  
 ملت را بدست آورد شاید باستعانت ایشان ری می بکنند لهذا جمیع و کلا و بزرگان ملت را نزد خود طلبید  
 ایشان گفت که من هر چه باشم باز پادشاه شما هستم امروز برای اسم پولند بسیار ننگ میباشد که بچه مانند  
 شران تصدق شمنی بمملکت پولند باید و شما بحر فضا و اطاعت نمائید و از پادشاه خود دست بکشید هرگاه شما  
 مرا اطاعت و دستگیری نمائید دشمنی بولت از ولایت خود بیرون خواهیم کرد و الا من جواب صحیح بدهید  
 تا اینکه من بفرستم از ولایات ساکس شکر بیاید و جواب خصم بایدم چون سبب بخش اهل پولند از او کوست  
 همین فقره بود که ملت میخواست که از وطن خود جمعیت زیاد آورد و روز خود را زیاد نماید و بعد بر چه دلش بخواهد  
 در ولایت پولند پیش میرد بزرگان ملت در جواب او گفتند که ما تا حال انستیم که خیال شران عیبت  
 میخواهیم که از جانب ملت و عدالتخانه چند نفر نزد او بفرستیم و مقصود او را دریافت نمائیم و او را بدستی  
 و مصاحبه تکلیف کنیم بعد از آنکه دوستی فیما بین ما سرنگرفت آنوقت از هر جا که بخواهیم لشکر بیاورد خود می آوریم  
 پس قرار شد که یک نفر از گسان معتبر او کوست را نزد شران و از دهم بفرستند و مشخص کنند که کی در کجا ایستند  
 ملت خدمت ایشان بیاید یک نفر از پیشخدمتان او کوست را باین خدمت مامور و روانه لیستانی کرد تا از آن  
 انطرف شران و از دهم مملکت لیستانی را مال خود دانسته حکم کرده بود که بدون پاسا پوروت یعنی کاغذ ولایت  
 سویدا حدی انگذارند که از سر حد بگذرد پیشخدمت او کوست در چین ورود بان سر حد خواسته بود که بزور  
 خود بدون مرخصی از آنجا بگذرد سر حداران او را گرفته بخصم شران آوردند شران و از دهم حکم کرد که او را مجبور  
 کنند و کاغذی با او کوست نوشت که من بعد حیدر از جانب خود بسوی ما سفرست که هر کس از جانب تو بیاید  
 این طور خواهیم کرد اگر کسی بجهت مهمی نزد من بیاید میباید که فرستاده ملت باشد زیرا که من از روزیکه پا  
 بمملکت پولند گذاشته ام ترا از پادشاهی معزول کرده ام بایستی چه امور ولایت را داخل و تصرف  
 کنی بزرگان ملت از استماع این خبر در ظاهر بایوسس در باطن خوشحال گشته قرار دادند که چهار نفر از معینین  
 عدالتخانه بروند اگر ممکن باشد دوستی امر قرار نمایند شران بعد از گرفتن و حبس کردن پیشخدمت او کوست

آمدن کلای ملت پولند خدمت شرع و از دهم

خند روز دیگر در لیستانی مانده خواست روانه وارثومی پای تخت پولند بشوند که درین فرستادگان طایفه  
 پولک رسیده و یکروز بود شان مانده اعیان دولت شرع انجام دادند که چون ایشان سولان ملت  
 میباشند احترام ملت را منظور داشته قدغن بفرمایند که کالسکهای ولتی و بزرگان لشکر با استقبال ایشان  
 بروند و ایشانرا بجزت و احترام وارد و نماید شرع و از دهم در جواب ایشان فرمود که من مرد سر بازی هستم  
 مرا با استقبال کردن کالسکه فرستادن چه کار است هر گاه بیدین دلیل دارند تشریف بیاورند بسیار خوب  
 و الا خود بداند فرستادگان ملت بعد از شنیدن این جواب تا چاره از توقع خود گذشته با اوضاعی که داشتند  
 بخدمت شرع بیامند شرع در میان چادر خود بود و چادر چندان فرسش و اوضاع دیگر نداشت و خوشیستن  
 لباس صحاللات پوشیده فرستادگان ملت پولند چنان می پنداشتند که چون اوضاع پادشاهان دیگر طلال  
 دستکاه سلطنت در او مشاهده خواهند کرد و وقتیکه داخل چادر شدند و آنگونه سادگی و بی اوضاعی را  
 بیدند شرع انشا حستند و چنان تصور کردند که او صاحب منصب است تا اینکه شرع از ایشان پرسید  
 که از برای چه کار آمده اید آنوقت او را شناخته تعظیم کردند و معروض داشتند که ما از جانب ملت بخدمت پادشاه  
 آمده ایم استدعا داریم که دعوت ما را قرین اجابت فرموده دوستی و لیتین را برقرار فرمایند شرع جواب  
 ایشان گفت که دوستی ما بسته بر این است که میاید او کوست معزول شود و هر کس که از من سلطنت بقول بگیرم  
 در مملکت شما پادشاه باشد و بعد از آن دوستی ما برقرار نخواهد شد و شما ما مانند طایفه خود دانسته محبت خواهم  
 نمود اگر چه این خواهش شرع عین مدعای سولان ملت بود لکن طایفه نیتوانستند که چنین حکمی از جانب  
 دشمن قبول نمایند زیرا که این مدعای از برای ملت پولک در صغیر روزگار باقی میماند ازین سبب در آن مجلس  
 حکم شرع را قبول نکردند ساکت گشتند هنگامیکه مرض میشد شرع فرمود که میدانم امروز تکلیف مرا قبول نمی  
 کنید و خجالت می کشید لکن در پامی تخت جامی خجالت نخواهد ماند و اجرامی حکم من در اینجا مجبوری خواهد  
 شد بعد از مراجعت ایلیچان او کوست یک مجلس دیگر بر پا کرد و بازار بزرگان ملت خواهش نمود که بگذارند از  
 ساکس لشکر بیاید تا شرع از مملکت بیرون کند ملت باز قبول نکرد و بالاخره امر او کوست بجائی رسید که خود  
 در خفیه حکمی بولایت خویش نوشت که دو از ده هزار نفر لشکر بفرستد در پیش خویش اندیشه کرد که پس از رسیدن  
 سپاه ساکس خالی از دو وجه نیست یا فتح خواهد کرد و یا شکست خواهد خورد در صورت فتح و ظفر کسی با و یکبار صورت  
 او جرات بحث نیماند که چرایی حکم عدالتیانه از خارج بولایت جمعیت آوردی اگر شکست بخورد کار از آن  
 بدتر نخواهد شد که بود غایت مافی الباب ذهاب سلطنت و فقدان حکومت است که بالفعل عبار عزل  
 رختار او نشسته و پادشاهی از دستش رفته بود شرع از خیالات او کوست اطلاع یافته خواست پیش از ورود



لشکر ساکون بدفع او بردارند از بعد از تمجیل تمام با تمام کار او قیام کرده با جنود نامحصور روانه کشته وارثوی  
 وارثوی پایتخت پولند گردید او کوست چون از ورود شرل خبر شد از مددی از پیش طرف نیافت و چاره  
 نخواست مگر اینکه پایتخت را گذاشته بگریخت شرل بی آنکه یک تفنگ خالی کند داخل پایتخت شد و چند  
 روز در آنجا ماند که امور سپاه خویش را مضبوط نماید بعد از آن او کوست را تعاقب کرده نام او را از صفحه  
 روزگار محو کند درین اوقات دو از ده هزار نفر لشکر ساکون وارد شد او کوست بعد از اطلاع از ورود جنود ساکون  
 خویشترن را بر سرعت تمام میان آنجی رسانید و ایشانرا همراه خود بشهر کرکوی برد چندمی از بزرگان پولند  
 چون از ورود آن لشکر مستحضر اندیشه کردند که مباد او کوست این دفعه کار خویش را برزور سپاه ساکون  
 از پیش برد بعد از آن ایشان مبادرت نمایند اتفاقاً تون حرم و حتماً طر امراعات کرده بخدمت او کوست  
 بیامند و انقیاد و اطاعت او را بر ذمت خویش قبول کردند و متعهد و قسم شدند که مادام الحیات از خدمت او  
 دست نکشند اطاعت آن چند نفر مردم معتبر بودند باعث شد که او کوست در آن اشاد و از ده هزار نفر از  
 اهل پولند سپاه جمع کرد که دفعه دوم نیز با شرل رو برو شود شاید که دوباره مالک سلطنت پولند گردد و شرل  
 ازین گزارشات مطلع شد و بدون درنگ از شهر وارثوی روانه میدان جنگ شد او کوست نیز بعزم اطلاع  
 خصم از آن سوی درآمد در قرب شهر کلیسوی فیا مین کرکوی و وارثوی تلاقی فریقین واقع شد در چهار روز از طرفین  
 آتش فعالی شتعال یافت شرل و از دهم به جهت دو از ده هزار سپاه همراه داشت در حمله اول  
 و چهار فرج او کوست جلالت و برزیده بشکست توپخانه مبادرت کردند سپاه شرل از حمله ایشان صدمه خورده  
 اندکی ماند که پراکنده و پریشان شوند از آنجمله دو ک بولستن که از خانواده بولستن و خویش سردار شرل بود و جوانی  
 رتاد و عقل و فراست شهرت داشت و شرل اطمینان تمام و اعتبار بسیار بر او بود و در اول جنگ کلونه  
 توپ خصم بر شکست خورده نصف بدن او را برد شرل و از دهم از هلاک او زیاده از حد اندوهناک شد و از مرگ او  
 بغایت دلشکست و غصه بسیار بروی وی نمود با لاجرم طاقت نیاورده بگریست و بسنگام گریست  
 پیش آورده چشم خویش را بپوشید که کسی نغمه سرداران شرل که در آن روز همراه بودند نوشته اند که در هیچ وقت  
 شرل را چون روزگشته شدن دو ک بولستن در کسرت و تغییر ندیدیم بعد از گریه دست بسیم کشیده بر جلو لشکر  
 افتاد با وجود آنکه از توپخانه دشمن کلونه توپ مانند باران میبارید نگاه نکرده در یک حلقه چنان زور با لشکر  
 او کوست آورد که جمله دست و پا را کم کرده بنامی گریختن گذاشته سپاه او کوست هر چه اسباب و اوضاع و  
 احوال انتقال داشت همان روز بتصرف لشکر شرل درآمد شرل و از دهم دیگر در آنجا با کشت جایز ندانسته  
 از کلیسور روانه شده مصمم شد که شهر کرکوی را نیز از دست او کوست باز ستاند تا اینکه از برای او در هیچ جای پای

شده

ورود شرف و ازدوم بجمارت شاهی و تسخیر بلد و کراکوی

باقی ماند چون بدروازه شهر کراکوی رسید دروازه های شهر بسته دیده غضبناک گشت از غایت تغیر از سپاه  
 و جمعیت خود سبقت کرده فریشتن بر ابدروازه رسانید لشکر نیز از پشت سر او رسیده دروازه ها بشکستند و بزود  
 خود داخل شهر گشتند اسم شرف هم اهل بی بودند و سپاه ساکن با حیان ترسانیده بود که احدی از ایشان جرأت  
 نکرد که جنگ را اقدام نماید یا تفکیک غالی کند شرف نیز با کسانی که جنگ نیکو دند جنگ را نکت دانسته بر سپاه خود  
 حکم داد که در مقابل مساپله گشتند و در جلال جمال نماینده و نیز حکم کرد که بقیه عسکراو کوست را باز نور چوب داخل  
 از آن نمایند سپاه شرف حسب الحکم ایشانرا بضرر تازیانه و چوب پیش کرده داخل ارک نمودند در دم دروازه  
 ارک دو عراده توپ حاضر و آماده گذاشته بودند و صاحب منصبی با چند نفر توپچی شریف در دست در بالای  
 سر توپها ایستاده بود که در وقت رسیدن شرف توپها را آتش بزند شرف خبرنداشته بگدغه خود را در دم  
 دروازه برد بان توپها دید و از آن احوال بیخبر رسید ولی تا آن سیران صاحب منصب برید و بجلوت  
 تمام سیلی بصورت او هشنا کرد چنانکه صاحب منصب بهوش افتاد شرف بدون تا آن فستیل از دست  
 وی گرفته خاموش کرد توپچیان دیگر از جلادیت شرف بر سرس کردند و بجز اطاعت در صیانت جان خود چاره  
 نیافته جمله پامی اوقاتند و بحکم او تسلیم شدند و از وی بیزار خواستند شرف چون ایشانرا سکار خود دید زینجا  
 داد و از تقصیر ایشان گذشت پس دست صاحب منصب منور را گرفته او را بحال آورد و دلداری داده  
 او را همراه خود داخل ارک نمود او کوست بعد از شکست خوردن از کلیه فرار کرده درین شهر آرام و قرار گرفته بود  
 چو ورود شرف ابدن شهر بشنید شهر گذاشت و بگریخت شرف کمال جلال بجمارت پادشاهی داخل گشته  
 بشهر صاحب شد اکابر و اعظم آن شهر فوج فوج بخدمت شرف میامند و بتعمیل استمان او سپردا گفتند و  
 کلید دروازه را تسلیم کردند شرف دو روز دیگر در شهر کراکوی ماند و لازمه مدارک و ضرورتات در شهر منور برید  
 و بیای مدارک سفر و انضباط امور شکر بگذاشت چون موافق خواستش خود امور شهر و سپاه خویشرا مستحکم نموده  
 دوباره بعزم تعاقب او کوست بکوب خویش را حرکت داد که در هر جا نشانی از وی بیاید با تمام کار او بشتاب  
 و او را دستگیر نماید روز سیم از آنجا روانه شد از اتفاقات همان روز اسب شرف سکندری خورد و او را  
 بر زمین نرود پای است او در زیر اسب مانده خورد شد چنانکه قوت حرکت در وی باقی مانده مجبور شد که دوباره  
 بشهر کراکوی مراجعت فرماید و پای خود را معالجت نماید این ماجرا بفریاد او کوست رسیده چند وقت  
 از آسیب شرف خلاصی یافت و بر جمیع مالک پولند کاغذ نوشت و در قصصای بلاد منتشر نمود و شهرت  
 داد که شرف از اسب بیفتاد و مرد و از هر ملک بزرگان ملت را جمع کرد و در شهر بوبین اجلاس سز کی بر پا  
 کرده از بزرگان ملت و اعیان دولت تمنا نمود که اتفاق کرده پنجاه هزار نفر از اهل پولک بتازکی صالحت

تعمیل پسین

بگیرند چند نفر از بزرگان بخمال آنکه وفات شریل او کوست را باعث نجات است حقیقت دارد از آن سبب  
 خواهش او کوست را قبول کردند اندکی مانند که بیسج بزرگان دولت آنان و همه تکلیفات او کوست را بر  
 دوش خود بگیرند که دروغ بودن خبر وفات شریل مشهور شد شریل بکاه و نیم در شهر که گوی میفریض شد چون اندکی  
 روی بیسج بودی نهاد دوباره لشکر کشید و بهرزم تقاب او کوست از جای حرکت کرد او کوست در ایام  
 بیماری شریل دوازدهم بجیلد و استتبا دروغ فی الجمله صورت کار خویش را فروغ داده بعد مقدور از اهل  
 ساکون پولند جمعیتی فراهم آورده در سرحد پروسیته نگاه داشته بود که در این هنگام ضرورت بجای برد  
 شریل دوازدهم اطلاع یافته لشکر خویش را بدان طرف برانند و در کنار رود خانه بونک بشکر او کوست رسید  
 و مصمم شد که ایشان را در همان روز شکار کند ولی چون آب رود خانه هر نور طغیان داشت بطوریکه عبور و مرور  
 ممکن نبود لهذا جنگ را موقوف کرده سپاه خویش را حکم داد که یکدو فرسنگ بالاتر رفته معبری پیدا  
 کنند تا با نظر رود خانه بگذرند شریل با افواج سواره خود را با آب زد سپاه او کوست که در آنست  
 رود خانه بودند چون شریل در میان رود خانه دیدند و بعمق و کودی آب خاطر جمع بودند که عبور از آن ممکن  
 نخواهد شد و یقین داشتند که شریل با لشکرش در آن غرقاب هلاک خواهد شد بنامی شادی و عیش که داشتند  
 بخیر از نیک شریل در جولان بجزان آب و خاک یکسانست چون شریل میان رود خانه رسید و طغیان  
 آب مشاهده نمود حکم تابش فرمود که از سب پائین بیایند و جلو سب است گرفته رود خانه را با شکر بگذرند  
 لشکر او کوست چون ایشان را در بالای سببان دیدند چنان تصور کردند که مقصودشان حاصل شده آب  
 لشکر شریل را فرو برده است جمله این مشاهده خوشحال شده این سبب از کار خویش تغافل ورزید و فکر انجام  
 تدارک ننویسید و در بین خوشحالی ایشان یکدفعه شریل از رود خانه بیرون آمد و لشکر او با سپاه سوار شدند  
 و بجنگ شریل دست بستند کرده باز دوی شمن بر خیزند جنابان ستنوسر در سپاه او کوست تارفت لشکر  
 جا بجا کند که سپاه شریل بر سیدند همیشه لشکر او کوست شریل را دیدند آنچه داشتند همه را در صحرای کذاشته  
 کردند سواران شریل نوشته اند که سپاه او کوست بر تبه شد و چابک میدویدند که ما سواره با ایشان  
 نرسیدیم که آنها را اسیر نایم بالجمله در همه جهت دو هزار نفر از ایشان اسیر کردند و او صنایع ایشان  
 با کلمه بتصرف سپاه سواد در آمد شریل دوازدهم درین سفر با هر چه از دشمن اسیر و دستگیر کرده بود همه را  
 روانه مملکت سوید فرمود تا ملت خویش از گوار و کیش او خبردار شوند و جرات و رشادت او را بتایند  
 بعد از وقوع این جنگ او کوست در آن صفحات قرار گرفته بشهر تورن فرار نمود شریل نیز بجا صره شهر مزبور  
 مصمم گردید که کونت پیرو جنرال بجیلد و سرداران بیکر که درین سفر سواره بودند جمله عرض کردند که اینقدر

سخن شدن سخن تون حکم شرع و اورد هم

صد سده از برای او کوست کافیت قابلیت و عرضه او اینقدر نیست که شما اوقات خویش را پیش ازین در  
 مکانات او مصروف بدارید خاصه این اوقات که وجود شما در جاهای دیگر ضرورت و دشمن قوی و پروزه  
 تر از او کوست دارید که فرصت را غنیمت یافته هر روز بشکر ما صدمه نمیزند و ما هر قدر در اینجا نفع میبریم از آن  
 طرف بطر کبیر و مقابل آنرا بر ما ضرر میرساند شرع قبول نموده در جواب ایشان فرمود که اگر جمیع دولت  
 از دست من برود و پنجاه سال بعد ازین در ولایت پولند ماندمی باشم خواهم ماند تا اینکه سلطنت از دست  
 او کوست گرفته بدیگری خواهم داد سبب همین است که مردمان خردمند اطوار شرع پسند میکنند و میکنند  
 که او خوب بود سوار باشد پادشاه صاحب اختیار زیرا که پادشاه را تدبیر و کفایت اولیست نه تنور و جرات  
 و یک کلمه درست پادشاه برابر و رفع هزار نفر خصم کینه خواست شرع از بسکه بخود مغرور بود پیش رفت  
 یک حکم خویش را بیشتر از تسخیر مملکتی منظور می نمود و هرگز باندیشد مال کار خویش نمی افتاد و ازین سبب خود را  
 تمام کرده هر گاه موافق رشادت تدبیر و کفایت میباشد هیچ پادشاه از عهد او نیامده پامیلین مبارک  
 او نیکو است و چون اسکندر روی زمین استخر میکرد و با بچه با آنکه اصرار و زار و ابرام امر حرف احدی را  
 قبول اصفا نکرده بدون توقف روانه تورن شد او کوست بجز اطلاع از ورود شرع شهر فروردین و اطلاع  
 کرده فرار نمود شرع چون بشهر تورن رسید دید با سپاه قلیل که همراه داشت تسخیر کردن آن شهر اشکال دارد لهذا  
 حکم فرستاد که لشکر دیگری با عانت باید تا آن شهر را بهولت تصرف نماید و خود مشغول محاصره گردید درین  
 آن محاصره هر روز کینتر از سرداران سپاه خویش همراه برداشته بقراب انقلعه پیش رفت که از او ضحاک  
 آنجا اطلاع بهم رساند شاید رخنه گاهی پیدا کرده حمله و یورش بجانب خصم بدکیش بر روزی همسرا لید و  
 نام سردار خود از آرد و در آمده رو بقلعه شریف در عرض راه مشغول صحبت گشته یکده خبردار شد که قلعه بسیار  
 نزدیک شده اند شرع از خود نمیترسید زیرا که از طرف خصم هر کس او را میدید هرگز او را نمی شناخت بسبب آنکه  
 خود علی الدوام رخت نظام سرباز می پوشید تا لیدون خست سرداری در برداشت و نشانها زده بود شرع  
 بغرابت دریافت که او را از آرد و می خصم بیستند فی الفور نشانه تیر تفنگ خواهند کرد و لهذا لیدون فرمود که  
 سیار پشت من قائم شو که از قلعه کسی ترانه بیستند لیدون اضی نمیشد و شرع اصرار داشت در بین این مباحثه  
 یکده قلعه شلیک کردند و سردار بیچاره هدف کلوا گشته همان ساعت تلف شد شرع و از دهم از فوت  
 سردار افسوس بسیار خورد بعد ازین با چرا چند روز دیگر با نظار ورود لشکر توقف نمود تا اینکه اجناد او با مراد  
 رسیده بنای جنگ گذاشت چندی نگذشت که شرع و زرنیز بجزه ملک و تسخیر در آورده بعد از آن چند شهر  
 دیگر نیز در آنحوالی تصرف کرد و هر کشور را که تسخیر می نمود امور آنجا را چنان مضبوط میفرمود که از برای او کوست

و ندان امر  
 جمع و جمع  
 حرف شنیدن

بهر گونه



بسیار گویند امید معاودت باقی نیکداشت و ملت از کثرت جنات بستن آمد برزگان پولند را تکلیف کردند  
 و ابرام نمودند که اگر قراری در امور مملکت ندهند عنقریب جملہ بقاع اطاعت شرک انگردن خواهند کشید بزرگان  
 ملت از اجتماع عوام اندیشہ تمام کرده در شہر وارثوی مجلس شورا برپا نمودند و بعد از مباحثہ بسیار ہمہ اتفاق  
 کردند و اقرار نمودند بر اینکه او کوست بشایستہ پادشاہی پولند نیست و در ہمان مجلس قرار شد کہ دیگر کسی را  
 در جای او پادشاہی تعیین نمایند او کوست چون ازین اجتماع اطلاع یافت بفکر علاج این لجاج افتاد  
 و پیش از وقت اینمعنی را دریافت کرده بود کہ شہرل سویسکی نام را در جای او پادشاہ خواهد نمود تو ضیح این  
 اجمال آنکہ شہرل ہنگامیکہ در لیستانی بود زیادہ از حد محبت از سویسکی نام از طایفہ شان میدہ بود و این  
 طایفہ در عهد قدیم مدتی پادشاہی مملکت پولند را کرده بودند پیش از وقت خواست او را گرفتہ محبوس نماید  
 تا اینکہ شہرل کسی را بخت سلطنت در دست نداشتہ این امر بطول انجامد و بزودی تمام نشود لہذا سی  
 چل نفر از نوکران محرم خود طلبیدہ تعہدات زیاد برایشان فرمود و ایشانرا نامور نمود و برایشان کشتہ  
 سویسکی را در ہر جا باشد بکہند ایشان نیز بیل تمام قبول کرده بدون تاخیر روانہ لیستانی شدند سویسکی غافل  
 ازین ماجرا در قریب شہر برزلو مشغول شکار بود کہ نوکران او کوست آگاہ گشتہ چل نفر سواران را بر سر او بختند  
 و او را دستگیر کرده بخدمت او کوست بیاوردند و نیز زنجیرش کرده نزد خویش نگاہداشت بعد از آنکہ سویسکی را  
 در قید و حبس خود دید بانہ شد مال کار خویش بقیاد کہ خود نیز روزی محبوس و مقید شرک و از دہم خواهد شد  
 پس تعبیر کرد کہ خاطر لطیف کسیر را سخت بدست آورد شاید با عانت او کاری نماید کہ دولت و سلطنت او با  
 خصم نشود لہذا عرضہ بخدمت ایشان نوشتہ است دعای مدد کرد و بطریق منفعت خویش را در موافقت او کوست  
 یافت و چند گاہی معطلی شہرل را در آنولایت مصلحت خود دید کہ منظور خویش را از پیش برد با وجودیکہ سخنان  
 او کوست را چون موج سراب خالی از آب چون چراغ بی فروغ ہمہ تعقلب دروغ یافته بود باز قبول کردہ لشکر زیاد  
 از روسیہ روانہ پولند نمود کہ در خدمت او کوست بودہ او را اطاعت نمایند شرک و قتیکہ از گرفتاری سویسکی  
 استخفاری یافت آتش گرفت و متغیر شد کونت پیرو چند نفر از سرداران معتبر چون احوال او را متغیر دیدند  
 عرض کردند کہ چرا پادشاہی پولند را خود قبول نمیزمانید مگر امثال شما پادشاہان سلطنت دو ولایت  
 اشکال و صعوبت دارد و شرک ہموارہ طایفہ ایتالیا را تا خویش میدشت در جواب کونت پیرو فرمود کہ ترا نہوا  
 آن بودی کہ وزیر ملوک ایتالیا بشوی کہ اینگونہ حرکات در آن صفحات خوبست شما میخواستید کہ مراد جمیع رو  
 زمین بدنام نماید من نیامدم کہ درین ولایت سلطنت بکنم بلکہ خیال من ازیشان انتقام کشیدن و تلافی  
 در آوردنست نہ در مملکت ایشان پادشاہی کردن شان من این نیست کہ تاج پادشاہی را کہ خود معزول

کردم برداشته بسر خود بگذارم باید تاج او را یکی از توگران خود التفات کنم تا اینکه مردم بفهمند که من از راه طمع  
 این جنگها را نکردم ولذت بخشیدن در نزد من لذت باز ستانیدن بیشتر است شرل هنوز در خیال  
 خود کسی را مشخص نکرده بود و بیچارگی نمیدانست که این پادشاهی را بکه خواهم بخشید یا بکمله اسکندریا نام که یکی از برادران  
 شان سوسی بود بخدمت شرل دوازدهم میاید و عرض کرد که از بزرگی و غیرت و مراسم عدالت پادشاه  
 دور میباشد که او کوست برادر مرا بجهت خدمتی که بشما کرده است گرفته مجبوس نماید و شما بیچوجه بمقام خلاص  
 او نمی آید شرل در جواب اسکندر فرمود که هرگاه زنده ماندم خواهی دید که چگونه تلافی این حرکت را از او کوست  
 در می آوریم پس التفات زیاد با اسکندر فرموده او را در نزد خود نگاه داشت و در باره او در آمدت چند  
 روز بحال عطوفت و نهایت رأفت میکرد چنانکه روزی در سر بنهار او را فرمود میخواهی امروز تاج پادشاهی  
 پولند را بسر تو بگذارم اسکندر در جواب عرض کرد که شما این سلطنت را برادر من مرحمت کرده اید و چیزی را که  
 پیش از وقت برادر من داده اید من هرگز قبول آن نخواهم کرد شرل از اسکندر زیاده از حد ممنون شده فرمود  
 بعد ازین در جمیع تواریخ روی من خواهند نوشت که پادشاهی در بیت و دوسالگی اینقدر بخت داشت که  
 سلطنت مملکتی را بدیگری بخشید و جوانی شانزده ساله بخت کجاشته سلطنت آن مملکت را قبول کرده است

فصل سیم در بیان پادشاهی ستانیلاس و رفتن شرل بولایت ساکس و استعفا

کردن او کوست از سلطنت مملکت قبول کردن جمیع فرنگستان سلطنت او را  
 دشمن بی غیرت پیوسته کار را بر خود و دیگران مشکل نماید او کوست در اواخر چاره دیگر ندانسته کار و کرد  
 خویش را بدین روش قرار داده بود که در هر جا آواز شرل امی شنید آنجا را گذاشته میکرد بخت ازین سبب  
 امر شرل مشکل شده بود و در هیچ جا دشمن خود را پیدا نمیکرد زیرا که شرل مجبور بود که همه اوقات بالشکر  
 حرکت بکند و او کوست سی چهل نفر سوار همراه داشته امروز اینجا بود و فردا سی فرسنگ او میرفت  
 این است که بزرگان دشمن بی غیرت بدتر از دشمن برزوردانسته اند او کوست مدت تمادی این اطوار را  
 از برای خود قرار داده بود و بهر جا که میکرد بخت سوسکی را نیز همراه می برد شرل نمیدانست که پادشاه کند  
 و کسی را پیدا نمیکرد که شایسته پادشاهی باشد از آنطرف اخباراتی که از روسیه میرسید او را مجبور  
 میکرد که بزودی امور و حاکم پولند را انجام داده بتجیل تمام بروسیه برود و ستانیلاس جوانی بود عاقل  
 خیر فهم و صاحب جرات و فراست از آنجا که پولند بود از آنروز که شرل دوازدهم با بولایت پولند گذاشت  
 پیوسته در خدمت او اوقات صرف مینمود و بخت میکاشت چنانکه در عداوتی که همیشه جانب شرل را

مراعات میکرد و در حقیقت باعث او بود که الهامی پولند دست از او کوست برداشته بشرح پسیدند با بجز شرل  
خواست که او پادشاه شود حکم بعد التحانه پولند نوشت که بیاید تا پنج روز دیگر ستانسیلاس پادشاه پولند  
شود اهل عدالتخانه پادشاهی او را غیب نبوده دیگری اجبت پادشاهی پولند در نظر داشتند و بهانه که  
پیدا کردند این بود که ستانسیلاس بسیار خرد ساله جو است و قابلیت ماندن در شرل در جواب ایشان  
فرمود کسیکه شمارا مجبور کرده که پادشاه خود را معزول نماید از جوان تراست و امر در بشا حکم میکند که بیاید  
او پادشاه شود با بجز چون شرل بید که با وجود اینکه اصرار خود اهل عدالتخانه باز در آنجا تعلق اهل مینا نیندند  
خود بشروار شومی فتنه حکم صبح بعد التحانه فرستاد که دو روز دیگر بشما حملت و ادم هرگاه موافق خواست  
من ستانسیلاس پادشاه کردید و فیما والا جمیع ممالک پولند را آتش خوانم اهل عدالتخانه چاره دیگر نداشته  
قبول کردند و کاغذی در آن مخصوص نوشته جمله مکر کرده بخدمت شرل فرستادند که هر وقت میفرمایند ستانسیلاس  
تاج پادشاهی بسر بگذارند شرل نیز دو نفر المچی از جانب خود بترد اهل عدالتخانه فرستاد و روز تاج گذاری  
خلعت پوشی ستانسیلاس را مشخص کرده جمیع بزرگان ملت و اعیان دولت را در کلیسای بزرگ شهر  
وارشوی احضار کرده تاج پادشاهی بسر ستانسیلاس گذاشتند و او را پادشاهی جمیع ممالک پولند قبول  
کردند فی الحقیقه شرل نوکر خود را پادشاه نمود زیرا که ستانسیلاس از روزیکه شرل با بمالک پولند گذاشته  
بود نوکری شرل را میکرد و لاجرم شرل و از دهم بعد ازین گفتگوی چند روز دیگر در شهر وارشوی مانده معتم شد  
که امور ستانسیلاس با کمال استحکام درست و مضبوط نماید چون همهم اکثر را موافق مثنای خود  
تمام کرد و از آنجا روانه شده خواست بقیه شهرهای پولند را که هنوز بنستانسیلاس اطاعت نکرده و بتینا ک  
نخرفته بودند بزرگ اطاعت وی بیاورد از آنجا که مردم شهر لیوپول که در دست او کوست باقی بودند و قلعه محصور  
داشته از شرل بر اس و تشویش نمیکردند روزیکه از وارشوی بیرون آمد بعدا که خود حکم فرستاد که در هر جا  
لشکر است در قرب شهر لیوپول جمع شوند پسنگا میکه شرل از آنجا شد جمیع سپاه خویش را در آنجا حاضر  
و جمیادید و دو شبانه روز در یک فرسخی شهر لیوپول توقف کرد روز سیم حکم پوریش داد و آنقله ستمین  
و حصن حصین را که در بلندی و در زانت سر باوج سماوات میبود و فلک البروج در جنب اوچ آن حصیض  
مینمود در مدت شش ساعت تسخیر کرده جمیع خزانه او کوست و پادشاهان قدیم پولند را که در آن شهر بود  
بخص و رود آنجا متصرف شد تفصیل این اجمال آنکه شرل و از دهم در حصن و رود با شهر قدغن فرمود که تخت  
جمیع دروازههای شهر را بستند و اطراف قلعه مزبور را چنان احاطه و محصور کردند که برنده را از آنجا مجال  
مرور نماند بعد خود داخل ارگ گشته بزرگان شهر را طلبید حکم فرمود که مان پادشاهان پولند در پیش

تسخیر قلعه  
لیوپول در دست  
شرل  
حصن حصین  
قلعه استوار

# لشکر کشیدن او کوست بجانب دشوی بعزم گرفتن استانیلاس

هر کس باشد باید تا غروب آفتاب در حضور من حاضر نماید هرگاه درین باب احوال کنند هر چه امر است و سیاست برینند جمله را از خود بدانند ترس و واپسند شرک و از دهم در قلوب مردم چنان مؤثر افتاد که احدی را قدرت آن نماید که اموال و بضاعت او کوست را پوشیده داشته محافظت تو اند کرد با بخله تا غروب آفتاب چهار صد صندوق پر از پول سفید و زرد و اسباب جواهر و طلا و سایر اشیا بر قیمت در خدمت شرک حاضر نمودند شرک جمله را ضبط فرمود و مبالغ کلی بکشکران بخشید او کوست مخفی خبر و ارشد که شهر لیوپول از دست رفته و جمیع حرایین و قاین اشراک و از دهم متصرف گشته از شنیدن این خبر بجدی مضطرب شد که از غایت اضطراب خورد و خواهر ابراهیم حرام کرد زیرا که از دولت و سلطنت خود سهولت دست کشیدن بسیار صعب و مشکل است ازین سبب خواست دفعه دیگر نیز بمقتال برآید شاید چاره بخار خویش بنماید از اتفاقات آن اوقات بطر کبیر فوجی چند بجهت امداد او فرستاده بود و جمعی کثیر نیز از ولایت ساکس با عانت او آمده بودند و خود نیز دست و پا کرده در همه جهت بیست هزار نفر جمعیت فراهم آورد اوقاتی که شرک در شهر لیوپول توقف داشت بعزم گرفتن استانیلاس روانه شهر وارشومی گردید و مشارالیه بعد از رفتن شرک و از دهم در وارشومی مانده مشغول انضباط امر دولت بود و قریب بس شهر از نفر لشکر در نزد خود داشت که جمله از اهل پولند بودند و نمیدانستند که در راه که و در عشق که بر اسم جنگ قیام نمایند درین بین او کوست با بیست هزار لشکر طلوع کرده استانیلاس در کار خویش متحیر و سرگردان ماند و از مقاتلت او کوست روگردان شده ناچار عیال خویش را همراه آن شش هزار سپاه روانه پوزنانی کرد خود نیز فرار نمود که خویش را بخدمت شرک برساند در وارشومی قلعه بود و نه تدارک لشکر او کوست در کمال سهولت وارد شهر گشت و حکم فرمود که خانه جمیع بزرگان را تاراج و غارت کنند هر کس که مانع شود بقتل رساند چهارال هورن که یکی از سرداران شرک با هزار و پانصد نفر در نیم فرسخی شهر بود با وجود اینکه از کربختن استانیلاس استیلا یافتن او کوست با بیست هزار جمعیت بشهر مزبور طالع داشت باز نخواست که بل غیرتی کرده از برابر او کوست بگریزد تا اینکه او کوست بعد از تصرف شهر با لشکر خویش سپه چهارال مزبور بر پشت و مدت شش ساعت از طرفین جنگ کردند مردم بسیار فحاشی اینشان تلفت کرده کار می پیش نبردند او کوست ز بسکه شکست از لشکر سوید خورده بود و دلش بسیار میخواست که در غم خود اقله بکین شکستی با ایشان او و باشد و دشمن همه جهت هزار و پانصد نفر بود پس مصمم شد که تا ایشان با لشکر دستگیر نکند دست ایشان باز نماند چهارال هورن نیز خیال او کوست را نمیدانست سپاه خویش را حکم داد که به قدر کلوا و باره دست دارند در جنگ و تحصیل نام و ننگ مضایقه میکنند

دقاین  
صحیح نویسنده  
دست و پا کردن  
کنایه از سعی  
کوشش



# سپردن او کوست عنان اختیار لشکر بجنرال شولبورگ

۱۵۳

بالجمله یکشنبه روز دیگر تریجنگ کرده جمیع کثیر از لشکر او کوست تلف نمودند بالاخره جمیع قورخانه ایشان تمام  
 مجبور شدند که بدشمن تسلیم شوند او کوست با کمال خوشحالی ایشانرا اسیر کرده دوباره بشهر وارستویستی  
 مراجعت نمود ستانسیلاس در نیت خود را بخدمت شرل رسانیده گذارش را عرض کرد شرل ازین حکایت  
 بخدمتد فرمود که او کوست در نظر من بیخه میماند که شیرینی از دست او گرفته باشند من خود انصاف  
 میدهم که بخاره حق دارد یکدولت بزرگ را از دست دادن شومی نیست لاجرم بهما نروز حکم فرمود که لشکر  
 روانه شود او کوست چون از آمدن شرل بسوی او اطلاع یافت باز دست و پای خویش را کم کرده در  
 مقابل ستیز و آویز مصلحت و نجات خود را در کیریافت ولی بخواست طوری نماید که آن قلیل جمعیت  
 خویش اندک مدتی بسلامت نگاهدارد که بالمره دست و پایش بسته نشود در آن اوقات در جمیع پلند و ساکن  
 سرداری از جنرال شولبورگ در میان لشکر بزرگ و معتبر تر نبود در حقیقت سردار بسیار عاقل و جواد بود او کوست  
 عنان اختیار آن سپاه را بدست اقدار او سپرده او را در جمیع کارها رهنمود و خود با صد و پنجاه نفر جمعی آن  
 سفر کردید که از هر طرف زور بیاورد نسبت دیگر کرنجیه خلاص شود جنرال شولبورگ نیز میدانست که در مقابل آن سبیل  
 بلاصخره صما باید که مقاومت کند و در جنگ آن سنگ کوه آهن میخواهد که دوام بیاورد او را هرگز تاب مقاومت  
 با شرل نخواهد شد ولی اینقدر تلاش داشت که بقیه لشکر را بجعلی از آسیب لشکر خون آشام شرل محافظت  
 نماید و مما اکمن دشمن را مجال دست یافتن ندهد بالجملة شرل دوازدهم میسنگ از شهر لیوپول روانه شد و صد  
 حرکت او با کثافت آن مملکت منتشر کردید مردم آنسی فرسنگ راه کلید شهر بارانند و ایشان میفرستادند  
 و استدعای عایت و حمایت از وی میکردند چون شرل سپکس را در مقابل خود ندید که با او جنگ نماید و جمله  
 در اطاعت خود یافت بسیار دستنگ کشته بتانسیلاس فرمود که این سفر در نظر من چون شکار گاهی حی آید که  
 بعد از زحمت بسیار مرد را شکار پیشینچ آمده اند است بشمار بمنزل خود باز کرد با جمله چند روز بدان قرار رفتند  
 تا بولایت پوزانی رسیدند در آنجا شرل خبردار شد که جنرال شولبورگ با هشت هزار نفر پیاده و هزار نفر  
 سواره در آنولایت میباشد لهذا چند روز در تفحص او اهتمام فرمود تا در دو فرسخی شهر کوروا را پیدا نمود و شولبورگ  
 چون لشکر شرل را از دور دید از هر طرف لشکر خویش را بینه صف ترتیب داد و حکم فرمود که صف اول در  
 سردوزان و فویشند و صف دوم از پشت سر ایشان خم کشته هما فترا با بستند و صف سیم در پشت صف  
 دوم ایستاده جنگ کنند تا اینکه از هر سه صف بدون رنگ شلیک و جنگ نمایند و اینکه لشکر خود  
 در جای مضبوطی قرار داده بکمال تمکین و آرام مستظر و رود شرل گردید شرل بجنوع رود بلشکر سواره خود  
 حکم فرمود که بسوی دشمن جلو بپوشد بر بندش مرتبه سپاه سواره سویدی حمله بردند ولی کاری نکردند

صخره صما  
 سنگ سخت  
 مما اکمن  
 آنچه میستند  
 منتشر  
 پراکنده  
 ندامت  
 پشیمان  
 تفحص  
 جستجو

طرفی بستند زیرا که شولبورک لشکر خود را چنان مضبوط کرده بود که هیچگونه آیسلی برایشان نرسید شمل چون  
 به جهت انضباط هور نظام و مکان با استحکام خصم لشکر خویش را در محل خطر یافت از بی باکی دشمن سپاه  
 خود را فرین بلاک دید و استحکام صفوف خصم را ملاحظه کرده جنگ را موقوف نمود و منتظر فرصت شد که دشمن از  
 جای خود حرکت نماید تا ایشان را نشانه توب استیبار و عرصه شمشیر آید از جبارا ل شولبورک تا غروب  
 آفتاب اردوی خویش از جای خود حرکت نداد و پنجم شام که شب پرده ظلام را فرو آورد تحت لشکر خویش را  
 بترکیب قلعه ترتیب داده اندک اندک از مقابل شرک ایس شید شمل نیز حکم فرمود که اطراف قلعه را بگیرند و از  
 حرکت ایشان مانع شوند شولبورک با سپه جو محمل لشکر شمل کشته با آن نظام خود را پس میکشید و خود شمشیر بست  
 گرفته میکشید که لشکر از هم جدا شود و همیشه در پیش روی لشکر خود بوده لمح از کار خود غفلت نداشت و از پنج  
 زخم برداشت و با هزار سپاه خود را بشهر کوره رسانید شمل تا آنوقت از جانب دشمن اینگونه رشادت ندیده بسیار  
 تعجب کرده زیاد از حد تعجب نموده فرمود که من هرگاه امتب و فردا شولبورک را بگیرم ازین خصمه تکلف نخواهم شد  
 یا اینکه اخراج لشکر زیاده از حد شده و مانده بود باز حکم فرمود که بتحصیل بدانه شده سپاه خصم اتفاق نمایند  
 کی ساعت بعد از ورود شولبورک بشهر کوره و شمل نیز وارد شد آنطرف شهر کوره و پیشه و جنگستان بزرگ است  
 آنست بشهر و در خانه ایست که پارت نام دارد و آنطرف رود خانه مزبور بانگن فاصله رود خانه بزرگ و کمر است  
 که اول در نام دارد شولبورک همینکه خبر ورود شمل را شنید بشکر خویش از جنگستان پیش گرفت و از میان جنگل از  
 راهی نیک بگذرود و در خانه پارت را بگذشت شمل نیز از پشت سر او راه افتاد لکن چون سردار ساگون با او را  
 بگذراند بعد از هزار رحمت خود را رود خانه مزبور رسانید پس یک آفتاب غروب کرده بود و شب نیز بسیار  
 تاریک بود با اینهمه سپاه خویش را حکم کرد که بتحصیل تمام از رود خانه مزبور عبور کنند شولبورک نیز در کنار آن رود  
 خانه چند نفر قرار اول گذاشته بود که از عبور شمل او را خبردار کنند که خود نیز از رود خانه اول بر بدان طرف گذشته  
 جمعیت خود را از مضرت شمل خلاص کند و بتسید لشکر شمل خود را برود خانه پارت انداختند شولبورک نیز همان  
 ساعت حکم کرد که لشکر از رود خانه اول بگذرند چون شمل بدان مکان برسد از سپاه خصم کسی در آنجا ندید و در  
 مقام حیرت فرمود هرگاه من سه دولت را بتکات آوردم انصافاً شولبورک نیز مرا بتکات آوردی آنحضرت  
 او امر وزیر با غالب سید بزرگان لشکر هر چه است تمام کرد که آن خیال از دل بیرون نمایند که او شکست نخورد  
 بلکه شتر کرده است چنانچه خصم در برابر او شتاب و قرار گرفته فرار نموده است قبول نخورده فرمود که من دوست  
 نمیدارم کسی را که از برای خوش آمدن من در نزد من بگوید که تو شولبورک را شکست دادی من خود اقرار دارم که از  
 آن بزرگوار شکست خوردم و اگر او نزد من می آمد بدون خجالت خود را شاکر و او کرده علم جنگ را از وی میگیرم

پادشاه شدن ستانسیلاس در مملکت پولند بمساعت شرک و از هم (۱۵۵)

شرل از آن روز دیگر پشت سر شو لبورک بنفاده مراجعت کرد لکن این همه فایده باحوال او کوست نخبید بحاره مجبور شد که خود نیز مملکت پولند را که استشته بگزید و بطن اصلی و سکن اولی خود رفته اقلای مملکت ساکس را مضبوط نماید که هرگاه روزی شرل بخوابد که آنجا را نیز از دست او بگیرد و مانعت کرده لقمه بانی از برای عیان باسیه قی ماندگان و باقی بماند پس بدون درنگ بشهر در زد که پای تخت مملکت ساکس باشد رفته احکام فرستاد که قلاع و سرحدات آنصفحات را من جمیع الجغات مضبوط نمایند شرل بعد از مراجعت ازین سفر فرستاد که ستانسیلاس دوباره تاج بپوشد و جمیع پادشاهان اروپا را مجبور کند که بقانون دولتی پادشاه او را قبول نمایند در سنه در شهر وارشوی دوباره تاج گذاردی و خلعت پوشی از برای او کرد و جمیع سفرای دو ان خارجه مجبور شدند که از جانب دولت خود پادشاهی ستانسیلاس را قبول نمایند مگر المپی پاپ که قبول کردن پادشاهی او را در قوه نداشت توضیح این اجمال آنکه در میان طایفه سیسی اختلاف مذہب بسیار است اگر چه همه سیسی کویند ولی در میان خود تو فی بسیار دارند از آنجمله مذہب کاتولیک و لوتری هر دو مذہب سیسی هستند لکن چون دو مذہب حساب میشوند مذہب کاتولیک همان مذہب پاپ است و طایفه پولند نیز همیشه کاتولیک بود اطاعت بر پاپ میکردند و طایفه سویدی لوتری بوده بر خلاف پولندی پاپ را نمی شناسند ستانسیلاس نیز که پادشاه پولند شد لوتری بود ازین سبب پاپ نمی توانست پادشاهی او را قبول بکند چندین کاغذ نیز در اینخصوص بمملکت پولند نوشته بود که او را پادشاهی قبول نکرده از مملکت بیرون کنند لکن طایفه پولند چنان صدمه از شرل نخورده بودند که پاپ یا مذہب کاتولیک بخاطر ایشان سیاید لهذا اخلال پاپ هیچ وجه کار نخورده ستانسیلاس با کمال اختیار پادشاه شد و خواستش شرل محل آمد او کوست در آن اوقات معزول شد و لکن از آنست بطر کبیر که دشمن قومی با تدبیر بود فرصت یافته روز بعد وقت خویش را پیش میکرد و از فتوحات شرل پر و او تشویش نداشت مملکت خود را آباد و جمعیت خود را زیاد می نمود و پیوسته بترقی و تربیت ملت روسیه پیرداحت و شهرها میساخت سفرها بفرنگستان کرده غرایب عظیم و بدایع صنایع و رسوم را یاد گرفته از اقصای بلاد مردمان صاحب فهم و فراست را جمع کرده بمملکت خود می آورد و همه این تدارک از برای شرل تلافی خسارت جنگ نروا فراهم آورد ولی شرل از بسکه مغرور بود هرگز بطرا داخل موجودات نشمرده استیصال و را آسان تر از زوال سلطنت او کوست میدانست و نظر من دولت او را در دست خود میدید لاجرم بطر کبیر در سن کجا میکشید شرل مشغول جنگ پولند بود و کوشش و کناره بر روز صدمه بلشکر شرل نیز و شرل هرگز متحمل نشده در نزد خود خاطر جمع بود که هر وقت خواسته باشد بطرا تمام خواهد کرد بطر کبیر بخلاف این قوت شرل انقبیه شب و روز در خیال این بود که چه تدبیر کنم تا این خصم قومی

پاپ  
حنلیقه حضرت  
عیسی آرا  
کویند

وقع شود و چگونه از عهد او سرون خواجه آمد سنکامیکه امر او کوست هنوز تمام نشده بود از احوالات شرل  
 اطلاع داشته خاطر جمع بود که تا امر پولند را تمام نکند از آنجا حرکت نخواهد نمود لکن بعد از یاد شاه شدن سنکامیکه  
 بسیار تشویش میکرد و میدانست که شرل ز دروستی دست نخواهد کشید بعد از تدبیر مصلحت چنان دانست که  
 اگر تخیلی نیز شرل در پولند معطل بکند بدخواهد بود پس بجای ارا پاگول که در آن سنکام از جانب پطر  
 کیر در نزد او کوست ایچی بود کاغذ نوشت که با او گفتگو نماید و او را بر این داد که بشکر رود و نو آمده پطر را ببیند  
 او کوست که بالمره از امر خود نا اویس بوده از خدا میخواست که کسی دست او بگیرد فرمایش پطر را قبول کرده  
 بدون درنگ روانه شد این دو پادشاه همدگر را در شهر مزبور ملاقات کردند پطر وعده کرد که هرگاه او کوست با او  
 درست رفتار نماید و راه را در یاد بدد او کوست نیز سوگند یاد کرد که مادام که خلاف مصلحت و قرار او پطر کیر  
 نکند و همیشه در اطاعت و انقیاد او باشد با لجه پطر کیر متعاد هزار سپاه همراه خود آورده بود تخت چنان قرار  
 دادند که پطر خود نیز در پولند مانده بصحابت او کوست شرل از آنجا کت بیرون گشتند بعد پطر کیر خبر رسید  
 که در مملکت حاجی ترخان آشوب و هتکس بر سر سیده چنانکه اگر خودشان بتجیل تمام بد آنجا نروند کار آنولایت  
 معشوش و پریشان خواهد شد پطر بعد از شنیدن این خبر مجبور گشته عنان عزیمت بصوب آنولایت برگردانید و  
 مانزیکوف سردار بزرگ خود را از جانب خود نامور کرد ایند که در نزد او کوست بماند و با آن متعاد هزار نفر گزارد  
 که شرل اخل خاک روسیه شود و منتظر باشد که شولبورگ سردار او کوست نیز که بجهت جمع کردن سپاه ساکس  
 رفته بود باید سپس بر دو مرز باقی بماند و پطر از آنجا حرکت کند و قرار داد میان دو پادشاه  
 بدین متوال تمام شده پطر روانه حاجی ترخان گردید درین بین که شولبورگ هنوز مانزیکوف نرسیده بود شرل  
 ازین اخبار اطلاع یافته فرصت نداد که بن دو سردار بیکدیگر برسند فواج خویش را حکم فرستاد که با سرعت  
 تمام با سپاه روس بجاریه و مقاله قیام کنند مدت در ماه نیمه این لشکر سوید و روی سپاه نوایر قتال  
 اشتعال یافت بلاخره شرل این مقصد و هزار لشکر را هرگز نیت داد و در مدت اینهمه جنگ ستانسیلاس نیز با  
 سپاه شرل همراه بود عساکر مانزیکوف در هر جا شکست خورده مجبور شد که از خاک پولند بیرون برود بعد از شکست  
 خوردن مانزیکوف شولبورگ با بیست و چهار هزار نفر لشکر ساکسون از آنطرف سرحد وارد شد شرل از آن  
 او خبردار گشته پیش از وقت دو نوبه هزار نفر لشکر جراره در زیر حکم جنرال پنچلده بیست سرحد ساکس روانه  
 کرده بود که در آنجا منتظر حکم شولبورگ باشند نزدیک شد فروستال در بین راه سپاه این دو سردار  
 مقابل گشته جنگ در سوت در ساله پنچلده چنان شکستی شولبورگ داد که تا حال در پیس تاریخ مذکور  
 نشده است بعد از آنکه لشکر ساکس شکست خورد در صحرای جنگ نزدیک به قنتر از تفنگ پیدا کردند که



جمله پر بودند این معلوم میشود که ترس سپاه ساکس در چه مرتبه بوده که جرأت خالی کردن تفنگهای پرنده را  
 با بجز جمع اوضاع لشکر شولسبورگ بقصر سپاه سوید آمده کار و بار اوکوست باز بدست قرار رو بخوابی  
 گذاشت بعد از آنکه شرا و از دهم این نود هزار سپاه روس و ساکس را بطور دلخواه شکست فاحش داد  
 مصمم شد اوکوست را که در آن اوقات قریه تقریه و وادی بودی از دست سپاه سوید بگریخت بگریخت  
 اصلی را نیز از دست او باز ستاند لهذا در اوایل سال ۱۱۸۰ با لشکرش داخل خاک ساکس گشت هالی این مملکت  
 از اسم شرا مرتبه خوف برداشته بودند که همه دهاست عرض اهل مالک خود را گذاشته فرار کردند کسی  
 میدانست که از سپاه سوید استغفار نماید که از کجای می آید و بچه کار آمده بد مردم ولایت ساکس چون  
 خوش و پرند از ایشان میر میدند شرا دید که هرگاه او صناع بدست قرار باشد لشکرمان بخت آذوقه و سایر بزرگان  
 و سامان زحمت و مرارت خواهند کشید لهذا احکام نوشته بجهت جعفر استاد و ایشان را اطمینان داد که  
 لشکر سوید در نظام امور داخل بشکر و سس نذر در هرگاه یکدیگر از مال کسی تلف بشود در عوض آن یکتومان  
 خواهند داد پیش از آن نیز این مطلب گوشزد ایشان شده بود که لاف و دروغ مابسی چه در مزاج شرا جلوه  
 و فروغ نیست و کرد و تقلب در بر کار بطبع او ناگوار است این جهت تمام مردم با حکام او تسلیم و رام  
 گشته با کینه خویش مراجعت نمودند مورخین سوید نوشته اند که ایام توقف شرا در مملکت ساکس و تیار گشتن  
 مال کسی تلف نشد و احوالی از سوید بیان در باره کسی برتر از لکن مورخین ساکس بخلاف این نوشته اند که مدت  
 توقف شرا ممالک ساکس بالمره خراب شد این مطلب از برای ما درست معلوم نگشته که کدام یکی از  
 مورخین است نوشته اند ولی بر ولایتی که در آنجا لشکر کشی شد معلوم است که خرابی بهم میرساند اما  
 از حرکات و رفتار شرا در ممالک ساکس مشخص و آشکار است که خیال او این نبود که مردم آن مملکت را ضرر و  
 خسارت برسد از آنجمله روزی عیسی بخدمت شرا عرض کرد که کنفر صالداست تو پخانه مرا تاراج کرده و چیزی که  
 بجهت عیال خود بچخته بودم از دست من گرفته است شرا همان ساعت صالدا را طلبید و بطور غیر  
 فرمود که چرا مال این بیچاره را برزور گرفته صالداست بکمال احترام عرض کرد بنده ضرر که با وزده ام در پیش خیار که  
 شما پادشاه او رسانید و اید نمودی ندارد بهر جهت یکمغ از او گرفته ام پس شرا ده تومان بزن آن  
 رعیت داد و بطور القنات آن صالدا را فرمود راست گفتی من از اوکوست یکت مملکت بزرگ را گرفتم لکن  
 می بینی که از برای خود چیزی نگاه نداشته ام این کنفره معلوم میشود که خیال شرا با مالی ساکس ضرر و خسارت  
 رسانیدن نبود است و در خصوص مخارج و تدارکات معسر خود بخت محاسبه مالیات انولایت را از  
 مباشرین آنجا بخوانست و پس از استحضاری فراتر داخل آن مملکت مخارج جمعیت تویش را قرار داد که احدی

# سکر دانی اوکوست در ولایت پولند

تقدیمی احجاف نشود اوکوست سحاره مدتی که شرل در مملکت اصلی او پادشاهی سلطنت میکرد و در ولایت  
 پولند سرگردان میگشت و نمیدانست که آخر کار او بجا خواهد کشید یا لاخره بعد از هزار تدبیر و خیال در آن  
 کار خود دید که بجز انقیاد و ادای بیخبر تسلیم علاجی بغیر از اطاعت چاره نخواهد داشت عریضه بخدمت شرل  
 نوشت و در نظر از تو کردن همه نامور کرد و نزد شرل فرستاد که رفته فراری با ما او بگذارند و هر عقیده است  
 داده ایشان را مخفی کرد که هر طور مصلحت بداند در امر او تلاش کنند در روز روانه کشتن ایشان کاغذی همین  
 مضمون از جانب پسر کبیر پور رسید که این گونه صدقات بیم و هراس مکن و بی غیرتی با ما هرگز بدل خود راه مده که  
 هر قدر من زنده ام از امور تو متوجه خواهم شد البته از دوستی من دست بردار و جام خوشترین بجهت تمام  
 ما و بگذار در این اوقات با زنی که با با عا کریشا با عانت تو خواهی فرستاد اوکوست اگر چه مردی بود  
 که در جمیع اوروپ بزور و قوت شهرت داشت چنانکه خبرس و شیرا در کوه و بیشیا بتناهی دستگیر میگردد  
 اگر میخواهی است میگشت و الا زنده نگذاردت گاهی که در میدان بتاحت و جولان اسب مشغول میشد حلقه  
 در هوا معلق و مستحکم کرده بودند اوکوست بسنگ کام تنگ دو از آن حلقه میگرفت دیگران را با دوران خود  
 میرود و ساعتی بان میان در هوا نگه میداشت و لیکن در بنک بسیار بیدار چون بود و همواره میخواست  
 که در خانه خود با ستراحت بنشیند و لقمه نانی بدست آورده با عیال خود صرف نماید و از شجره غیرت و آبرو  
 هرگز بهره نبرده و شجره نخورده و شیشی نفضیده بود آدم متعصب و غیر در مقام زوال آبرو و حرمت از  
 جان خود میکزرد و مشقت مرد را با ستراحت زندگی ترجیح میداد و خود اینگونه کاغذ پسر کبیر و سوگند با نیکو در  
 دوستی می یاد کرده بود از شدت ترس شرل همه را فراموش کرده بدون اینکه نیالایت و تدابیر خود را بی نظر  
 کبیر روز بعد غرضه و آن دو نفر را روانه نمود و قسمید که ایشان بخدمت شرل میاید شرل از ایشان پرسید  
 که از برای چه مطلب آمده بد ایشان عریضه اوکوست را آورده با و دادند شرل بعد از خواندن کاغذ او که  
 خود را با و طاق خلوت کشیده جواب کاغذ بدین مضمون نوشت که من با اوکوست دوست میشوم  
 بجز شرط اول آنکه هر چه من در مملکت پونش از خوب و بد بجا آورده همه را بدون دلیل قبول بکنی و بگویم آنکه  
 از پادشاهی پولند با فخر دست کشیده ستانمیدانم با پادشاهی قبول نماید و بر او اطاعت بکنم  
 بلکه من بعد پسر کبیر را شناسانم بهر چیزی که با و عهد بسته است همه را مخالفت نماید چهارم سوئیس را با کمال  
 احترام از مسجد در آورده نزد من بفرستد پنجم پسر زشکر سوید کرده نماید و پس بدو از نوکرهای  
 من هر کس نزد و باشد آنها را نیز بفرستد خاصه جنرال پانگول را که بی تا علی روانه نماید این کاغذ را نوشته  
 بدست کوش پسر داد و بر مو و کوبه و جو این کاغذ هیچ وجه رحمت بر ای تو باقی نماند زیرا که اگر یک کلمه از این

چون  
 بزوال بیدار  
 گویند

کم و زیاد باشد من قبول ندارم تو نیز عرض نیستی که ازین احکام تجاوز کنی و بیشتر ازین حرف بزنی هرگاه قبول  
 کردند قشما و الادر اردوی من نمائند و مراجعت نماید فرستادگان اوکوست هر چه اصرار کردند که شاید از  
 احکام شرل چند فقره را رد نمایند ممکن نشد زیرا که کونت میر از جانب شرل مرخصی نداشت که حرف زیاد  
 بزند همین دو کلمه را میگفت که حکم شرل این است یا قبول کنی یا در اینجا نمائند مراجعت نمایند با بجز  
 غیرت فرستادگای اوکوست بیشتر از خود بوده احکام شرل را قبول نکردند و مراجعت نمودند چون اوکوست  
 خبردار شد بر سولان خویش تخیر کرد که پیر احکام شرل را با تمام قبول نکرده مراجعت نمودید و خواست که  
 عریضه دیگری بنویسد درین من خبر و رود مازنیوف با سی هزار نفر لشکر رسید اوکوست بتازکی دست و  
 پای خود را کم گزید نداشت که جواب مازنیوف را چگونه بدید و از شرل بجزدی هر اسس داشت که هرگز  
 نیخواست تا دوباره با او بقیه مرخصی بیاید اوکوست در شهر کالیس بود مازنیوف نیز وارد شده بر وقت  
 که من از جانب پطر کبیر مأمورم که لشکر سوید را از مملکت پولند بیرون کنم بعد بدون تشویش و هر اسس عزم  
 مملکت ساکس نمایم و در اینجا با شرل بجنگم اوکوست چون از احکام پطر استحضار یافت بنای طفره  
 گذاشت و بهانههای عجیب و غریب پیدا کرد که مازنیوف جنگ را موقوف کند چون دید که قبول  
 نخواهد کرد در نزدیکی کالیس ده هزار نفر لشکر سوید در زیر حکم جنرال میر فلده صبح شده بودند نزد او آدم فرستاد  
 و پیغام داد که مازنیوف آمده است و میخواهد با تو بجنگد و سی هزار جمعیت دارد هرگاه با ایشان جنگ  
 نمائی با قطع شکست خواهی خورد و من هم با شرل مصاحبه کرده ام و ز دوست شما هستم بعد ازین اصلاح  
 شما منظور من است در عالم دوستی شما اعلام میکنم که لشکر خود را از نزدیکی کالیس برداشته بروید  
 سردار سوید که هرگز اینگونه بی غیرتی را از بنی آدم ندیده و نشنیده بود چنان خیال کرد که اوکوست همه را  
 دروغ میگویی و مازنیوف هیچ از جمعیت نداشته از ترس شکست خویش اینگونه اخبار را پیش انداخته اند  
 بقول او متحمل نگشته با افواج خود روانه کالیس شد و با لشکر مازنیوف و چهار شده بنای کارزار گذاشتند  
 و بجهت کمی جمعیت سوید در آنروز لشکر روس شکست مضبوط دادند که بعد مشاهده این جنگ هر کس بجای  
 اوکوست میبود بجز غیرت آمده با انتقام و جنگ بپوشن قیام می نمود مشارالیه برخلاف عادت طبیعت  
 بنی نوع بشر ازین فتنه و طفره بیشتر ترسیده عریضه بخدمت شرل نوشت و قسم خورد که درین صحابه تقصیری از  
 من سر نزد سردار سوید کار پیغام و اعلام من اعستبار کرده سر خود بنای کارزار گذاشت از روسته  
 شکست خورد با بجز هر چه بیشتر از جانب شرل تکلیف فرمایش رفته بود همه را قبول نمود در آن خصوص  
 التزام داد و هر کرده بخدمت شرل فرستاد که مبادا بتازکی تخیر کرده مصاحبه و دوستی بهم خورد و بعد

طفره  
 دفع الوقت  
 کرد و یکتا  
 پیغام  
 فرستادن اوکوست  
 میر فلده سردار  
 لشکر سوید

فرستادن آن عریضه خود نیز روانه ساکس شد که بخدمت شری رسیده شاید در آنجا کاری کرده شری ادعای  
 خود بلسالتت بیاورد غافل از اینکه شری همواره عادت این بود و طبیعت چنین که از ملاقات مردم بی  
 غیرت احوال او بهم میخورد و مزاج او در کون میکت چون آمدن او کوست را بشنید قدغن کرد که بمنزله خود  
 نیاید در پیش کوست سپر بماند تا اینکه شری ویرا در آنجا ملاقات نماید و قتیکه شری وارد منزل و زیر کرده  
 و او کوست او را دید رنگت از خسارش برید و خواست که دست شری را بوسه شری قبول نکرده بنگا  
 صحبت گذاشت او کوست سعی و کوشش بسیار کرد که درین گفتگو از پریشانی کار خود طرح صحبت بپسند  
 ممکن نشد شری گاه از حکم خود میگفت و گاه از کلاه حرف میزد مدت دو ساعت صحبت و گفتگوی ایشان بین  
 قرار گذشته از بعد بجز جدا شدند فردای آن روز شری بکونت میر پیغام فرستاد که هنوز تکالیف ما را بجا  
 نیآورده است چگونه مصاحبه نماید دوستی در میان با آنگاه انجام پذیرد که تکلیفات ما را با تمام بجا آورد  
 فرمایشات این بود که هنوز با تکول اندازه بود بماند می آورد که نوکر دولت روسیه است و سوبسکی را  
 نیز نفر ستاده بود او کوست بعد از شنیدن این پیغام ایشانرا تسلیم کرد و جمیع احکام شری را بجا  
 آورد شری به معیشت و گذران از برای او کوست قرار داد و قتل جنرال پاتکول حکم کرد پاتکول بجای  
 در سال ۱۱۱۹ در شهر کارنیر کشته تقصیر که داشت این بود که از جانب ملت خود بترد پد شری رفت  
 خواست ظلم و تعدی از ولایت لیونی بر دارد مقصود خود ز رسید و بعد از وفات پدر شری از  
 ولایت سویدک نیخته پیش او کوست آمد و باعث جنگ فیما بین سه دولت گردید لاجرم بعد از آنکه  
 این دو خواهر شری نیز بعل آمد حکم با او کوست فرستاد که باید کاغذی بستنایلاس نویسی و اقرار  
 و اتمان پادشاهی اوتمانی و نیز فرمود آنچه اسباب جوهر دولتی در پیش است آنها را نیز باید پادشاه  
 جدید تسلیم نانی تا معزولی تو بجمع دول معلوم شود او کوست مجبور شد همان کاغذ را نیز بنوشته بندگی  
 ستانایلاس قبول کرده جمیع اسباب جوهر که در نزد خویش بود همه را پیش وی فرستاد و قتی که بطرف  
 ازین احوالات خبردار شد بسیار متعجب گردید رفتار شری او را آنچنان تاثیر منبک کرد زیرا که دشمن بود و  
 از دشمن توقعی نداشت لکن از بی غیرتی او کوست که با وی دوست بود تعجب میکرد بطرف کس خواست  
 با تنقاص خون پاتکول آنچه در آن چند سال از ابالی سوید کسیر گرفته بود است نرا باله نقل رساند لکن  
 از قواعد مروت و قوانین عدالت دور دید که بی حمت و بی سبب از برای کینه چندین نفر مردمان را تقصیر  
 از دانه حیات دور سازد پس کسیر دول او رو نامه نوشت در این باب از دست شری شکایت  
 نمود در آن اوقات دول فرنگت نیز با همه بجز مشغول جنگ بودند و دوستی شری را بطرف کسیر مقدم داشتند

کشته شدن پاتکول بحکم شری



# آمدن پطر کبیر بجاک پولند

۱۶۱

و نشان پطر را گوش نداده منظور او را با لمره فراموش کردند پطر دید که با اینکه استقام از خصم نتوان گرفتن  
باید فکری کردن که تلاقی از خصم در آید پس مصمم شد که خود با جمعیت کثیر بمالکت پولند برود و با لمره تمام شود  
و با اینکه دمار از روزگار خصم در آورد و از برای لشکر کشی وقتی بهتر از آن نیز بدست نمی افتاد زیرا که ممالک  
پولند از دو جو خصم خالی بود شرل و استانیلاس هر دو در مملکت ساکس بودند و در جمیع ممالک پولند از جانب  
شرل کینفر سردار و بیست هزار لشکر بود پطر کبیر با شصت هزار نفر وارد خاک پولند کردید و بی مانعت  
مجادلت کسی تا بشهر لیوپول تصرف نمود و در شهر مزبور بزرگان پولند را جمع کرده مصمم گردید که بدستیار  
اهل پولند استانیلاس را مسلوب الاختیار نموده تمام قسطنطنیه را در آنصفحات را بدست او بگری بیاورد  
چنانچه اگر منظور خویش در باب سلطنت او کوست از پیش نزود خواستش و منظور شرل نیز بعینشاید  
بالجمله پطر کبیر بزرگان پولند تعارف و انعام داد و ابواب کرمت و تملطف بر روی ایشان بکشود و  
نشان شایان بر میلی از مستحقین ایشان بداد و در اندک مدت قلوب اهالی آن مملکت را چنان بجانب  
خود راغب نمود که بسیاری از ایشان اطاعت پطر را بر ذمه طاعت خود قبول کرده در شهر لیوپول جمع  
شدند کم مانده بود که مردم پولند با لمره از استانیلاس روگردان شوند و در جمیع پولند آشوب و غنچه اش  
نمایان شود شرل ازین حوالات خبردار شده استانیلاس و جنرال پنچل را با شانزده هزار لشکر روان  
لیوپول نمود که با آن بیست هزار نفر سپاه سویه اتفاق کرده پطر را از خاک پولند بیرون نمایند پطر بعد از  
بشنیدن این خبر کثرت عدت دشمن و قلت تدارک و آذوقه خویشترن را ملاحظه کرده توقف خود را  
در آن صفحات از رویه خرم و حسنیاط دور دید لهذا اردوی خود را از ممالک پولند حرکت داد و در خاک  
لیتوانی قرار گرفت درین مدت شرل با کمال جلال در ممالک ساکس سلطنت میکرد و از جمیع دول اروپا  
نزد او ایلیچی و پیشکش می آمد خاصه از جانب امپراطورن که هر روزی چیزی میرسید شرل چون شوکت  
خود را در نهایت دیدن سخت و غرور او بجائی رسید که جمیع مملکت اروپا را مال خود میدانست و چنان  
می پنداشت که در همه روی زمین کسی نخواهد بود که در برابر او بیگناهی قیام نماید سفرانی که از جانب دول  
اروپا نزد او بودند استعدا می نمودند که دیگر جنگ را موقوف کرده بجاک سوید مراجعت فرمایند چنانکه  
ایشان اصرار میکردند چندان شرل در باب جنگ استیادگی میکرد و با طنا پطر کبیر را بسیار ناخوش میداشت  
مخصوصا از این کزت آخری که لشکر بمالکت پولند کشید بجدی عداوت بهم رسانید که هر کس اسم پطر را  
نزد او میرد با او نیز بدیشد و تخمیر ضمیمه او این بود که تا پطر کبیر را تمام نکند بمالکت خود مراجعت نخواهد کرد  
همینکه شنید پطر از خاک پولند بیرون رفته است حکم فرمود که تدارک لشکر دیده شود سفر او سرداران سپاه

# جنگ شران و ازدهم با پطر کبیر در پوت و اوزخمدار کشتن شرل

آنچه سعی و اهتمام کردند که شاید در این خیال کرده اند ممکن نشد در جواب ایشان گفت تا پطر را چون او کوست  
 از سلطنت معزول نمود دست نخواهم کشید سرگردان چون صرار خویش را بی فایده یافتند ناچار بتوان  
 لشکر قیام کردند و سامان شریک با تجلیل تمام نموده مقرر حکم جدید شرل شدند شرل در اواخر سال ۱۲۰۰ هجری از  
 ممالک ساکس روانه شد و امور لشکر او بر تبه مضبوط بود که تحریری نسبت چهل و سه هزار سپاه همراه داشت  
 بتدارک تمام چنانکه هر ساله اتی بقدر دو بیست تومان اوضاع داشت ازین معلوم میشود که در این سفر با چه قدر  
 سپاه سوید مدخل کرده بود با اینهمه شرل از اوضاع خود را بیچونجه تشبیر نداده بود و اوضاع سرداران  
 از دستگیر بود و اگر کسی او را نمی شناخت چنان خیال میکرد که نوکر یکی از سرداران است این قسم رفتار او  
 باعث شده بود که جمیع لشکر در راه او جان میدادند زیرا که بگشتم خود میدیدند که همواره رحمت خود را بر حمت  
 بنود مقدم میداشت و خوشحال بود از آنکه بوجود خویش بد بگذرد و لشکر او را گزندی نرسد

## فصل چهارم در بیان جنگ شران و ازدهم با پطر کبیر در پوت و اوزخمدار کشتن شرل

و شکست خوردن لشکر او و فرار کردن او بدولت عثمانلو با چند نفر از نوکران خود  
 شران و ازدهم بعزم جنگ رسیدند از ممالک ساکس روانه شدند در چهارم ایلیچی از جانب دولت عثمانلو  
 بخدمت او رسید و صد نفر سویدی بریم پیشکش بحضور وی میآورد و توضیح این اجمال آنکه این نفر را  
 در بین جنگ پولند طایفه کالمون چپاول کرده باسلامبول برده بودند سلطان روم از اسم و رسم شرل  
 اطلاع یافته بعزم دوستی مودت شرل ایشانرا همراه ایلیچی خود روانه خدمت وی نمود و نامه شعری  
 بیکایک یکی از اتحاد دولتین مرقوم و مرسول داشته بود در ضمن آن سلطنت ستانلیس را نیز قبول کرده  
 بود شران یاده از حد دولت عثمانلو خوشحال گشته نهایت محبت در باره فرستاده آن دولت بجای آورد  
 و جواب نامه او را بکمال تعلق و مهربانی نگاشته از نگاشته وی ارسال داشت پطر کبیر در این مدت  
 سرحدات را مضبوط میکرد و مقرر بود شرل بود آنچه لشکر داشت در سرحدات جمیع مینمود که شرل  
 از روز و خاک خود مانع آید و یعنی با او را کرده بود که درین سفر از دوستین یکی بزوال خواهد رسید  
 از دو پادشاه یکی تمام گشته صفحی کیتی نام خواهد گرفت شرل و ازدهم پیشتر حکم کرده بود که لوزنوب  
 سردار سوید بعد از روزه شدن خود بیست هزار نفر لشکر جمع آورده با ولایت خود تخت تملاتی فرقی  
 در شهر یمن تعلق افتاد پطر کبیر در میان شهر نین من بود که خبر درود شرل بشنید چون بهر جهت دو هزار  
 نفر لشکر همراه داشت جرات نکث و توقف نموده از شهر بیرون آمد شرل نیز بهر جهت ششصد نفر

مراد  
 از سلطان  
 سیم است

وقوع محاربه سیاهین شرل و از دهم و پطر کبیر در شهر نیمن (۱۶۳۳)

همراه داشت پطر از یک دروازه بیرون رفت و شرل از دروازه دیگر داخل شد چون پطر قدری از شهر دور شد  
 خبر رسید که شرل در همه جهت ششصد نفر همراه دارد و بقیه سپاه سوید سه چهار ساعت دیگر وارد  
 شهر میشوند پطر کبیر بعضی اطلاع بجزایر پانصد نفر از میان لشکر همراه خود برداشته دوباره بشهر مراجعت  
 نمود درین درود شهر آفتاب غروب کرد و هوا تاریک شد قراولان شرل بخت ایشانرا شناخته  
 چنان تصور کردند که لشکر سوید است وارد میشود بعد فهمیده بنامی جنگ گذاشتند و قراولان دروازه  
 شهر به جهت سی نفر بودند با وجود این مدت ربع ساعت در مقابل پطر جنگ کرده لشکر او را معطل نمودند  
 تا شرل از آن طرفت شهر فرودار شده خود را بدان هنگام رسانید و در شب تاریک چنان جنگ  
 کردند که پطر مجبور شده برگشت برگشتن پطر در رسیدن بقیه لشکر سوید یکی شد هرگاه پطر اندکی در اینجا  
 توقف میکرد قضیه برعکس نتیجه می بخشید و خود دستگیر سپاه سوید میگشت این است که حکما  
 نوشته اند شرل بزور طالع راه بیرفت و پطر بعقل و تدبیر شرل بطالع خود بگیرد و پطر با عقل خود از  
 دست لشکر سوید خلاص شد شرل بعد از ورود لشکر حکم کرد که بجهیل روانه شوند و سپاه پطر را تفتیش  
 کنند لشکر پطر نیز در بین فرار بجهیل داشتند که خویشان بسرد رسانند پطر کبیر دید که با سپاه قلیل  
 جنگ کردن خلاف قانون عقل و تدبیر خواهد بود لهذا حکم سرداران خود فرمود که جمیع افواج  
 لشکر را داخل خاک روئیده نمایند چون افواج لشکر حملگی وارد خاک روئیده شدند از بر جا که همال  
 ورود سپاه شرل بولایت روئیده و مضبوط کرده خود روانه پطر بورخ شد پطر کبیر فهمیده بود که لشکر  
 شرل بزودی از خاک لیستانی نمیتواند حرکت نماید بحد سبب اول آنکه از برای سچاه هزار نفر در جمیع  
 لیستانی آذوقه پیدا نمیشد عیالست آذوقه را از اطراف بیاورند تا نیاز مستمان بود با آن جدت  
 سرما و خرابی ولایت عزم حرکت امکان نداشت هرگاه این موانع را ملاحظه نموده روانه میشد جمیع  
 لشکراو بی شبهه تلف می گشتند اوقاتی که شرل در شهر لیستانی معطل بود پطر میخواست که امورات و  
 مدارکات ولایات را مضبوط نماید و از شهر مستقوت خویش حسیاط داشت و از خیالات شرل مستحضر و  
 آگاه بود که او همیشه پالی کارهای بزرگ بود و امر پطر بورخ را جزئی میدانست میخواست که یکدفعه دولت و  
 سلطنت پطر را تمام کند از قراریکه پطر فهمیده بود شرل و از دهم سه چهار ماه در لیستانی معطل شد در آن  
 اوقات پطر جمیع امورات سرحدات انصافی را درست کرد که اگر فتنه نماید اقلای سپاه خصم را  
 معطل کرده باشد و خود در شهر پطر بورخ و مستقوت خویش انجام جهام سپاه نظام کردید چون از هر باب  
 اطمینان بهم رسانید و باره بجاک لیستانی مراجعت نمود که در پیش لشکر خود حاضر باشد شرل و از دهم

٤٦٠ وقوع مستانه و محاربه فيما بين دولتين سويد و روسيه

هما گن  
اگرچه ميتوانست  
پيش جنگ  
مقدمه بجيش

بجيت زيادتي گشت و تعطيل منقبض و دلگير گشته هما امکان تدارك لشكر و سامان شهر خود را انجام دادند  
روانه شد و برود خانه براين رسيد كه در آن طرف همان رود خانه پيش جنگ لشكر و روس مكان كزيده  
بود و وجود ايشان با معدوم شمرده در حضور ايشان بساختن ٢ حاكم داد تا سياه خویش را با آن طرف رود  
بگذرانند لشكر روس آنچه در قوه داشتند سعي كردند و همت گماشتند كه از ساختن آن قل مانع آيند ممكن نشد  
شرا و از دم در آن كير و دار كه كلوله توب و تفنگ مانند تگرگ از طرفين مير سخت قل را تمام كرده لشكر خود را با آن  
طرف گذرانيد از سپاه روس آنجا كه گيخته خلاص شدند بقيه را لشكر شرا با تمام بقتل رسانيد و هر چه توپخانه و  
قورخانه و جيا خانه و ذخيره و آذوقه داشتند جمله را متصرف گشتند بطر كير با لشكر كير در كن رود خانه و اين رود  
نزديك بپوشن توقف داشت شرا و از دم بعد از نشت و غنم بگير روانه بپوشن شده رود خانه و اين كه همیشه  
آب بسيار كم از آن جاري ميكشت و اكثر اوقات خشك ميندازد اتفاقات همان سال آب آن چنان فراوان شده  
بود كه بپوشن از متقدمين آب از رود خانه را تا آن روز با آن قرار نشان نميداد بطر كير بدان تدبير كه عبور و مرور از رود خانه  
مذوب و غير ممكن است در كنار آن رود زده و متمكن گشته بود چون شرا ارد شد حاكم كرد كه در روي اين رود خانه  
نيز قل ميندند بطر كير پيش از وقت چنين فهميده بود كه خصم با عبور از آن رود خانه ممكن نيست و چاره ندارد مگر  
اينكه جيسرى بسازد از اين سبب توپخانه را در جاني قرار داده بود كه سر كوب جميع اطراف آن رود گشته تا در خروج  
از زندگي مرد نميگذشت قل ساختن و جيسر بستن ممكن نميشد شرا سخت خواست حاكم خود را در خصوص قل مجري دارد  
بعد ديد كه هر كس پيش ميرود قتل آن غرقاب و غريق آن كرد آب ميشود از مشاهده آن احوال و معاينه آن احوال  
طبيعت شرا متفكر گشته چون شير خشكين خود را بدان رود انداخت و روي بشكر كرد و گفت هر كس ندي مريخو نام  
از پشت سر من بيايد سخت افواج خاصه از عقب شرا نه شد آنچه ان پر زور بود كه تا بدوش صالحات ميرسد  
بطر كير تا خواست كه توپخانه را حركت داده مانع شود شرا با لشكر رود خانه را كه پشت سپاه روس با پرده هزار  
پايه و نه هزار سوره بود شرا فرصت نداد بجز عبور حاكم با شغال آتش حرب استعمال اکت طعن و ضرب  
فرمود از هر طرف صاعقه بار و ط گدا و توب تفنگ را چون قطرات تگرگ در آن صفا جنگ بباريد و لي هر  
قطره باراني قلعه جان ساقی مرگ بشد و رانی با نا توان بپس نمود چراغ دو دمانی را خاموش ميكرد در آن  
سپاه سويد هفت مرتبه حمله كردند و بپوشن بردند لشكر روس مقدومت نمودند و شبات و روزيدند در حمله خستند  
روسي دوام نكرده شست خوردند و هزيمت نمودند لاجرم رود رود تريب سبب چهار چمپاره از لشكر و روس  
بقتل رسانيد سپاه شرا آمد و نزديك بجيا ده هزار قطره از طرفين گشته شد بركاه بطر از اول چنان ميدانست كه  
شرا بلكونه جرات نموده لشكر از رود خانه خواهد گذرانيد حاكم با نداشتن آن توپخانه كه سر كوب جميع اطراف

قتل  
بسی مقتول  
گشته شده  
غریب  
بسی غریق  
موتی شده

رودخانه سويدي



رودخانه بود میکرد بکنند از لشکر شرن خلاص میشد لکن هرگز از خیال او خطور نیکرد که شرن چنین جرأت خواهد نمود و بجا  
 بعد از واقعه جنگ پولس و شکست خوردن لشکر و سینه شرن و از دهم بشهر مو میلو که در کنار رودخانه بود  
 واقع و شهر بسیار کوچک است رسید و در آنجا لازم دید که چند روز توقف کرده لشکر خود را مضبوط نماید پس  
 روانه مسکو شود بطوریکه از غم و تدبیر شرن خبردار گشته لشکر خود را بولایت سمولنسک کشید و سپاه جزئی  
 در آن سرحدات گذاشت که اول از احوالات اردوی شرن با خبر باشند تا نیا آنچه در قوه دارند ممانعت نمایند  
 که لشکر شرن بزودی داخل خاک سمولنسک شود تا اینکه خود فرصت و فراغت حاصل نموده رفع خسارت و  
 دفع شرارت شرن نماید در اوقاتیکه شرن مشغول به ارک خود بود کاغذی از جانب طرزه پانام که یکی از بزرگان  
 او کرن و طایفه قزاق بود بخدمت شرن رسید نوشته بود که هرگاه رای شرن قرار بگیرد که از راه او کرن بگذرد من  
 که بزرگ طایفه قزاق هستم معتقد و مطمئن میوم که شانزده هزار نفر لشکر خود را ملتزم رکاب شرن نمایم و لازم  
 آید قوه سپاه سوید را مستقبل خواهم گشت و نوکری شرن را بر ذمت بخت خواهم کشید شرن ازین مکتوب  
 مرسول یا از حد خوشحال مسرور شد خیال کرد که هرگاه شانزده هزار نفر زیر اطاعت او بیایند بعد از آن باطنان  
 تمام ممالک و سیرا مستخر خواهد کرد و بطوریکه تمام خواهد نمود بدون تاخیر و فکرت از غم و صرفت سفر مستور گشته بغرم سفر او کرن  
 افتاد مازده پانزدهمی بود هفتاد ساله و بیسج اولاد داشت بطوریکه تمامی التفات را در باره او مبذول داشته  
 لازم بخت در حق او کرده بود کسی نمیدانست که چرا سر از اطاعت او پسید و بمقام نفاق و عداوت وی  
 در آمد مرد عاقل نانی که در دست دارد با مید اینک فردا بزرگتر از آن خواهد رسید هرگز از دست نیدم  
 همینکه اسم و آوازه و فتوحات شرن بگوش او رسید خیال کرد که بطور تمام خواهد شد و پیش از آنکه مجبور شود نوکری  
 شرن را بکند خواست که با اختیار خود خدمت او را پیش گرفته شایسته التفات و محبت او بشود لکن اینجانب  
 شرن چنین دروغ و کرافت چنین کسی گشتن دادن نهایت نادانی و بخردی بود زیرا که در اول کار تا عمل و تحقیق  
 نمود که بازه پارس است میگوید یا دروغ بچرخ نوشتن او بنیابت با در نمودن تا نیا چنانکه متعجب شد که شانزده هزار  
 لشکر و آذوقه زیاد به در قوه داشت یا نه بطایفه خود اندر مسقط و معتد بود که هر چه او بگوید بطایفه  
 قبول اطاعت نماید یا خبر با جمله شرن بگله ام این عیون را لشکر و تعجب کردند و اندر تا آن توقف نمود که لشکر با بیوانوب حکم  
 گروه بود از ولایت لیونی و پولسند جمع کرده بیارند لاجرم بقا مقدر بزرگ لشکر دیده روانه شد مازده پا و عهد کرده بود که در کن  
 رود در ناودا بشرن رساند یا بخت چو شرن برور خانه مزبور رسید بظن مازده پا و ناودا در حال قامت از خست از یکوف که  
 حسب حکم بطوریکه نامور بود که همیشه در نزدیکی اردوی شرن بود از آنجا رستا و خبر دباشد چون بدید که شرن از خیال مستور گشته بخدمت او کرن  
 میرود او نیز روانه شد و در نزدیکی رود در ناودا بسبب رحمت راه و کئی آذوقه او ضایع سپاه سوید را متشوی

رسیدن  
 مکتوب

ذکر نصبت شرک و از دهم بجانب او کرن

و در میان بجا آوردن و با چند فوجی داشت بر سر سپاه شرک تاخت و بسیاری از طرفین کشته شدند چون سپاه  
 مانزکوف جزئی و کم نبود از آنجست جرأت زیاده نبردند که بالشرک شرک جنگ نمایند در هشتکامی که  
 شرک کنار رودخانه انتظار نماند با پارسیک شید از برای سپاه او بد میکند لکن فخر شرک شکر با نرسالی داده  
 ساکت می نمود شرک و کار خود را مانند صالوات میکرد زانید و خود را از ایشان تشخیص مینماید هر چه ایشان میخواهند  
 او نیز میخورد و افواج لشکر چون پادشاه را مانند خود متحمل زحمت و مشقت میدیدند ناراضی و شکایت را فراموش کرده طلب  
 خوش حالی مسرت میکردند بطر که از جمله این احوالات مطلع گشته اگر چه حرکت نزه پانذکی متغیر و دلگیر شد لکن  
 سبب آنکه شرک از عزم مستقر بر گشته نسبت او کرن دانه شده است بسیار خوشحال گردید و دانست که بالاخره  
 کار او پریشان ضایع خواهد شد لا جرم پیش از آنکه خود نیز بتدارک سفر او کرن پرواز خواست چند روز دیگر توقف  
 کرده انتظار لو انوبی بکشد که شاید او را بشرک نرسیده شکا ر کند و تمام نماید و در آن اوقات از برای لشکر روس  
 بجست کمی آذوقه بسیار بد میکند شطرنشینید بود که لو انوبی آذوقه زیاده همراه می آورد منظور کرد که هر گاه شکست هم  
 نتواند بدلا محاله آذوقه را از دست خصم بگیرد پس حکم کرد که مانزکوف با سپاه خود در کنار رودخانه بویسترتن توقف  
 و بکشت نماید تا هر وقت لشکر لو انوبی برسد راه او را گرفته نگذارند که پیش بروند چند روز دیگر لو انوبی رسید بطر  
 نخست مزاحم و متحمل سپاه او نگشته تا قتل کرد تا اینکه نزدیک رودخانه مزبور رسید چون سپاه سوید را شناخت  
 بطر کبیر بالشکر خود پشت سر ایشان را گرفته ایشان را با بجائی که مانزکوف وعده داده بود برد و در آنجا بنیاد جنگ نهاد  
 سوید بیان نوشته اند که آن روز بطر چهل هزار جمعیت داشت در حقیقت مجموع لشکر وی بیست هزار نفر بود سه شب  
 روز از طرفین کبوشش و مجاریه پرداختند اگر چه سپاه روس روز اول شکست دادند و لکن صرفه چندین نبردند لو انوبی  
 با آذوقه که همراه داشت خود را بمیان جنگی کشید و روز دوم از طلوع صبح تا ظهر جنگ کردند بالاخره سپاه سوید  
 مجبور نمودند که این جنگ بیرون بده خود را بقلعه که مشهور بود و سبوک بود رسانیدند روز ششم که جنگ آخرین بود بطر  
 خود سر کردی سپاه بر روست همت گرفت و حکم فرمود که قلعه مزبور را با یورش بگیرند کلوه توپ تفنگ از جانب  
 لشکر سوید چنان میرنجیت که صالوات روس حملگی بمیال فرار کردن یافتند بطر کبیر چون اوضاع را بدگونید حکم کرد  
 که بر کس و گردان شود بدین کلوه نمایند اگر چه خویششان باشند این حکم باعث گشت که سپاه سوید را مجال توقف  
 و آرام در آن قتلعه نماند و سلامتی خود را در فرار دیدند و خود را از آنجا بیرون کشیدند و مانزکوف سر راه  
 ایشان بگرفت و بطر از عقب ایشان برسد و مجدداً توپ و قال شتعال یافت و در بین دو ساعت بیست  
 هزار نفر لشکر لو انوبی بمعرض تلف درآمد بقیه تنیف خود را با منی کشته از جنگ سپاه بطر خلاص شدند و بخا  
 و بیست نفر صاحب منصب و هزار نفر صالوات و هفتده عراده توپ و جمیع آذوقه که همراه داشتند در آنروز

بشرف لشکر و سر آمد بطریق کسب از شدت خوشحالی جمله صاحب منصبان خود را در آن روز نشان داد و آن وقت که  
 بطریق کسب در قرب رودخانه بویستن این فتح را نمود خبر رسید بطریق کسب که چهار روز چهارالی بر اکرسی که یکی از  
 سرداران بطریق کسب بود در قرب شهر نمود لشکر سوید شکست مضبوط داده است بالجمله آن ایام از برای بطریق کسب که خود  
 از جمله لزومات بوده والا جمع روسیه از رود کردان باغی میکشند بطریق کسب گفته است که هرگاه من از مملکت خود خارج  
 جمعی میداشتم آنوقت میدیدم که چه کارها میکردم تشویش و احتیاط و ولایات خود مرا مجبور میکند باینکه پیوسته  
 خاک خود را مانند دشمنی برزور دانسته نصف سپاه خود را معطل کرده از برای حفظ ممالک در خاک خود بی مصرف  
 نگاه میدرم بالجمله چون خبر شکست لوانوب بشرک رسید شرک ازین خبر چنان بر آشفت که خواست همان سال  
 برگشته ملاقی نماید لکن مازه پا او را معطل کرده بود و روز بعد از ورود این خبر مازه پا او را شد ولی در عرض شانزده هزار  
 نفر که وعده کرده بود بجهت دو هزار نفر همراه داشت توضیح این مقال آنکه مازه پا بطایفه خود امر را مشتبه  
 کرده نزدیک بشانزده هزار نفر با اسم اینکه بطریق کسب را نهایت محبت کرده باید بالاتفاق برویم و در این وقت  
 اعانت و خدمت نمانیم از طایفه خود جمع کرده بود آنها نیز بجزم اینکه سپاه خود خدمت خوا بند کرد و اسم  
 بزرگی خواهند گذاشت که بشرک و ازو هم را طایفه قزاق گرفته همراه مازه پا روانه شده بودند و آذوقه زیاد همراه  
 برداشته چون بدو مترقی بود در بنا رسیدند در آنجا مازه پا آشکار کرد که منظور او خدمت بطریق کسب بلکه میخواهد  
 که بشرک خدمت نماید طایفه قزاق بعد از اطلاع از منظور مازه پا محبت و عفو فایده را در باره خود یاد کرده  
 همه بالاتفاق در جواب گفتند که تا حال از بطریق کسب دیدیم اگر در میان طایفه ما در عهد بطریق کسب بدگشته باشد  
 الحمد لله که توستی بطریق کسب این مرتبه رسانیده است و با حکم او بزرگ ما گشته کسی که بولی نعمت خود اینگونه  
 خیانت نماید ما هرگز او را نمکین و اطاعت نمیکنیم مازه پا هر چه سعی تلاش کرد که شاید ایشان را بسوی بشرک مایل  
 و رغب نماید ممکن نشد آنچه آذوقه همراه آورده بودند همه را برداشته بولایت خود مراجعت نمودند کسی در نزد  
 مازه پا نماند مگر کسی نیک خویش او نام و نوکر و خدام خود بودند مازه پا ناچار با آن احوال بخدمت بشرک رسید  
 چون بشرک از احوالات مطلع شد دانست که خطر بزرگ کرده است و لکن از بسکه بخوابشتن مغرور بود کسی را هیچ چاره پائی  
 نکشت و در پیش خویش مصمم شد که ملاقی اینگونه صدقات با بافتوحات باید نمود لاجرم بقیه لشکر لوانوب با آن  
 دو هزار سپاه مازه پا برداشته از روانه او که آن کرد و جهان خیال میکرد که اگر در مملکت او کرن تصرف  
 نماید مجموع طوایف قزاق بروی اطاعت خواهند کرد و خبر داشت که آن چهارده هزار قزاق بعد از رجعت چند  
 نفر معتبرین خود را بخدمت بطریق کسب روانه کرده همه احوالات و کدایشات را معروض داشتند و قسم خورده بودند که  
 تا جان آری از خدمت بطریق کسب نمانند مازه پا بشرک چنان عرض کرده بود که هرگاه بشرک بشه با تو این که پای

تحت قرائت است برود و اہل شہر مزبور کہ جملہ بر خود ارادت اطاعت دارند بشرط نیر مطیع و منقاد گشتہ اند  
 و از آذوقہ وغیرہ ضرورت دارد در آنجا مسافر موجود خواهد دید و بعضی تصرف شہر مزبور جمیع طایفہ اطاعت اورا نمودند  
 کرد بطریق بعد از آنکہ از گذارشات اطلاع یافت حکم فرمود کہ بازرگانیوں با کالیسین چند فوج ہمراہ برداشتہ بشین  
 ورود شہرل خود را بشہر با تورن برسانند و شہر را ہتھیار زدہ و با بستانند تا اینکہ شہرل بسنگام ورود جنری  
 در آن شہر پیدا کنند با جملہ لشکر شہرل بحجت کمی آذوقہ و بدی پناہ مجبور بود کہ در ہر منزل چند روز توقف نماید تا اینکہ  
 آذوقہ سپاہ جمع شود و بازرگانیوں حسب الحکم کمیر وارد با تورن گشتہ از قرار فرما بشہر کبیر استیجا را خراب  
 نمودہ مازہ پارا معزول کردہ بزرگ و حاکم دیگر بجای وی منصوب نمودہ منتظر حکم جدید بطریق کبیر شد چون شہرل اند  
 این احوالات مستحق گشتہ است ششم او مشتعل گردید حکم کرد کہ من بعد ہر جا بشہری یاد ہی برسند تحت حیاول  
 نمایند پس آتش زدہ بگذرند شہرل منجراست با اینگونہ اطوار تکالیفی نمایند ولی احتیاج بجاول نبود صحیح  
 از دہ ویران کہ مستند خرج ہمہ جارعت فرار کردہ بودند در ہر بیت فرسنگ گدہ آمازی نبود کی  
 آذوقہ و شدت سرما امور سپاہ را بجائی رسانیدہ بود کہ در ہر منزل دو سبت سیصد نفر ہلاک میشدند لشکر کبیر  
 کبیر نہ از ہمان ہلکہ بر اثر آستان می آمدند اما بطریق احتیاج سپاہ را بہر بہت ہمراہ آوردہ بود علاوہ بر آن ولایت  
 خوش بود رعیت ہر چہ داشت طوعا و کرہا پیشکش میکرد با یکی از وزرای شہرل کہ غیر نام داشت چون اوضاع  
 اینگونہ پریشان دید عرض کرد کہ شما ازین قرار جمیع لشکر تلف خواہید کرد اقلاد در جانی توقف و سکنی نمایند و منتظر  
 باشند تا فصل بہار برسد پس بہر چہ دمی شما علاقہ بکیر حکم بانجام آن فرمائید و اگر شما در کجا قرار کبیر بگذرند  
 کہ باین ولایت بلایت دارد میتواند کہ از اطراف آذوقہ جمیع نماید شہرل در جواب گفت من آن سبت کہ در کبیر شہر  
 قرار بچوم وزیر عرض کرد کہ بولند با نیجا نزد بکت بولایت بولند بہر اجبت فرمائید و درین مستان امور انجام  
 منتظر نمایند تا ہوا اعتدال بہرساند بعد از آن بالشکر و جمعیت و با کمال آرام و تدارک و استعداد تمام بولایت  
 روستہ برگردند و درین ضمن چند اسلہ نشان او کہ از ہا اند نوشته بودند بچین کہ باز او کوست بریشانی سپاہ شہرل  
 شدہ ستای ملغیان عدوان گذار شدہ بود شہرل قبول نکرد گفت من درین بین هیچ جا بہر اجبت میکنم مردم کویند  
 کہ از بطریق رسیدہ فرار نمود و این شہرت و افترا باعث نکت و افضاح من خواهد شد بہر شہر باشد و درین مستان  
 قزاقستان تمام کردہ در اول بہار بحیر روانہ مسکو میشود ہر از مستان سپاہ سویڈر کجا با گذشتن و در کجا  
 توقف نمود بیان این مطلب بتفصیل درین تاریخ نمیکنند چون در کتب جغرافیہ تا حال آنولایت درست مذکور  
 شدہ ہر گاہ او کرن لایق میشد مانند سواد ایتالیا میتوانستیم کہ قزاقوں بدان آنرا تخریر بسا و ہمہ اینقدر بیان می کنیم  
 در سپاہ شہرل در او از مستان بولایات قزاقستان پورا وی سیدند کہ در اول تاریخ بطریق احوالات طایفہ

طوفا و کران  
خواہی نخواہی

فقتضاج  
زمانی



مزبورہ را با تفصیل نوشتہ ایم این طایفہ نیز در کنار رود خانہ بوریسن مکانی دارند تازہ پارس است کاری کند کہ بزرگان طایفہ  
 زاپوراوی ابدست آورده خدمتی بشمل کرده باشد پس بزرگان ایشان را همان طلبیدہ و تدارک بزرگان دیدار از آنجا خریدند  
 اسباب از کار خانہ شمل گرفت کہ جملہ از فقرہ دست کردہ بودند بعد از صرف طعام شام بر ایشان تفریبات  
 و توصیف شمل بیان و توصیح نمود و دل ایشان را بجانب ہی مائل کرد و بزرگان زاپورا ویرا با تعہد زیاد سوگند یاد  
 کرد کہ با اتفاق طایفہ خود در خدمت شمل بکوشند و ہر چہ در قوہ داشتہ باشند در باب اطاعت و احسانت او  
 کوتاہی ننمایند قرار سوگند طایفہ مزبورہ این بود کہ دم آبی اور مجلس میکشد استند و بر روی آن قسم بخوردند چون تعاہد  
 تقاسم از جاغبین بعل آید بزرگان زاپوراوی از آن مجلس برخاست و دست بدست تازہ پاد اوہ از آنجا بیرون رفتند  
 کسانیکہ ہمراہ بزرگان طایفہ مزبورہ آمدہ بودند ہر کدام از آن اسباب و آلات فقرہ کلی برداشتہ براہ افتادند  
 تا طرمانہ پاہرچہ محافظت کرد ایشان در برون آنجا مبالغت نمودند تا اینکہ اندک اندک کار بدستبازی و کوتکت کاری  
 ہم دیگر کشید پس مردم زاپوراوی اتفاق کردہ نزد تازہ پارس رفتند و مذکور ساختند کہ کسان و بیختری بر تازہ  
 کردہ ہر گاہ فوکران خود را تنبیسہ نماید دوستی و عہد و سوگند ما بجم خواهد خورد ما زدہ پا لاد و ناچار مانده ناظر خود  
 بدست ایشان تسلیم کرد کہ بقانون خودشان برو سیاست نمایند و سیاست ایشان این بود کہ اول دست  
 پای مقصر را می بستند اینقدر بہدیکرمی انداختند کہ او بیترتہ بلاکت میرسید بعد ہر کدام کاروی شکست زده او  
 میکشند سجاد و ناظر تازہ پارس نیز بد فقرہ کشتند بالجملہ بطر کبیر این اوقات امور خود را مضبوط میکرد و جمیع اطراف  
 گرفته بود بطوریکہ لشکر شمل بجالی حرکت نمیتوانست بکنند مگر بخت و نصرت میتوانستند کہ کاری از پیش برند  
 و طایفہ قزاق بسیار ذیت و آزار سپاہ شمل میرسانیدند در ہر جا از لشکر سوید کہ بچکت ایشان می افتاد میکشند  
 بعد از آنکہ شمل بزرگان طایفہ زاپوراوی دوستی کرد و قدری امور لشکر خود را انجام داد مصمم گشت کہ شہر بولتا و  
 تصرف نماید و دانستہ بود کہ در شہر خور و قوہ و سایر بحتاج و فور دارد عزم داشت کہ بعد از تسخیر آنجا امور سپاہ  
 خود را بہدجت مضبوط کرد و در اوایل بہار روانہ شہر مسقوشو شد لہذا بستیج تمام روانہ شدہ شہر مزبور را محاصرہ نمود و بطر  
 کبیر پیش از وقت خیال اور افہمیدہ از آن سبب بہدجت تدارک خود را دیدہ و مور سپاہ را چنان مضبوط کردہ بود کہ  
 بیسپوہ از محاصرہ شہر مزبور ہمہ نشوین نہ داشت و خاطر جمع بود از اینکہ اگر شمل و از وہم بفکر تصرف شہر مزبور  
 بیفتد باعث خرابی او خواهد شد بطر کبیر قریب شصت ہزار نفر لشکر جمع کردہ بود و از قوی و قور خانہ و سایر ما  
 بحتاج جنگ زیادہ از آنچہ ضرور بود ہمراہ داشت و آذوقہ دو ماہ را نیز برداشتہ بود چون خبر ورود سپاہ سوید  
 با اطراف شہ بولتا وارسید بطر نیز با جمعیت خود روانہ گشت و در سال ۱۱۲۱ وارد شہر مزبور کردید شہر بولتا و  
 در کنار رود خانہ در سکنا و اقامت سپاہ شمل از سمت شہر در کنار همان رود خانہ منزل کردہ بود بطر کبیر اردو خود

وضع حق  
 قسم خوردن قزاق  
 زاپوراوی و  
 سیاست ایشان

وقوع محاربه فیما بین پطر کبیر و ششرون و از دهم در چهار شهر پل و

در آن سمت رود رودخانه را در میان سرحد قرار داد ششرون چنان تصور نمود که پطر از آن طرف رودخانه جنگ خواهد کرد یا  
 اینکه از روی رودخانه جسر بسته باین طرف خواهد گذشت لهذا در همان ساعت که سپاه روس سید حکم فرمود که تمام  
 اطراف شهر را بگیرند و از هر کجا که احتمال جسر بستن روسیه میرفت مانعت نمایند و خبر نداشت که پطر پیش از وقت جنگ  
 خود را دیده ستر چهار هزار نفر را مور کرده بود که در بالای شهر در چهار فرسخی جبری بسندند و خوشترن همراه سپاه  
 بقرب شهر آمد و بود که بخشم فریب بدو ششرون چنان گمان کند که از آن طرف رودخانه جنگ خواهد نمود تا پطر خصم غافل  
 کرده با تمام کار او سپرد از قراریکه پطر حکم فرموده بود در یک شبانه روز جسر را موافق خواهش او با تمام رسانیده  
 خبر فرستادند که جسر حاضر است پطر چهار ساعت از شب گذشته بی اطلاع خصم اردوی خویش را از جسر با آن طرف  
 رودخانه گذرانید پیش از طلوع آفتاب اردوی خود را در جای مضبوطی در برابر اردوی ششرون قرار داد ششرون بعد از آگاهی  
 از آن ماجرا حیرت و تعجب نمود زیرا که هرگز باور نداشت که از طایفه روسیه چنین کسی بیاید که در فنون لشکر کشی  
 او را فریب بد اگر چه تشویش نیاید از اینکه حرکت و جرات پطر نبود و دانست که انجام این کار بجای می آید خواهشید  
 لکن از کثرت کبر و شدت غرور این مطلب با روز و طور نگردیده مشغول تدارک خود گردید که برنامی مجاوزه نگذارد و بجای  
 سپرد از دو پسر دو پادشاه در این سفر با مورات لشکر و سامان حشر خود کمال دقت و مراقبت مینمودند چون دوام  
 سلطنت قوام دولت هر دو بست همین جدان محاربت بود زیرا که اگر ششرون شکست بخورد بالمره تمام بود و اگر پطر به نیت  
 میکرد و سلطنت وی در روسیه صورت نمیکرفت زیرا که دشمنان پطر طالب جویای بهانه بودند که بتضییع  
 و تخریب او سپردند و ملت را از او بگردانند جمیع او رو پنجه چشم و گوش خود را متوجه جنگ محاربه ایشان کرده و نظر خرمی  
 بودند که کدام یکت ازین دو پادشاه خراب خواهد شد اگر چه مدت سه ماه بود که دول خارج بسیج جرات و احوالات  
 ایشان اطلاع نداشتند و نینداشتند که ششرون در کجاست و چه کار میکند لکن ازین فخره خاطر جمع بودند که است پطر را ضایع  
 و نتایج حاصل خواهد کرد و فتوحات دانیارک و ولند و نروا و اورا در نظر عموم دول خارج چنان معظم و معتبر کرده بود که  
 بر آن تصور نمیکردند که پطر کبیر دستخ خواهد کرد و یقین داشتند که ششرون از روسیه مراجعت نخواهد نمود مگر اینکه پطر رضایع  
 و پادشاه دیگر در ممالک روس بجای او مینشیند و مقتر فرماید بالحد در مدت سه روز که این دو پادشاه بزرگ  
 مشغول تدارک خود بودند پطر کبیر هر روز آدم بتردی کلی قطع میفرستاد که درست رسیده بفرجه که از کدام سمت  
 از استخر و تصرف توان نمود پس چنین ششرون هر روز صاحب منصبی روانه میکرد که از اوضاع اردوی پطر اطلاع  
 حاصل کند هر وقت کسی از طرفین نزدیک اردوی دیگری می آمد فی الفور از او و شکایت کرده میکند داشتند که بقرب  
 کلوه قنک برسند و در نیم پطر کبیر یکی از صاحب منصبان خود که او را مرد با غیرت و جرات بجا آورده بود حکم  
 فرمود که در راه پادشاه خود از جان گذشته باز دوی دشمن برود و خبر صریح بیاورد مشارالیه با صد نفر سوار خا

وقوع محاربه سیما بین بطریق و شترل و از دهم در جوار شهر پوت و

بسیار از دوی خصم انداخت بشکامیکه شترل قرار با ستیا نهادند و لشکر را جابجا نمود آن صد سوار را که بدان کوه  
 هزار و پید بسیار تغیر گشت و مستقیم شد که خود آنها را تمام کند فی الفور با گروهی اطراف ایشان گرفت صاحب  
 منصب روس از هیچ جا خلاصی ندیده ناچار بیای کارزار کرد در آن اشاکلو له سپای شترل جوده استخوان مای  
 او را خود کرد سواران سوید مشغول باد شکار گشتند که او را خلاص گشتند جبارال دوس فرصت یافته از میان بیرون  
 رفت چون بخدمت بطریق رسید که از شترل عرض کرد بطریق التفات نماید محصور بجبارال مزبور نبود و فرصت بخدمت نداده  
 فی الفور حکم جنگ بران سپاه داد شترل نیز از عزم خصم آگاه شد بسیار زت خصم بهادرت نمود بایش که خود حکم داد  
 که بسوی دشمن حمله کند سپاه سوید چون با پشاه خود را مجروح دیدند چون شیر عین قدم بعرضه کین نهادند و با تمام  
 خصم سپرد خستند شترل از کثرت غیظ در منزل خود آرام نخرفت مع الم جراحت افزا موشش کرده حکم کرد که تخمی تربیت  
 ساختند و تحت نشسته در میان لشکر خود بر اسم جلال برداخت از انتمت بطریق سپاه خود راسته قمت کرد  
 مینند با بجبارال بویه سپرد و میسر در با بنز کوف داد و قلب سپاه را بعهده شتر و متوف محول نمود و خود با سوار  
 افواج با نظرباط اطراف و جانب لشکر خود متوجه بود که یکدفعه صدای توپ از جانب خصم بلند شد و از طرفین  
 بجنگ اقدام نمودند و قده اول سپاه سوید چنان حمله و هجوم آوردند سپاه روس کم ماند که بالمره از جنگ روس  
 شوند و میان پیش جنگ رویت را از سپاه خود ببردند و دو با ستیان ایشان با تصرف کردند اگر چه در آن هنگام  
 لشکر سوید را چنان معلوم گشت که سپاه روس شکست خورد لکن امر با ایشان مشتبه گردید نظم روس بحال خود باقی بود  
 و وهنی بنظام ایشان روی ندادد فعه دوم بطریق خود پیش افتاده حکم کرد که لشکر از ست جانب بسوی خصم حمله  
 کند و مدت دو ساعت از طرفین جنگ چنان سخت شد که قلم از تحریر آن عاجز است در آن بین کلو له تومی بدو نظر  
 حکام شترل تحت شترل خورده هر دو را بکشت و تحت بر زمین افتاد بکشت شترل از بکسب جنگ داشت  
 حکم کرد که او را روی تحفه گذاشته باز در میان سپاه نگاه دارند تا جرم بعد از دو ساعت از هر جانب سپاه سوید  
 شکست خورده رو بهزیمت نهادند شترل بر کوه سحر و تایش سجا آورد که شاید سپاه خود را از کربخین مانع آید  
 چاره نشد با لاشره خود نیز مجبور گشت که بگریزد از هول جان سوار سب شده سه چهار فرسنگ راه را روان و شتابان  
 بگریخت بسیار ترس بر اس ازین داشت که مبادا در دست بطریق گیر شود و آنچه خود در باره بطریق قصد کرده بود  
 همانا بسر خود بیاید و قضیه بر عکس میبشاید یا بجمله از سپاه سوید در روز پوت و آنه هزار و دو سیت و هشتاد  
 چهار نفر گشته شد و نزدیکت بسته هزار اسپه گشته بطریق سپاه را از روز خد نکا بدشت بعد از تمام شدن جنگ وقتیکه  
 لباس خود را در آورده بشت کلو له تفکین از میان حشت و کلا هشر در آمد مورخین سوید نوشته اند که شترل و او  
 چنان چشم سپاه روس را ترسانیده بود که بعد از فتح هم جرات نداشتند که او را تعاقب کرده بگیرند ازین قرار معلوم شود

عین  
 نام پیشه است  
 در غرستان کوشیه  
 آنجا در صلابت  
 دعوات  
 سعادت

# شکست خوردن شرل و ازو هم و گریختن وی بخاک عثمانلو

که مورخین سویدلی خبرند از آنکه بعد از شکست خوردن شرل با چارده هزار نفر بقیه سپاه خود میکشید و از رودخانه  
 در سکلا گذرشته نیز است که داخل خاک قزاق زاپوراوی شود که ما تزکیوت باد و هزار نفر خود را با آنها رسانید  
 و سر راه ایشان را گرفته دوباره جنگ نمود و ایشان را چنان عاجز و مستعصم کرد که بالاخره لوانیوپ سردار سوید مجبور  
 شدن چاره نیافت و کسی از ایشان خلاص نشد با لشکر بقید اسیری بستند که دیدند مگر شرل که با مسعودی از  
 کسان خود خلاص یافت و فرار نمود چنین معلوم میشود که چارده هزار نفر لشکر ایکیا اسیر کردن و خلقی خوف براس  
 از شرل نباشد مشخص است که مورخین سوید خلاص یاد بیاد شاه خود داشته اند و حق دارند لاجرم در میان چارده  
 هزار نفر که ما تزکیوت گرفت از معتبرین نوکران شرل بودند از آنجمله کی وزیر شرل دو نفر از عمه خلوت و دو نفر از  
 اهل دفتر و چند نفر از صاحب منصبان و سرکردگان از آنجمله مرشل پنجد و جنرال لوانیوپ و پنج چارالان کیر  
 باد و نفر جوان خود ایوان باشی جمله اسیر و دستگیر شدند شرل و ازو هم همه جهت در جنگ پوت و او جنگ  
 ما تزکیوت نه هزار و دویست و بیست و چهار نفر بیشتر بود و هفتصد نفر از سپاه وی اسیر و لیران سوید  
 گردید ازین قرار معلوم میشود که چه قدر لشکر و عرق او تلف کرده بود سپاهیکه سخت همراه داشت چهل و پنج هزار نفر  
 بودند غیر از سپاه لوانیوپ چهار هزار نفر نیز از قزاق گرفت جمله اینها در عرض راه و در جنگهای کوچک فینان  
 دو لشکر اتفاق می افتاد تلف شده بودند در روز پوت و از یاد از بیست و هفت هزار نفر داشت و نتایج عقلی  
 بود که بان سپاه جزئی بانی جنگ گذاشتن همیشه کارهای شرل ازین قرار بود هر چه میکرد و طالعش میکرد و سخت آدمی  
 در همه وقت بکار نمی آید میباید که کارها را از روی عقل کامل و تدبیر حساب دیدند تا هتور باطل بالجه در جنگ  
 پوت و اسپاه بطراچندان خسارتی نرسید همه جهت پنجاه و دو نفر صاحب منصب هزار و سیصد نفر  
 صدمات از سپاه روس تلف گردید شرل بعد ازین شکست خود را تمام دانسته و چاره دیگر ندیده بعد از رود پوت  
 زاپوراوی راه بیابانزایش گرفته داخل خاک عثمانیه گردید پس بطر کیر از جنرال شرل خبردار شده بکنفر از معتبرین  
 نوکران خود را بر اثر او روانه کرده و کاغذی بدین مضمون بشرل نوشت که هر چه در زمان گذشته از شما صادر  
 گشته جمله را فراموش کردم این درست نیست که ولایت خود را ترک کنی و خود را بدست دشمن بسپاری من  
 قسم بخورم که با تو بسج بدی حکم البته مراجعت کن و پیش من بیا که با تو مانند برادر رفتار خواهم کرد و بعد بحال  
 احترام مملکت خود برگرد و وقتیکه فرستاده بطر کیر رسید عثمانیه رسید که شرل گذشته داخل خاک عثمانیه  
 گشته بود دست او را بپوش شرل رسیده مراجعت نمود با لجه بطر کیر بعد ازین جنگ چند روز دیگر ولایت قزاق  
 توقف فرموده لازمه قرار داد هورات آنصحنی ترا مقرر نموده مراجعت کرد تا روز جنگ پوت و اجمع او روپ  
 چنان تصور میکردند که داعیه بطر جنب صولت شرل چون صعوه است در جنگ عقاب بعد ازین جنگ دانستند

ایضا



که پطربکیر چگونه سردار دیر و پادشاه کشور بکیر بود است بالجمله بعد از آن که شرل از دست لشکر پطربکاره دیگرند آشته  
بجاک عثمانلو کرخت پاشای بسند رسنایت همان نوازی احترام در حق او بجا آورده با کمال حرمت و احترام  
کرده و اردشیر بندر نمود و منزل و اخراجات از براسی او و منسوبانش قرار داد

**فصل پنجم در بیان توقف شرل در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکر کشی دولت  
و اینمارک بممالک سوید و جنگهای دیگر که در مدت توقف شرل در مملکت روم اتفاق افتاد**

بجاک میکه شرل در مملکت روم توقف داشت بعد سلطان احمد سیتم بود شرل و از دهم بعد از ورود و بشیر بندر کاغذ  
بخدمت سلطان روم نوشت مورخ گوید که چندین کاغذ بن نشان او انداز قرار که میگفتند سواد کاغذهای شرل بود  
که در چین توقف در خاک روم سلطان نوشته است چون درست خاطر جمع نداشتم لهذا مضمون آنها را در  
تاریخ خود بسط ندادم این قدر معلوم میشود که مضامین نوشتههای شرل این بوده که از دولت عثمانلو امداد خواسته  
بود تا زمانی استیصال خود شکست لشکر روم را از دولت روم در آورد فی الحقیقه اگر دولت روم بحرف  
او گوش میداد و قدری لشکر بدست او میسر و باز دولت روم سیر تمام میکرد لکن احوالات سلاطین روم معلوم  
است که ده سال طول میکشد تا بیک کاری اقدام نمایند بعد از مدتی مدید کاغذی بشیرل نوشتند که هیچ دخل مطلب  
نداشت شرل با اینهمه باز از خیال خود مأیوس نشده بیک نفر پونیا توسکی نام از سرداران خود روانه اسلامبول  
نمود که رفته با وزیر دولت حرف بزند شاید کاری بکنند که دولت روم خواهش او را قبول نماید چون حاصل  
اسلامبول شد اعیان دولت روم نهایت حرمت با او کردند و تعهدات و عهدهای بسیار با وی نمودند  
والله و سلطان احمد بواسطت فونسکا نام حکیم خود زیاد از حد مراقب احوال امورات او گشته او نیز متعهد گردید که خواهش  
شرل قبول خواهد شد و سلطان روم لشکر کشی شرل را خواهد داد تا بجنگ پطربکیر سردار دگرگن آینه و صده بود و وقت بیجایی  
گذشت روز بروز دشمن بر پوزیش پونیا توسکی قنک آمده نزد وزیر رفت در آن هنگام وزیر روم علی پاشا چورلو  
بود سخت در شهر چورلو رعیت بوده بعد ترقی کرده بر تبه وزارت رسیده بود پونیا توسکی عرض کرد که جواب صریحی  
بمن بده هرگاه دولت روم میل دارد که بشرل امداد بدد بسیار خوب الا او نیز کار خود را بفهمد و از جای دیگر چاره  
نماید علی پاشا در جواب گفت چه خیال میکنی باکر دشمنی و سن را فراموش کرده ایم اکنون در تدارک هستیم تو خاطر جمع باش  
و بشرل بنویس این است که با دوست هزار نفر لشکر سپیدم میخواهم که بیک دست شمشیر و بدست دیگر شرل گرفته  
دارد شمر مسقوشوم و پطربا دست بسته با سلامبول نفرستم پونیا توسکی نیز جواب پاشا را بخدمت شرل نوشت و  
فرمانی از سلطان گرفته فرستاد که در بند شرل امانت حرمت بنماید شرل نیز بخيال دوست هزار نفر لشکر روم در آنجا

# وسایس بطرکیر و اغتاشش در خانه عثمانلو

خوش میگذرانید در نزد خیاالات میگرد که چکیده بطرا خواهد گرفت بعد از گرفتن چیر سر او خواهد آورد زخمی که در جنگ  
 پوتان و ابرداشته بود بالمره خوب شد پس از یوسف پاشا حاکم بندر خواستش کرد که در بیرون شهر بحجت او  
 چادری برپا کنند که خوشتر در آنجا بشینند و در میان شهر نباشد چون سلطان روم در خصوص شرل بتاکیه  
 نوشته بود که هر چه خواهش کند مضایقه نماید و هر چه بگوید بشنوند لهذا پاشا فرمایش او را بی تاخیر قبول کرده  
 حکم کرد که در بیرون شهر هر چه چادر استیاج او بشود حاضر و مهیا کرده بزنند چون شرل در بیرون شهر منزل گزید و همچو  
 پایش و بیبوی نهاد و باز بنای سواری مشق گذاشته هر روز پیش از طلوع آفتاب سوار میشد و سه ساعت حشمت  
 میکرد بعد پاده کشته بنای مشق میگذاشت دو سه ساعت هم مشغول مشق صالوات بود تا وقت چهار میرسد  
 چهار را صرف کرده بازی شطرنج میرداخت همواره در شطرنج پادشاه حرکت میداد چون در حرکت پادشاه بردن  
 بازی غیر ممکن است از آنجست بازی همیشه میباخت هر چه بر او میگفتند که صاحب منصب دیگر حرکت بد قبول نخورده  
 میگفت تا پادشاه است او باید در پیش باشد با بکله از روز ورود شرل بندر هر روز از سپاه سویدیا پولک از  
 دست لشکر روسی که بجهت نزد شرل می آمدند و جمعیت شرل یاد شده تا هزاره شصت نفر رسید اجازات آنهم  
 از جانب دولت روم بود دولت مزبور هیچ چیز از وی دریغ نمیکرد چون در میان چادر بحجت و زمین باد و بارش  
 و برف و بایان استراحت و گذران معتد بود لهذا معتمد شد که در بیرون شهر خانه بسازد یوسف پاشا نیز او را قبول  
 کرده ساخت سرداران شرل نیز اندک اندک هر کدام بحجت خود خانه در آنجا ساختند صالوات نیز هر یکی بحجت  
 ششم خود جانی درست کرده اردوی شرل شهر مختصری گردید و هیچ چیز احتیاج نداشته مشغول خوش گذرانی و  
 عیش بودند بطرکیر از خیاالات شرل اطلاع داشته میخواست کاری بکند و مایه زندگانی دولت عثمانلو با او بد شده او را  
 از خاک خود بیرون نمایند دولت اسباب نیاید از جنگ پوت و ابجنگ وی آمده بود بطر فرمود منفعت و دولتی  
 که از سویدیان عاید مانده در راه خسارت و ضرر ایشان باید صرف کرد لهذا مکنز را بلچی از جانب خود مامور  
 کرد تا خواه و ارمان فراوان با سلا مبول فرستاد که رفته هر طور تواند با وزیر روم بسازد و وزیر را بریزد و سستی بطر  
 کیریاورد و چند که تواند نماید بین شرل دولت عثمانیه افساد بکند بطرکیر درست فهمیده بود که در دست سلطان  
 چیزی نیست باید با وزیر ساخت کاری که وزیر احتیاج کند همان برقرار خواهد بود لاجرم ایلیچی روس با سلا مبول  
 رسیده در اندک وقتی طوری حرکت کرد که خواستش بطر بعمل آمده حرف جنگ روئیده تمام شد و بنای دوستی گذاشتند  
 تا آنوقت قدری بود که سفر انلیو انستند در سلا مبول از خود خانه بسازند میبایست که از دولت خانه برایشان صحبت  
 شود علی پاشا مصلحتی خطیر از ایلیچی روس گرفته او را مخص کرد که از خود جا بسازد و پونیا تو سکی را در جزو آزار میگرد  
 هر وقت بد خانه می آمدند خود راه نمیداد و بجز متی میکرد و در بندر هم امر شرل را منعش کرد و اجازتش نمیرسید

و کجا

کسی حکیم او گوش نمیداد و خواهش او هیچ وجه عمل نمی آمد پونیا توسکی بشکل نوشت که باعث کم التفاتی وزیر عیسی است  
 جواب فرستاده و حکم کرد که خیانت وزیر را نوشته سلطان بدو قرار سلاطین بروم این است که خود هیچ وجه بکار  
 دولت نمیرساند همه امور با دست صدر اعظم تمام میشود قاری دارند که سلطان هر روز جمعه مسجد می رود در آن روز  
 اگر کسی عرض داشته باشد عریضه نوشته در دست نگاه میدارد که اتفاق می افتد که سلطان عریضه را از دست  
 عارض بگرد و خود بعرض او برسد اکثر اوقات عارض با عریضه نزد وزیر میفرستد و وزیر نیز با صاحب عریضه  
 کردار کج و کفایت پیش گرفته امر بیچاره را بیشتر از سابق صنایع و عاقل میکرد و نظر آن احتمال که سلطان عریضه را  
 پیش وزیر میفرستد کسی جرأت عریضه دادن بخدمت سلطان نداشت مگر کسیکه از سلامتی جان سامان  
 کار خود دست کشیده باشد پونیا توسکی هر چه تلاش کرد که مطالب خود را بسلطان برساند ممکن نشد اگر چه پادشاه  
 شاه راه دست و والده سلطان نیز با وزیر بسیار بد بود ولیکن او نیز جرأت نیکو داری پادشاه بر تبه صاحب سلطان  
 بود که بجز سلطان هم کس از وزیر سید و سلطان نیز تا اذن و در خصت از وزیر گرفت آب نمیزد پونیا توسکی با اینکه  
 از همه اینها اطلاع داشت باز چنان تنگ آمده بود که مطالب خود را نوشته بکنفر از اهل روم پول می آورد و  
 راضی نمود برای یک روز جمعه عریضه را بنظر سلطان برساند شخص نیز مردی بسیار فقیر و مفلوک بوده از چنان خود گذشته  
 عریضه را در مسجد بنظر سلطان رساند سلطان عریضه را گرفت بعد خواندن بیسوی جواب نداد بعد دو سه  
 روز پونیا توسکی عریضه دیگر نوشته از آن نیز بر پول جمعه آینده بنظر سلطان رسانید این دفعه سلطان در عرض  
 جواب مطالب بیت و پنج رأس بنجدی بسیار خوب بانامه مریدی نزد پونیا توسکی فرستاد که بشکل  
 برساند پونیا توسکی دستخوار خوانده دید که جواب مطالب او را هیچگونه از او نماند اخته است چون چاره دیگر نداشت  
 همان نامه اسبان ارمنی را بفرستاد و از فرایک پونیا توسکی نوشته یکی از آن اسبها سواری خود سلطان  
 بوده که جمیع اسبهاش را برودر کابش طلا بوده است چون علی پاشا از این احوالات اطلاع یافت او نیز پنج رأس  
 اسب همراه اسبان سلطان بفرستاد شرک با کمال احترام اسبان سلطان را پیشواز نمود و قبول کرد لکن پنج  
 اسب زیر بار بردانند و باز پس فرستاد و کاغذی بدین مضمون بوزیر نوشت که من از جانب دشمن خود تعاضا  
 قبول نمیکند تو که الان دشمن من هستی و قلب من کردی چرا بمن تعارف میفرستی چون این خبر بعلی پاشا  
 رسیده از حد تعریف کرده بعد دلفانی این حرکت شرک آمد ولی خود نخواسته و ما را از خویشتر در آمده بزودی  
 تمام شد در آن ایام کومور تو او علی پاشا نام دیگر در پست سلطان احمد بود و سلطان میل یار بود  
 مشارالیه پسر زغال فروشی بود سلطان احمد و هم عمومی سلطان احمدیم در قرب شهر ادرنه در میان جنگل  
 دیده بگرم خانه خود آورده غلام بچه کرده بود بعد از وفات سلطان احمد و هم سلطان احمدیم زکاوت و فراست

لا و نعم  
نمود

ترکی  
که مورث او علی  
پسر زغال  
فروشی

# خرابی مملکت سوید در غیاب شرل و ازدهم

اورا پسندید و بریت و ترقی او میرد اخت و نظر بخت باطنی همواره دل بخت او میکاشتا اتفاقاً علی پاشا  
 با علی پاشای زمر مدعی گشته با اتفاق چند نفر از اعیان دستگیری با در سلطان حیانت و خسران وزیر  
 در پیشگاه سلطان ثابت مدلل کرده سلطان نظر و شوق حسن ظن بسیار که علی پاشای مدعی داشت چو رولور اسزور  
 و کورولو او غلی را بجای او منصوب نمود مشار الیه مردی جز فهم و صاحب مدکی بود چون بسند وزارت نشست  
 معروض سلطان نمود که امروزه سلطانرا واجب است که در مقام دلبستین سوید و روس اهتمام فرمایند و  
 بطریق امور آن دو دولت را بگذرانند که سایر دول جمعی تمهید نمایند اولاً از دولت روسیه تا بحال حرکت  
 خلاصی نسبت بشما ظاهر نشده است تا شما مجبور شده بجنک ایشان سبقت نمائید تا شرل و ازدهم دولت  
 سلطان اعظم شمرده و بخدمت ایشان پناه آورده است اکنون بر سلطان لازم است که در نصب اطکار او اهتمام  
 فرمایند پس عرض کرد که مسلمانی بشرل التفات فرمایند تا با سلامبول سیاید و از آنجا براه مناسب بولایت خود مراجعت نماید  
 و با دولت روس هم تا خلاصی نپذیرد دوستی نماید سلطان احمد عرض وزیر را قبول کرد و کاغذی بشرل نوشتند  
 که با سلامبول بیاید و ما بخواج خود را از دولت عثمانیه بگیرد و از راه نسا که با دولت روم دوستی بملکت خود مراجعت  
 کرده در کمال آسودگی و استراحت بسطنت بشیند و غافل از آنکه شرل با آن غرور چگونه میتوانست که تکلیف دولت  
 عثمانیه را بعهل آورد یا بچو رود کدام آبرو میتوانست بملکت خویش برود همان مدلت و سودا حوالا صد مرتبه بهتر بود  
 از آنکه بی دست او بولایت خود مراجعت نماید پس عرض ایش سلطانرا قبول نموده نامه در جواب سلطان نوشت  
 که روزی خواهد رسید که این تکلیف ایشان خواهد شد لکن آنوقت دولت روس تسلط یافته در قوه احدی نخواهد  
 بود که چاره نماید شرل تا میکند در بند خویش بیدار میماند مشغول بود که دولت روم را بجنک و عدوت دولت  
 روس بخرکت و تحریر نماید از آنست دشمنان او فرصت یافته میخواستند که بالکل دولت سوید را تمام نمایند  
 چنانچه ویرا در هر حال مجال جنگ و قتال مجال باسد و دست او از بر جا کوتاه بشود از آنجمله او کوست بعد از جنگ  
 پون و اباز با پطر کیر ساخته دوباره پادشاه پولند شد و ستانیا اس بعد از آن بخدمت و مرارت از پادشاهی دست  
 کشید از یکطرف پطر کیر میزد از خانی دیده هر چه در قوه میداشت از ممالک سوید تصرف میکرد و از یک سمت دولت  
 دانمارک عی نامه خود را با شرل فراموش کرده بنای جنگ گذاشته بود مملکت سوید بی صاحب مانده چنانکه یک دولت  
 بزرگ در قوه نداشت که تدرک دو هزار لشکر را بر سریند و عیت نیز اطاعت بدولت نیکو بزرگان ملت مجبوراً  
 از هر چیزی دست کشیده بودند و میدانشند که پادشاه دانمارک بنا بعد و تکی که پیش ازین داشت تا پادشاه سوید را  
 بالمره تمام کند دست نخورده و عقرب نصف مملکت را دولت دانمارک و نصف دیگر را روسیه مملکت  
 خواهند شد در بین این غشاش که جمیع اعیان دولت و بزرگان ملت در کمال حیرت بودند و چاره نمیدانستند



# اتفاق بابی سوید و اخراج عساکر و انبارک از خاک سوید

مام که یکی از سرداران شرل بود و آن اوقات بجهت یدن عیال خود مرخص شده بجان می آمد و او را شد چون آشوب و  
 پریشانی مملکت را بدانگونه دید خود داری بخروید بعدالت خانه ملت بر رفت و از بزرگان ملت خواستش نمود که فردای  
 آنروز در قدغن نمایند که در شهر بر پیدام غیر غم و با غم نیست بعدالت خانه صبح شوند تا قرار می بام ملت بگذارند و حاره نمایند  
 که دولت ایشان بالمره منقرض نشود بزرگان ملت خواستش او را قبول کردند و جمله را در عدالت خانه حاضر نمودند  
 ستبک چون مردم آنجیح را موافق طبع خود دید روی ایشان کرده با چشم کرمان گفت که ای ملت سوید من هرگز  
 تصور نمیگروم که شما باین مرتبه بی غیرت با سید که دولت انبارک که سالهای دراز با ما خوانی بوده اید مملکت را  
 خراب کنند و عیال و اطفال را اسیر نمایند و مادر و خواج غفلت حسیده و بمقام تلافی نیائیم مگر بار اچه شده  
 که قوه انرا نداریم که از عهده چنان دشمن بگریخته نمیتوانیم یا سیم شما آن نیستید که با چهار هزار لشکر جمیع مالک انبارک را  
 تصرف کردید همین سخن سردار ایشان از اجندی بر سر غیرت آورد که حکمی در میان عدالتخانه هم قسم کشند که در زیر حکم ستبک  
 یا بالاتفاق کشته شوند یا اینکه مملکت را خلاص نمایند و در اندک وقتی بیست هزار نفر جمعیت حاضر شدند که زیاده  
 از دوازده هزارشان نخت نداشت هر کدام در آن نزد حام و اجماع عام سبانی بدست گرفته آمده بود پاره طیانچ و برخی  
 کار و بعضی چوب داشت با آنهم ستبک از کار خود مایوس گشته روانه شد لشکر دشمن تا بشهر ستبک تصرف کرده در  
 هر جا ولایات سوید را تاخت تاز میگردند در قرب شهر نور تلاقی فریقین اتفاق افتاد سردار سپاه سوید خواست که  
 لشکر و روز آرام بگیرد و روز سیم بنامی جنگ بگذارد لکن سپاه سوید بجز در رسیدن بی آنکه حکم از سردار برسد اینک  
 بدشمن اخبار جنگ نمایند میان افواج دانیارک بر نختند در مدت دو ساعت چنان گرم ستیزه آویز گشتند که محال  
 آنچنان جنگ را کسی نشان نداده است و دشمن آن فرصت ندادند که تفنگ پر کرده خالی نماید و سرایشان را با کار و  
 و خنجر چون کوفته ان طبریدند بالاخره لشکر دانیارک در مقابل ایشان دوام نخورده بنای فرار گذاشتند و آن جنگ  
 از صالوات فوج خاصه پادشاه دانیارک دو فوج بودند تنهاده نفر خلاص شد مابقی را بالمره کشتند و دست  
 پنجه و زشت سر لشکر دانیارک افتاده یک نفر از ایشان در ولایت سوید نماند گشتند بعضی را بپاک و برخی اسیر  
 از خاکشان نمودند چون این خبر بشنید سید سی کث سرداران عرض کردند که اگه نماند این خبر خبر خوشی نیست  
 چرا قسوس بخورید و آه میکشید در جواب گفت از برای آن که میکشتم که کی باشد آنروز که من هم سپاه روس را اینگونه نمایم که یکی  
 ایشان باقی نماند با بچه چند روز بعد از ورود این خبر از اسلامبول خبر رسید که کومور لومرول شده با تاجی محمد  
 در جامی او وزیر گشته است شرل این مژده بیشتر از اولی خوشحال شد چون میدانست که همواره قرار بر این است  
 که وزیر خلاف هم میکند و یقین داشت که با تاجی محمد خلاف کومور لومرول کرده جنگ را با دولت روس مصلحت  
 خواهد دانست با تاجی محمد از قدیم در عمارت پادشاهی همزم شکن بود و در عهد سابق دولت عثمانیه را قرار

نطق  
 کردن ستبک  
 در عدالت خانه  
 سوید  
 بی عرضه  
 بیگانه

ترکی  
 کومور لومرول  
 فروش  
 ترکی  
 تاجی محمد  
 شکن

# نامزد شدن محمد بالتاجی بجنگ دولت روس

براین بود که شاهزاده مارا مجوسس میگردید سلطان احمد در عهد سلطنت عمومی خود که در مجلس بود همین بالتاجی محمد  
 بجنگت او مشغول بوده ازین جهت سلطان احمد با او تمهید کرده بود که هرگاه که من سلطان شوم بر تو محبت خواهم  
 کرد بعد از پادشاه شدن بر عهد خود وفا کرده منصب وزارت بر و التفات کرد و دختر می از اندرون که سابقا خاصه  
 خود بوده بدو داد چون بر تبه وزارت رسید مقربین درگاه سلطان را گفتند که میل خواهش بجنگت کردن  
 بادولت روس است ازین جهت وزرا می گیرند مقربین و ترابان منصب اختیار نمودیم هرگاه میل داری که در منصب  
 خود بر قرار شوی هر وقت سلطان در این باب با تو مشورت نماید باید جنگ با صلاح دولت بدانی بالتاجی تیر و عده کرد  
 که موافق خواهش رفتای خود رفتار نماید چون چند روز ازین ماجرا گذشت سلطان اورا نزد خویش طلبید و از او  
 در باب جنگ بادولت روسیه مصلحت خواست بالتاجی عرض کرد که جنگ کردن با کافر همیشه صلاح است تا که مسلمان  
 شده ایم باید سواره با ایشان بجنگ باشیم سلطان جواب داد پسندیده حکم فرمود که تدارک دوست هزار نفر لشکر  
 بدهی چنانچه لشکر حاضر شد بالتاجی از خود خواسته شمشیری مرصع با و التفات نموده فرمود که این دوست هزار  
 نفر بایدست تو سپردم و نیک و بدین سفر از تو خواهم دید با سپه سالار خواهی کرد اگر چه مورخین بگوید بالتاجی امر می نامند  
 بقلم داده اند ولی التزمیکوید که اعتقاد منج باره او خلاف این است چون سلطان اورا بر این خدمت بزرگ مأمور کرد و  
 شمشیر مرصع بدو داد بالتاجی عرض نمود که اگر هیچکس نداند شاه خود میداند که از قدیم کادمن بهریم شکنی بود دست  
 من بیالتاسی دو منی عادت داشت حالا که بجای بالتاجی حضرت سلطان شمشیر مرصع و مینا من التفات فرموده اند  
 معلومست که بقدر مقدور سعی و تلاش خواهم کرد لکن اگر خلافتی اتفاق افتد پیش از وقت عرض کرده ام که این کار کار من  
 نیست سلطان از این جواب بالتاجی بشیر پسند آمده فرمود که من این دوست هزار نفر را بگویم بشیدم هر چه دولت میخواهد  
 بکن که من بعد بر کجی بر تو خواهم کرد با بجه در عهد قدیم دولت عثمانیه با هر دولت که قصد جنگ داشت تخت الملی  
 خصم یا مجوس میگردد علی بن ابیالحی روس مجوس گردید و بجان تانار حکم فرستادند که او نیز جمعیت خویش را حاضر کرده  
 میانای قتال و سیه شود خان تانار در آن اوقات راه با شرل میدا کرده دوست شده بود و چند دفعه عریضه در  
 خصوص جنگ بادولت روس بجنگت سلطان نوشته بود چون آواز جنگ رویت بگوش اورید خواهی که  
 جمیع لشکر در بند جمع شود تا همه بدانند که این جنگ از برای خاطر شرل میباشد لکن بالتاجی چون با شرل باطله داشت  
 حکم داد که لشکر اسلامبول غیره از قرار ایام سابق جنگی در صحرای دورنه جمع گردیدند صحرای مزبور جانی بسیار  
 بزرگ و خوش هواست لاجرم بالتاجی محمد در آنجا سه روز توقف کرده تدارک سپاه را انجام داد و روز چهارم  
 روانه شد پیش از آن هرگاه دوست هزار سپاه عثمانیه مأمور یکسری میشد گل روی زمین بر اسب میگردد و گسیل  
 میشد و می آیشان قدرت مقابله و طاقت مقاتله نداشت لکن از رویکه نظام بنا شد آن شجاعت سواره و پیاده پنا

ترک  
بالتاجی  
بهریم شکن

بالتاجی  
بهریم شکن  
کویند  
بجستی  
بازخواستی

عثمانلو دیگر بجای آنکه بر وفق بر آورد حنرسان صفا می نمود و فوج نظامی مقابل بیست و پنج فوج غیر نظام است اینهمه باز در همه وقت است  
 در جنگ شرط است بطر کبیر سپاه خود را با نظام سپاه عثمانلو را بالمره بی نظام دانسته یقین داشت که با جمعیت قلیل از عهد لشکر عثمانلو  
 بسولت بیرون خواهد آمد با لجه چنانچه شرل در جنگ روسیه خطا کرد و بطر نیز در ابتدای جنگ عثمانیه خطا نموده کار خود  
 ضایع کرد جنگ پروت را چون در تاریخ بطر کبیر تفصیل نوشته ایم لهذا درین کتاب با کتفا بان کرده نوشتیم  
 تفاوت جنگ پروت و پولتا و این شد که دشمن شرل بطر بود و دشمن بطر پاتاجی بطر پادشاهی بود که خسارات  
 مرارات چند مرات از شرل میزد و اوقات خویش اسالیبان دراز در دفع شروع شروع خضر آن مصروف داشته  
 و با برار مصیبت فرصتی بدست آورده بود که با تمام اینگونه دشمن قیام کند شاید که کار خویش را بطوری از  
 پیش برد و از دولت و سلطنت خود خاطر جمع کرد و پاتاجی نیز می بود که در تمام عمر خود یکدفعه لشکر کشی کرد و  
 خواستش سلطان از او این نبود که در آن جنگ بطر کبیر را اسیر و دستگیر کرده با سلا مبول بر دینک بنیاید مقصود او  
 از آن جنگ استرداد ولایاتی بود که بطر از دولت روم تصرف کرده بود با لجه چون پاتاجی محمد ملاحظه کارهای خویش  
 کرده دید که منظور پادشاه خود بطور دلخواه بعمل آمد مصالحه را قبول کرد و مؤرخین سوید نوشته اند که پاتاجی در روز  
 پروت چنان بی غیرتی کرد که با چکس کرده بود هر گاه دو ساعت بگذشت که نامل ننمود و پتر را با تمام لشکرش اسیر میکرد  
 فی الحقیقه بطر کبیر در مکانی بسیار بد گیر کرده بود و سوجه امید خلاصی نداشت لکن بسیار اتفاق افتاد که سپاه  
 و قتی که از هر طرف نا امید گشت فرجی روی میدید درین مقام این تفرق را از پاتاجی نباید کرد که چرا لشکر گرفته  
 از دست بدد هر گاه خود سلطان روم در آنجنگ میشد در چنین وقت از برای او بی غیرتی بود لکن سیزم شکن را  
 بختی وارد نیاید و از آن مصالحه نقصان و استتباط نمیشود زیرا که آنچه حکم دولت خود بود زیاد از آن بعمل  
 آورده با کمال آبرو مراجعت نمود

فصل ششم در بیان توقف شرل در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکر کشی دولت  
 ایمارک بمالک سوید و جنگهای دیگر که در مدت توقف شرل در مملکت روم اتفاق افتاد

در هنگامیکه لشکر روم اطراف سپاه روس را گرفته جای حرکت از برای روسیه نمانده بود و پونیا تو سکی کاغذی  
 از اردوی عثمانلو بشرل نوشت که هر گاه میل داری که دشمن خود را از روز جنگ تر و بد حالت تر بینی تحویل تمام تشر  
 بیار و تماشا کن چون این خبر بشرل رسید با هشت نفر جوان لاو که همیشه در خدمت او بودند از بند روانه  
 شده شب روزی یکی کرده خود را بصحرای جنگ رسانید که دشمن خویش را در آنجا دید و خوشحال شود لکن وقتی  
 رسید که مصالحه از طرفین تمام شده لشکر روس مراجعت میکرد از مشاهده این اوضاع احوال شرل در کون شد

# احوال شرن و از حرم در خاک عثمانلو

و تفرید که چه کار کند چون میخواست که داخل اردوی عثمانلو بشود و تاب رود خانه طغیان داشت ازین جهت بیایست  
 حشر فرسنگ بالا رفته از پل بگذرد شرن از بسکه تعجیل داشت خود داری بخورده اسب خود را برود خانه پروت نزد درین  
 رود خانه کم مانده بود که غرق شد و در آنست سیاه و روس بود که میرفتند شرن از میان ایشان عبور کرده بار دومی  
 عثمانلو رسید و چادر پوینا تو سکی ابرسیده در آنجا پائین آمد با کمال تعجیز از مشارالیه پرسید که چگونه مصالحه  
 کردند پوینا تو سکی تفضیل آنرا بیان نمود شرن بعد از اطلاع بسرعت تمام بمنزل بالتاجی محضر رفت همینکه از در  
 وارد شد با کمال کج خلقی و غیظ گفت که چگونه بحالت نکشیده بی اطلاع من چنین مصالحه بی اثر اقدام کردی  
 پاشا گفت که من چنانکه بجهت مأمور بودم همچنان در مصالحه مختارم شرن گفت وقتی که حضور در کنده خود دستگیر  
 یافتی دیگر چه مصالحه با وی استی و نیز جواب داد که قانون اسلام این است که مذہب مسلمانان چنین کسی که بر ما  
 پناه آورد و التاجی نماید و متنانی بکند باید خواهش او را بی مضایقه بعمل آوریم شرن از جواب بالتاجی زیاده از حد  
 تعجیز کرده در چادر او لمحه دراز شد بعد برخواست از هماینجاسوار شده دوباره بسندرم مراجعت نمود اطلاع شرن  
 دیگر پرگشته بود روز و روز بندر دید که آب و در خانه نیست و جمیع خانها تنگ ساخته بود حزاب کرده است از کسان  
 از همه جهت چهل نفر باقی مانده همه رفته بودند شرن خود را بوزیر نام دبی که در سه فرسنگی بندر بود بکشید و از  
 یوسف پاشا حاکم بندر خواهش کرد که از برای او خانه از سنگ بسازد که از آسیب و مضرت آب و آتش محفوظ باشد  
 یوسف پاشا سه باب خانه حکم کرد که از برای او ساختند و او ضاع خانه را نیز موجود کردند تا اینکه شرن کسان خویش در  
 آنجا شرن خود چون بالتاجی با سلام بوسید و از رفتار شرن بخجده در پیش خویش مصمم شد که او را از خاک روم  
 بیرون کند لهذا بعضی بود سلطان عرض کرد که مانند شرن خاک روم هر روز مایه فساد خواهد بود باید او را روانه کرد  
 سلطان دوم در جواب فرمود که تو مختاری خود میدانی هرگاه مصلحت است روانه کن ولی بطریقش که از ما نرنجید وزیر  
 چون اینکه مرضی از سلطان گرفت هماروز ایلمچی نسا را پیش خود طلبیده با و سپرد که بدولت خود بنویسد که دولت  
 روم میخواهد شرن را با حرمت و عزت روانه ولایت خود نماید و عزم دارو که از خاک نسا بملکت خود مراجعت کند  
 از شما توقع داریم که هنگام ذهاب او از آنجا بخدمت و قیض یاب شده لازم احترام را در باره او بعمل آورید و  
 از آنطرف یوسف پاشا را که با شرن دوست بود معزول نمود و همعیل پاشا که یکی از سوبان و نیکوایان خویش بود  
 پیش کشیده بکومت بندر منصوب کرد که هر چه حکم کند بی چون و چرا عمل بیاورد با بجمه بعد از ورود همعیل پاشا  
 بندر کاغذ دولتی بشرن نوشته همراه یک نفر پاشا روانه کرد که رفته حکما شرن را از بندر روانه اسلامبول نماید  
 که از آنجا بملکت خود برود چون فرستاده بالتاجی بندر رسید نزد شرن آدم فرستاد و پیغام داد که از جانب  
 دولت خود کاغذ و احکام آورده باید بخدمت ایشان رسید و جواب بگیرم شرن چون از عداوت بالتاجی

اطلاع



اطلاع داشت جواب او را چنان داد که پیش از وقت دانسته باش اگر در حضور من بقدر سر موی سحرستی نمائی و با  
 از قانون ادب بیرون کنی سر از تخت جدا خواهیم کرد آنگاه باش تا از حد خود تجاوز نکنی و همیشه کلاً از احوالات  
 شری اطلاع داشته میدانستند که او هرگز دروغ نگوید یعنی که از دهن او بیرون آمد بهمانست لهذا فرستاد  
 بالتاجی چون بحضور شری سید از بیم جان خود حرف دیگر نرزد همان کاغذ دولتی را داد و برگشت شری خود  
 نیز التفاتی نیاورد و یکی از سرداران خود فرمود که جواب کاغذ پاشا را بنویسد فرستاده بالتاجی دید که شری  
 از آنکسان نیست که قدرت حرف زدن در حضور او بخوابد داشت ناچار جواب کاغذ را گرفته مراجعت کرد بالتاجی  
 بعد از شنیدن جواب شری حکمی علیحده بعد از اسماعیل پاشا فرستاد که چشم شری را برساند و بهر طور باشد و را  
 از بند بیرون بگذارد اسماعیل پاشا می که حاکم بند بود از احوالات شری خبردار شده میدانست که او در عالم ترس و امید  
 تقصیده است خواست که بطریق استادی خواهرش بالتاجی را بعمل آورد روزی نزد شری فتیبا کمال ملایمت عرض  
 کرد که مانند شما دیگر در اینجا می صرفت دولت روم میخواهد که شمارا با آبرو روانه کند شما هم با سلامبول تشریف  
 ببرد هرگاه مطلبی داشته باشید گذرانیدن در اینجا آسان تر است شری در جواب فرمود میدانم که بالتاجی ترا برین  
 واداشته که اینگونه سخنان در حضور من بگوئی ازین سبب کاری با تو ندارم تو با عیان دولت بنویس که من تا  
 از سلطان صد هزار شکر نگیرم و بالتاجی از وزارت معزول نگنم دست نخواهم کشید و از اینجا بجائی حرکت  
 نخواهم کرد هر کس در قوه دارد مرا از اینجا بیرون کند اسماعیل پاشا سخنان شری بدین تفصیل بوزیر بنوشت چون  
 مشارالیه دید که او را برزور حرکت دادن در قوه هیچکس نیست لهذا بمقام اذیت وی در آمده خواست که  
 او را با قطع کردن اخراجات آن صفحات بیرون نماید و مخارج شری از جانب دولت کلی بود کما شکیان  
 خویش را قدغن کرد که بخود و نوکران شری جبه و دیاری از بابت مخارج ندهند و در جمیع عرض راه از بندرت  
 با سلامبول حکم نمود که نوشتجات شری را در بر جا که بنشینند بگیرند و نگذارند که کاغذی بسطان برسد  
 بالتاجی میدانست که بدگذرانیدن شری خلاف رای سلطان است چون شری از آن قیام اطلاع یافت  
 تغییر کرده بناظر خویش حکم نمود که از سابق هر چه مخارج قرار بود بعد ازین دو مقابل آن خرج کند از نوکران شری  
 کسی آن جرات نداشت که در جواب او صراحت بگوید که ما نتوانیم از کجا بیاوریم ناظر مجبور بود که از مردم با  
 معامله زیاد پول قرض کرده اخراجات را موافق خواهش شری راه اندازد لهذا در مدت قلیل مبالغی خیر قرض  
 کردند و پوینا تو سکی در آن اوقات در سلامبول بود و از بدگذرانی شری اطلاع داشت و میخواست که چاره  
 پس عرض بدین مضمون نوشته سلطان و مرسا نیکه بالتاجی با دولت روس متفق القول گشته و نتوان  
 زیاد از نظر گرفته است از آن جهت بود که پیران از جنگ لشکر روم خلاص کرد و بنای مصالحی گذاشت و نظر بدستی

احوال شری و وزیر در خاک عثمانلو

دولت روس برخلاف رای سلطان همواره بعد از تیت شری آمده و اخراجات او را بالمره قطع کرده است  
و تفصیل گذارشات بالتاجی اباشری در آن عرضیه معروفه است سلطان هم در آن اوقات اندکی از  
بالتاجی بی میل شده بود زیرا که در مصالحه پروتیا پتر کبیر قرار داده بودند که کلیدهای شهر آرتوف بدولت  
روم تسلیم کند و در آن خصوص اجمال و تاخیر موقوف بگذران اوقات مدت یکسال از جنگ پروت  
گذشته بود و هنوز پتر سپاه خود را از شهر آرتوف بیرون نکرده هر روز بهانه طول میداد سلطان ووم هر وقت  
کلیدهای آن شهر را بالتاجی میخواست مشارالیه سرهم بندی میکرد ازین سبب سلطان از بالتاجی بیجان شده  
بود عرضیه پونیا تو سکی سایر سخنان عثمان بالتاجی علاوه گذشته سلطان بالمره کم التعات شد و او را خائن دولت  
خود دانست و نظر بخدمات او از کشتن او بگذشت و لکن وزارت را از دست او گرفت و او را از اسلامبول  
بیرون کرد پاره مورخین سوید نوشته اند که باعث مغزولی او این شد که در خزانه بالتاجی انگشتر کترین جوهرها  
دیگر پیدا شد که در دست کام مصالحه از دولت روس گرفته سلطان نشان نداده بود حقیقت این مطلب را  
معلوم نیست اینقدر میدانیم که بالتاجی از وزارت افتاده و یوسف پاشا در جای او صدر عظم شاین یوسف پاشا در  
ملکت روس متولد شده و شش ساله بود که در جنگ اول و سیه باروم ایبرومیه کشته کینفر سر باز او را فروخته  
بود باندرون سلطان در آنجا با مور ترقی کرده باین مرتبه رسید چون یوسف نیز شد دولت روسینه فهمید که  
در حقیقت باعث عزل بالتاجی شهر آرتوف بوده یوسف از ترس خود آنچه در قوه دارد خواهد کرد که شهر مزبور موافق  
عهد نامه تحویل بدولت و تسلیم شود پاره روسینه شهر مزبور تسلیم نکند محتمل است که شری امی سلطان و هم را گردانید  
و باره بنامی جنگ شود پتر کبیر پیش دستی کرده شهر آرتوف را خالی نمود و کلیدها را یوسف پاشا فرستاد و با او  
بساخت که دیگر دست شری بجائی بند نشود یوسف پاشا چون امر آرتوف را تمام کرد در نظر سلطان معتبر شده با  
ایلیچی دولت روس دست گردیده این هم مانند بالتاجی بمقام کرد ایندن امی سلطان درآمد که نگاه داشتن چون شری  
صاحب جراتی را در خاک روم خلاف عقلست باید بهر طریق باشد او را از خاک روم بیرون کرد تا اینکه دولت  
آسوده شود سلطان احمد با اینهمه اصرار و ابرام سفر او و وزیران با نیت میخواست که شری از ملکت او به بیختری بیرون برود  
پس بدست خود نامه نوشته کینفر نو که مقرب خود را نامور کرد که روانه بندر شده نامه سلطان را بشری برساند تا شری  
با کمال اطمینان خوشحالی از ملکت روم برود ترجمه نامه سلطان بدین قرار است که غرض از تحریر این نامه معلوم کردن  
این مطلب است که منظور ما در باره شما چیست دولت روسینه خدمات و حملات لشکر ما را هنوز فراموش نکرده  
پیش از آنکه دوباره حکم لشکر کشی بجوی مالک ایشان بفرمائیم آنچه حکم و منظور ما بود همه را بعمل آورد از آنجا تا این وقت  
شهر آرتوف را بر امنا می دولت عثمانیه تسلیم نکرده بود این دفعه بواسطت سفر امی دل فلنک انجلیس که پوسته با

صوت  
کتوب سلطان  
بشر  
دور

دولت ما دوست بوده اند شهر مزبور را تسلیم نمود علاوه بر این امنای دولت را خاطر جمع کرده اند که بعد ازین خلاف  
 عهد نامه دوستی رفتار نکنند و استدعای دوستی و مصالحه نمودند تا نیز خواهش ایشان اقبال کرده حکم دادیم  
 که دوستی ما بین دولتین برقرار باشد علی هذا حکم کردیم که حاکم بندر و خان قرقم مشغول تدارک سفر سربازها باشند  
 که انشاء الله این زمستان از راه پولند زمین بمالکت خود مراجعت فرمایند شما نیز یکسان خود قدغن نمایند که در  
 بین راه با مردم خلاف قاعده و رفتار بی فائده ننمایند و بجهت اینکه در این سفر از برای خود شما خوش بگذرد و با  
 عزت و احترام تمام تشریف ببرد لایحه تدارک و مخارج شمارا مهیا و انجام خواهیم کرد و لشکری نیز در بندر حاضر  
 خواهد شد که در این سفر با انجام خدمات شمار داخله لوازم جان فشانی بعمل آورد و در بهر باب دوستی ما را در  
 باره خود خاطر جمع باش که بعد ازین در هر کار از جانب ما امداد و اعانت خواهیم میدستند تا آنکه به تواره بار سال اسباب  
 و اظهار مطالب سناجج دوستی را تجدید فرمایند تحریراتی ۱۴ شهریور سال اول ۱۲۸۰ هجری بمین دستخط را احمد  
 آقا نام نوکر محرم سلطان پیش شری آورد و شری چون دستخط را ملاحظه کرد و از مضمون آن اطلاع یافت در جواب  
 سلطان نوشت انه نزدیکه من بمملکت شما وارد شد ام از الطاف و اشفاق شاهانیت رضامندی غایت بخت  
 و خرسندی ارم حالی که میفرمایید من بولایت خود مراجعت نمایم بسیار خوب لکن شما اطلاع نداید که عبور  
 من بالشکر جزئی از خاک پولند غیر ممکن است اعیان دولت امر را بر شما مشفق کرده اند که موافق عهد نامه پروت دولت  
 روس سپاه خود را از خاک پولند بماند بگذشت اکنون من خبر دارم که لشکر روس در سرحد مزبور بیشتر از سابق  
 گشته اند و رخ گوید اگر حقیقت مطلب بنویسم که سلطان بوم ازین فقره اطلاع نداشت بسیاری از مردم  
 تعجب خواهند کرد ولی اگر کسی از اوضاع سلاطین بوم مطلع باشد میفهمد که هرگز حرف راست بگوش ایشان نمیرسد  
 قرار سلاطین بوم این است که خود هیچ چه باورد دولت مدخلیت ندرند و زیری قرار میدهند اختیار کل امور را  
 بدست او سپرده خود پیوسته بعیش و طرب مشغول میشوند و در اینترخواهش نفس خویش سعی تلاش میانینکه از برای  
 خود دوست جمع کنند که در وزارت برقرار شوند و دولتی بینهایت کرد آورند تا بعد از وزارت بخوش گذرانند  
 در قاضیت مشغول گردند و کسانیکه مقربان سلطان هستند از دو قسم میروند نیست یا با وزیر دوست میباشد یا  
 دشمن اگر دوستند معلومت هر چه او بکند در خدمت سلطان تصدیق خواهند کرد و اگر دشمن اویند شب روز در  
 خزانی او خواهند کشید پس در هر دو صورت راست ممکن نیست که بگوش سلطان برسد جمیع کارها برو مشفق  
 خوب باید و بد را خوب در نظر او بجلوه خواهند داد با این اوضاع سلطان بوم چگونه میفهمد که لشکر روس از پولند  
 میروند فتنه یا نرفته و وزیر چون پیوسته بکار خویش مشغول است حقیقت امور خارجی نمیداند که سلطان  
 معروض بدارد زیرا که دولت عثمانیه کسی را نیز بدولت خارج نمیسرستند تا از اوضاع ایشان اطلاع بهرسانند

صورت  
 مکتوب شری  
 بخدمت سلطان  
 احمد  
 ثالث

رفاهیت  
 آسودگی

احوال شرن و ازدهم در خاک عثمانی

حقیقت امر اینست که بنویسد همیشه اخبارات را از سفرای دول خارجه که بمواریه در اسلامبول مستقر می‌شوند خبریکه  
 دشمن بدو حریفی که دشمن بگوید معلومست که چه قدر نزدیک بحقیقت خواهد بود مورخ گوید که هر یک از حکما باعث شرف  
 دولت عثمانی در این عصر دانسته اند و از ترکیه سبب انقراض دولت عثمانی همان سفر است که از جانب و اخراج  
 در اسلامبول نشسته با مورخین و جمیع انسانی دولت را بدست آورده بر ساطت ایشان منظور دولت خود را از پیش منظر  
 و دولت عثمانی برخلاف ایشان از کار خود غفلت کرده از تداوم بیرون بگرغافل می‌خیزند روزی خواهد رسید که  
 از خواب بیدار گشته انوس خواهند خورد و دست حسرت بزدان حیرت خواهد کردید لکن آنوقت است که کار از کار  
 گذشته چاره و خلاصی نخواهد بود و میگوید هرگاه این دولت دوام یابد و باقی بماند از قوت خود خواهد بود بلکه دولت  
 دیگر فیا بین خود هر کدام خیال علیحده داشته مصلحت چنان خواهند دانست که اسم این دولت باقی باشد چون  
 سلطان احمد کاغذ شرن بخواند تعجب کرد که چگونه دولت روس خلاف عهد نامه کرده خود در این مدت خیزند آهسته  
 همان ساعت بکنفر از معتقدان خود روانه پولند کرد که رفته آنچه پیشتر بیست و نود می‌معرض مدار مشارالیه بعد  
 از مشاهده عرض کرد که آنچه پادشاه سوید بخدمت شمانوشته جعلی راست بوده دولت روس شکر خود را در خاک  
 پولند بیشتر از پیشتر کرده است چون این خبر سلطان احمد رسید خواست همانروز کردن وزیر را بر نزد علی کومورلو  
 که تقریب تمام در خدمت سلطان است و با وزیر دوست بود سلطان امشب کرده که وزیر ازین حکایت بخیر بوده است  
 حال هر چه بفرماید آنطور خواهد کرد سلطان از گشتن او گذشته همانروز بحبس الملی روس مثال او و احکام کلیج  
 ممالک خود فرستاد که تدارک دولت هزار نفر لشکر را دو باره بمینند و خود روانه شهر آورند شد که در آنجا  
 بتجلیل امر لشکر تمام کند در آن اوقات او کوست پادشاه پولند نیز الملی با تدارک و اوضاع تمام روانه اسلامبول  
 کرده بود که پیشکش بخدمت سلطان بیاورد چون الملی او کوست داخل سرحد عثمانی شد سلطان حکم کرد که او را  
 نیز گرفته مجوس نمایند چون این اخبار بدولت روس رسید مضطرب گشته در خفته کس نیز وزیر اعظم فرستاد  
 که عاقبت این کار چگونه خواهد شد وزیر با علی کومورلو مصلحت کرده دولت روس را خاطر جمع نمودند که این همه غیظ و  
 حرارت نقل و حکایت خواهد شد شوشنکمنند که با خویش رفیع این خاک را خواهیم نمود با بجز در هینت کایمیکه  
 سلطان در شهر ادرنه مشغول تدارک بود با مورولو و یوسف پاشای وزیر خیال سلطان از ند که این همه  
 اخراجات چه ضرور شده دولت روس باز آنچه خواهش شماست بعجل می‌آورند و جمعیتی که در یونان بین  
 دارو پمپا برست تمام بولایت خود خواهد کشید نخست سلطان ازین مقالات امتناع داشت بعد کم کم  
 گوش او پر شده سخنان ایشان را بسمع قبیل اصغاف نمود و بنامی مصالحه شد علی کومورلو و وزیر اعظم که طرفدار روس  
 دولت روس بودند میزدتستند که باعث این فساد شرن است لهذا درین مصالحه قرار دادند که بعد ازین شرن



در خاک عثمانلو نامه حکما بملکت خود مراجعت نماید سلطان احمد چون عده کرده بود که شرک بطور خوبی از خاک خود روانه کند لهذا فرمود بشرطی او را از ولایت خود بیرون میکنم که ایلمچی و سس و پولک در اینجا مرا خاطر جمع کن که شرک از ولایت ایشان بطور سلامت و خوشی خواهد گذشت و ایشان خود در پیش من بطریق کرو بمانند چنانچه اگر چیزی بر او بیاید تلافی خون او را از ایشان بگیرم هر دو ایلمچی قسم خوردند التزام دادند که اگر خود شرک در مملکت ایشان به هنگام عبور جنگ و شرارت نکند کسی با او کار نخواهد داشت و اگر آسیبی با او برسد سلطان در عرض او کردن بار نرند بعد از آنکه سلطان خاطر جمع شد و از طرفین عهدنامه نوشتند سلطان عزیمت جنگ را موقوف کرده ماسکال مراجعت نمود و روز و روز نزد پاشای بندر خبر فرستاد که چگونه ایلمچیان شرک را به پاشا حساب الحکم نزد شرک فتنه آنچه در ادب اتفاق افتاده بتفصیل عرض کرده گفت که بعد از این خاطر جمع روانه مملکت خود بشوید چیزی پیش از رسیدن این خبر از اسلامبول کاغذی از وزیر او کوست که بجان تانار نوشته بود بدست شرک فتنه دبان مضمون که اگر بحیثی شرک گرفته بدست لشکر باید رسید در عرض این خدمت هر چه خواهد شد داشته باشد پادشاه پند از شما مضایقه نخواهد کرد شرک ازین کاغذ بسیار متشوش بوده تمیذانت که سلطان روم چه جواب دهد هرگاه میگفت نیروم میدانت که دولت عثمانلو از او خواهد رنجید و اگر میرفت میترسید که مبادا او را دست بسته بدست دشمن خود بدهند بعضی مورخین نوشته اند که کاغذ مذکور را جعل کرده بودند که شرک بر اس کرده از مملکت خود بیرون نرود و دولت عثمانیه از او رنجیده او را حکما بیرون کند دلیل که بر این آورده اند این است که او کوست هرگز راضی نمیشد بر اینکه شرک دستگیر نماید در عرض آن ایلمچی او را سلطان روم در اسلامبول قتل رساند لکن این دلیل نیست زیرا کسی که بزور پول از خان تانار شرک را گرفت میتوانست از دولت عثمانیه نیز ایلمچی خود را بگیرد بالجمله حقیقت این مطلب با معلوم نیست اینقدر میدانیم که شرک از تشویش اینکه مبادا دستگیر خود بشود بیانه صحبت که از خاک عثمانلو بدو برزود در جواب پاشا گفت که من مبالغ کلی قرض ارم هرگاه دولت روم صد و بیست هزار تومان وجه نقد بمن بدهد روانه شدن من مشکل خواهد بود پاشا نیز این جواب شرک را بدولت خود نوشت چون این خبر بصد عظم رسید زیاد و از حد خوشحال گردید کمان او چنان بود که باین دست او نیز شرک را تمام خواهد کرد فی النور خدمت سلطان رفته عرض نمود که باین همه التفات خواند کار ملاحظه نفرماید که شرک چگونه رفتار میکند اکنون که بیانه دیگر در دست ندارد بفرماید که در این است سلطان روم سجای آنکه تغییر فرماید در جواب نیز فرمود که این مبلغ قابل نیست از اسم دولت بسیار دور است که از همان خود چنین مبلغ جزئی را مضایقه کنیم حکم فرمود بدست و پنجاه تومان نیز علاوه کردند صد و چهل و پنجاه تومان بفرستید که شرک را برضا مندی خوش حالی از خاک روم روانه شود فرمان بجهت خان تانار و پاشای بندر صادر گشته چادش پاشای امور شد که هر فرمانی نخواهد بندر بود تا اینکه شرک محطی نگردد استمه تحویل روانه

احوال شری و ازو هم در خاک عثمانی

صورت  
فرمان سلطان  
پاشا  
و خان  
تاج

تو در مضمون فرمان این است چون نوشته بودید که همان با شری و ازو هم پادشاه ممالک سویدایم توقف در مملکت ما  
اندکی قرض بهر سائیده از آن سلب کش و تاخیر در مراجعت او بمملکت خود واقع گشته و مبلغی از ما خواهرش کرد  
بودند علی هذا مبلغ بیست و پنج هزار تومان دیگر بر آن مبلغ افزوده صد و چهل و پنج هزار تومان همراه محمد پاشای حاکم  
باشی روانه فرمودیم که انشاء الله بعد از رسیدن آن همان عزیز ما را از یاده معطل نداشتند با کمال عزت و احترام  
تمام روانه مملکت خود نمایند و در باب عرض او چنین قرار دادیم که شاه و خان تا آنکه لازم وقت اهتمام نمایند تا در  
ممالک پولند نیز از برای همان عزیز ما خوش بگذرد و حادثه روی نهد که خلاف عهدنامه دوستی بین پولند و سوید باشد  
اگر چنانچه بقدر سهولتی در عرض راه پادشاه ضرر و خسارت برسد و اگر ای وجود او راه یابد در از آن ما را از زکوة  
ایلیچیان و سوغ پولند خواهیم در آورد قرار دادیم که در بلدان عرض راه آنچه سزاوار پادشاه است بهمان قدر با عین  
همان با سلوک و رفتار نمایند و نیز اعلام میداریم که شاه و خان تا آنکه بر دو بال شکر بسیار در رکاب ایشان مشغول انجام  
خدمت او گشته تا بکمال وقار و آرام بسر خدمت ممالک خود برسد اگر خدا نکرده در بین منازل اسبب چشم زخمی بر وجود  
ایشان برسد یا حرکت خلافی از هر کس صادر شود جمله از چشم شما خواهد دید و نیز بدانید که هرگاه موافق دلخواه ما بود  
صحیح و سالم بنزل خود برسانید مراحم خسروانه و عطاوقات ملوکانه در حق شما صد هزار بار خواهد افزود و تحریراتی  
شیرین و آسودگی بجزی با جمله چون محمد پاشا با فرمان خواه وارد شهر بندر شد پاشای شهر مزبور همان روز خبر شنید  
داد که آنچه از دولت علیه خواهرش کرده بودید علاوه بر آن سیده است منتظر حکم سرکار شاه هستیم که انشاء الله  
بزودی روانه شویم شری چون در آن اوقات کاخ وزیر او گشت نزد سلطان فرستاده بود که برایشان معلوم شود  
که دشمنان چه خیال دارند و چگونه با خان تا آنکه ساخته اند که او را گرفته مجوس نمایند لذا منتظر بود که جواب از اسلا  
برسدین سبب بهانه محبت که چند روز دیگر توقف نماید کسانیکه در خدمت ایشان بودند عرض کردند که مادر دست طلبکار  
تمام شدیم حال مردم شنیدند که خواه از اسلا مبول شمار سیده و میخواستید روانه بشوید از برای خواه خود مضطرب  
بقرمانید که پول بگیریم و حق طلبکاران را بدیم تا بفرغت مشغول جواب باشیم شری در جواب ایشان فرمود  
که شما سیدان که من تا اکنون غل و تصرف در کاره خواه معامله نکرده ام حال نیز هر چه مصلحت میدانید آنطور نمایند  
شماره در این باب مختار کردم چنانکه امنای شری این جواب را از او شنیدند که در متن نام خزانه دار او را نزد پاشا  
روان کردند که خواه را بگیرد و قرض طلبکاران را از او نماید پاشا ایله نزد پاشا رفته مطالبه نمود پاشا در جواب گفت که  
من از جانب دولت حکم دارم که تا روز روانه شدن پادشاه سوید دیناری ندیمم و زیکه از رفتن ایشان خاطر جمع  
شدم جمیع طلبکاران را حاضر نموده در یک ساعت جمله بار کرده بقیه خواه را بر سر کار پادشاه می سپاریم و در رکاب  
او روانه میشویم خازن گفت فرمایش شما درست است لکن ما در میان خود هزار کونه حساب تدارک داریم هرگاه چند

# کیفیت احوال شرل و ازدهم در خاک عثمانی

پیش از روانه شدن تخواه بجا ترسد رفتن با اشکان ارد بهرگاه پادشاه نیز خواسته باشد که برود کسان او نمیتوانند بی  
تدارک روانه شوند با بجز پاشا بسیار تلاش کرد که پیش از روانه شدن تخواه ندهد ممکن نشد بالاخره خازن با پاشا  
حیل و دلائل موجهه اورا ساکت کرد که پیش از آن هیچ وجه ضرری با و ندارد بلکه روانه شدن سرکار پادشاه آسانتر خواهد  
شد پاشا ناچار مانده تخواه را بجا ازین تسلیم نمود چون دو سه روز گذشت نزد شرل آمده عرض کرد که همه اوضاع  
سفر حاضر و آماده است هر وقت میفرمائید روانه خواهیم شد شرل نظر جواب کاغذ بود در جواب پاشا فرمود که من  
هنوز نمیتوانم بروم باید دولت روم بنویسم که صد و بیست هزار تومان بگیرم برای من بفرستند تا اینکه بجهت  
اخراجات در عرض راه مطلقا حاصل نشود و بدنامی باسم من نرسد چون پاشا این سخن از شرل شنید بی اختیار اشک از  
چشم بر حجت شرل سبب گریه از وی پرسید پاشا جواب داد که خانه من خراب شد من حکم دهم هشتم از جانب دولت  
که تا روز روانه شدن شما دیناری ندهم بختی خازن شما خاطر جمع شده تخواه دادم فردا از برای این کار ریش  
من از روی من کنده خواهد شد شرل فرمود که من در این خصوص سلطان بنویسم و ایشان بجهت حرمت من  
بجای بر تو تخواه دهند کرد پاشا جواب داد که پادشاه ما این چیزها را نمیداند اگر تقصیری از کسی سر برزند بجنس شنیدن کردن او را  
از تن جدا میکنند اکنون چاره نیست مگر اینکه بکنیز از کسان خود بفرستید و نامه سلطان هر قوم فرمائید شاید که در این  
باب تقصیری با و اردنیا و رند و تخواهی بجهت مصارف راه نیز از ایشان مطالبه کنید شرل استدعای پاشا قبول  
فرموده ساواری تمام مترجم خود را روانه اسلامبول نمود و نامه سلطان نوشت که شما را اطمینان تمام بملکیت خود  
میفرستید ازین جهت خان تان را همراه من روانه میکنم همان خان تان را با من خصم بوده است با او کوست شش  
دوست گشته که مراد است و بسیار در بجهت دروغ نگاشتن حرف خود که با پاشا زده بود صد و بیست هزار  
تومان بگیر از سلطان خواهش کرد پاشا این نامه را با او هم خود همراه ساواری ترجمان کرده با اسلامبول فرستاد ایشان  
در صبح روز در عمارت صدر عظم پیاده شده ترجمان عرض کرد که نامه از جانب پادشاه سوید بجهت خاندکار  
دارد باید بحضور برساند تا در جواب هر گونه صادر شود از آن قرار رفتار شود صدر عظم چون این خبر را بشنید مضطرب شد که باز  
شرل چه خیال کرده چه نوشته است ترجمان گفت که فردا بیا و جواب نامه را بگیر چون ترجمان رفت نوکر پاشا طلب  
نوشتجات او را بخواند و از مطلب حالی شده در پیش خود گفت که این نامه شرل تمام خواهد شد فوراً نزد سلطان رفته  
عرض کرد که شرل باز رفته است من با حال مکرر عرض کردم شما عرض مرا معلل بفرستد البته قبول نفرموده پاشا و بعد  
این فعلاً بکار سلطان معلوم خواهد شد که کار این مرد در دولت علیه افساد و شرارت است نوشته است که او کوست  
با خان تان ساخته است که او را بدست لشکر بپزند تسلیم نماید و الا چگونه میشود که او کوست ایلی بزرگ خود را در دست  
خواندکار که بگذارد و از آن طرف چنان حرکت خلاف نماید مگر نمیداند که شما متحمل اینگونه حرکت نخواهید شد

سیر اورا حکم لقب میفرماید بلکه دولت او را زیر و بر میکند که نشسته ازین خان تا تار که نوکر سلطنت چگونگی حیات کرده  
چنان حیانت در کار دولت نماید با بجله در آرزو وزیر فرصت یافته چنان سلطان را پر کرده که دل و بال کلمه از شرل  
بریده شده ساعت حکم فرمود که شرل بر چه آدم در پای تخت دارد جلها گرفته مجوس نمایند تا اینکه بعد ازین بفرمود  
که با سلاطین روم شوی نمیشود و فرمای از روز سلام عام کرده باین مضمون بضر ب شرل پرداخت که من شرل نام پادشاه  
اسپانیارا بر گزینی شش ماه سببی داشت که من او را دوست بدم و جتنی بود که من از دست یاط کنم چون در جنگ چون  
شکست خورده پناه بدولت اسلام آورده بود لهذا آنچه در قوه داشتیم در این سه سال و نیم بر او و وزیر او سرداران  
و سایر کسان او محبت و مهربانی کردم تنخواهی از ما توقع کرد زیاد بر آنچه خواستش کرده بود و اویم که بولایت خود برود  
و دو نفر نوکر معتبر خود را همراه او کردم که او را بملکت خود رسانیده مراجعت نمایند بعد از آنکه این همه را کردم حال منم  
که هر روز بجا نشد پیدا کرده نیرود و پیوسته در ملک فساد مینماید هر روز منظور ما از احضار کردن شما این است تا بگویند  
کسیکه بعد ازین همه محبت چنان قمار و حرکت ناشایست نماید سزای او چیست اگر حکم کنیم که او را از قلمر خود بیرون  
کنند باعث بدنامی دولت عثمانی است یا اینکه دول خارجه دیوانگی پادشاه سوید را فهمیده تقصیر را از او میدانند و  
بجستی مباد و رفتی آورند جملگی عرض کردند که سلطان ایتمه التفات بی پایان که در باره شرل فرمودند در قوه احدی  
نسبت الان که او کفران نعمت کرده اینگونه رفتار با سلطان مینماید سلطان را واجب که بمقام تلافی بیایند هر گاه  
مواخذة نظر میند خلافت عدالت کرده اند شیخ الاسلام که حضور داشت عرض کرد که اولاد قانون اسلام کا فر را  
محبت کردن ضرورت نیست سلطان عادل که اینگونه عطف در باره او کرده اند دلیل خوبی و پاکیزگی ایشان است  
چون آن کا فر عصیان بیاد شاه اسلام کرده است لهذا سلطان را اجبت که او را مورد سیاست فرمایند نظیر  
عثمان تلونخان شیخ الاسلام را جملگی محبت میدانند سلطان چون این حکم را از شنیده امیر آخو خود را با کینه فرجایش  
باشی دیگر را مورد کرد که رفته تخت شرل را بجوی و حرمت و اگر قبول نکرد بزور از خاک عثمانی بیرون کند امیر آخو و  
چاووش باشی حسب حکم روانه بندر گشتند و بعضی ورود نزد شرل رفتند حکم سلطان را بر او گفتند شرل که تا آنوقت  
چنان سخن درشت نشنیده بود در جواب ایشان فرمود که هر گاه جرات دید حکم پادشاه خویش را جاری نمائید لکن  
ایمقدر بدانید که هر گاه دفعه دیگر ازین جریمه در حضور من بگویند شما را پاره پاره میکنم فرستاده های سلطان جرات نگرفته  
از مجلس بیرون رفتند ولی قدر غن نمودند که اطراف خانه او را محاصره کنند و دیواری خرابجات ندهند و احدی  
کلبان شرل چیزی نفروشد شرل آن اوقات به جهت سبب فرستاده داشت چون دید که آذوقه ندارد از خانه  
تغیر حکم فرمود میت را بر اسب که پیشتر سلطان فرستاده بود همراه با کشتند لشکر تا تار که در اطراف عمارت بودند  
نفس بسیار باها ساعت کشیده بر دند و از دولت شرل آرزو را خوش گذرانی کردند و طعناهای لایذ بختند شرل و ضاع را اینگونه



بایستیان  
مکرر گویند

دیده حکم باد جمعی خود نمود که اطراف خانه باستان مانند خانه را نیز بقدر مقدور مضبوط نمایند و حاضر جنگ  
باشند این قسم حرکت شری عجب بود و خواست که با سیصد نفر در مقابل بیست هزار نفر تاتار و شش هزار عثمانی  
جنگ نماید و در پیش خود چنان خاطر جمع بود که در آن کشاکش با کمال قار نشسته بیازی شطرنج مشغول میشد چون یک  
بازی میکرد از او طاق بیرون آمده بیرون با تماشا میکرد و دستور العمل میداد در آن هنگام میر حفرای نام را  
دولت انگلیس نزد شری فرستاده بود که هر طور باشد خیال او را بگرداند شاید بمالکت خود مراجعت نماید چون  
که بجیت غرور خود سیاحت خواهد شد با یک نفر سردار او سمدستان گشته خواست که رفع این غلطه و دفع این حادثه  
نماید هر دو نزد خان تاتار و پشای بند رفتند بر آنجا گفتند که این حرکت از برای شما قیاحت دارد که با همان خود بمقام  
جنگ در آید که ما دم دنیا است دولت خویش را بی آبرو و بدنام خواهیم کرد و ایشان قسم خوردند که ما نهایت خلاص را  
خدمت پادشاه سوید داریم و خود زیادتی نمیکند شما هر طور که مصلحت بدانید ما سر نخواهیم کشید فرستاده انگلیس  
گفت که شری هم حق دارد و بر چنین معلوم شده که خان تاتار با او کونست دوست شده و می خواهد که او را بدست  
دشمن بسیار دانا بجیت تشویش کرده نیرود خان تاتار سوگند یاد کرد و طوری حرف زد که فرستاده فرانسوی  
و سردار شری هر دو خاطر جمع شدند که این حکایت بلمزه دروغ و بی اصل بوده است پس ایلچی انگلیس از ایشان  
خواهش کرد که چند روز دیگر وقت نمایند و کار نداشته باشند تا اینکه کخیز آدم روانه اسلامبول شود تا هر گونه  
حکم مجدد از جانب سلطان برسد از آن قرار رفتار شود نخست پاشا و خان قبول نمیکردند که حکم پادشاه خود  
در دست داریم و حتماً بجای حکم جدید داریم ایلچی انگلیس گفت که حکم شما این است شری از خاک عثمانی بیرون  
بکشید لکن در فرمان شما ننوشته اند که هرگاه پادشاه سوید بستاند کی نماید جنگ بکنید اگر ضرور باشد او را بکشید  
حرف ایلچی انگلیس پاشا و خان را ساکت کرده راضی شدند که دوباره بخضر با سلامبول فتنه حکم جدید بیاورد فرستاده  
انگلیس سردار هر دو خوشحال نزد شری باز گشتند و از کردار خود ممنون بودند بخیاں اینکه شری این خصوص زیاد  
از حد از ایشان ارضی خواهد شد چون چوکی با عرض کردند شری با کمال تغیر در جواب فرمود که شما عجب مردمان  
غیرت هستید و از مردن میترسید با وجودیکه تا حال هیچ نقلی اتفاق نیفتاده است هرگاه پاشا و خان تاتار  
حکم بیرون کردن ما در دست میداشتند چگونه قبول میکردند که دوباره حکم از اسلامبول برسد یقیناً این  
ساخته است و سلطان ازین احکام خبر ندارد فرستاده انگلیس از رفتار شری باده از حد بجنیده در پیش خویش  
عقد کرد که بعد ازین بیوجه در کار او دخل و تصرف نکند بهمان ساعت از حضور او بیرون رفت علی سردار شری مانند  
ایلچی انگلیس اضطراب نکرد زیرا که اینگونه حرکات شری بسیار دیده بود باز اصرار کرد تا اینکه شری فرمود هرگاه  
میتوانی کاری کنی که قدری آذوقه بیا بدینجا بجا را میخورد با بچه سردار پیش پاشا رفته گفت که شری قبول کرد که

احوال شرن و ازدهم در خاک عثمانی

شما گفتند از کسان خود بفرستید تا حکم جدید ما آورد و قد غن نمایند با هر چه ضرورت داشته باشیم مردم ما بدین چند روز  
 ازین گذشت که از اسلامبول حکم رسید که اگر شرن رفتن احوال کند و با شما جنگ نماید شما نیز در فرستادن جنگ  
 او کوتاهی ننمایید هر گاه در حین جنگ او را کم کنید از شما بازخواست نخواهد شد چون پاشا حکم جدید را ملاحظه کرد پس  
 نزد شرن فرستاد که فرمان جدید از اسلامبول رسیدگی از معتدیان خود را بفرست تا آنرا بخواند و شما را مطلع سازد شرن  
 مسیو فابریس را فرستاده و فرمانرا بخواند و پیش شرن بازگشته مضمون فرمانرا معروض داشت شرن گفت این  
 فرمانرا نیز جعل کرده اند بر زبان من پاشا بگو که من نخواهم رفت هر چه از دستش برآید مضایقه نکنند مثالی  
 بسای شرن افتاده بگریست و عرض کرد که این حکم شما باعث میشود که ما جلگی بجای عیث گشته می شویم شرن بگریه  
 او بخندید و گفت که مرد چون بی عقل بر او برتر کما بگو که اگر میل میکند از نزد شریف سیاهورد مسیو فابریس بجا بیا  
 مانده بیرون آمد و جمیع نوکران سرداران اجماع کرده بایشان گفت که این کار را چاره کنید و سعی نمائید که پادشاه ما را  
 خیال جنگ بر کرده و الا ما هم بی جت بی سبب تلف خواهیم شد جمیع اجزای مجلس با هم مصالحت کرده  
 چنان صلاح دانستند که چند نفر کشیش که شرن در این سفر همراه خویش آورده است نزد وی رفتند این مدعا را از وی  
 نمایند شاید او را ازین خیال بگرداند کشیشها عرض کردند که در هیچ مذہب قرار نیست که کسی بزور خود در ملک  
 دیگری بشیند علاوه بر اینکه شما زور نذارید قلیل جمعیتی که از راه ارادت و صداقت در خدمت شما مانده اند  
 بن قسیر و بیجا بکشند ادن ایشان از انصاف و عدالت و راست شرن تغییر کرده در جواب ایشان فرمود که  
 من شما را همراه خود آوردم که نماز بخوانید اینگونه زارت و نصیحت بمن نمائید کشیشها ازین سخن مأیوس گشته بر  
 گشتند بعد سرداران داخل او طاق شده سینای خود را بگشودند و جامی نهم را که در جنگها برداشته بودند نشان  
 دادند و عرض کردند که این جرات لیل است که در هر وقت بازگشته شدن ترسیدم و نمی ترسم و همیشه در  
 تو بجان ادن حاضریم این است عادت ایم که جان را از برای وزی مگر نگاه دار و آنروز بخویش شرن شمار کن شرن در  
 جواب فرمود که من احتیاج ندارم که زخمهای شما را دیده و جرات و رشادت شما را بشناسم میدم که همیشه در  
 راه من جان میدیدم خواهش من این است که در این روز گشته شویم سرداران اینگونه جواب اورا شنیده  
 خجالت کشیدند که دوباره در این خصوص گفتگو کنند جمله قبول کرده گفتند که پادشاه مختار است و از ما در هر  
 مقام شمار کردن جان شرن را بگونه جواب سرداران ممنون و مسرور گشته حکم فرمود که جمیع نوکران حاضر شده  
 موافق قانون لشکر کشی تمت نمود هر که امر را در جانی قرار داده منتظر جنگ شد اکثری از کسان شرن متروک شدند  
 و پیشخدمت بودند چون جمیع نوکران او از علم جنگ آگاه بودند همگام ضرورت بجاری آمدند دیگر محتاج بتعلیم  
 رسوم جنگ نبودند با لجه پاشا و خان تانر خبردار شدند که شرن سخن از بیچاکس قبول نکرد خیال جنگ دارد

بنابراین

بنا بر آن مجبور شده لشکر خویش را حکم دادند که بسوی خانه شترل یورش برند چندی طول نکشید که صد و غوغای ایشان بلند گشته دوازده هزار لشکر باده عراده توپ و دو خمپاره از اطراف خانه شترل گرفتند که درون خازن شترل با وقت ملاحظه کرده دید که لشکر عثمانی با اینکه قرارشانست که در وقت یورش بدشمن فوجش منهدم نسبت بشترل بیچوهر پیر متی نمی کنند و بزبان عثمانی گاه گاه میگویند که این مرد مورباش است و خود را بیجا تلف خواهد نمود و گشتن با جرات تمام بیرون رفت بلشکر نیگبری سیده گفت که شما غیرت و حمیت خویش را فراموش کردید باعث اینهمه فساد پاشا و خان تا آنراست الا سلطان با پادشاه سوید کمال دوستی اتحاد دارد هرگز اینگونه احکام نفرستاده که همان خود را بزور از ولایت بیرون کند ما سه روز از شما هملت میخواهیم که بولایت خود برویم طایفه نیگبری که همیشه از شترل نیکی دیده و بهیچکی با لغام و خلعت او سرافراز گشته بودند جملگی سوگند یاد کردند که با شترل جنگ نکنند و باز گشته پاشا را حسب التوا بهش شترل بهملت از آن سه روز مجبور نمایند سرگردگان هر چه حکم یورش دادند لشکر قبول کردند و گشتند و یکسر سخاوت پاشا رفته سه روز از او هملت خواستند پاشا چون او ضعیف را بدانگونه دید سه روز دیگر هملت او و پاشا تغییر کرده قول ایشان با تصدیق و تحسین نمود که فساد می در میان احوال نشود فردای آن روز جمیع بزرگان طایفه نیگبری از نزد خود طلب سیده فرامین و احکام سلطان با ایشان نشان داد و گفت که اگر پادشاه سوید بزودی ازین نزد فردا ازین بازخواست میکند و من نیز مجبور گشته حقیقت مراب را با سلا مبول مینویسیم پاشا سفیدان نیگبری گفتند که پادشاه سوید تا حال خلاف قاعده رفتار کرده سه روز هملت خواستم فردا چند نفر از ما رفته قراول او را می کشیم روز ششم با کمال حرمت و در ازین مملکت روانه میکنیم هر گاه اینگونه حرکت مایکوش سلطان برسد یقین از ما را ضعیف ممانون خواهد شد پاشا گفت بروید و موافق گفتار خود رفتار کنید پاشا بیچکت از شما بیاست بازخواست سلطان گرفتار نشود بزرگان نیگبری از خدمت پاشا مخرج شده بیست سی نفر بسوی خانه شترل روانه شدند و سبب آنکه در آنجا حربه همراه داشتند تا اینکه بشترل دست نخور شود که ایشان از برای دوستی آمده اند و با این دسیزه شایسته اعام و خلعت کردند خازن شترل خواست سه روز هملت را از پیش خود کرده بود و شترل خبر نداشت خیال خازن این بود که الی الان آنچه پاشا و خازن میکفتند جمله را شترل دروغ پنداشته بفکر رفتن نمی افتاد اکنون که با چشم خود دید که لشکر و توپ اطراف خانه را گرفتند یقین خود بخود بفکر رفتن خواهد افتاد با این خیال نخواست که شترل بیچکت دنبال اقدام کند و جمعیت قلیل را بر آکنده تلف شود وقتیکه بزرگان نیگبری ارد عمارت شترل شدند با و طاق خازن رفته او را از تفصیل آنچه در منزل پاشا گذشته بود مطلع ساختند که او نیز شترل را گناه سازد و نیز گفتند با وجود اینکه احکام سلطان را

ترک  
مورباش  
آمین

البحر

بچشم خود می بینم باز از غده خود نکول نمیکند و لکن باید دون حرف روز ستم روانه بشوید و الا تا تیر مجبور گشته  
 حکم پاشا را بعمل می آوریم که در وقت سطل مانده نگیرد است که در جواب ایشان چه گوید و روز بود که اوقات  
 صرف میکرد که شاید شتران ازین خیال بردانند ممکن نمیشد آمدن لشکر بسرا و در عرض اینکه چشم او را برسانند بر کرده  
 چشم خورد که حکماً باید بالشکر عثمانی لو جکت نماید بعد از رسیدن بزرگان نیکو چری چند نفر از سرداران همراه برد  
 نزد شتران منت بسیار برام و التجا نمود که جکت را موقوف کند ممکن نشد حکم به نیکو چریان فرستاد که هرگاه  
 دیگر در آنجا بمانند ریش همه را خواهم برید در میان حایفه نیکو چری اسم ریش بریدن بسیار قبیح است و فحش بالائز آن  
 آن نیست باینکه این حرف را شنیدند نزد پاشا رفته عرض کردند که حال هر چه فرمایش دارید می کن یا حاضر هستیم  
 که حکم ترا بعمل آوریم پاشا از جانب لشکر خاطر جمع شده حکم کرد که فی الفور شورش کنند و بجای شتران بوش  
 برند زیاده از دو ساعت طول کشید که لشکر و توپخانه عثمانی اطراف خانه شتران گرفتند این دفعه بعض  
 ورود بنامی جنگ که داشتند نزدیک بدو بیست پنج نفر سویدی در پهلوی خانه سردار هر اگر رفته بودند که لشکر  
 عثمانی را از پیش آمدن مانع شود شتران چون صدای توپ داشتند خواست خود را با ایشان برسانند به ساعت  
 سوارا سب شده با سرداران خود بجانب ایشان شتافت لکن تا ورود اول لشکر عثمانی اطراف ایشان را  
 گرفته چند نفر از ایشان کشته و چند زخمی کرده بقیه را اسیر نمود چون شتران ایشان را در معرض تلف و محمل طراک  
 دید با سرداران خود بسوی عمارت معاودت کرد تا منزل خویش را محافظت نماید پیش از رسیدن شتران بقدر  
 دو بیست نفر نیکو چری و اما راز راه دیگر بجات اورسیده داخل خانه شده بودند بیست سی نفر باقی نوکران  
 شتران زبهرول جان مجبور شده در قرب در خانه با و طاقی جمع گشته در بار بسته بودند چون شتران نزدیک در خانه  
 خود رسید دید که بقدر صد نفر اطراف خانه را احاطه کرده اند با تفنق سرداران دست بشمشیر ایشان  
 حمله کرده جمعیت ایشان را از هم پاشیدند تا خود را بدم در برسانند چون نیکو چریان حکم از جانب پاشا و خان  
 داشتند که بقدر مقدور سعی کرده و در از زخم فرسانند این جبت بر سر او شلیک کردند بکینفر از ایشان که در بر  
 خانه بود چون بیکه شتران داخل خانه میشود تفنک خود را بجانب او راست کرد شتران جلالت نموده شمشیری تفنک  
 او زد که دم تفنک از جانب خود رگشته خالی شد کلید تفنک پارچه از گوشت کوش شتران بر دو بجزارال  
 هورت رسیده دست او را بشکست شتران همان کس را با شمشیر کشته داخل خانه شدند و با کسانیکه داخل  
 خانه شده بودند بنامی قتال گذاشت در مدت نیم ساعت بقدر سی نفر از ایشان کشته بقیه ایشان از روزه  
 و بخرهای خانه خود را بگوچه انداخته خلاص شدند بعد از کینفر ایشان شتران بیکه دو نفر در رخت خواب مخفی  
 گشته اند یکی را بشمشیر کشت و دیگری از بسکه لابه و التجا نمود شتران از سر خون او کشته فرمود ترا می بچشم بشرطیکه



پراچیه کشیم خود مشاهده کردی بیاشا بکونی بیچاره از بولجان عهد کرد و قسم خورد که فرمایش او را عمل آورد شتران گفت که خود را  
 از آروسی بگوید انداخته بگیرد بالجد خان تار و پاشای بند رو ضاع با اینگونه دیده بخالت کشیدند که از برای چند نفر  
 سویدی نیاوده بر آن آدم بکشتن دهنده اول حکم بتو چنان کردند که بجات شلیک کنند و بعد با خمسه خانه را آتش زدند شتران  
 حکم کرد که در خاموش نمودن آتش سعی کنند چون بنیان خانه از چوب بود ممکن نشده اندک اندک شعله آتش چهارمست خانه را  
 گرفت یکی از صالوات شتران چون بدید که مانده است که جلگی از حرارت آتش تلف شود عرض کرد که حال وقتی است که باید  
 تسلیم شویم شتران در کمال تغییر فرمود که عجب بی غیرتی است که جرأت اسیر شدن دارد و با نیکنامی در آتش سوختن یا که در حقیقت  
 حکایتی نسبت تاسف آوری صالوات دیگر عرض کرد اعتقاد بنده این است که بیرون و ایم و با ایشان بکنیم اولاً در عوض خون خود  
 چند می از خیم می کشیم شتران فرمود آفرین بر تو و در غیرت تو حیرت کردم و در شتران و در تو خون ابل سوید دیدم البته بیرون  
 بایر رفت و چشم از زندگی باید سپید و در دفع دشمن باید کوشید لشکر عثمانی که از تحمل ایشان بتابش آتش تعجب میکردند و بمرات و  
 آنجا می ایستاد تا صف میخوردند که شتران بقتیه کسان خود با هزار معرکه راهی پیدا کرده از میان آتش بیرون آمدند و هر کدام طمانچه  
 دست چپ شمشیری دست راست گرفته خود را بسپاه خیم زدند و بقدر صد قدم آهسته شکر آتش بر دند شتران همیشه حکایت میشد  
 و چگونه و همیشه داشت در هنگام جنگ پیش همیشه بند شده بر زمین خوردن فی القویست نفرینگری بروی او افتاد چون شتران بدید  
 از دست ایشان خلاصی ممکن نیست شمشیری که در دست داشت و در انداخت که اولاً مردم سرزشت نکند که ما اورا شمشیر  
 در دست گرفتیم پس بناچار تسلیم شد لشکر عثمانی چون خبر گرفتاری شتران شنیدند همه شاد و خرم بر گشتند و باقی سرداران و کورگان  
 او را ضرر گرفتن نشد زیرا که ایشان را اگر بریزد میگردند از پا و شاه خود جدا نمیشدند در حقیقت بشکر عثمانیه نیز انصاف باید داد و با وجود  
 شتران تناده پارتو نفر از ایشان کشته بود باز سوجو بهیستی نگردند لکن قایم نگاه میداشتند که نگریزد چنین بجان میکردند که شتران  
 آویزاد نیست چیزی دیگر است از عمارت خود تا بنزل پاشا زیاده از پنجاه نفر او را گرفته بودند که مبادا از دست ایشان خلاص شود  
 بعد از آن گرفتن او ممکن نباشد بالجد بدین فسترا او را داخل خانه پاشا کردند

شتران  
 و دیده نام دورگ  
 از ارکان  
 کوبند

فصل هفتم در بیان اسیر شدن شتران و ازدهم و رفتار دولت عثمانیه با او و گرفتاری ستانسیلاس که  
 شتران او را پادشاه مملکت پولند کرده بود و اتفاقات ممالک سوید در ایام اسیری شتران و مراد حجت  
 او بملکت خود و بر کشتن طالع او و خوش بختیهای پطر کبیر

همچنان پاشا پاشای بند در مدت این چند روز که در شهر آنتشاش بود در بیرون شهر چادر زده و منزل گزیده بود که لشکر حجاب  
 نماند چون بدید که شتران گرفته بنزل و می آورند استقبال کرده و هنگام ملاقات بدین منوال با او تکلم کرد که من خدا را شکر میکنم  
 که بسرا پادشاه آسیبی نرسید اکنون که وجود مبارک پادشاه صحیح و سالم است بزرگ کوه سپاس پروردگار بزرگواران

واجب لازم میباید شد من در تشویش این بودم که خدا کرده بر وجود پادشاه نقصانی برسد و من با دلم اسیر در زمامت شری  
باشم و پادشاه خود از این معنی مطلع و آگاه است که من سچو در این کار تقصیر و اختیار ندارم بسیار می کردم و هستم عا نمودم  
عاقبت کار را بجا نرسد شما قبول خریدید با وجود این هرگاه مجبور نمیشدم اقدام بر این کار نمی کردم بعد از دلجوئی و عذر خواهی بسیار  
امیر آخور خویش با گفت که اسب خود را بجهت پادشاه زمین کرده او را با کمال حرمت وارد شهر و داخل عمارت بکن شری  
جواب اینهمه عذر خواهی مرا بانی گفت که شما تصور نکنید که مرا این زودی می توانستید استیکر نمایند هرگاه من آن سجد  
تقریر میسیدم افلاست روز با شما جنگ میکردم پاشا دیگر جواب نداد اما اینک شری را روانه کرد شری از بسکه حسنه و مانده بود  
تجدد و در روی فرسش حکم در پاهای سر برهنه بخوابید و خواب پاکیزه را که پیش از وقت در اوطاق پادشاه حاضر کرده  
بودند همیشه چو بختی نشد نو که یک حساب الحکم پاشا کشیک یکشنبه تعجب کرد که این چگونه پادشاه است که در روی فرس سر  
برهنه خوابیده شب بکلاه ای بر داشته بر سرش گذاشت شری بیدار شده گفت که من چون پادشاه شمانستم که بخوشگذرانی عادت  
کرده باشم و ترس من سرمانیوزم دوباره شب بکلاه از سرش انداخته خوابید فروای آنروز پاشا حکم کرد که سرداران شری را  
تزد او بر بند دروز جنگ جبهای شری جملگی پاره گشته و دست پایش خون آلود بود و قتی که سرداران او را در آن حال دیدند که  
وزاری کردند لکن خود مجذبه و ایشا ز اولداری میسید که این احوال هم کیسوع لذت دارد باید در دنیا هم حالت تماشا کرد  
بالجمله آن ایام قرار دولت عثمانیه این بود که در جنگ بر چانه مال و ایر و شمرن بلیشکریان دستیکر میشد جمله مال لشکر بود دولت  
داخله میکرد در جنگ بند نیز جمعی از لشکر شری دستیکر تا مار و نیکی می بودند بیایست پول بدیند و ایشا از دست نیکریان  
خلاص نمایند سرداران آنچه در نزد خود باقی مانده بود میان گذاشتند الملی انگلیس نیز دوستی دولت خود را ملاحظه کرده میان لعی  
بایشان براد کینفر فرانسیه تیر که اسم شری شنیده بجهت سیاحت و تفریح بلند رفته بود که شری را دیده از احوال او مطلع شد  
او نیز هر چه بصیانت داشت بلی مضایقه در آرزاه گذاشته از لشکر عثمانی اسیر خرید پاشای بندر چون بد که در لاق شری  
بیشکشی ستر از آن نیست لهذا او نیز بجهت نفر از ایشان خرید بجهت می فرستاد بعد از دور و دور پاشا پیغام داد که چون  
خاتمه این کار بکار راز کشید پادشاه سچو خلافت می سلطان قمار کرده الا آن اسیر دولت است لهذا مجبورم از اینک  
او را بختور سلطان برم شری گفت اکنون که من اسیر و بی اختیارم و ایشان در اجرامی حکم سلطان با چار بهر چه می ایشان  
قرار گرفته است مختار میباشند پاشا بعد از انجام تدارک راه شری را همراه برداشته و آن شد سلطان احمد در آن  
اوقات بجهت آغوش بشهر آورده رفته بود پاشا نیز راه او را پیش گرفت در عرض راه سردار شری پاشا را گفت که این  
درست نیست که شری بی شمشیر باشد پاشا جواب داد که خدا کند من شمشیر بدست او بدیم بعدیکه شمشیر بدست او  
رسد اول ریش مرا برید با وجود این قیقده دیگر شمشیر بسیار خوبی شری فرستاد و پیوسته کار دنیا چنین بوده است و  
بدولت و عزت آنرا اعتبار نیست بر کینه عنان اختیار بدست یکی می سپارد روزی بود که جمیع او روپ از اسم شری

میلزیند فلک کار اورا بجائی رسانید که مکنفر پادشاه اورا اسیر گرفت پادشاه و خزاندار با هم بسیار دوست گشته بودند و در آن  
 راه همواره با هم صحبت می داشتند پادشاه زیاد میل داشت بر اینکه تفصیل جنگهای شران بشنود و روزی در بین گفتگو خوانده داران  
 دست فلک شکایت میکرد که چگونه چون شران پادشاهی این طور تمام کرد پادشاه از برای لذتی حجاب کرد که در میان پادشاهان  
 تنها شران نیست که در دست عثمانیه اسیر گشته پادشاهان بسیار این فلاکت گرفتار آمده بعد خلاص شده اند الا آن پادشاه  
 پولند نیز اسیر است یروز خبر رسید که اورا نیز از بندر می آورند بیاید تا پردو در بنام من حکم کردم که اورا از راه دیگر ببرند که  
 نزدیک شران نیاید خازن از شنیدن این خبر متحیر و متعجب گردید که اسیر گشتن استانیلاس چگونه اتفاق افتاده است  
 فوراً نزد شران آمد و احوالات را با نظر کرد پادشاه گفته بود میان کرد شران نیز متعجب کرده از پادشاه خواش نمود که مکنفر آدم  
 خود را نزد پادشاه پولند بفرستد تا خبر از برای او بیاورد پادشاه قبول نموده شران فابریس را بجهیل روانه نمود که رفته خبر صحیح  
 بیاورد مشارالیه حسب الحکم روانه شده خود را به استانیلاس رسانید دید که بقدر سیصد نفر لشکر بدو راجع گشته  
 سخت اورا شناخته پرسید که پادشاه کجاست استانیلاس در جواب گفت فابریس مرا نمی شناسی مشارالیه خجالت  
 کشیده تسلیم کرد استانیلاس احوالی سلامتی شران و سبب آمدن او را تفصیل از سوئال کرد چون اطلاع حاصل نمود  
 در سرورای تفصیل حکایت خود را بدینگونه بنیابریس بیان نمود بعد از جنگ پوت واکه شما شکست خوردید روز بروز من  
 مشغول شد تا اینکه او کوست دوباره پادشاه گشت من بجهت پریشانی او ضاع و عدم کنت و استطاعت بمالک  
 پومرانی رفتم که شاید او اعانتی با مور شران کرده باشم در آنجا پادشاه پروس نزد من آمد فرستاد که تو با من او ضاع  
 خود را تمام و شران ای تمام خواهی کرد در عالم دوستی میان این کجرف را بشنو و از پادشاهی پولند دست بردار و کاغذی  
 که من بعد بجای سلطنت بیغی و پادشاهی او کوست را قبول نمائی در این صورت من هم عهد میکنم که فیما بین دولت پروس و دولت  
 اصلاح دهم تا اینکه شران بمالکت خود مراجعت نماید و بجای جلال مشغول سلطنت خود باشد چون بدیم که قضیعت پادشاه  
 پروس بی غرضت پادشاهی پولند از برای من عین مرض سلطنت من بشیر موجب مکت شران در ولایت غربت گشت  
 خواهش او را قبول کردم و وعده دادم که خودم رفته شران را با من امر راضی میکنم که شاید نشاء الله دوستی دولتین صورت  
 پذیرد و این تفصیل را چند روز قبل ازین نوشته خدمت شران فرستادم و استدعا کردم که قبول نماید شران بجواب کاغذی  
 من این دو کلمه را بجا پار گفته بود برو استانیلاس بگو که او اگر بعد ازین اگر پادشاهی پولند را میخواهد مانع کسی را پیدا میکنم  
 که طالب سلطنت آنجا باشد من چون بزاج او بلدیست دیشتم ازین سخن با پروس شده پادشاه پروس نوشته متعبد  
 شدم که این کار را تمام خواهم نمود و لباس من نام خود را تبدیل کرده از پومرانی باد و نفر فوکر روانه شدم که خود بجنت شران رسید  
 با تمام استعدا خاطر شران بعزل خود مائل نمایم و خواهش دولت پروس را بعمل آورم که نزاع و قتال از میان  
 دولتین رفع شود و این او ضاع تغییر یابد و تمام مردم آرام بگیرد او کوست از آمدن من مطلع گشته در هر جا قدغن

کرده بود که اگر قتلای و انتقام تمام حاصل نماید من باجلیت بیشتر و شقت بسیار از ولایت بولند که نشسته دارد  
مولد اوی شدم چون خوش گذرانی و نیکی اوضاع شمارا استماع کرده اطلاع بهم رسانیده بودم دیگر از خود متوجه نشدم  
و از تغییر اوضاع شما غفلت داشتم چون داخل شهر باش شدم حاکم مولد اوی نزد من آمدم فرستاد و مرا طلبید من  
اوردم که بارخوش مغری سرور حضور بنیتم دوباره آمدم رسید که شما از کدام ملتید و آمدم که مستقیم من خاطر صبح بودم  
که به کار اسم شهر را بهم من محبت خوابند که گفتیم که صاحب منصب بودیم و بخدمت شری میروم چون این سخن از  
من شنیدند همان ساعت مرا بگریختند و بیایق مستحق میشی حاکم بودند شما ایله چندین سؤال جواب بامن کرده که گفته  
اربع روز سستی من تعظیم نمود من تعجب کردم و بشویش افتادم که مباد او مرا شناخته باشد پس حاکم خود صبح  
آورده اینست که گفت اگر چه سرکار پادشاه نینو اینست که ایشانرا کسی شناسد لکن بنده شما ختم شما ستانسیلا سر پادشاه  
بولند همیشه من نام خود را بخار تو استیلا اختیار کردم گفتیم بل مگر شما حکمی از جانب سلطان در خصوص من دارید  
گفت پرن این روز که سستی با شاه بولند با سلطان کمال و سستی اتحاد است شما با او دشمنی از دوستان  
شری میباشد اینده شما با پیش پادشاهی بندگی از جانب دولت تلیقه ما مور مور شری شد است من فرستادم  
از این نکته به کار شما با او است من این حکایت زیاد از حد خوشحال شدم پس در روز در شهر باش مانده روز سیم باک  
حاکم مولد اوی وانه زور شری پیش از روانه شدن زحاکم بولند اوی پرسیدم که چگونه مرا شناختی گفت که از بولند  
ترکیب شما بمن نوشته بودند که بجز دیدن شما ختم چون بدو مترلی بند رسیدم در اینجا خبر رسید که شما با دولت  
عثمانیه جنگ کردهاید و شمارا گرفته اند روزیکه من ارد بندر شدم شما میگردیش وانه شده بودید همان ساعت نزد پادشاه  
جا با فرستادند که حکمی در خصوص من در ایشانرا بنفست مشارالیه در جواب نوشته بود که مرا از راه دیگر بیاورند بر بندگی  
چون تفصیل احوالات را موافق خواش خود شنید از خدمت ستانسیلا من مرخص شده در منزل ویم شری رسید و  
حکایت ستانسیلا را چنانکه شنیده بودم روایت نمود شری در جواب فرمود لبسته الان خود را بتانسیلا رسان  
و با و بسیار که مباد او کوست مصاحبه کند هرگز از کار خود بایوس نشود که انشا الله عنقریب جمیع عهد حساب المرام  
انجام خواهد گرفت شری به بیگونه کارها دلیر بود که در سیرمی با اینکه نیندانت که عاقبت کار او بچی خواهد شد باز خود  
از دست نمیداد و چنان مکان میکرد که بعد از رسیدن او بشهر اردن سلطان تغییر کرده آنکسرا که باعث این بنا و گشته  
خواه گشته اند در روز یکدیگر است او خواهد داد که دوباره برگشته او کوست بلامعزول خواهد کرد و از دولت روس تلافی خواهد  
از بگویم بشهر عدان بود در وقت غمناک اینقدر از حرکات شری بخنده بود که گفته اشند که شری داخل شهر اردن نشود عمارتی  
در شهر بسوی بود در برون شهر واقعتا برای او منزل قرار دادند و روز و روز شری جمعیت زیاد در شهر  
بودند و در این شهر او در همه خاک روم چنان مشهور بود که بچه ده سال نیز تفصیل احوال او را میدانست

سعدی  
ترک  
بستاق  
تیدا  
کنه

شری



شران زدهام مردم را در سر راه دید کلاه خود را بچشم کشید که کسی او را نگاه نکند و این طور داخل عمارت دمیترش شد  
چند نفر دوستان شران خواستند خدمتی بر او کنند لکن تغییر سلطان را دانسته جزوات نیک کردند و یک نفر ویلا لونک نام فرستاد  
که از اولاد نجیبی قدیم فرانس و از عزت دولت دور گشته در مملکت روم با آنرا واقف است خاطر خود را مسرور داشته  
بصاعت قلیل روزگار خود را بسر میرد مشارایه جزوات غریب داشت و از هیچ چیز ترس و ابهت نیک و ایلمی فرانسه  
نیز بجهت دوستی قدیم دولت خود با دولت سوید قرار دادند که آنچه از دستشان در امور شران بیاید سعی قیامش نمایند  
چون از احوالات شران اطلاع داشتند خواهستند که او را خبردار کنند زیرا که میدانستند که از کثرت کبر و شدت غرور و تکبر  
فصیحت قبول نخواهد کرد پس کل غذای از زبان شران در مضمون سلطان نوشتند که باعث اینگونه فساد و زاری سلطان  
گشته اند کتوبات مرا بجنور شما رسانیده اند سرکار سلطان ایند عزم من اطلاع نداشته چنان تصور فرمودند که من بی  
اذن ایشان در خاک روم فرجام نشتند لکن تغییر فرموده حکم کردند که مرا بزور از خاک روم بیرون کنند من نیز  
از شیطان فساد و زاری آگاه گشته چنان خیال کردم که کاغذهای من بشمار سیده است منتظر جواب بودم که جواب  
رای صواب حکم مطاع شما رفتار کنم از تقصیر و زرافتنی که بدو است علیه سید این شد که با دام دنیا است در آنست  
و قوام مردم روزگار مذکور خواهد شد که پادشاه سوید همچنان دولت روم بود و بهر جهت سی و چهار نفر نوکر داشت و دولت روم  
شکر میرا کشیده و با او جنگ کرد و او را اسیر گرفت نیز کجا از این شران خاطر صبح بودند که اگر این کتوب ملحق سلطان شود  
بطرز واسلوب وستی بچنانگی با او رفتار خواهد کرد مبلغ کلی میدهند که کاغذ مزبور را بر زبان ترک ترجمه کنند کسی ترس  
وز جزوات ترجمه کردن نداشت آخر کسی پیدا کردند که اسامی و لغت خط او را نمیشناختند او مبلغی گرفته ترجمه کرد  
ویلا لونک فرانس نیز قبول کرد که هر طور باشد کاغذ مزبور را روز جمعه هنگام عبور سلطان بسجده بجنور رسانند در آن زمان عجب  
سلطان در آن امکان نداشت اسامی دولت در کتب آن معنی کرده بودند که شران کسان و ساکت نخواهند نشت علی بن  
تا گید آگید و قدغن شدید کردند که احدی از ایشان نزد یکی سلطان نرود ویلا لونک ازین حکایت اطلاع داشته رفوت  
خود را عوض کرد و در خستایان پویشیده صبح روز جمعه در قرب مسجد حاضر گشته منتظر ورود سلطان شد و دید  
آنکه مباد کسی از منظور او آگاه گشته مانعت کند خود را بدین یکی زده در میان کرده و یکچیزی که بجهت سلامه جوان خود  
مسجد پیش از ورود سلطان حاضر شده بودند در قفس میکرد و کجا نگاه چون مجانبین راه میرفت و مردم اشتباه میکرد  
که مردم بالمره از دیوانه بودن او خاطر هیچ گشته کار با او نداشتند چنان سلطان نزدیک شد سیدی بان کسان  
بیکانه را چوبه نان سلطان وور میکردند ویلا لونک نیز میزدند که نزدیک بقرب سلطان بنیاید مشارایه التماس میکرد  
که او را از قشاشی سلطان مانع نشوند ایشان قبول نکرد و او را بیشتر میزدند مشارایه ناچاره که خود را بکن کشیدند  
اینکه سلطان سیده پرسید که چه معرکه است ویلا لونک فرصت یافته کاغذ را از جیب خود در آورد و بجانب

سلطان بلند نموده عرض کرد که پادشاه سوید نوشته است سلطان کاغذ گرفته داخل مسجد شد لکن حکم کرده که مشارالیه  
 مجبوس نمایند بعد از تمام نماز بعمارت خود مراجعت نموده و یا لوتنگ را بجنور خواسته تفصیل احوالات از وی استفتا  
 کرده و لوریا مرخص نمود چند روز بعد ازین گذشته حاکم بندر و خان تانار معزول شد و چندی نگذشت که وزیر عظم را نیز معزول  
 کردند مورخین سوید نوشته اند که باعث عزل ایشان بکتوب شرل بود بعضی نوشته اند که علی کومورچی موجب عزل  
 ایشان شد بکتوب شرل بطریق مذکور است زیرا که بعد از عزل ایشان باز سلطان با بوز شرل نرسید مگر اینکه با عیان دولت  
 نوشت که شرل من بعد سیر نیست هر جا که دلش میخواهد کسی مانعت نکند شرل نیز از عمارت میر تمش بیرون آمده در شهر  
 دیده توکا که در تریکی ادره است سکنی نمود صدر عظم که ملا برهمسیر نام داشت و با شرل خوب بود و اخراجات از برای او  
 قرار داد لکن هر چه میداد جنس بود از جانب سلطان مرخص نبود که وجه نقد به مگر قلیلی که بجهت اقبیاع شراب یا خیریاکی که  
 بیع و شری آنها خلاف مذهب اسلام بود میدادند که آنها بدست کسان شرل اقبیاع میشد و اوقات توقف شرل در شهر  
 دیده توکا هرگز از خانه بیرون نمی آمد و در خانه نیز همیشه نماز می کرده در میان خست خواب بود از برای اینکه کسی نماند  
 و اگر کسی میخواست بدین او را بکند بگویند که ناخوش است بالجمله در اوقاتیکه شرل بدین قرار بود کار میکردانند و ضحاک  
 مملکت سوید بالمره مختل در پیشان بی سرو سامان مانده دشمنان از هر طرف از جمعیت آنجا تلف از بلدان انسانان تصرف  
 مینمودند جنرال استنبوک که جنگ و قتال و شرح احوال او را در فصل دیگر تفصیل نوشتیم که چگونه در مکان جنگ نمود ممالک  
 سوید از جنگ لشکر دانیارک خلاص گردید و جنرال مزبور بعد از مقدور در ممالک پومران راه تصرف و عبور نمود و مسدود  
 کرده بود لکن تنها کینفر با قلت و بی ادعای لشکر از عمده آن حشر نمیتوانست بر آید اگر کمیت ما محافظت میکرد و دست  
 دیگر افواج دشمن را آورده منظور خویش را از پیش میردند از آنجا که دانیارک و ساکس با هم اتفاق کرده در مملکت بر زمین  
 رود خلده الپ شهر ستاد را که یکی از شهرهای معتبر ممالک سوید بود محاصره کرده تصرف نمودند و لشکر سوید را که در آن شهر  
 بود همگی اسیر کرده شهر را آتش زدند استنبوک وقتی خود را بدانیارک رسانید که کار از کار گذشته و آثار می از شهر مزبور باقی  
 مانده بود سردار مشارالیه از قرائین و دولت زیاده از حد منفر گشته خواست که با آن سپاه قلیل که در قبضه بایشان جمله  
 کند و در زده هزار جمعیت است شش هزار از ایشان سوار بر تانک در روز جنگ هر یکی ده نفر از دشمن شمار میکرد  
 زیاده از یکروز در شهر ستاد توقف نموده بالشکر خود روانه شد و شب روزی یکی کرده در مملکت کلنبورگ بدشمن رسید  
 با وجودیکه باین سپاه سوید و لشکر دشمن کوی ریخت بود و عبور از آن اشکان داشت استنبوک بجهت تمام از آنجا گذشته  
 فی الفور بنای جنگ گذاشت مدت چنباخت از طرفین نوایر قتال چنان اشتعال یافت که بجزیر و تقریر نمی آید رعایت  
 ششم لشکر دانیارک و ساکس با اینکه بیست و پنج هزار نفر بودند شکست خورد و رو بهرست نهادند استنبوک را این تکوافی و  
 کافی گشته مصمم شد که در عوض شهر ستاد یکیش را از ممالک دانیارک آتش بزنند تا اینکه آتش تخمست از دل اهل سوید

توقف  
 شرل در شهر دیده  
 توکا  
 تمارض  
 خود را بیماری  
 باشد

کویر  
 بیابان بی آب  
 علف را  
 کوبند

خاموش گشته بود غیرت و جرات بیشتر شود پس از آنجا بشهر آلتسنا ایلتا کرده بجز و بود شهر مزبور را محاصره نمود و کشته  
از معتبرین شهرهای اینمارک درکن رودخانه آلتسنا و پادشاه دانیمارک شهر مزبور را قبال آلتسنا ترقی داده بود چنانچه  
غالباً تجارت ممالک دانیمارک در آن شهر پیشدستنبوک ساکنین شهر مزبور را پیغام فرستاد که یا فلان مبلغ را بدهند  
یا اینکه شهر را آتش خواهند زد بزرگان شهر با هم صحبت کرده دیدند که جواب دادن لشکر سواد برایشان ممکن نیست پس نزد  
ستنبوک آدم فرستاده استدعا کردند که از مبلغ مزبور قدری کم کنند تا حکم مستحکم او را قبول نمایند سردار قبول نکرد ایشان  
هر چه اصرار کردند و استیادگی نمود چون دیدند که چاره نیست دوروز حملهت خواستند که نتوانند تمام و کمال بدهند خیال  
ستنبوک پول نبود بلکه تلافی و انتقام از این جهت دوروز حملهت ندادند در او آخر ماه ذیحجه ۲۵ هجری حکم کرد که شهر را  
آتش زند اتفاقاً همانروز وزیدن باد آهسته آهسته داشت که در مدت یکساعت آتش بزرگ کشور آباد کن خاکستر گردید  
و اثری از آن باقی نماند اکثری از ایشان در بیغوله و بیابانهای آنسان بسر برد از شدت سرما و بی چیزی قرین هلاک و  
دفین خاک شدند و کوهستان پادشاه دانیمارک کاغذ استنبوک نوشتند که زمینها را بگونه کردار تو از آدم دین دار  
بجعل نمی آید از هیچکس اینگونه ظلم سر نیزند که از تو در حق ابالی شهر آلتسنا سرزد مشارالیه جواب داد تعجب از شما  
دارم که رفتار خود را بالمره فراموش کرده مرا ملامت مینمایند نسبت ظلم و شرارت میدیدید و عدالت میفرمودید  
هنوز آتش شهر ستاد خاموش گشته و آواز بغیر و ناله مردم و پومرانی بگوش می آید هرگاه پادشاه مادر میان مملکت  
خود میبود و شما این قسم بی اعتدالی مینمودید چندان ملامت بشما وارد نمی آمد اگر چه در آن صورت شمار اجرات  
نفس کشیدن نمی شد حال که فرصت یافته بدینگونه با رفتار میکنید چرا بقبحاحت اعمال خود ملتفت  
نگشته اید بی عیوب من بالا میرود هرگاه من بکثیر را خراب کردم شما در خیال این هستید که یک ملت را خراب  
نمایند لکن این همه فایده نداشت مملکت بی سلطان در برابر دشمن برزور و توان چه میشود اندک در لاجرم روز بروز  
ستنبوک را قوت کم میشود و دولت کسی نبود که کاری از او بر آید بعد از حکایت شهر آلتسنا دول روس و ساکس  
و دانیمارک اتفاق کردند که دولت سوید را بالمره از میان بردارند هرگاه شرل آن اوقات در مملکت خود بود  
جواب دشمن را میداد و باز سلطنت خود را برقرار مینمود ستنبوک تنها آن استعداد را نداشت که جواب انجمن  
اعدا را بدهد هر چه در قوه داشت در راه ملت سعی و تلاش نمود بالاخره بی کسی و ناچار مانده او را هم سیر سلوب  
الاختیار کردند بعد از در مقابل دشمن کسی باقی نمانده از یکطرف دولت روس از طرفی دول ساکس و دانیمارک  
انچه دلشان میخواست میکردند بسیاری از ممالک سوید بقصر ف دول خارجه درآمد و در رجال دولت  
آنقدر قوت نمانده بود که دوباره لشکر فراهم آورده جواب دشمن را بدهد علاوه بر این دشمنان شرل در همه جا  
مشهور کرده بودند که شرل مملکت عثمانیه مرده است الا این مدت تمام می و ولایت غبت چکار داشت

شرح اوضاع ممالک سوید و نروژ ملکه ابراهیم صدر اعظم دربار عثمانی

اگر حیات میداشت بپستت بحال بولایت خود برگشته ممالک سلطنت خود میشد و ولایت را فی صاحب ملک  
 از تقصیر مردم بیکانه خلاص میکرد اینگونه دروغ و جعل بیشتر مردم را بایوسس و اوضاع را مختل کرده بود بزرگان  
 ملت کجا جمع شده مصالحت چنان بیند که بخت خلاصی مملکت و جمع کردن لشکر عاجی نیست مگر اینکه خود  
 شران را بکیل ملت کرده با دول خارج مصالحت نمایند اما دولت خویش را نگاه دارند بعد هرگاه شران ننده باشد خود  
 می آید و اگر مرده باشد باز خواهر او در جایش پادشاه شود و اولیکت خواهر شرل چون اوضاع را این طور دید  
 پریشانی دولت و نارضائی ملت بر رسید که با داد در میان ملت نیز افتشاش شود بقطانت و ستادی تمام  
 بزرگان ملت انجا پستت تفصیل احوالات را بر او خود معروف داشت شرل جواب فرستاده خواهر را بدین  
 خطاب فرمود که برو از زبان من بملت بگو که هرگاه پادشاه میخواست چنانچه پای خود را برایشان میفرستم تا در میان  
 پادشاه بشود و حکم نماید لکن چند روز کشید که ملا ابراهیم وزیر جدید معزول شد و بعد از چند روز دیگر حسب  
 سلطان کردن او را زدن تقصیر آنظلم اینگونه طرف شرل را میگرفت و سلطان نصیحت میکرد که چون شرل  
 کار و صحنه روزگار کم بدست می افتد وجود او را غنیمت است مباد دولت روس جنگ بکند و دشمنی چون روس که هرگز  
 با صدفت رفتار نخواهد کرد از زمان برود و او هم بزرگی در ایام سلطنت خود بگذارد که در دنیا انویاد کار بماند علی  
 کومورچی که اول با دولت روس دشمن و بعد دوست شده بود بخت این سخنان ملا ابراهیم را در نظر سلطان خائن  
 دولت بقلم داد تا اینکا اور قسطنطنیه و بد کرد او نیز کرد تا آن زمان شرل ایستاد از دولت سلطان داشت که  
 قوت و استعداد بهم رسانیده دولت روس بولند را تمام خواهد کرد چون علی کومورچی وزیر شد با کلبه بایوس  
 کشت و از اوضاع ممالک سوید نروژ باطناً در تشویش بود علی بد آنصورت شد که بملکت خود مراجعت نماید و کنون  
 ضمیر خود را ضمناً با لیبی فرانسس تحریر کرد او نیز با وزیر گفتگو کرده قرار شد که تدارک راه او را انجام دهد و کینف  
 چاوشش باشی از جانب دولت روس همانند تعیین شد که با سیصد چهارصد سوار در رکاب او برود سلطان  
 نیز بهشت رأس اسب عربی با جمیع اسباب شمشیری مرصع از برای او فرستاد و لکن علی کومورچی از او  
 وجه نقد مماغتت کرده با بخدمت شرل بعد از یازده ماه توقف در دیمه توکالی حصول مدعا با سفر بسته در ماه شوال  
 ۱۲۰۶ روانه شد در عرض راه چاوشش باشی از برای حرمت پادشاه منازل نزدیک کرده روزی سه فرسنگ  
 راه میرفت از شرل از اینگونه حرکت او نیز جبرگشته حکم کرد که اقل از روزی سه فرسنگ بروند و هر روز خود از هر  
 رود تر بگذرند و دیگر از خبر میگرد و همانند عثمانلو احوالات شرل دیده تعجب میکرد که این چگونه پادشاه است  
 دولت عنان آمدن شرل اطلاع یافته همه جا حکم و قدغن کرده بود که لوازم احترام و اعزاز تمام بعمل میاید  
 ابالی مناسبت نظر بودند که او را تماشا نمایند شرل از تدارک دولت مناسبت دار شد چون ممالک تر از ترلوئی

بایوس  
 شدن شرل از  
 حمایت دولت  
 عثمانلو و مراجعت  
 دی خاک بود



گذشت و بر حد مالک نرسید چاوش باشی با جمیع لشکر غنائم مخص کرده فرمود زاده بر این بزخات شماراضی  
 نستم پس شوبان خویش را طلبیده لوازم دستور العمل برایشان داده خود از ایشان جدا گردیده بکفزدور نیک نام  
 سردار خود را همراه برداشته روانه شد و درین راه لباس لشکر نسا پوشید که کسی او را نشناسد و بطور صریح  
 شبانه روز راه رفته از ممالک صعب المسالک دشمنان خود گذشته بدون اینکه کسی او را بشناسد و در خانگی خود  
 گردید در عرض راه در منزل اول از بسکه اسب و آندو بودند چون پیاده شدند دور نیک از شدت خستگی خسته گرد  
 شترل که او را در این حالت دید از وی پرسید که چه قدر وجه نقد همراه داری مشارالیه گفت و بیست تومان شترل گفت  
 نصف آنرا بمن بده و نصف دیگر را خود برداشته منزل نینزل میاید دور نیک استداکار کرده سه ساعت مهلت خوا  
 که بحال آمده در رکاب برود شترل قبول کرده صد تومان را حاکم گرفت و از چرخانه اسب خواست که بزودی روانه شود  
 دور نیک در تشویش خود نبود لکن از شترل نپرسید که مبادا در عرض راه خاصه در مملکت دشمن آسیبی بوجود آید  
 پیش از آنکه اسب حاضر شود بیانه بیرون رفته دو تومان پول بدست چرخانه داد و گفت که این مرد جمعی من است و هر  
 از بی یک کار میرویم من با خوش شدم و او دو سه ساعت صبر نمیکنند که من بحال آمده بودم با اتفاق برویم اگر او از من  
 زودتر برسد کار من خراب خواهد شد اکنون از تو توقع دارم که اسبی باو بدی که در راه معطل شود و من سه ساعت  
 دیگر که از اینجا روانه میوم در سر منزل باو برسم چرخانه گفت الان باو یک اسب میدهم که بیشتر از یک فرسنگ  
 و ترا نیز سوار کالسکه میکنم که در راه باو برسی چون دور نیک خاطر جمع شد دیگر اصرار نکرد شترل در نصف شب با اینکه  
 سردی هوا خبر از سختی زهر بر میداد و باد تند شدید میوزید و برف زیاد می آمد باز متحمل نشده روانه گردید دور نیک  
 دو ساعت و نیم خواب کرده بحال آمد و چنانکه چرخانه وعده کرده بود سوار کالسکه گشته روانه شد و فرسنگ  
 بمنزل آمد شترل رسید دید که پیاده جلوا سب را بدست گرفته میرود خود را از کالسکه انداخته شترل اسوار نمود شترل  
 از غایت خستگی در کالسکه نجا آید دور نیک پس از آن نچینه و آموخته گشته تا خاک سوید در رکاب شترل رفت  
 چون وارد بلده شترالون از بلدان سوید گشتند و قهیکه شب از نصف گذشته و در راه با بسته بود شترال رو فرمانرا  
 صد کرده گفت از جانب پادشاه سوید چا پارم و از روم می آیم کار و اجبی داریم باید الان حاکم را بیلیم با شترل در روانه  
 سخت در کشودن در روانه اجمال کردند چون شترل صراحت بسیار نمود کسی مانع حاکم فرستادند حاکم شتر فرجور بخارا  
 دو کرد شترل بود چون شنید که از جانب پادشاه چیر آمده فی الفور حکم بدروازه فرستاد که چرخانه را بیاورد  
 شترال متسکینه داخل اوطاق دو کرد مشارالیه در بین رخت خواب گفت که احوال پادشاه چه طور است شترل گفت  
 فوکران بزرگ من نیز مرا فراموش کرده اند و اگر چون صدی شترل شنید هموشش از سرش پرید و چون دیوانگان خود  
 از رخت خواب بیرون انداخته پایی شترال افتاد شترل در باوسه کرده فرمود دو کرا شازده شست خواب نخورده ام

در بیان اوضاع اورپ بعد از مراجعت شرل و از دهم بمالک خود

تو شبها با ستراحت خوابیده ام شب سخت خواب ترا از دست تو خواهم گرفت ذکر خواست سخت خواب  
 دیگر بیاورد قبول کرد بروی تو شک افتاد هر چه خواستند که چکه از پایی او در آوردند ممکن نشد پاهای او از شدت سرما  
 و کثرت پیاده کی فرم کرده بود چاره ندیده چکه را پاره کردند پس از ساعتی طول کشید که مردم از ورود پادشاه گمان  
 شده نیم ساعت بصرح مانده بود که جمیع خانهای شهر را چراغان کردند و بتای عیش و عشرت گذاشتند  
 شرل از بس حسرتی ملتفت مردم نگشته روز صبح را تا شام با خواب تمام بسر برد دو کرازد و در نیک سپید  
 که پادشاه در حث همراه دارد یا نه چون معلوم شد که جمیع اوضاع او این بوده است خود پوشیده فی الضور خفا  
 حاضر کرده لباس متحد درست کردند که بستگام بیدار شدن ایشان آماده باشد شرل چون از خواب بیدار شد  
 سخت لشکرش را فرود آورد و بر امورات آنها رسید بعد همراه حاکم بیرون رفت قلعہ شهر را تماشا نمود و هر جا که خبر  
 داشت حکم کرد که بزودی بیایند و بر همه جا چهره روانه نمود که مردم از ورود خود با خبر باشند و تدارک لشکر بسینه و حاضر  
 جنگ شوند تا اینکه هر وقت حکم جدید بفرستند معطلی نداشته باشند

باز کرده

فصل ششم در بیان اوضاع اورپ بعد از مراجعت شرل و از دهم بمالک خود و عوسی خا بر شرل

وینامی مصالحه با پطر که تفصیل جنگ شهرتیر آلسون و جنگهای نورژ و وفات شرل  
 خبر ورود شرل در همه مالک سویدایی خوشحالی امیدوری شد ملت سوید با وجود اینکه رحمت بسیار و حسارت بیشتر  
 در هنگام سلطنت شرل کشیده بودند باز او را چون پدر و مادر دوست میداشتند زیرا که با چشم خود مشاهده میکردند  
 که بر چه از رعیت خود یا مردم دول خارجی میکرد همه با در راه دولت خرج میکند و اوضاع خود از یک نفره در عیش  
 نیست دول خارجی بر خلاف ملت سوید همگی با یوس گشته و بکرات این مطلب مشاهده و محسوس کرده بودند  
 که شرل آنکس نیست که باسانی از جنگ است بردارد میداشتند که تا جان ارد و اوقات خود را بجنگ مصروف بنمایند  
 این چنین جت قرالات چند متفق گشته محتم شد که همگی در تمام شرل اهتمام کنند و نام او را از صفحه زمین بردارند  
 در آن اوقات اوضاع اورپ نیز طور دیگر شده بود شرل که پیشتر با دو سه دولت دوستی داشت ایشان نیز  
 بعضی جهات از وی روگردان شدند و ضیح این مقال آنکه دولت فرانز و نخلیس هر دو با هم دشمن بوده و آواز  
 بزرگی و صلابت شرل کشش را ایشان شده هر دو دولت با او مدارا میکردند چون دولتین با هم دوستی کردند  
 اوضاع شرل پریشان شد هر دو دولت از دوستی او بترانموده اظهار دشمنی کردند هر گاه خواسته باشیم که رفتار دو  
 خارجی را با شرل بعد از جنگ پولا و بتفصیل نویسیم ضرور میشود که کتاب دیگر تاریخ شرل علاوه تا نیم مجلی از آن مفصل  
 این است در ویکه شرل بولایت خود مراجعت نمود جمیع دول اورپ با او دشمن شده طالب انقراض دولت او بودند

تبر  
بیراری

با وجود این شتر غنیمت را از دست نداده نزد خود قسم خورده بود که تا دشمنان خود را تمام نکند و امور خویش را انجام ندهد  
 پای سپای تخت نگذارد لکن پیش از آنکه بای جنگ شود خواست بخوابد عروسی نماید پس حکم پای تخت نوشت  
 که تدارک عروسی مضبوط ببینند چون بهر چیز موجود شد خواهر شتر را بفرود یک نام که یکی از شاهزادگان سکن  
 بود و با طایفه خود از قدیم خویشی داشتند داده او را سردار جمیع لشکر خود گردانید در او قاضی که شتر مشغول  
 عروسی تدارک لشکر بود دولت انبارک و پروس و ساکن بقدری شش هزار نفر لشکر روانه سراسر الون کردند  
 که شهر را محاصره نمایند بطر کبیر پادشاه روسیه نیز هر روز از خاک سوید تصرف مینمود از روز پوت و اما هنگام  
 مراجعت شتر پنج ولایت معتبر سوید را متصرف گشته باز شب سوز در کار بوده تصرف میکرد از یکطرف  
 لشکرزاد ممالک فینلند فرستاده نصف آنجا را محصور در فکر نصف آنجا بود و از یکطرف کشتیهای زیاد در دریای  
 بالتیک فراهم آورده کشتیان دولت سوید را خراب میکرد جزایر یک از دولت سوید در دریای مزبور بود و تخمین  
 شتر ناچار در شهر سراسر الون توقف کرده مستقر و در دشمن شد شهر مزبور قلعه مضبوطی است که هر چه لشکر خصم  
 بی اختیار آتش برود جنگی تلف گشته نقصانی با آنجا روی نخواهد داد شهر مزبور در کنار دریای بالتیک واقعست  
 از حکمت دریا و رانگاه است و از یکسوی دریاچه بزرگی حصن حصین آن گشته از برای گذرگاه خصم راهی دارد  
 میاید از آنراه بیاید و بشتر رخنه برساند در پهنه آنراه نیز قلعه محکمی است که آنراه را نگاه میدارد و از طرف دریا نیز جزیره  
 دارد و جزیره مزبوره قلعه شهر شده است آن جزیره نیز مشغول در فتن شهر مزبور ممکن نیست لشکر دشمن در آن جزیره  
 وارد اطراف این شهر شدند چون میدیدند که از هیچ طرف تصرف شهر مزبور ممکن نخواهد شد بعد از چند روز توقف روزی شتر  
 در کنار دریای سیان آب فتن دید که آب بالاتر از زانو آدم نیست تعجب کرده فی الفور پیش و اگر بارت تمام در خود گشته  
 آنچه دیده بود عرض کرد سردار نیز شکفت کرد زیرا که شنیده بود که دریای اطراف شهر سراسر الون با دم قدیم در حال  
 که خود حقیقت آن برسد و در پیش خود گفت که اگر حرف سرباز راست باشد شهر را تصرف کردن چندان اشکالی ندارد  
 لهذا همراه همان سرباز روانه شد درست بر آورد کرد و دید که آنچه سرباز گفته راست بود دست نیاد از حد خوشحال گشته  
 هنگام مراجعت سرداران دیگر را جمع نمود و آنچه با چشم خود دیده بود بایشان بیان کرد همه خوشحال گشته قرار دادند  
 که فردای آنروز بقدر دو هزار نفر از سمت خشکی بطرف شهر مزبور برزند و توپخانه را فرمان دهند که بطرف قلعه  
 شهر شلیک کند تا لشکر شتر مشغول باشد و علی الغناء از سمت دریا داخل شهر شوند جنگی قول گذاشتند که در آن  
 قرار رفتار نمایند علی الصبح هنگام ظهر از اردوی سپاه خصم سوی شهر مزبور آمدند و توپخانه نیز مشغول  
 شلیک بود لشکر سوید از قلعه نگاه کرده دیدند لشکر می آید بجهت دو فوج است بعد از تعجب بسیار خواستند  
 اندکی تا نل کرده وقتی شلیک نمایند که از دو فوج کینفر خلاصی نیافته بجا تلف شوند در این بین خبر رسید که لشکر

وضع شهر  
سراسر الون

شتر  
شلیک

احوال شتران و ارد هم و محاصره شهر شترالسون

دشمن از جانب دریا شهر را گرفت غیر از لشکر سوید که لشکر سردولت میبود در آن حالت خود را کم میکرد و با لقطع شهر را از دست میداد و لیکن سپاه سوید بعد از اطلاع اتفاق کرده جنگی نسبت دریا زور آورده در اندک وقتی لشکر خشم را مجبور کردند که دوباره خود را بدریا انداخته بگریزد بعضی از مورخین نوشته اند که اگر در آنروز شترالسون از دست اهل سوید میرفت بجهت بی احتیاطی شتران معلوم است که مورخین مزبور از کیفیت درست اطلاع نداشته اند شتران هرگاه از جانب دریا خاطر جمع داشت جتیش این بود که آب دریای مزبور را بوقت بادم قد نهد دشمن را بدو که با کشتی بیاید خط شتران این شد که نفیسه که هر وقت با از جانب مغرب بتندی زیاد میوزید آب دریای مزبور کم میشد و در مدت بیست سال یک دفعه بدین گونه اتفاق نمی افتاد از طالع شتران همانروز باد بشدت وزیده است کم شده بود در آن کیره در این فقره بیاید کسی نیاید که شتران اجودار کند تا اینکه دشمن اطلاع یافت و علم نماید که شتران بسبب این خط از دست برود چون سپاه دشمن از یورش آوردن شورش کردن طرفی نیستند از برای تصرف شهر مزبور علاجی نندیدند مگر اینکه از جانب دریا تیر با کشتیهای جنگی شهر را محاصره کرده خواستند از دو طرف زور آورده شهر را بگیرند لکن جزیره روشن همه دریا را داشت و دشمن میدانست که آنجا را تصرف نموده با کشتی شهر نزدیک شدن غیر ممکن است پس خاست که اول جزیره مزبور را از میان بردارد و بعد با سهولت شهر را تصرف نماید شتران نیز میدانست که اگر جزیره روشن بتصرف دشمن بیاید شهر بکیر و زور و ام شخو اهد آورد و خود نیز دستگیر خشم خواهد شد زیرا که در این صورت جای گریز از سمت بکوه و بایقی نمی ماند شتران بسیار سعی و تلاش میکرد که جزیره مزبور از دست نرود کشتیهای دشمن بعد از سه ماه محاصره با دو از ده هزار لشکر داخل جزیره شدند شتران همه جت در آن جزیره و در هر جهت داشت و وجود خود را در میان لشکر واجب دانسته سعی نمود که پنهانی بآن جزیره آمده بود چون لشکر خشم را بر زور و مقاومت خود را در مقابل خشم از خیز مکانی در دیدند خود را با تمام لشکر قلعه کشید و خواست نصف شب میان لشکر دشمن بختیته هرگاه ممکن باشد آنها را تمام کند سر کرده لشکر دشمن میدانست که با شتران جنگیدن شومی نیست باید احتیاط را از دست نداد بعضی ورود آن جزیره صاحب منصبان لشکر از نزد خود طلبیده با ایشان گفت که حال وقت دیر شده نمیتوانیم بالشکر سوید بکنیم ولیکن شب بسیار باشد و در وقت که شتران خود نیز در میان لشکر باشد و صفت شب سنگین بسیار با یاور و در حکم کرد که همه سپاه بیکجا جمع گشته اطراف مکان رود و را خندق بکنند که اگر لشکر سوید در تاریکی شب حرکت نماید اولاً چند ساعت معطل میشد خیال شتران پیش خود این بود که سپاه خشم از جهت خستگی بعضی ورود در خواب خواهند بود چون ظلمت شب بسیار جان را فر گرفت افواج سپاه را بجزم کینه خوابی دشمن حرکت داد چون بختق رسید ما یوس گشته سوزان خود گفت که من هرگز برایشان این مکان ندشتم از قراریکه معلوم میشود دشمنان ما لشکر کشی را یاد گرفته اند اکنون میباید

که از خندق



# شیخون آوردن شراب و از دهم بر سر دشمن در جزیره روشن

از خندق بگذریم و مشب جنک کنیم تا آنچه شایسته خواهد شد حکم صالوات داد که از خندق بگذرند خود نیز همراه  
 ایشان بخندق قیاد صالوات به پیش بکند یک سو گشته از خندق گذشتند و داخل اردوی دشمن گردیدند بسیار  
 خصم از روی ایشان آنگاه گشته بنامی شلیک که استند در ابتدای جنک شراب چنان حمل کرد که لشکر دشمن با قصد  
 قدم عقب تر نشست لکن بعد از ساعت یک در دشمن زور آورد و لشکر شراب را مجبور کرد که دو باره از خندق گشته  
 فرار کنند و خصم بمقابله ایشان مبادرت نمود شراب و ضاع لشکر خود را بر ایشان در حکم کرد که لشکر باز گردد و  
 مقابل دشمن بچکد پس دو ساعت دیگر با دو هزار نفر در برابر آورد و زده هزار لشکر جنک کردند و آدم بسیار از دشمن گشته  
 شد و کم مانده بود که شکست بخورد که درین صبح روشن شده سپاه خصم قلیت جمعیت شراب دیده جرات  
 بهم رسانیدند و از جانبین نوار قبال چنان اشتعال یافته که صالوات از هر طرف چون برکن خزان تلف شد  
 جنرال کروتن وارد و در دور نیک سرداران شراب را آن میان گشته گشته شراب از بدایت تا نهایت  
 آن بسنگامه گاهی بشمشیر و گاه با تفنگ همه سپاه خود مشغول جنگ بودند و هرگز خود را این نکسیر تا اینکه  
 صالوات از طرفین با نیزه پیش بهم برمیختند در آن بین کینه صاحب منصب انبارک شراب استناحت  
 و از زلف او گرفته گفت پادشاه سوید یا تسلیم شو یا اینکه الآن میکشمت شراب بی آنکه دست و پا را کم کن بجای  
 دست بطپانچه برده چنان زد که صاحب منصب نفس نکسیده افتاد و صالواتهای دیگر اسم پادشاه سوید را  
 از صاحب منصب مزبور شنیده دور شراب را گرفتند جنرال پوپینا تو سکی خود را رسانیده شمشیر کشید و او را  
 از آن میان بیرون برد در آن بین کلولا از زیر پستان شراب خورده بیفتاد و دو باره سی چهل صالوات او را احاطه کرد  
 شراب چون خصم را در حول حوش خود بسیار دید که غیرتش بچوش آمد و از بیول گرفتاری تخم و جرات خود را فراموش  
 کرده بر خواست و خود را بکنار کشید و با پوپینا تو سکی دست بشمشیر از میان آن هنگام در آمد چون دید که با آن حاجت  
 توقیف اولی صورتست و در آن آنجمن بچکیت دستم جو آمد و پس از آن از جنک بهری خواهد برد یا بسب خود رسید  
 سوار شد و تنگ تنگ با کبار در دریا درآمد پیش از وقت چند فرزند گشتی کوچک و آنجا حاضر و آماده داشت که در  
 روز بدو کاد مناصر بود پادشاه را که بزرگراه باشد و او را خلاص نماید همان ساعت سوار گشتی شده بشهر درآمد بقینه  
 سپاه سوید بقدر هشتصد نفر بزرگراه و مفر نیافته چاه ساعت دیگر جنک کردند با لاشره خود را بقامه کشیدند  
 متخصن گشتند و بعد از روزها چار مانده تسلیم شدند و پلانوک نیز در میان آن جمع اسیر گردید پس از خدمتی که در  
 درنه بشراب کرد دست از بر نه داشته با کسان او بملکت سوید آمده بود در این جنگ نیز در رکاب او مشغول خدمت  
 بود که دشیکر شد با لجه شراب بعد از ورود دستر السون آنقدر در استجاش گشت که حکیم زخم او را بپست اتفاق  
 کلولا سرد بود و زیاد از دو انگشت فروزفته بود چون زخم او رو به بودی بناد از منزل خود بیرون آمده قلعه شهر را

وقوع  
 جنگ غلبه  
 فیما بین  
 سوید و انبارک

مناصر  
 کربز

وضع اہالی سوید و جہان فشانی ایشان در اہ دولت و ملت

بقدر مقدور مضبوط کرد لکن چہ فائدہ کہ بعد از ضمن جزیرہ منور تکامد داشتن آن شہر از حیرت امکان دور بود پس از دورہ  
کشتیهای دشمن جانب دریا را بگرفتند و کلونہ توپ و خمپارہ را علی الاصل میان شہر و بارہ ریختند و در مدت  
ستہ روز شہر را خراب کردند با ہمہ آن صدمہ مردم آن صفحہ ہرگز اظہار بخشش و ابراز از ترس و بارہ شہر بکار نہ برد  
و پیوستہ درینغ واقفوس ایشان بجهت شہر افزون می شد و میگفتند ہر گاہ ما دولت و بصاعت خود را در اہ  
پادشاہ میگردیم او جان خویش را از ما دریغ نداشتہ است لاجرم دفعہ دیگر لشکر خصم زور آور شدہ شہر را محاصر کردند  
شہر دوبارہ با معدودی چند بسوی دشمن حمله بردہ شہر اخلاص کرد روزی اعیان بزرگان شہر با اتفاق صاحب  
منصب بخدمت شہر آمدہ عرض کردند کہ من بعد خلاصی این شہر امکان ندارد و میترسم کہ پادشاہ نیز دستگیر دشمن  
بشود بعد از آن ملت با المردہ تمام بشود ہر گاہ وجود شہر سالم بماند باز ما یہ امیدواری است شہر عرض ایشان را  
قبول کردہ شہر را تسلیم نمود ولی پیش از روانہ شدن لازم دید کہ کاغذی بیای تحت بنویسد بدین مضمون کہ از رسیدن  
شہر سترسون بتصرف خصم دلگیر نشوند و تشویش ننمایند اکنون کہ وجود ما سلامت است انشاء اللہ ملا فی خواہیم کرد  
پس کینفر میرزا ہمراہ خود برداشتہ بجانہ دیگر رفت و مشغول بنوشتن کاغذ بود کہ یکدفعہ کلونہ خمپارہ بیالامی بام خا  
افتادہ بام اسواخ کرد و میان او طاق افتادہ بترکید میرزای محرز از ہول جان خویش اکم کردہ و قلم از دستش افتاد شہر  
تغیر کردہ فرمود ما عت ناخوش شدہ میرزا عرض کرد کہ این کلونہ خمپارہ بود کہ در میان غافلان افتاد و ترکیب شہر فرمود کہ کلونہ  
خمپارہ داخل بنوشتن تو داشتہ میرزا در حالی کردن آن مطلب عاجز شدہ باحوال بریشان دستمای لہ آن  
و دل ہر اسان دوبارہ قلم بدست گرفت کاغذ را تمام کرد شہر کیروز دیگر ماندہ حکم کرد کہ کشتی کوچکی از برای او  
حاضر نمایند در نصف شب بادہ نفا آدم از میان کشتیهای دشمن عبور کردہ روانہ شد چون بجزیرہ روشن رسید  
از قلعہ جزیرہ شہر را بشناختند و بسراوشلیک کردند و کلونہ توپ بخشی شہر خوردہ دو نفر نوگرو را کشت خدا  
رحم کرد باد مراد و زمین گرفت از آن زمان از مجاذی جزیرہ عبور کرد کشتیهای جنگی دشمن از کمر نجات شہر مطلع  
شدہ چند فروزہ کشتی بہر او افتادند و در دریای بالتیمیک ہر جا کہ کشتی روس و دانمارک و ساکس بود خبر داد  
کہ اگر کشتی شہر چار شود از کشتن او مانع گشتہ اورا گرفتار اسار کنند شہر با بد موافق با در ہر جا پیدا کردہ  
از چنگ آن ہمہ دشمن خلاص گشت و بشہر کالسکو و نا کہ در نزدیکی مای تحت واقعت وارد شد اہالی ممالک سوید از  
ورود او خوشحال شدند و یقین کردند کہ وی بیای تحت آمدہ با مورد دولت صورت خواهد داد لکن شہر در خیال خود  
باقی بود کہ تا دشمنان خود را تمام نکند بیای بیای تحت نکند از دستا زار شدہ در شہر کالسکو و نا ماندہ حکم  
کرد کہ از ہر جای ممالک لشکر جمع کنند و از برای بہار حاضر جنگ باشند جمیع ملت شہر از اول سلطنت تا ہنوز  
دولت او دوست میداشتند و در ہیچوقت خیانت بر و نکرده چنان میدانستند کہ خداوند عالم اہالی سوید را نیا فریب

مگر از برای آنکه پیوسته در خدمت پادشاه مشغول جنگ باشند و در راه او کشته شوند ملت نیز زیاد از حد ضایع  
 و از موت داشته بخمال پادشاه خود شریک بودند میگفتند تا پادشاه جان را ضرور در دوازده مصلحت بنام  
 کرد بعد ازین حکم شریک در دولت بسیار بجزین بچه و مردمان پیرا صدی نماند که اینک همگی صالحات شدند در بعضی  
 دیات مردمان کشته زمان رعیت میکردند و معاش خود را میگذرانیدند در خزانه دولتی دیناری باقی نمانده بود که  
 در مصارف لشکر خرج شود شریک میبودند که مالیات را زیاد بکنند و آذوقه جمع نمایند از مبالغ خیر مالیات هر شهر  
 افزوده حواله کردند از آنجمله حکم کرد از هر پخیره و بخاری خانها مبلغی میگرفتند و در هر جا که آذوقه کمان میکردند  
 گرفته در عوض تخوا هرات را وصول میدادند و در هر جا سخن آهین سراج کردند همه را از برای اسباب حربیه گرفتند  
 و در عوض پول برات را وصول میدادند مردم اطمینان میدادند اگر بجای ملت سوید بر ملت میبوده غیر از شریک  
 بر پادشاه میشد مردم یکی ازین ظلمها متحمل نگشته باغی میشدند زیرا که چنین ظلم و جور عام بیسبب ملت دوام نمی  
 اهل سوید بیسبب احکام شریک انجام دادند و اجاف اورا بی خلاف متحمل گشتند و باز خوشحال بودند و ملالی در  
 دل نداشتند زیرا که فهمیده بودند که هر چه میگیرند در راه دولت خرج میکنند و خود چون کینه صالحات گذران  
 دادند با بخل شریک در آن اوقات بارون کورس نامی را وزیر اول قرار داد مشارالیه مرد بهوشیاد و انشمنی بوده گمان  
 بزرگ بود از آنجمله خیال شریک گردانیده اورا باین داشت که با بطر کبیر مصالحه نماید این امر مشککترین امور دنیا بود زیرا  
 که تا آن زمان احدی این جرأت را نیکر که حرف مصالحه با شریک بر نداشت این مرد صاحب خرد مزاج او را خوب شناخته  
 چنان او را راضی کرد که در قوه بیچکس نبود از آنجمله بشریک عرض کرد که شما تصور بفرمائید که با جمیع دول جنگ کردید ایشان  
 نیز خن داشتند که هر وقت فرصت یابند با شما تلافی نمایند لکن با دولت انگلیس غیر از حرمت و محبت چه کرده بودید  
 که این قسم دشمنی با شما نمایند از یکطرف خود را باین انداخته بهانه اینکه بکارها صورت دهد شرمای برود و در دنیا  
 بزور پول از دولت داینمارک گرفت مصالحه شده چه حق داشتند که شرمای شمارا خرید و فروش نمایند که ملک اتفاق  
 می افتد که ده مرتبه از دست دولتی میرود و باز بر میگردد پس نکام مقاتله تا جین مصالحه مباحه مملکت متنازع فی  
 چه معنی دارد و تسلیه مصالحه شد آنوقت میتوان گفت که فلان مملکت مال فلان دولت است از طرف دیگر گشتند  
 جنگی خود را بدریای بالتیک فرستادند ایشان چه معنی دارد بر کاه از برای دوستی بود میبایست بما اعلام نمایند  
 معلوم است که خیال دشمنی دارند اگر این اوقات شما با دولت روسی دوستی و مصالحه بکنید در دنیا دولتی  
 نخواهد بود که در شما برسد و باز او دوست را معزول کرده میتوانستند تسلیم اسرار در جای او پادشاه کنسول این  
 فخره آخر از هر چیز بیشتر شریک خوشحال گردید باستان شد که کورس را مختار نمود که مصالحه روس را تمام کند در آن اوقات  
 بطر کبیر نیز با دول انگلیس و روس و ساکن دشمن گشته بود و سبب دشمنی آن بود که جنگی پورانی دول منور بود و نخوا

# نهضت شرل دوازدهم بسمت خاک نوروز

که بطریق لشکر روانه گزیده سیدند از اینکه اگر بطریق لشکر با تاجا بفرستند و فتح نماید دیگر پوهران را از چنگ او خلاص کردن کجای ممکن باشد با کلمه مالک مملکت خواهد شد در این صورت دولت ایشان منقرض خواهد گشت اینگونه مانعت ایشان موجب بخشش و افر و غیظ خاطر بطریق گیر گردید و در معنی باعث تمام نشدن دولت سوید شد زیرا که فیما بین دول مذکوره قرار شده بود که جمعی در اول بهار با اتفاق داخل خاک سوید شده دولت شرل تمام گشتند کورس وزیر شرل فرصت را غنیمت دانسته بدولت روس فرستاد و خواهش مصالحه کرد دولت فر بزرگ نیز قبول کرده بنا شد که مصالحه را فیما بین دولت سوید بگذرانند بنور گفتگی مصالحه در میان بود که شرل بسمت هزار لشکر همراه برداشته روانه نوروز شد این عزیمت شرل خالی از غرابت نیست زیرا که در آن حالت حراست مملکت خویش در قوه نداشت چهگونه بجزم تسخیر مملکت دیگری لشکر کشید بلی وسعت خیال شرل را کسی نداشت چون پشانی دولت خویش را ملاحظه کرد دانست که با آن بی اوضاع در مقابل خصمان قوی استعداد جنگ ندارد لهذا مصمم شد که از ولایت دیگر اوضاع بیارود تا استعداد بهر سانیده با دشمنان خود بمقاتله سپرد از دست فصل این مجمل آنکه در ممالک نوروز دولت اینمارک یازده هزار نفر جمعیت داشت چون خبر ورود لشکر سوید گوش زد ایشان گردید جلکی در سر حد حاضر قتال همیای جلال گردیدند شرل چون با سپاه خود رسید بخصم ورود حکم بجنگ فرمود و برایشان چنان حمله برد و صدمه زد که کینفر از لشکر دشمن خلاص نشد گساشیکه از هلاک گشتند بقید اسار گرفتار گشتند دولت اینمارک بعد از اطلاع ازین خبر وحشت اثر لشکر فراوان و کشتن زیاد فرستادند که دفع شروع ضرر ایشان نمایند شرل بعد از مشاهده استعداد دشمن مجبور شد که از خاک نوروز بیرون آید و دوباره بولایت سوید مراجعت نماید تا اینده بجمعیت و استعداد تمام بقلع و قلع دشمن قیام کند کورس وزیر جدید شرل تا آنوقت مصالحه را تمام نکرده بود زیرا که وزیر بطریق گیر توقع زیاد میکرد کورس از ترس شرل قبول قول او ننموده در آئینان معطل و حیران بود تا اینکه دوباره با شرل گفتگو کرده حکم گرفت که آنچه مصالحت داند در خصوص مصالحه بجا آورد شرل بعد از ورود خاک خود در قلیل مدت سعی بخیر از نفر جمعیت فراهم آورده دوباره بمالک نوروز مراجعت کرده بشهر فره در بچال که کلبه نوروز حساب میشد سیاه و آنجا را محاصره کرد و کاریکه لشکر سوید در آن سفر کردند در قوه سپیچکس متصور نمیشد در فصل زمستان چنانکه در آنجا از برودت هوا فصل تابستان بی بالا پوش گذران بکسی امکان ندارد شب و روز در بیابان مشغول جنگ بودند شرل نیز در آن سفر چون صالالت در میان برفت و بخت بیکت بالا پوشش مجو آید و آن احوال سپیچکونه ملالی نداشت و بان رحمت و مشقات خوشحال بود عیش و همواره آن بود که زحمتی که خود میکشید و کاریکه خود میدید در قوه احدی نبوده باشد فی الحقیقه احوال او همان بود شنیده بود در مملکت سکانی نزی نیست جوین دو تر نام که در مدت چند ماه غذای بجز آب نخورده با وجود آن نمرده است خود نیز خواست امتحان نماید که

خورد



چند روز بی غذا می تواند زنده بماند پس پنج روز تمام بود غذا و آب نخورده روز پنجم صبح زود سوار شده بقدر دو فرسخ  
 اسب و ایند و بعد غذای یاد خورد و بر جوارش قنات نکند در دستکام محاصره فرزه در پحال در بخدمت شهر رسید  
 سال ۱۳۰۰ هجری اردبم شهر بستیم صبح زود از خواب بیدار شده بتفجج با سیستانا برفت میوه مقرره نام فرانسورستان  
 لشکر بود هندس بود سیستانا اور رسید چندین تقصیر بر روی ثابت کرد و هندس در جواب عرض نمود که شما  
 هشت روز دیگر تامل فرمائید و خاطر جمع باشد که شران شماست شران بغیر آنه گفت که خواهیم دید پس  
 بازوی خود را با سیستانا تکیه داده با دستار جمیع صاحب منصبان نیز در اطراف او بودند و از جانب  
 اردوی دشمن توپها را با چاره پاره پاره کرده شلیک می نمودند و کلوله ما از زیر کوشش و بالای سر او میگذشت و او هیچ  
 متوجهش نمیکشید با سرداران خود مشغول صحبت بود در این مین کلوله بزرگی بغیر قش نخورده که فی القوه ای کشید و بعد  
 صاحب منصبان نزدیک دی رفته دیدند که تمام شده است پس بدون صدا نزد شاهزاده فروردیک دنا و شران که سردار  
 آن همه و نجبان آرمه بودند فرستادند او را تا آن خبر حشتمی استحضار نمودند فروردیکت بعد از افسوس و دروغ بی شمار  
 فرار داد که نفس پادشاه پیرایه مان بالا پوشش راه پوششند و در اضمماره افخای آن بگوشند تا اجرای لشکر از  
 نیوشیدن آن خبر از هم پناشد و آشوب و اغتشاش در آن میان برپا نمود صاحب منصبان جمیع لشکران حسب  
 الحکم سردار رفتار کرده او را بمنزل شاهزاده رسانیدند بدینگونه آن پادشاه جرار و جاندار را مبادر بعد از او ای  
 مراسم نام و ننگ و کوشش در تحصیل زدگی او رنگت درسی و شش ساکنی فیما بین صحرای جنگت  
 خود را تمام نمود و ملوک جهان بسکلی در جای خود آرام گرفت لشکر سوید از فرزه در پحال  
 بر کشته وارد خاک سوید شدند و خواهر شران پادشاه سوید کشته با جمیع

دشمنان خویش قانون مصالحه پیش گرفت

تمت الكتاب بعون الله الملك آ

بسمی و اهتمام سید محمد طهرانی

سال ۱۳۰۰



واحد نسیب	۳۲۸۸۱
-----------	-------

تحفة النظامية في الفرق والاصطلاحية القواعدا العربية  
 ميزان المقادير مرسوم مجلدي  
 استبصار شيخ طوسية  
 من لا يحضره الفقيه صدوق قمي  
 ديوان شريف الرضي جامع كتاب فحج البلاغة  
 منتخب للشيخ في الدين الطريحي  
 لسان الصدوق في الرد على التصاريح  
 نجات الاسرار في علم الرمنل  
 منبذ المردي في اداب المفيدة المستفيدة  
 خميس قصيدة ملا كاظم ازدي  
 تقويم الحسين واحسن التقويم  
 مصباح في علم المفتاح للجانب  
 جواهر السنية في الاحاديث القدسية  
 فاسحة اهل الباطل في الرد على من جمع عزاء وحقايق  
 شرح ديوان امر القيس  
 لواء الحمد در كيفيت ووقايح حجة الوداع  
 شرح تبيين الافلاك شيخ بهائي  
 مقتل بو مخنف

انوار الشهادة در حاشيه مرآة وصال شيرازي  
 دعوة كسبي در اعيان و اعمال ۲۳ ساعت شهبانه روى  
 مشنوى نان و سكر  
 قطاسر الاوزان في تعيين التصايب باوزان لبيد  
 بدر شمع در حال ذرية موسى مبرق  
 مشنوى تبيين الخاطر في احوال المساكين  
 مشنوى نان حلواى شيخ بهائي  
 سراج المنير كتمر كبابي در اخلاق باين حولى نوشته شده  
 زاد المتقين در طهارت و زكوة و خمس و حج  
 تاريخ خانم انگليسي در بلوايس هند مصور  
 كلي طيبه در اخبار و احاديث و حكايات صادق  
 سرمايه ايمان از ملا عبد الرزاق لايجي  
 جذوات ميرداماد در حكمت الهية  
 مشجق ليعين در احاديث از فاضل كاستانه  
 كلمات مكنونه ملا محسن فضل ربه  
 ديوان شمس منزه  
 قصص العلماء  
 رساله شجبه